

دوشنبه ۱۳۰۴ ربيع الاول بود
روان زهم نبود سیزدهم بود
در کتاب ایام حیات النبی این
مسئله تحقیق کرده شد .

تیره چون انبوسش ز نادانی خویش قوم پیو که قند و پیش راه چوده شد و از ناتوانی ترسید
تزلزل در ارکان ایمان فکند ز بلبل لبش شخصی پست سر اسر جهان پر شد از بت پر
چنین بود احوال عالم خراب که ناکه بر آمد بفتاب یعنی نسیم عنایت از بی از بهشت کیمیز
در وزیدن آمد و موج سعادت بیدی از مطلع سیادت احمدی و میدان آغاز بها و نور غوث
کبری از اقوام القری طالع شد و افتاب رسالت غلبي از اوج سپهر بطحا لامع گشت
بر آمد بهرج شرق اختری نه اختر که شاه بلند افسری بگذارد با ششم کلمی بر شکفت که نشند
مردم از آن در شکفت باغ رسالت نهایی و مید که فل غلبش بلوبی رسید عجب
گوئی بر سپهر طلال بر آمد که از نور اولایران چراغ هدایت جان بر فروخت که از پرورش
جان کفار سوخت و چون حریم حرم بلکه شرق و غرب عالم بود و فایع الجود حضرت
ماتم صلی الله علیه و سلم صفت اصارت پذیرفت بر دایت بیشتر علماء سیر اول کسی که اختر
را شیر و او نویسه بود و کتیرک ابو الحب بشیر سر خود مشروح و بدین جهت حمزه بن عبد المطلب
و ابوسلمه بن عبد الله مخزومی و عبد الله بن حبش امیدی بر او در رضا علی حضرت
مقدس نبوی گشتند زیرا که ثوبه ایشانرا نیز سر مشر کرده بود و جمع از اهل سیران رفته
که خیر البشر تحت یک هفته از بستان اند مشر خورد و انگاه ثوبه رضه انحضرت گشت
و مدسه چهار ماه که ثوبه بامر رضاع پرداخت ان عطیه و عطیه نصب علیه منبت الی
و جب عبد الله بن الحارث شد و علیه ان کو هر کان حکم و سعادت از مکه میان بی
بن بکر و موجب یعنی آنکه در سلاطین اوقات عبادت ضا وید فریش ان بود که اولاد خود را
بر مضاعفات میدادند تا بفراعت با از و از خویش بر فراش فرست نواند غنود و ایضا تعفن و طرا
هوای مکه ضرری با طفال ضر و سال نرسد تا برین در فضل بهار و خزان زمان از فابل که

که در حوالی حرم مکن داشتند بکدام آنده اطفال و شبان را می ستاندند و همراه خویش می بردند و بعد از انجام
ایام رضاع باز آورده به بیم آباد امهات ایشان میکردند و همین دستور و رسال ولادت حضرت
خیر البشر علیه السلام و النجته ثانی قبله بنی سعد بکدام آنده از آنجمله حمیده باری رضاع رسول واجب التباع
سرفراز شد و آنحضرت را بمیان قبله بنی سعد مرد و از حمیده روایت که گفت در وقتیکه با نفاق
نسوان بنی سعد متوجه حرم حرم ششم من و شوهرم یک در از کوشش لافرواشتم که از غایت کما
مجال رفتار ندانست و نافه ضعیف محبوب ما بود که فطر بشیر هیچ تبر میر از وی نیسیر نمی پذیرفت
لا حرم از عقب کاروان افغان و غیران طی مسافت می نمودیم و من از اطراف و جوانب عیب
مشاهده میکردم چنانچه بر هر چه میگذشتم میگفت خوش وقت است آن تو ای حمیده که آن نور تابان
از آن شیر خواهد خورد و ما بعد از نسوان قبله بکدام رسیدیم و آن زمان اطفال متولدان و شبان را آن
زمان ستانده بودند لا حرم طول و مخزون گشته از آمدن پشیمان شدم و در آن اثنا شخصی دیدم که
انوار بزرگی از چهره او میدرخشید و ندا میداد که بچکس باشد از زنان شیر و ار که رضعی نگرفته باشد حمیده
گوید بعد از شنیدن ازین سخن نفیض نام و نسب آن شخص نموده چون دانستم که عبدالمطلب
بن اشم است پیش رفته شرابط توحیت بجای آوردم و خود را بروی عرض کردم بر سبکه از
کدام قبله و چه نام داری جواب دادم که از بنی سعدم نام من حمیده است بمسی نموده فرمود که خوش
خوش و وفصلت نیکوست سعادت و حلم انگاه گفت ای حمیده مرا کو کی است بتیم بخوام
و او را بر تمام زنان بنی سعد عرض کردم بجهت آنکه پدرندار و قبول نموند و امید دارم که تو
از وی سودمند شوی گفتم بروم و باشوهر خود مشورت نمایم فرمود که هیچ اگر ای بر تو نیست
و چون پیش شوهر رفته صورت واقعه را در میان نهادم بشیخ و سرور شده گفت ای حمیده
بشتاب و آن کو که قبول کن که ما و دیگری را کیر و ما خواهد از او من مانع شده باشد

او اندک تر نری سبانی غریت من راه یافت و بالاخره خاطر پستان سید و ایل و او اخر
قرار داده نزد عبدالمطلب رفتم تا مرا بخانه امنه برود چون بدانجا در آمدم زنی دیدم که روی او
چون بدرستی یافت و در روی من خنید و مرا بجزیره فرزند خود در آورد و گوئی بنظمم در آمد که بشنو
اش مانند خورشید نور بود و فریفته حال با کمال او شده رکبای بد نام بر شمر شده بستان را
در دامنش نهادم بکشد و چون بستان جب بروی عرض کردم مکتب کردید عبدالمطلب بن
عباس رضی الله عنهما گوید در آن زمان حضرت مقدس نبوی را صلوات الله علیه و سلم
بعول موافق کرد و ایند که یکی بستان جهت شریکی که داشت بکد است حلیه گوید که چون آن
را بخانه بروم و بنظر شوهر خود در آوردم سر سجده بر او گفت ای حلیه تو گوئی او روی که من
در میان بنی اوم از وی بهتر ندیدم و ما بعد از مکتب روز که در که توقف کردیم غم مرا حبت نمود
من بر دراز گوش خود سوار شدم و محمد را در پیش خویش داشتم و دراز گوش دست
بر زمین زده و سر بجانب آسمان افراشته بنشاط تمام منوجه کعبه شد و سه بار بر زمین
نهاد و بازگشت و در رفتار بر جمیع مراكب تافله مکتب گرفت و زنان بنی سعد منوشه
گفتند که ابن فلان دراز گوش تو نیست که در وقت نوحه بجانب که قوت رفتار داشت
کنیم هست گفتند در اینجا صرست و ابن دراز گوش را شانی عظیم است و من شنیدم
که دراز گوش در آن زمان گفت و الله که مرا شانی عظیم است که زنده شدم و قوت کنتم
ای زمان بنی سعد غافل مانده اید که من حامل کیم من حامل محمد رسول رب العالمین ام که خبری
و بنا و نور سعادت از دست الفقه حله از امارات سعادت و سروری و علامات
سعادت و برتری در وقت از صاع ان مهر سبزه نمبری جنود امور غریبه مشاهده نمود
که شرح ان بکفین نوشتن راست نباید از انار بمن مقدم سید و لداوم صلی الله علیه و سلم

انمقدار خیر و برکت نصیب آن گشت که قلم و دوزبان از تحریر شمره از آن بجز و تقوای حضرت نیامیدار حلیه و
که گفت حضرت مغیر بشیر پوسته از سببان راست شهر خوزدی و هرگز انعام بجانب سببان
و مانند اطفال و بکر ماه خود را بول و غایط طوطی نداشتی و هر روز در وقتی معین بقبضه حاجت بودی
و چون هنگام سخن گفتن و می شدی نوبتی از و شنیدم که میگفت اللهم اکبر الله اکبر الله اکبر الله العالین
در وایتی آنکه حلیه گفت اول کلامی که از خبر الانام مسندم آن بود که نمیشی گفت لا اله الا الله و
و ساقی و ساقی العیون و الرحمن لا تاخذ سنه و لا نوم بعضی از باب بر آورده اند که چون
و در سال از عمر خبر البشر و در گذشت حلیه آنحضرت را بیکه نزد آمدند و بنا بر آنکه دل از دیدار فانی
انوار آن بر کشیده پروردگار بر نمیتوانست کند بار و دیگر جهان حرارت هوای که آنحضرت را
بقبله خویش آورد و درین نوبت بر وایتی که در اکثر کتاب اهل سنت جماعت مرویست قصه تنقی
صد واقع شد چنانچه شرح آن در نسخ مشهوره مسطور است و بعد از آن واقع حلیه غایت کینه
سرور کانیات را بیکه برو و در همان عافیت و کرامت بامنه سپرد و در آنوقت بقول بعضی
از مورخان سن شریف نبی اخر الزمان صلوات الرحمن علیه پنج سالگی رسیده بود و چون
آمدن نوبت دیگر دید بدیدار افتاب کردار احمد مختار صلی الله علیه و اله الاخبار روشن فرمود
ام امین را که کشیک عبد الله بود و بمسب ارث تعلقت بحضرت رسالت پناه میدادست
بجوانت آنحضرت مقرر نمود بما ورجو شد نمشین در زمان بیست ام امین نوبت
میان و در سال ششم از ولایت خبر البشر آمدن آنحضرت را بدیده بر و نا باخوان عبد الله که از
صدی بن النجار بود ملاقات نماید و در منزلی که از او را انانافه بگفتند یکماه اوقات گذرانیده
بجانب که بازگشت و در مرحله ابوالمنه مریف گشته بعالم بقار حلت فرمود و بیست و یکم از دی
اسمان شرف جدا نمود و در پنجم از صدف و هم آمدن در آن موقع مدفون شد ام امین آنحضرت را صلی

الحمد لله عليه وسلم بحرم رسايد و عبد المطلب جد و كفايت ان صدر او ان رسالت بره بر فوت
انده تا سخت بسيار خورد و ان در درج نبوت را خاطر جوي نموده از اولاد صلي خود را مي ترسيد است
و در سال هفتم از بلاد مقرران با سعاد و خير العباد و در ميان قرش نشن خط و علاي غليم بوقوع بخت
در محنت جوع و در محد صابوح با فقه ساعت بساعت عسرت مي افزود و بالاخره بنا بر خوابي كه
رفيقه بنت صعي بن ناسم و بد خدا و بد قرش از عبد المطلب التماس كردند كه بدعاي باران
اشتغال نمايد و عبد المطلب شرف و دومان نوي بن غالب را معيوب خویش كرد و اينده با طايفه
از اشراق قوم بجل ابو فاضلش شناخت دوست و عابد ركاه ايند سبحانه تعالي بر آورده بركت
و چون خاتم الانبيا عليه من العلوات اطعمها همان لحظه غلام انعام الهي فاضل گشت و باران فراوان
باريده نهال امان قرشيان حضرت و لغارت بداد كرد و چون سن شريف حضرت مقدس
بنوي پيشت ساكلي رسيد عبد المطلب پهلوي بستر ناتواني نهاده و رافات من حضرت
را صلي الله عليه وسلم با بوطالب و ابوجاهل و ابولفضل از فوت عبد المطلب تا انقضاء ايام زندگاني و تربيت و عايت
ان حضرت سامعي حيله مبدول داشت و همواره در باب عراست و محافظت اتمام نموده بر كنز
نقش نقصير بر صيفه غير مينه نگاشت در روفت الاحباب بطورست كه بعد از آنكه دو روزه سال
دو و ماه دوه روز از سن شريف ان نير عالم افزور و ركن دست ابو طالب جهت تجارت
حازم ولايت شام گشت ميخواست كه حضرت خاتم را صلي الله عليه وسلم در حريم حرم بگذارد و چون
پرتو مشهور انحضرت بر بن عزيمت افتاد و مكان برو كه ابو طالب ميخواهد صبح مراقت را شام
مفاقت مبدل گردانند نزد او رفت و گفت اي عم مرا باميد كه ميگذاري كه نه پدر و ارم و نه مادر
ابو طالب از استماع اين سخن رقت بي نهايت كرده انحضرت را صلي الله عليه وسلم در ان سفر
براه خویش گردانيد و بعد از طي منازل و قطع مراحل چون بغيره كفره از انجا تا بصره شمس ميل گشت

است رسیدند زاهدی بحرامام نیکو سر انجام که از دیر باز در ویری که در آن مقام بود و با امید و یار
خبر الانام علیه الصلوه والسلام آرام گرفته انتظار مقدم شرفش یکشاید از وصول کاروان فرشت
واقفت کردید و بر بام صومعه رفته دید که قطره ای بر سر کاروانیان سایه انداخته و بموافقت ایشان
حرکت ینماید بجز این حال مشاهده نمود و بگوید گفت ظاهر مطلوب من در میان کاروانیانست
و اهل کاروان نزدیک بقریه مذکوره منزل گزیده ابوطالب باتفاق سرور و دوستان ملک
در بای و رختی و دو اندند و آن قطره بر سر بر سران سایه گسترده و بر و ابی شاخهای آن
شجره منبسط گشته حضرت و نصارت پیدا کرد و مکان را بس از مشاهده این صورت
بسرحد بعین رسیده از بام و بر میان آمد و فی الحال طعام ترتیب داده کاروان را بخانه طلبید
و ابوطالب مطلوب را صاحب در منزل گذاشته با سایر همراهان بسره سفره حرامام گشت
که مقصود وی تشریف حضور در رانی نداشته اتماس نمود و نا انحضرت را نیز بمجلس آوردند
و محافل بر صفحات احوال خبر الوری اناخته انار و علاماتی که در کتب بنفذهین مطالعه
نموده بود بعین یقین مشاهده فرمود و بعد از تفرق مهمانان ابوطالب را با حضرت مصطفی
نگاه داشته و یکدلیل و شواهد نبوت را معلوم کرد و نگاه ابوطالب را گفت این جوهر
کرامت بها خاتم جمع انبیاست و یهو و شام و در سنگ و شمنانش انتظام دارند زهار او را
بدان ولایت بتری و بسیرت هر چه تمامتر بطرف مکه مبارکه مراجعت نماید ابوطالب
نعت را معربا بسمع رضا اصفاع نموده امتنع خود را در بصری حسب الدعا بفروخت
و بجانب ام القری باز گشت و در سال هفتم از ولایت سید عالم صلی الله علیه و سلم
بفرمان عبد المطلب و تقوی عباس بن عبد المطلب انحضرت را همراه خویش بملکت یمن
برد و در آن راه خوارق عادات از آن منبع سعادت مشاهده فرموده و در زمان

طلب حاجت از مولی

و عافیت مراجعت کرد و در سال بیستم کاهی ملائکه عظام بر حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام ظاهر میشدند و دل بپایوشش را احتیاط می نمودند و باید که می گفتند که این دوست و لیکن هنوز وقت بطورش نیست و آنحضرت این حالت را با ابوطالب گفته ابوطالب او را بنزد کاهنی که دعوی طبابت میکرد برود و کیفیت واقعه را تقریر نموده بعضی از اعضای خاتم الانبیا را منظر در آورده و حرکات و سکناتش را مشاهده کرده گفت ای ابوطالب خاطر شرافت جمع دار که برادر او تو پنج مرغ نزار و و شیطان را بر و تسلط نمیت بلکه ملائکه کرام بر و ظاهر می شوند و دل او را ملاحظه می نمایند بحیث مصلحت نبوت لاجرم خاطر ابوطالب اطمینان یافت و در توجه حضرت خیر الانام و دیگر بار بجانب دیار شام و ترویج خار که کبری بود از مراجعت از راه حرمه اکثر علماء و میر معیت این خبر نصیر فرموده اند که چون سن شریف خبر البشر طلعت الشمس و القمر به بیت پنج سالگی رسید بسبب متمکاري سپهر عذار و نواتر نواب رفور کار قلمت مال و عسرت حال فرین اوقات ابوطالب شد و شمه ازین معنی با سعید ابرار اظهار کرده گفت شنیدم که کاروانی از و نشان بجانب شام روان می شوند و خدیجه بنت خویلد بر سبیل مضارب چتری بروم میدهد که سودا و معامله نمایند اگر خواجه مبلغی از و بستانی و تجارت روی شاید که نفعی از آن مده حصول بوند و پیش از آنکه حضرت رسالت علیه السلام و آنحضرت از خدیجه رضی الله عنها اتها سن فرماید کیفیت گفت شنیدم که کور بعضی اورید و نزد آنحضرت خبر فرستاد که چون عافیت امانت و نبات و نبات نو و صومعی تمام دارد و در برابر حاجت بایر تجارت مال میدهم بنوار رانی میدارم مناسب آنکه هر غریبت مغر شام جازم شوی حضرت نه دس بنوی صلوات الله و سلامه علیه این سخن را با عم خود در میان نهاده ابوطالب گفت این زرقیت کو و اب بی منت از خزانه کرم بی غایت خویش بنوار رانی داشته است پس خدیجه رضی الله عنها بر آنچه وعده کرده بود وفا نمود و غلامی مسرور نام را ملازم خیر الانام علیه الصلوات والسلام گردانید و

بروایتی یکی از قراتبان خود را که موسوم بحریه بن حکیم بود نیز مراجعت انحضرت اود فرمود و مسیره
و فرموده در آن سفر از خبر البشر خوارق عادات مشاهده کرده چون نزدیک بر بحر رسیدند و در
پای درختی منزل کردند و راهی مسطریه نام که بعد از فوت پسران فایم تقاضا کشته بود و از کتب سماوی
معلوم است که در سایه آن شجره نشیند که پیغمبر از بام و بر نزول انحضرت و حضرت از درخت را دیده
فی الحال فرمود ویر و مانند پروانه گردان شمع شبستان رسالت کشته بعضی دیگر از علامات نبوت
را تحقیق نمود و مسیره را از حقیقت حالت انحضرت اعلام داده وصیت کرد که او را نبی است
که در آن دیار دشمن بسیار دارد و مبادا که کسی زخمی دهد از بسند انقض بعد از آن عصر بی شام مطلع
صبح طلعت حضرت خبر الانام علیه السلام نشست و هر متاعی که خدای فرستاده بود و بیای نام
فروخته شد و انحضرت با اتفاق نظام مراجعت فرموده در نیم روزی بنواحی حرم رسیدند و در آن
زمان خدیجه کبری با جماعتی از نسای در غره نشسته بودند که گاه و بگاه جمعی از جانب شام می آمدند
و در مرغ بر زبیر سیر یکی بر در پر یافته سایه کرده اند و خدیجه از بیعتی متعجب گشته همان لحظه مسیره
عزیزت رسید و سخنان سطور را حسب و کراماتی که از سید کائنات علیه افضل الصلوات و ر
سفر دید بود و بعضی رسانید و تعجب خدیجه زیاده شد حساب امتعه و اموال بوضع پوست که از جانب
که در تصرف خبر البشر بود و رنج فراوان بحصول موصول شده باین بن مفدمات محبت خلاصه
موجودات علیه اکمل المحامات و در دل خدیجه جایی گرفته زبان حالش لغوی این مقال گویا شد
که نظم و صفات بده ای فلک میافام نامازین و کلام خوبتر که و حرام خورد شیر جهان ناب
تو از جانب صبح با ماه جهان گرد من از جانب شام و نگاه خاطر عاطر بر از دل سید اوایل و او اخر
فرار داده نفیست منی را واسطه ساخت تا تقریبی انکسخت ما فی الضمیر او را بعد از انحضرت
رسانید و خبر البشر بدان مناکحت را غیب کشته خدیجه عبا معنی که خود مشتری از آن مسود عم و لبرعم

خود عمر بن اسد و رقیب بن نوفل بن اسد را جهت انعام و مجلس کفاح طلب دست و حضرت قدس
نبوی صلوات الله و سلامه علیه برافشست امام فخر بن عبد المطلب و ابوطالب بخانه خدیجه
تشریف برد و هر یک از ابوطالب و رقیب بن نوفل در آن محفل خطبه فصیحی بطبیعه بر زبان رانده خدیجه
را بحاله خیر الوری در آوردند و هر حدیقه رضی الله عنها بروایتی بر عهد منقالت طلا بود و بقوی بیست
مایه و عقیده زمره یا نقد در هم نقره و توفیق میان این سه روایت غایب از اشکالی نیست الفهم
در آن روز که عقد کفاح منعقد گشت بر خشن اوج اصطفا با آن زمره خورسید سیما مغارة کرده زخاف
بوقع بیوت سه سعادت برکشاد و انجبال را دست قرآن شتری بازیره پیوست و میان حضرت
خیر الانام علیه الصلوٰه و السلام و خدیجه کبری رضی الله عنها الفت بی غایت و محبت بی نهایت
واقع شده خدیجه کرا عقل و اجل نسوان قریش بود از کمال اخلاص و دوستداری جمیع اموال را
خود را افضل سید کانیات گردانید و آنحضرت نیز پیوست با او در مقام خاطر جوی بوده در مدت
معاشرت مضمون کلمه کریم و عاشق و محبت المودت را بظهور میرسانید و در خانه نوحه تمام
قریشیان و بایل شده از وقایع که روی نمود و در آن زمان بیوت پیوست
که در سال سی و پنجم از ولادت حضرت سالت علیه السلام و آنحضرت اکابر قریش خانه کعبه که بواسطه
مرور ایام نزدیک بانهدام رسیده بود و مستحق تراشت باز کرده بنشیند احاس و نمید تباران
برواخذند و چون ارکان خانه از ارتفاع یافته وقت آن رسید که حجر الاسود را در موضعش ستوار
گردانند اخلاف در میان قبایل قریش بوقوع انجامید چه بر قبيله راداعیه شد که آن سنگ
مشترک را که کسی از ایشان در مجلس مضبوط سازد و بعد از قیل و قال مهم بران قرار گرفت که
هر کس نخست از باب بنی شیب که یکی از ابواب مسجد الحرام است در آید و در آن قضیه حکم باشد
و هیچ افریده از حکم او تجاوز جائز ندارد و درین اثنا بانی بانی شریعت عمر علیه من الصلوٰه الهما

آنها را از آن در درآمد و قوم بقدم هایونش اظهار تهنیت نمود و گفتند اینک محمد امین رسید
 و هر چه درین باب مقتضای رای صوابنهای او باشد باید که بجای از آن تجاوز نماید و چون
 صورت مزاج بر غیر اخاب شعاع اخضر روشن گشت و دایم هایون گسترده حجر الاضواء
 را در میان آن نهاد و از هر قبیل شخصی طلبیده عیسی بن ربیع و ابو رمعه و ابو خلیفه بن یحیی
 و عدی بن طیس خدمت شناسانند و با شارت حضرت رسالت علیه السلام و النجیب بر کدام
 یک گوشه روار گرفته بدان طریق حجر الاسود را برداشتند و پای کار رسانیدند آنجا چنانچه
 فوت نماندست و هایون آن سنگ منبر که از میان روار گرفت بوضعش ستوار کرد و چون
 دیوار خانه موازی بیت که از ارتفاع یافت آنرا سقف ساخت به منی بر شمس منون کرد و
 و حجر را که عبارت از حاطی مسند پرست از خانه بیرون گذاشتند و چون این بنا بر خلاف
 قواعد ابراهیم علیه السلام بوقوع پوست نوبتی مرسا شد رسالت علیه السلام و النجیب با عا
 گفت که لوالات تو مک حدیث عهد بالکفره لنقضت الکعبه در و نه علی قواعد
 ابراهیم و جعلت لها ما ترفیاً و ما تعبیراً و یابستماع این حدیث عبداللہ بن ربیع و ابراهیم
 حکومت خویش بنیاد قریش را منهدم ساخت به موجب داعیه حضرت خیر السیرہ علیہ السلام و
 ان تحت خانه را بحال عمارت باز آورد و چون و ابراهیم سبط عبدالملک بن مروان حجاج زبر را بن
 رسانید آن بنا و بر آن کرده باز بدستور قریشیان خانه را آبادان گردانید و چون بیرون آمد
 بر مسند ایست نمکن کرد و درخواست که بنی حجاج را خراب ساخت باز بقاعده عبداللہ بن زبر احاطه
 خانه را بلند کرد و ایند اما بکلی از علماء او را از آن امانع شده گفت خانه کعبه را لمعبه ملوک
 سازید این بیرون از مران داعیه و رنگ داشت انفعه نظم چو شد من خیر السیرہ منی و
 علامات بعثت نمودار گشت و اول چندی از آن امارات که بر حضرت سید کائنات علیہ

افضل الصلوات نماز شد خواب را راست بود و مکان لایبری رومالاجارت مثل ملک الفتح و دیگر
 آنکه فریب با بام بعثت خبر البشر بر هر حجر و شهر که گذشتی اوازی از آن بسمع ما بوش رسیدی
 که السلام علیک یا رسول الله چون تنها برای رفتی شنیدی که شخصی او را اندازد که او گفتی یا محمد
 و هر چند از بین دلپار نگاه کردی کسی را ندیدی و دهم بر منبر و حی پر برش غایب گشته
 بطرفی و دودی و هم در آن اوان فبق محبت الهی بر بنده بر نصای دل هدایت نمایی اخلاص
 و استقلال یافت که انار با سویی اله را از محیفه خاطر منجر ماثر محو کرد و در قطع علایق و عدم اضطرار
 با خلاص بنمایه میانه نمود که هر کس از عقل بران حال اطلاع می یافت کلامه ان محمد عشق
 ربه بر زبان می آورد و در ابتدای نزول وحی می گفت بعثت حضرت رسالت بنمایه واقفان انار
 فرانی و عازقان اسرار اسمانی چنان آورده اند که چون زمان فرو آمدن جبرئیل و اوان نزول
 آیات نازل نزدیک رسید اعراض از موانع غیبت غیبت انس و اعراض از معاشرت معشر بشر
 بر غیر انوار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله یوم المحشر مستولی گردید لاجرم عنان غریبت بهیچ وجه وصال
 انقطاع داده اکثر اوقات در غار خرابا بنحکام قواعد ارکان عبادت می پرداخت و راضی
 ربانیت و عبودیت را باب نیاز و هوای اخلاص سرسبز و نامری ساخت و چون جداگاه
 روزگار نخبه آشوب برین سوال کذبست و نمخن باطن اعجاز میانش محل ورود اسرار الهی
 و مورد نومن انوار نامتناهی گشت جبرئیل امین بقوله رب العالمین از اوج صدره المتنبی به سبط
 غیر آمده قدر خود را الفاظ فرانی بهر زوایا کلمات فرمائی بکوشش بوش انحضرت رسانید و حاتم
 نبوت با نکت در آتش در آورده قامت فابلتیش را بجماعت فائز و قیامت شرف کرد
 نظم ان که تاج و ستاد کان باج دهی کوه از او کان دیده سراسر منبری یافت میر
 خلوت دین بر روی یافت بر و بر تو انوار وحی گشت و شش منظر سراسر وحی تفصیل این

اجال آنکه در اوایل بعثت حضرت رسالت پناه دست نشانی و حی بلریقی رویا و صالط بود و حاجت
هر خوابی که میدید بتا غیر تغییر آن مانند صبح صادق از مطلع احوال آنحضرت طلوع مینمود و آنگاه در صلح
روح الامین خود را بر آن سرور ظلم بر کرد و اینده گفت یا محمد منم جبریل فرستاده حق غرور و عاصی بوی تو
و تو رسول خدای برین امت بخوان آنحضرت بر زبان آورد که ما انما نقاری من خوانده نیستیم جبریل
رسول را صلی الله علیه وسلم گرفت محکم بگوید و باز گفت بخوان و همان جواب شنید و این تشریف
و گفتن و شنیدن سه نوبت تکرار یافته بعد از آن جبریل گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق
خلق الانسان من علق اقرأ و ربک الاکرم الذی علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم و بعد از
آنکه و آن شهر هم در آن روز روح الامین پاشنه بر زمین مالید تا چشمه آب پیدا شد و سید المرسلین
را تعلیم و ضو کرد و پیش رفته احرام صلوات بست و آنحضرت بوی افتد آکرده و در کعبه نماز
کند و آنگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بمثل خبری رضی الله عنهما تشریف برد
و حال آنکه در آن زمان و هم بسیار بر غیر غایب الا نورش اسبیل یافته بود و خدیجه را چون چشم
بر حال آفتاب اوج رسالت افتاد و نور فراست دریافت که آنحضرت صورتی موافق مقصود
در اینده ظهورش عده فرموده بنا بر آن مضمون مقال بزرگان آورد روح امروز حال نوسبای
و کردار و نه واقعه که ترا پیش آمده باز گویی و با نفاذ ابد از غبار الحام از لوح خاطر من بشوی
از تسکین ربی که داشت حکایات گذشته را با خدیجه گفت ایات منزل را بروی خواند
که بعد نصبت علی نعیم و خدیجه رضی الله عنهما بختان مجیده و ولایل بستید سید عالم را صلی
الله علیه وسلم تسبی داده بر خفت آنحضرت نزد پسر عم خویش و رحم بن نوفل که در سنگ
انبار نصاری انظام یافته بود و رفت و گفت با این عم خبره مرا از جبریل و رفته گفت تدوین
و حی روایت حال سوخ سوخ جبریل را در ویاری که اهل ان عبادت اتمام قیام می نمایند

در
علق

که یا و کذب جبرئیل امین حضرت رب العالمین است و وحی توسط وی بر انبیا نازل می شود و حدیث گفت
محمد صلی الله علیه و آله که جبرئیل بر من فرود آمد و تمامی واقعه را تقریر کرد و ورقه گفت بخدا سوگند که اگر جبرئیل فرود
آید به شد حق فرود ملاخیر و برکت بلا ائمتا باین و یار اندانی دار و تحقیق که جبرئیل ناموس اکبر
و بموسی و عیسی نازل شده ان شاء الله و ورقه گفت ای خدجه محمد را بنزد من فرست تا کیفیت حال را
بواسطه از وی بشنوم و خدجه التماس ورقه را خاتم الانبیا علیه من الصلوات افضلها رسانیده
انحضرت نزد او رفت و حکایت نزول جبرئیل و آوردن آیات قرآن را باز گفت و ورقه
البشر یا محمد ثم البشر ثم البشر بدستی که من گواهی میدهم که توان میفرماید که عیسی علیه السلام
بقدم او بشارت داد و زود باشد که ماورائی بقتال و جهاد با کفار و اگر من آن بفر
در یافتی بر این ترافعت نمودی و سه بار سران سرور را بوسید الفقه و ورقه تصدیق
رسالت انحضرت کرده خاطر ما بپوشش را مطمین گردانید و بعد از آن باندک زمانی فوت
شده بر یافتن او آن دعوت حضرت رسالت علیه السلام و تحت فایر نشد و بروایتی
که در وصف الاحباب مسطور است رسول صلی الله علیه و سلم در شان وی فرمود که تقدیر است
النفس فی النحر علیه ثواب خضر لانه امن بی و صدقنی بانفاق جمهور اهل میر بعد از نزول جبرئیل
در سال وحی انقطاع یافت و این معنی موجب غزن و طلال خاطر انور بنوی گشته
از غایت اندوه چند نوبت قصد فرمود که خود را از قلعه کوه بنندارد و در بار جبرئیل بر انحضرت
ظاهر شده میگفت یا محمد تو بمعبر خدای لا جرم دل مبارکش تسکین میگرفت و میر ما بپوشش
اطمینان می پذیرفت از جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه مرویست که رسول صلی الله
علیه و سلم فرمود که در زمان فترت وحی برای میسر فتم تاگاه از آسمان آوازی شنیدم و الا که است
روح الامین را دیدم که در میان آسمان و زمین بر کرسی نشسته است و ازین جهت حایض است

نخاسته شتافتیم و کفتم رملونی رملونی پس مرا خبری بوسایند و همان زمان ابن ابی نازل گشت که
یا ایها المدثر قم فانذر ربک کلتمه و ثابک فطره و الرحمن یا بحر بوزان و حی سمیت تو از پر و پشته
و من باظهار و موت زبان کساده روز بروز اسلام قوت گرفت و بروایت جمهور اهل سیر
مقارن بعثت خیر البشر شیاطین بواسطه شغب مانعه از استماع سمع ممنوع گشتند و کاغذ
از فن کفایت بی نصیب شده از سران دعوی در گذشتند و در تحسین که که نزد اسلام و معاویت
حضرت حمزه الامام علیه الصلوة و السلام در یافت و تقدیر ایام بصره از اصحاب که
در ارباب ایام بعثت ابوار ایمان بر حقیقه احوال ان نافت بر غیر انور و افغان فن سیر کسیده
نخواستند بود که در میان علماء سخن و راجحه نصرت که اول کسی که تصدیق نبوت حضرت رسالت
علیه السلام و التمس نمود که بود و اکثر محققان دانش اثر بران رفته اند که خدیجه کبری نخستین
معا و تمند میت که باین موصفت عظمی سر از رگشته و از عبدالمدین عباس رضی الله عنهما
در بناب و ابی واروده و نزد فرقه بروایت عمرو بن عتب و ابو سعید مزاری و حان
بن ثابت رضی الله عنهم ثبوت پوست که پیشتر که که بود و انیت الهی در رسالت جناب
جنتی بنای ایمان آورده ابو بکر صدیق بود و موافق عقیده ابن فرقه نیز از ابن عباس و ابی
هست و مس زمره و دیگر روایت ابو ذر غفاری و سلمان فارسی و مقداد بن اسود و کندی
و جناب بن الدرب و جابر بن عبداللہ انصاری و زید بن ارقم و انس بن مالک رضی الله
عنهم بصحت انجا نمیده که تجلی تجلی ایمان علی مرتضی صلوات الله علیه بر نامی اصحاب بقیعت دارد
و ابن زمره نیز مطابق اعتقاد و خود از ابن عباس روایتی یافته اند و در مملکت نانی از روضه الاحباب
مسئور است که بنده اهل تحقیق و محقق است که بعد از خدیجه کبری بیچکس از ابن رباب و در مناقب حضرت
مصطفی بر علی مرتضی سابق نیست پس از ان جناب زید بن حارثه را از ابن مسعود است و او را نگاه

ابو بکر صدیق بتقدیق آنحضرت زبان کش و سر طلال حبشی ایمان آورد و بعضی از ائمه و دین آنحضرت
 باقیاط است که گویند اول مومنان از نسوان خدیجه است و از زبان شاه مردان و از امر عال
 امیر المومنین ابو بکر و از مولی آنرا وید بن حارثه و عبد طلال حبیب رضی الله عنهم و بعثت پیوسته
 که هم در اوایل ایام بعثت جعفر بن ابی طالب عبیده بن الحارث بن عبد المطلب شرف متابعت
 سرور زمان سویی بن غالب شرف گشتند و همدران اوقات هدایت ابو بکر رضی الله عنه
 و عثمان بن عفان و زبیر بن العوام و طلحه بن عبید الله و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن
 عوف مسلمان شدند آنگاه ابو عبیده بن الجراح و ابو سلمه بن عبد الاسد المخزومی و عثمان بن
 مطعون و ارقم بن ابی الارقم در سبک اتباع خدمت خاتم صلی الله علیه و سلم منظم گشتند
 و بعد ازین جماعت عمار بن یاسر و داوود بن سحبه و ام سلمه بنت ابی طالب و حواریت جلیله و سفید
 زبید و صهیب رومی و جناب بن ارث و عبد الله بن مسعود و عامر بن فہیمه و حبیب بن غلافه
 و جمیع دیگران مردان و زنان بتدریج ایمان آوردند و در دعوت فرمودن حضرت جبرائیل نام ملائکه
 مردم را با سلام و جانی محبت اصحاب بسیار بر او ریخته و ببلبلان کلشن علم سبزه طویان سکرستان
 خضر در تعزیر این دوستان زبان طلاوت بیان بدین شان گشوده اند و حضرت رسالت علیکم السلام
 و آنحضرت در اوایل بعثت مدت سال مردم را پنهانی بوحایت جناب جلال سبحانی دعوت
 میفرمود و چون ایت با هدایت فاصدح بما تومروا عرض عن المشرکین نازل گشت بطریق بی شک و
 خلاق را مجاهده دین تویم و شارح شریعت مستقیم ولالت کمره از شرک و عبادت اصنام
 انبی نمود و هم بدان ایام ابی کریم و از غنیمت ملک الا فرمن نازل که پیرو سید المرسلین و دعوت
 و ابد از خویشان را پیش نهادست عانی نعمت کرد و ایتد از امیر المومنین علی علیه السلام منقوست که

از او را از این کتب

من ایت مذکور نزل نمود رسول صلی الله علیه و سلم مرا به ترتیب طعامی لافرمود و من بعد از تهیه
 سبب صیافت چهل نفر از اقربای آنحضرت را طلبیدم و ابوطالب و خمره و عباس و ابولهب
 از آنجمل بودند چون طعام حاضر کردند سید الانام علیه الصلوٰه و السلام مقداری گوشت پخت
 مبارک خود گرفت و بعضی از آن تناول نمود و من را و حواری طبعی نهاد و گفت خدا باسم الله
 و همیشه ایان از آن طعام خورده میسر شدند و بدان ندای که جان علی در قبضه قدرت اوست
 که یک نفر از ایشان آن مقدار طعام که میسر شده بود تنها تناول نکردند و همچنین از مدعی منبر که پیغمبر
 بودم و مجموع سیراب گشتند و بعد از اکل و شرب پیش از آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم تکلم
 فرماید ابولهب روی بقوم آورده گفت بر خور و ابرامانگس که حسب شما یعنی محمد را حاضر کرده
 و با غیر صلوات الله علیه گفت که قریش را طاقت مقاومت با جمیع قبایل عرب نیست و مناسب است
 که بنواشتم ترا حبس کنند تا هرگز چهره عیش و نشاط نبینی و این صورت بر ما اسان ترست
 از آنکه با مجموع اقوام عرب مخالفت نمایم و چاکس با حضرت خود این بدی نیندیشید که نومی
 اندیشی و گفتگوی ابولهب بر غیر سید عرب که آن اندیشه گفت و قوم متفرق شدند
 و رضی علی صلوات الله علیه فرمود که ای علی این مرد یعنی ابولهب امروز در تکلم منافقت کرد
 و سخنش آن بود که شنودی بار دیگر طعامی آماده سازم من بموجب فرموده عمل نموده چون افرای
 آنحضرت حاضر شدند و از اکل و شرب مانع گشتند جمع صلی الله علیه و سلم بعد از ادا از ثناء و افرای
 فرمود که خدا سوگند که اگر با همه خلق در رفع کویم با شما نخواهم گفت بدان خدای که خبر او معبودی
 نیست که من رسول خداوندم شما و سبوی کافه و ملایق و لشکر کشای میگردید و شما که در خواب
 می شوید و بر آنکشته خوابید گشت بجا نجه بیدار میکردید و بر آنجه عمل نمائید محاسب نموده و جزا
 نیکی احسان و سزای بدی میران خواهد بود و امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه گوید که چون

م و در آن وقت و آنرا حضرت علی علیه السلام

سخن رسول صلی الله علیه وسلم پنجار سید من گفتیم یا رسول الله من کز همه ایشان بیال فرمودم
ترا صدیق نمودم و تو گوییدم در خدمت بجان بگویشم و خاک قدم ترا بکمال الجواهر نفروشم و سید عالم
صلی الله علیه وسلم مرا نوازش فرموده گفت که این برادر منست و وصی من سخن او را بشنود و از
فرموده او تجاوز جاید ابریدم که این سخن شنیدند بر ناستند و خنده زنان با ابوطالب گفتند و یزد
که محمد پسر ترا بر تو مهری داد و ترا امور او کرد و ایند بصفت پیوسته که ما و ام که خیر الانام علیه الصلوٰه و السلام
منعوس بنیان میوب بنان قریش نمیشد ان طایفه نیز دست تعرض از دامن غرض انحضرت گونا
میداشتند و هرگاه بر محافل ایشان میگذاشت میگفتند این پسر عبدالمطلب است که از آسمان خبر میدهد
و دعوی میکند که ملائک ما من سخن بگویند و بعد از آنکه آیت قرآن منبی از سلطان اومان فرود آمد
قریشیان بانی اضر افرمان اظهار عداوت و استهزا کردند و در ایندا و اضرار رسید ابرار و صحابه عالمقدار
نوزم معی و اتهام بجای آوردند و پیروده گویان زبان مغایرت کشاد که تر نصب و سبزه بیان جان
بستند و عیب جوینان کاک نامروی در دیده مروت با شنبه دل انحضرت را بسنگ حربه جفا بستند
و گاهی ان بیت الفصیده زمره انبیاء را سماع خواندند و لحظه ان منظر اعجاز اصغیرا سماع گفتند ساعی
ان مرکز دایره عقل و فرد را بحدود منسوب کرده لباس بی ثمری شعار خود ساختند و زانی سر و قهر
صادق را بکذب منهم دانسته و لای بی ازری افروختند و در نفس کاذب روی مسطور است که چون درش
استماع نمودند که حضرت مقدس بنوی صلوات الله و سلام علیه آله باطله ایشان را لعن و قلع و سقر
بیات اجتماعی نزد ابوطالب نمته گفتند که تو بر کسر و سرور قریشی انصاف ما از برادر
زاده خود بستان و او از سب خدا این مانع نمایی تا نیز محمد را بجای او باز گذاریم و ابوطالب
شرف و دودمان لوی بن غالب را بحضور قوم طلبیده گفت خداوید قریش از تو انصاف
میطلبند که تو دیگر الله ایشان را دشنام ندهی و ایشان نیز دست از ایزاد تو باز دارند رسول صلی

علیه وسلم فرمود که من ایشان را با بری و عورت می نمانم که بهتر از آن تصور نخوان کرد و عوب و عجم مطیع و نفاذ
این آن کردند ابو جهل گفت آن کدام است ما ده نوبت بجای آوریم آن سرور فرمود که لا اله الا الله محمد
ترس گفتند انما سس و دیگر فرمای رسول صلی الله علیه وسلم بر زبان دخی بیان راند که اگر آفتاب از
آسمان فرو رود و بدست من نرسد غیر ازین نخواهم و قوم عقبانک بر خاسته گفتند تا ترا و غذای ترا
و ششام و هم و خشم و هم و بر کن از الله خویش اعراض نمایم و امیت اجعل الله الخ و اعدان
هذا شئی و عجاب و کبری و المطلق الملل و منهم ات مشوا صبر و اعلى الله تعالی ان هذا شئی ابرار و
در آن باب نازل شد و چون فرشتگان استند که با وجود حمایت و رعایت ابو طالب بذات
خجسته صفات خواجگایات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات چندان ادب نمی توانند رسانند
لظلم و بومی متفاوت بر آنرا خشنه بایزای اصحاب پرداختند و اکثر صفات صحابه را گرفته بعدایای
کونا کون تعدیب می نمودند و تکلیف میکردند که از دین حق بترامایند از آنجمله پیر و مادر عمار با سر و سمیه
را خندان ابدار نمودند که سعادت شهادت رسیدند و اول کافی از است محمد علیه السلام
و ان تحت که بدان درجه علیه فائز شد این بودند و چون حرکات ناشایست اصحاب مثال از حد
اعتدال تجاوزت رسول صلی الله علیه وسلم صحابه را رخصت فرمود که بجانب حبشه هجرت فرمایند
و در ماه رجب سال پنجم از بعثت یازده مرد و چهار زن پوسیده و پنهان از میان مکه و لان نشین
میرودن رفته روی بر میسید بکران او کردند و میان عفان و زوجه دی رقبه نبش خبر السریه علیه السلام
و النخعه و زبیر بن العوام و عبد الرحمن بن عوف و عثمان بن عفان و ابوسلمه بن عبد الله بن عمرو
و در وجه و بی ام سلمه رمی الله عنهم از آنجمله بودند و اجماعت کسبی از دریا عبور نموده در عمان محبت
و رعایت بمقصد رسیدند و در جوار ملک حبشه که موسوم بامحنه بود قرار گرفته از ابدار کفار فارغ
گردیدند در روضه الاحباب مطهر است که بعد از رفتن مهاجران حبشه مردی چند سوره انجم نازل

ان هر چه نبوت ايات ان سوره را در محل قریش باور بلند قرار است که مجموع در ان خين ابله پس
بعين فرست یافته در و قبلك ايت که قرآن اسم الالات والفری و مناة انما ایتة الهی خری بر زبان وحی
بیان انحضرت میکند ايت کلمه بکوشش بت پرستان رسانند که ملک الغرافت العلی و ان یعلقین
سبحی و از استماع این کلام عبده اصنام فر خاک شده چون رسول صلی الله علیه وسلم بعد از فراغ
از تلاوت سوره مجده که در جمیع مشرکان که حاضر بودند خبر دیدن منبره سر بسجده نهادند و با هم گفتند
که چون محمد خدا را با حسن وجهی یابیم و ما نیز دیگر با او استخوانهایم و ابواب امداد و برودت پس
و جبرئیل امین سید المرسلین را از انقای شیطان واقف ساخته این معنی موجب طلال خاطر انور
گشت و کریم پورش بر جبهه تسلی غیر نبی شیری ايت در سنا و که ما از سنانک صفت قبلک
صفت رسول دلائی الا اذ انمی النبی الشیطان فی ایتة مسلح الله ما یلعی الشیطان محمد
الله ایتة و الله علیه ثم علیم و مشرکان از بن حال خبر یافته باز دیگر نسبت نجر البشر صلی الله علیه وسلم
در مقام عصیان و طعنان اندید لیکن چون خبر اظهار طاعت ایشان بکوشش مهاجران حدیث رسید
بمقتضای کلمه حب الوطن من الایمان بجانب مریم حرم باز گشتند و بعد از وصول از حقیقت واقعه
خبر یافته و تعذیب و تشییع مشرکان را از بستره بیشتر دیده و شنیده نوبت دیگر عازم حبشه شدند
و درین گرت جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه با جمیع کثیر از رجال و عنوان صحابه ایشان موافقت
فرمودند و بجای نشیمن نسبت با ان جماعت طریق احسان مسکوک نشسته مهاجران بعباده بانی و حبشه
توطن نمودند و چون خبر وفات صحابه بمساجد قریشیان رسید از فایت جد عمر بن عامر و عماره
بن ابولعبد و بروایتی عبدالمد بن ابی ربیع را با تبرکات لایفه نزد نجاشی فرستاده انما من بودند که مهاجر
انرا بطرف حرم باز گردانند و عمر و عامر و عماره بعد از طری منازل حبشه رسیده و بسید نوانجاشی
اداء سفارت نمودند و لعل انجاشی که از قریشیان رشتو تهاستانده بودند عرض کردند که ما را از این

فرمایند تا بدید متعزیت و مناسب چنان میباشد که ایشان را این رسولان مبارکیم تا بکه بر بند نجاشی
 این سخن نبیند و بر زبان ندرانید و هرگز طایفه را که انجا با آورده اند تسلیم کنیم تا و قیام بر خفت
 این حال اطلاع نیابیم انگاه بانعقاد مجلس علمم فرموده با حضار مهاجران اسارت نمود و محاسن
 ابی طالب رضی الله عنه مقتدای خود ساخته بدان مجلس شتافتند و جعفر بود از قدیم نوار خیمت
 و تسلیم عبارات لایق کیفیت لغت حضرت سالت و طغیان اهل خلافت و نزول ابات
 بیات الهی و چگونه انکار مالکان مسالک بجای رابی نجاشی معروف نجاشی گردانید و لغات
 ابی جدر کلام حضرت خواند و معروف گشته تلاوت سوره بریم کرد و چون بدین آیت رسید که قللی و اکثری
 و قری عینا نجاشی زبان شد و اساقفه که محف با عمل و نظر داشتند چندان استغناء نداشتند که بجان
 ایشان تر گشت و نجاشی بر زبان آورد که ان هذا هو الحف بخدا سو کند که این کلام و آنچه بر موسی و عیسی
 فرود آمده از یک سلوک است انگاه دوی مجروح و عاص و رفیق او آورده گفت و الله که انجا محف را نشناخت
 نیابم و نسبت بر بیان شرایط رعایت و عنایت بجای ارم و جعفر و اصحاب از ان مجلس سرافراز
 و مستظهر در مولان قریش مخزون و پریشان خاطر بیرون رفتند و عمر و عاص روز دیگر بخدمت نجاشی
 شتافتند گفت ان طایفه عیب را بعبودیت منسوب میدارند و نجاشی گشت و بکه جعفر را رضی الله عنه
 طلبیده بر رسید که شما و باره روح الله در سول کلمه اتفاقا االی بریم و روح من نجاشی ناشکی از زمین
 برواشته گفت بیان حال عیب و آنچه شما گفتند این قدر فرق نیست مر جاشمارا و انکس را که شما
 از نزد وی آمده اید من گواهی میدهم که او رسول خداوند است بس تحف و تبرکات قریش را باز
 داده گفت چون خدای تعالی ملک را بی رشوت بمن از رانی دست من نیز رسوت نکیرم و
 سخن اهل مرض را و باره مهاجران بشمع قبول نشوم انگاه عمر و عاص غایب غاب الرمل
 حینینه اولم نیل ما طلب و عاص را بر گشته جعفر امین و مطمئن خاطر باره فقر خود دران دیار متوطن

در این مجلس حضرت ابی جعفر را از ان مجلس سرافراز
 و مستظهر در مولان قریش مخزون و پریشان خاطر بیرون رفتند و عمر و عاص روز دیگر بخدمت نجاشی

شد تعلقست که بجز این نیست که در بلاد جسته بفرماید فرمای قیام می نمود و بعین از و فرزند می نمود و برادرش و ارد
سیر دست و ارکان دولت او تصور کند هرگاه با شاه به پیرو چون او را زیاده از یک بهر نیست ملک
به یکا نکان انتقال خواهد یافت بکنایه او را بکشد و برادرش به تخت باو شاهی نشاندند چون
نجامی که اسمع نام داشت و در وقت قتل پدر خود سال بود بسن رسد و نیز من فی فرموده و آثار است
از ناصیه احوال و ظاهر است کشندگان پدرش بایم گفتند که اگر این جوان زنده ماند ممکن که پس از
انقضای ایام سلطنت عم خود باو شاهی رسد و از ما انتقام خون پدر کشد انگاه با اتفاق نزد
رفته رخت قتل انچه طلبیدند و باو شاه از قبول ان امر ایام نموده بعد از قتل و قتل اجازت داد
که او را از ان ملک اخراج نمایند و ان طایفه انچه را یکی از مسافران دریا فروختند و معارف ان حال
ضمن بیات عم نجاشی بعاطفه محمد رسیده ارکان دولت قابلیت سلطنت در هیچ یک از سیران
او ندیدند و از فروختن انچه بهمان کشته از عقب تاجر بهمانند و نجاشی را ستانده و بارگاه
بر تخت نشاندند عرض از عرض این حکایت آنکه کلام نجاشی که گفت خدای ملک را بی که قتل
رسوت بین از زانی دست مشعر باین قصه است آورده اند که مرد تاجر که نجاشی را خریده بود
جهت طلب وجه خود بجهت مراجعت فرمود و هر چند تردد نموده از با بیان از طلبید بجای نرسید
باقره بدرگاه باو شاه رفته عرض داشت که ارکان دولت تو غلامی بمن فروختند و باو طلب
ستانده و راو از من ان تعلل می نمایند امید واری بکمال عدالت مشهریاری آنکه فرمان و حسب
الادعان تفاوت باید که غلام با بیای انرا بمن دهند ان باو شاه عدالت پناه باز در کانه ترا شناخته روی
آورده و گفت که این شخص را سیکوید یکی ازین دو صورت را اختیار نماید و امر انفعیل شده در تاجر را باور نمایند
و در این امر و بعضی دیگر از کتب سیر معلومست که از جمله سیران جسته هستند و چند مرد و بازده زن از قریش بودند
و هفت نفر دیگر از سایر قبایل و بعد از آنکه حضرت خیر البریه علیه السلام و الحمت از که مبارک که هدیه طلبید

فرمود و از رجال سی و سه کس و از نسلوان هفت نفر مجرم باز گشتند و از آن جمله دو مرد و دو کمره بودند
و هفت نفر مجوس شدند و بیست و چهار کس دیگر در واقعه در برادران مدرسه فوت پوشیدند و بعضی
رضی الله عنه برافقت سایر مهاجران و سال هفتم از هجرت متوجه طارمت حضرت رسالت علیه السلام
و انعت کرد و به لبس از قیام خبر برادران سعادت طمیع و عطیت گمری رسیدند و گفتار در برادران سبب
آمد که بعد از عالم علی الله علیه و سلم ثعبان طاب بالفاق بی دشم و بنی المقلب و بنان بیرون و بنان الی حضرت
از آن موضع و ذکر بعضی با اتفاق اکثر اهل مدینه و سال ششم از ثعبان خبر البشیر حمزة رضی الله عنه که هم آنحضرت
بود و در ملک اهل اسلام انتظام یافت و در همین سال بر نو انوار ایمان بر و فضاات حال عمر بن الخطاب
تافت و چون گفتار و لبس دیدند که روز بروز اعلام اسلام روی در ارتفاع دارد و ریایات کفر و ظلام میل
با تخفیف می نماید مضطرب گشته ابو جهل بن حشام و شبله و عتبیه بن ربیع و نضر بن الحارث و عاص
بن وائل و عقب بن ابی معیط با جمعی دیگر از غلطام مشرکین بقصد قتل سید المرسلین که رسیده بود و انظار
رفتند و زبان بگفتن این سخنان گشادند که چون محمد ملت محدث در میان آورده و پیوسته بطنع و سب
ما و فوات معروف میدارد و خلفه آنکه او را نسیم نامی با فضل رساییم و الا بقین و انی که با تو در مقام حرب
و قتل خواهیم آمد و لبس از رفتن ایان ابوطالب سرور ال غالب را طلبیده آنچه از قوم شنیده بودند
آنحضرت رسانید و گفت مناسب چنان میباشد که زبان از تقریر عبوب مجبوران این گروه سر کشیده
دارم بی نامهم با شغال بیعت بخوان سرایت نکند رسول صلی الله علیه و سلم از شنیدن این سخن گمان
برد که ابوطالب را فتوری در امر حمایت و رعایت آنحضرت پیدا شده فرمود که ای عم آنچه من میگویم و میکنم
بفرمان خداوند است سبحانه و تعالی سز ز نش مشرکان بد کشیش و تخویف و تهدید بیکانه و خویش را از این
امر مانع نباید اگر تو بتقویت و نمیت هم من قیلم نامی ترا بهتر خواهد بود و الا نصرت اسمانی و فضا
سجانی کار مرا کفایت خواهد نمود و انگاه برخواست تا از مجلس بیرون برد و ابوطالب را از استماع

کلام خیر از امام رفتی تمام است واده انحضرت را باز گردانید و گفت ای برادرزاده من بکاری که ما کرده
قیام نمایی و سیر انجام میدهی که ترا فرموده اند استغفار فرمایی که نامن زنده باشم کسی از اعدا تو نگذاری
تواند رسانند و ابوطالب در بنیاب منی چند در سلک نظم کشید و وصیت از آنجا نسبت
والله من یصلوا الیک محضهم حی او سدی الی الرب و بیانا فاصدع بابرک ما علیک معصاة
و اینتر بزرگ و قدر تنگ میو و ما... انگاه بنی هاشم و بنی مطلب را حاضر ساخته و رایت یافت
حضرت رست از شر اصحاب ضلالت از نشان استمداد نمود و غیر ابوطالب تمامی اصحابی آن
و در قبیل (یعنی را قبول کرده) مومنان آن قوم جهت امر از مشیت کا و آن بنا بر تقص
و حمیت که موافقت بر میان بستند و ابوطالب در محرم سال هفتم از بعثت با اتفاق حضرت
رسانت را بشعبی که مشروب بود و در آورد و چون گفتار فریشت جد ابوطالب را در حفظ و رعایت
رسول علیه السلام و انحضرت مشاهده کردند شیشه مروت و رعایت صلح رحم را بکشتن و
نشانستند و با یکدیگر که با بنی هاشم و بنی مطلب در بنی هاشم و بنی مطلب در بنی هاشم و بنی مطلب
مرجی نداشتند و ما توانستند که از آنکه با نشان منعیت ماید شود و ملک جهت افعال منفرد در
طریق انجام سلوک نمایند و در بنیاب عهدنامه نوشته از در خانه کعبه او نهند لاجرم کار بر اهل
اسلام تمامیت دشوار شد چه برگاه یکی از ایشان برای سرانجام میدهی از آن سعب مبرون
می آمد و شرار گفتار از او بسیار بد و بسیار نیدند و اگر چه در هر اسم حج حسب ظاهر متوجه اعرار
ایشان نمی شدند اما نمیکرداشتند که کجا از اهل فاطمه با منجمان بازار مکه طعام باین زمره با جیه
فرد شد و ولید بن مغیره و ابوجهل بن هشام از سایر اهل غلام و در نصیحت اهل اسلام
میکوشیدند و ابوطالب در آن اوقات اطراف شعب را استوار کرده و در محافظت
سید ابراهیم صلی الله علیه و آله الاخبار اتمام بسیار می نمود و در شب و روز لحظه از مراقبت حال

ان افعال عالم افزو را نقل و ذایل نبود و چون قرب رسالی حال بر بنیوان گذشت در زمان شفقت
 بنیابت شفاعت بکشت تا در سوال از خدا بران وثیفه فاعله کماست نام حضرت که غلام حضرت حق
 غلامه بود بخود و مرواتی سامی بزودی را خورده سایر کلمات گذشت و ابغاشام بن عمرو بن
 الطارث و روضه بن الاسود بن المطلب بن عبد الودی با وجود کفر بر حال اهل اسلام ترم نموده شی
 باهم اتفاق کردند که ان محیفه فاطمه را فطمه فطمه کنند و صباح روز دیگر در مجمع خویش اظهار نفس ان
 معااهده کرده ابو جهل و بعضی دیگر از جمله کفره بقدم منارعت پیش آمدند در ان اثنا ابو طالب
 بان مجلس شریعت آورد و کیفیت استیلا از خدا بران وثیفه بروچی که از حضرت خیر البریه سوره
 بود تقریر فرمود و فرمود که اگر آنچه محمد در بناب من گفته است موافق واقع باشد شما از سر این
 معااهده در گذرید و الا بر او زاده خود را بشما میبارم تا آنچه مدعا داشته باشد در باره او
 تقدیم رسانید و خویش این سخن را مستحسن شمرده چون ان محیفه باز کردند بوجبی که بزرگان
 وحی باین رسول صلی الله علیه وسلم گذشتة بود و واقع بود از انجبت انفعال تلم بحال خویشان
 راه یافت اما ابو جهل همچنان در طریق فساد و سلوک بی نمود انگاه ان پنج نفر که سامی ایشان
 سوار گشت ان کاغذ کهنه را باره پاره ساختند سلاح پوشیده بدوشه رفتند و حضرت رسالت را
 را با اصحاب و احباب از انجا بیرون آوردند تا در میان محبت و عاقبت بمنارل خویش نقل
 اجلال نمودند و این واقعه در سال دهم از بعثت دست و او دهم درین سال وفات ابو طالب اتفاق
 افتاد و بیست سال دهم عمر خیر البشر که در خدمتش عمر بروی بسز پرست اهل و انقش حیات
 محاسن در او نیابتات و روایات اهل بیت سید کانیات علیه و علیهم السلام و
 انتمایات آمده است که ابو طالب در او آخر اوقات حیات نبی کاشم را جمع آورده گفت یانی
 کاشم انم صفة الله و طلب العوب و انهم قرب الله و اسلم الحیب منکم سید الطلاع و سلم المقدم الجماع

انهم یقالون انهم یقالون انهم یقالون
 بن عبد مناف و ابو العجری بن حنف

الکاه ایشانرا بعلیم بیت الله در عایت صلوة رحم و اعانت عاقل و داور امانت و صدق حدیث و
نموده فرمود و بر شما باد که نسبت محمد و اوزم متابعت و معاونت بجای آورید و امن قریش
و صدیق عرب است و باری آمده است که دل تقدیق این گروه و زبان بر آسانی این قابل شده و
بخدا سوگند که من جهان بنیم که اشرف الاف سقیه بر بقعه اطاعت او در خوانده آورد و در کوشان
انکاف مقابلد با خود را تسلیم او خوانند که دایمی بنی باشم بدو و تقرب جویم و نفس و مال او را
نقوبت نمایند فوالله لو کانت لی مدة و فی اهل بی تاخیر بلفقه الکوا فی و لدعت هذه الذی در مولفا
بسیاری از علماء کبار بروایت محمد بن اسحق بسیار که از عالم اهل اخبار است سمعت محمد بن
یافقه که سید ابرار و سید اخبار صلی الله علیه و عتره الاطهار در وقت مرض موت ابوطالب
فرمود که ای عم کنفین کلمه طیب توحید مبادرت نمایی تا روز جزا بدان وسیله ترا شفاعت کنم
ابوطالب جواب داد بخدا که اگر نه اندیشه از طاعت قریش بودی که گویند ابوطالب از وقت
مسلمان شد هر اینه چشم ترا کنفین آن کلمه روشن می سازم الکاه مال وی تعبیر یافت زبان
در دانش می چشید و جبری میگفت و عباس رضی الله عنه کوشش نزدیک بدانش برده
یا رسول صلی الله علیه و اله و سلم گفت ای برادر زاده من ابوطالب کلمه را که تو کنفین آن امیر مومنی
میگوید و نقه الحفاط ابوالکرام عبد السلام بن محمد بن حسن در تحقیق از ثقات علماء نقل کرده است
که انفق ابراهیم الصیت آن اباطالب مات مسلماً و خلافت اصل البیت فی السلام خلافت غیر
معتبر با وجود این روایات صحیح است اثبات نبوت حکایات شنیدار من و مقامات که ابوطالب
در عایت و رعایت سید کاینات و سید کونات علیم تمام الصلوات و سایر التیمات کسیده
اعتقاد اکثر اهل سنت و جماعت است که او متبرک از عالم رفته و توفیق کنفین کلمه طیب توحید
نیافته و در روضه الصفا نفوس است که چون ابوطالب تشنه آمد العالی رسول را صلی الله علیه و سلم

از آن واقع آگاه گردانید و آنحضرت فرمود که برو و او را بپوشش و خاموشش بپوشانند و من ای و علی صلوات
الله علیه بموجب فرموده عمل نموده بپاراست بنعمت صلی الله علیه و سلم بازگشت نوبت دیگر خیر البشر
که برو او را غسل ده و بر هیچکس سخن مگوئی تا پیش من ای و امیر المؤمنین علی بر بموجب تقدیر ساییده
راوی گوید که بعد از آن رسول صلی الله در حق علی مرتضی و عایشی کرد که در حوض آن شهران سرخ موی بگویم
از این عباس رضی الله عنهما روایت که حضرت رسالت علیه السلام و آنحضرت پیش منش خار و ابوطالب
سیرفت و میگفت ای عم صله رحم بجای آوردی و بگویم ما کردی خرابک الله میزاد کشف انوار مناب
ابوالموید موقف بن احمد الحواری منقولست که ابوطالب چهار پسر بود و یک دختر و پسران
انست طالب عقیل جعفر علی مرتضی علیم رضوان الله تعالی و هر یک از این پسران بترتیب ظهور
مرد سال از دیگر برتر بود و از طالب نقل نمایند اما دختر ابوطالب فاخته نام داشت و او را حبیب
گفت ام عیانی میگفتند مدت عمر ابوطالب بر دایت روزه الصفا میشتاد و چند سال بود و فوت
باتفاق کابر اهل سیر در سال دهم از هجرت روی نمود و بعد از آن واقع بته روزیاسی پنج روز
فوت خبر که کبری رضی الله عنهما دست و او و ازین دو مصیبت عظیمی که تعاقب یکدیگر اتفاق افتاد
فواغل مزین و الم بر خیر انور حضرت خاتم صلی الله علیه و سلم استیلا یافت بنیاده آن سال اسال عام
مزین نام نهادند و در حق رسول صلی الله علیه و سلم بجانب طایف نبوت پوسته که بعد از وفات
ابوطالب اشترار کفار و راندا و احراز سید ابرار و سید اخبار علی صلی الله علیه و واله الله اظهار برنده
میا نموند که آنحضرت را در حرم بطبی مجال افادت نماند لاجرم بجانب طایف شتافت و بعد
بایل و مسود و حبیب اولاد عمر دین بمر را که در آن زمان رد سا قوم نصیبت بودند باسلام دعوت
نمود و مدت ده روزیاسی روز در میان ایشان توقف کرده سعادت با بهره ظاهر فرمود
بجاکس از آن قبیله بوی و آن سه بعین منبها و از آن ان قوم را بران داشتند که سنگ بجا

رسول صلی الله علیه وسلم درین عارث که در ملائمتش بود انداختند و سر زید و بای عرش ساجی
را مجموع و خونین ساختند لکن رسول ز نور جن رسول خدا طایف برافروخت شمع هدی ولی تیره
دل مشرکان لیسیم که بودند در شهر طایف میقم زیرا یکی بخت غلت مرست خبند از آن شمع راه
کسی را که شد کور چشم خرو بود درایت کجایی برود و دل بخت کفار خداان مایث نشد نرم از بر تو افکاش
چه خوش گفت و انانی را که کن که در محرش بود کیم سخن که حاصل کند بکنی نرو و بسره که بنا کند چشم
توان پاک کردن رنگ اینده و بکن نشاید رنگ اینده چو زان طایفه نرو و بکن عیان کنت اطوار
اصحاب شرم خاطرش زان جهت در فود و طایف سطح غرمت نمود و در آن راه بیطن نخل رسید بجا
نوفه نمود و در و قیکه پری بکیران کوکب جلوه کری میکردند پیغمبر انس و جن صلوات الله و سلامه علیه
نماز ایستاده با و از بلند فرائض می نمود و در آن زمان هفت نفر بانه نهار ضیایان نصیب بدان مقام رسید
و از آن قرات قرآن شنیده همانجا ایستادند تا آنحضرت از ادای صلوای و اعنت یافت انگاه خود را
بر خاتم الانبیا ظاهر ساخته بقبول دین اسلام موفق گشتند و بموجب اشارت حضرت رسالت
بمنصبین مراجعت کرده قوم خویش را بشیرعت میفاد دعوت نمودند و بسیاری از بر بان دین فویم
و ما و به اندوم دیده از نیشش را دوست گرفتند و بعد از سه ماه از واقعه بیطن نخله فوجی کثیر از
طایفه بنسب چون آمده بلاقات خواجه کانیات فایز شدند و عبداللہ بن مسعود که ان سب و طراز
انحضرت بود امور عجیب مشاهده فرمود و الفقه روز دیگر خبر البشیر علیہ السلام از بیطن نخله بطرف مکہ
در حرکت آمده در میان راه شنید که سفیای قریش داعیه دارند که در سلوک طریقی بی ادبی تقلید
کفار طایف کنند تا بران بر زیر جبل ماساکن گشت و کس نزد پیغمبر رسالت و ستاده انما سر محار نمود
و اکثر کفار دست رو بجنبه طعن منقذای اجازت داده بلاضره معظم بن عدی این معنی را قبول کرده با تافار و شایع
سلام پوشیده آنحضرت را یکدور آورد و درین سال خفیه رسالت علیه السلام و انحضرت طایفه بنت ابوبکر الصدیق

و سوده نبت رمد راضی الدینم در حال نکاح مایه و با سوده که نبت بود و زناوت کرده بنا بر عرس
عایشه رضی الله عنها و در سی و دو موقوف شد و سال اول از هجرت در مدینه آن صورت روی نمود و از او
سید کلمات علیه رواع الصلوات و فروع التجات بر معارج سماوات چنانچه سابقا بر
سبیل اجل از موفقات ارباب فضل و کمال نقل کرده شد عار جان معارج اخبار نبوی و نا هجان
مناسیح آثار مصطفوی خلاف نموده اند که قصه فربه معراج در کولم سال واقع بوده و بعضی اعتقاد است
که آن امر بدیع و نبوت روی نموده و ایضا ایضاً یعنی مختلف فیه است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم از کولم
محل متوجه عالم بالا گشته چه بعضی از احادیث دلالت بر آن میکنند که آنحضرت در خانه خاص خود
بود که جبرئیل منزل نمود و او را بمعراج برد و در وانی آنکه خبر البریه و رحیم تشریف داشت که آنصورت
دست و پا و توی آنکه در حجره بود و روایت است که در آن شب رسول عجم در پد خانه ام حسانی نبت
ابو طالب تنیده اسباب خواب شتغال میشود که جبرئیل حجت آن مهم آنحضرت را از انجا میرون آورد
و برین قباس در میان روایت اختلاف است که روح منظر قبر البشر صلی الله علیه و سلم با جسد و رفات
بیداری بمعراج برده اند یا آنکه در وقتی که حجت رسالت ماب در خواب بوده روح شریفش را ملائکه
اعلی رسانیده اند و جسد الهی را همچنان گذاشته اند و چنانچه در روایت الاحباب مسطور است عایشه
رمد و معاویه و حسن نصیری برین مذهب رفته اند و مخن محمد بن اسمعیل نیز ناظر باین معنی است و بعضی
بر آنند که اسرار الهی را در بی نهایت المقدس به بیداری بود و عروج بر طبقات مساوات خواب و ظاهر
است کریم سبحان الذی امر بی تعبده لیللاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی موبد آن
روایت و اکثره اکابر سلف خلف بر آن رفته اند که معراج خاتم الانبیا علیه من الصلوات اتهمها و انما
به بیداری بود و روح منظر آنحضرت بر افق جسد معطر در بعضی از شب از مکه به بیت المقدس
رفت و از انجا باوج مساوات عروج فرمود و در اول امت با نصایب شریفی غنای مکان فایزین

او ادنی مولا این معنی است انقصه نظم نیم شبان بک الهی زور و او آور و برانی زور
و برانی مکی بود از اشتر فروز و دراز کوشش بزرگتر و شیش شاه وی اوی و کوشهای او
از آن فل و مال او مال بال اسب و درون و و بناش بیان کردن و دم شروسته اش همچون
اشتر و فواشش بقوی چون فوایم کاو و برواتی مثل فوایم شروسته و میها او بسم کاو و نقد بود و بسته او
بک نظم با قوت احرری نمود و ششش مائل دره بنما بود که از عایت صفا میدرخشید و در برین
داشت که ساق وی را می پوشید و بری از رهنمای در آب بهشتی بر نهاده بودند و آن مرکب
بر نه بر رمار بود که آنجا که چشم کار میکرد یک کام میزد و نظم جو او فرسود و آن حرام
برانی چو نور و بر نیز کام زاب در خاکش بوده سرشت بریده بیستان ساری بهشت
بنوده ز برین و با مش گزیده نبداخته کس پوشش کند که ناکه یکم جهان افزین که رفتش غنا جل
امین رسانید نزد یک خبر الانام که ای داور کار زمین را نظام فرماش کن شب بوی
جل سازند وی خنوا و محضر لاجرم سید عالم صلی الله علیه و سلم بای مبارک در کتاب معاد
انساب آورده معده برنی صفت چست نیست برین و بر افقت جبریل و میکائیل و جی که
از دشتگان متوجه مسجد اقصی گشت و بعد از وصول از دواغ مشایخ انبیا را بنجا حاضر یافتند با شارت جبریل
پیش رفت و در رکعت نماز گزارد و بعد از آن و ملائکه افتد با محضرت کردند و پس از فراغ از نماز و لوا
نثار و حمد کریم کار ساز جبریل علیه السلام ان بجمع عا ببقام را بموضع صخره بیت المقدس رود
مرد بانی که یک پای آنرا از طلا و یکی از باقوت سنج و یکی از شمشیر و دیگری از نقره بود از
صخره تا آسمان می پرشید نظم و زانجا رسول ملک افشام برآمد برین چرخ فیروزه ظلم و چون
با آسمان اول رسید جبریل انحضرت را بایاب الحفظه که یکی از ابواب بهر دنیا است رسانید
و طلب فتح ابواب نمود و حضرت میسما می نام که با و آورده و از در شسته بران و در و کل است بگوید که گشت جبریل

داود که منم جبرئیل باز سوال کرد که گیت با تو گفت محمد اسمعیل گفت او را طلبیده اند روح الامین گفت اری
بس و بگو و گفت در جای معتم المی مار و باین دستور حضرت رسول صلی الله علیه وسلم برافست جبرئیل
طبقات سموات را در نوشته غریب و عجایب بسیار ملاحظه فرمود و آدم را در آسمان اول و عیسی را
در ظلم دوم و یونس را در سیم و آدم را در آسمان چهارم و عارفون را در ظلم پنجم
و موسی را در آسمان ششم و ابراهیم را در سیم و یونس را در سیم و یونس را در سیم و یونس را در سیم
در اسم محبت و سلام بنمود برسانید و بس از طبقات سموات بعد بیدار الهی رسید و ان
در خفی است که بوه ان در نزدیکی شل یوای محرم و برک ان مانند کوشش قبل و غایت ان
از نور خداوند جلیل و جذان نوشته در جوابی ان شجره بود که عدوات انرا غیر علام العیوب گیس
و مقام جبرئیل علیه السلام در میان ان درخت از حضرت مقوس نبوی صلوات الله و السلام
علیه منقولست که فرمود در اصل صدره المنی چهارم دیدم دو نور ظاهر و دو نور مخفی و از جبرئیل مال
ان جوهر را پرسیدم جواب داد که دو نور باطن و اقل انبار بهشت است و دو جوهری ظاهر و اقل نور
بنیوت پیوسته که در نواحی سوره سطر منظر انور خیر البشر صلی الله علیه وسلم آوردند یکی بر از
عمل و دیگری از سیر و سیم از فرود بنی سر سیر میل فرموده انرا یا شامید و جبرئیل گفت نیکو
کردی حضرت را یعنی دین اسلام را فرا گرفتی تو دامت تو بران خواهد بود اگر فراموشی شامیدی
است تو گمراه می شدی اگر میل می نمودی جلالت و یقادی انرا از نفیقه میبخت
و بروایت اکثر علماء امت حضرت محمد صلی الله علیه و السلام و التمت در ان شب بهشت برین
حرا مید و عجایب و غرایب خیانت و تامل و درجات بهشتیان مشاهده فرموده از میوه
اشجار ریاض خلد انرا اول نمود و همچنین در جهان شب رسول عربی بر در کات و فرج و
کیفیت غریب و عقاب کفره و اهل عصیان اطلاع حاصل شد و چون حضرت مصطفی برافست

ویندو تعالی از سوره المئید در گذشت جبرئیل آنحضرت را بر خود نفیض کرد و از عقب روان گشت
تا بجایی رسید انگاه فرشته از در او حجاب دست بیرون آورده آنحضرت را بر دست و جبرئیل
باز ایستاد و چنان کرم در تیره قرابت براندا که جبرئیل در راه از نو باز ماند بعد از آن خاتم الانبیا
تنها قطع سافت نموده چون هفتاد حجاب طی فرمود و براق نیز ساکن شد و در وی سینه ظاهر گشت که
نیز یوراقاب غالب بود و رسول صلی الله علیه و سلم بر آن رفوف نشسته پس از طی منازل پایی عرش
و مجید رسید و با صاف الطاف الهی فایز گردید سه جو که پشت از هفتین آسمان در آمد مخلوق که
لا مکان ادای ثنای الهی نمود و زعیان ماعذر خواهی نمودند زاهر از اکرام و بد آنچه دیدند ثبات
ز غفران است شیند دوران شب کریم عطا بخش خواهم سوره بقره را بحضرت خراوردی علیه
من الصلوات اشهدا و التیمات احکمها بی واسطه عنایت نموده در شب از روی پنجاه وقت
نماز بر امت بلند بخشش فرض فرمود انگاه رسول صلی الله علیه و سلم مفرغ و فرس از باز گشتن
آسمان ششم موسی علیه السلام رسید کلیم الله رسید که بچه قبر ما مور گشتی آنحضرت جواب داد که شایسته
پنجاه وقت نماز بر امت من واجب شد موسی گفت امت تو استطاعت آنکه از عهده او این
طاعت بیرون آیند ندارند من پیش از تو تجربه مردم کرده ام مناسب آنکه مرا حجت نموده طلب تخفیف
کنی رسید کانیات صلی الله علیه و سلم باز گشت و طالب تخفیف شده حق تعالی ده وقت نماز
را وضع فرمود و چون رسول همین بچون باز موسی رسید کلیم الله حجت ملت تخفیف گشت و یک
آنحضرت را باز کرد و اندوه وقت دیگر تخفیف یافت و همچنین حضرت سید المرسلین سه نوبت دیگر
با استعجاب خباب سویی آمدند فرمود با پنجاه وقت نماز پنج وقت قرار گرفت و چون باز موسی علیه السلام
حضرت غیر الامام را گفت باز کرد و از پروردگار خود طلب تخفیف غای آنحضرت گفت راجع
نمی هستی استخیت منه و اللنی ارضی و سلم بعد از آن آن کرم و منزل اسری به بسط عذر مرا حجت فرمود

و نور خورشید کرم بود در وقت الاصاب از صاحب زمین انقص مزدیت که رفتن و باز آمدن
حضرت رسول الله علیه و سلم بمصر و در عرض مساعت از شب وقوع یافت و دوهب بن
مبینه و محمد بن اسحق چهار ساعت گفته اند لطم و کمر و زکین اصاب میسر: برآمد بمصر و خرج از
رسول عرب سرور کامیاب بر خار هفت اصاب: خرامید حرم بیت الحرام: بیان کرد احوال بسیار
تمام نمودند ارباب ایمان قبول نکردند تقدیر جمع قبول نمودند از روی خنک و صیال نخست از
علامات انجی سوا و اگر از امارات خارج شدیم که بودند از اهل بیت الحرام: رسول فریشتی بوقی حواش
گفت از سوالات این جواب: ولی از کرده خلالت سیر و گشتند از آن معجزه بهر دور که بگوری چه
شد خشم دل مقبلان به بنیدر کل الجواهر خلافتی که فاسد شد از هر دور و بنا به تریاق فاروق پیر
و کرامت ای اسلام الله و مقبولان با سید بنو مرثیان بدیاض خبر در چمن سیرت غیر البشر درین
این داستان بدین سان زبان کنوده اند که رسول صلی الله علیه و سلم در موسم حج و عمره خود را بهر
قبایل عرب عرض کردی و ایشان را با سلام و دعوت نمود: و لازم نبوت بجای آوردی و در سال یازدهم
از بعثت شش کس از موطنان مدینه در عصفه حضور نظر داشت اثر خبر البشیر گشته انحضرت ایشان را
بقبول ملت میفرستاد غیب نمود و ابی جند از کلام خداوند فرات فرمود و مدینان چون در آن نادان
بگزارت شنوده بودند که وقت ظهور بغیر از زمان است با هم گفتند که و الله این آن عمریست که جودا
مار از بعثت او خبر میدهند نسبت که بوی ایمان آوریم تا کسی از اهل مدینه درین امر بر ما بعثت ندهد
باشد انگاه زبان بگامه توحید گویا که و انده گفتند یا رسول الله در میان حج دو قبیل عداوت بان
سایه نیست که در میان قرایمان باطل الله جمع امر هم یکت فان اجتمعوا علیه فلهذا علی امر
و ان شش و دهنند از بنی خزرج بودند و اسامی ایشان است اسعد بن زراره عوف بن عارض
بن عفرار بن مالک بن معلان فطی بن عامر بن حربه عقبه بن عامر بن مای جابر بن عبدالله

بن رباب و چون این شش نفر از آن سفر مراجعت نموده بیدیه رسیدند خبر لغت خبر البشرا با ساکنان
غیر در میان نهادند و ذکر آنحضرت در آن ملک شهرت یافته انوار ایمان و اسلام بر وجوه بسیار
بسیاری از ساکنان آن دیار یافت و در سال دوم از هجرت و دوازده کس از اینان بیک کمره
شناخته در عقبه بقره ملازمت حضرت رسالت علیه السلام و التحیه مقرر شدند و باحضرت
بیعت نمودند که در حالت مسرویس و زمان نشاء و اندوه از فرموده خدا و رسول او درنگ ندارند
و این بیعت را اهل شریعت عقبه اولی گویند از جمله اهل این بیعت ده نفر از قبیلہ خزرج بودند
و دو کس از قوم اوس و اسامی فرزندان ایشان است اسعد بن زراره عوف بن معاویه و بصران
عفرا رافع بن مالک بن عباد و منذر بن عمرو و عباد بن الصامت بنید بن ثعلبه عقبه بن عامر بن
نابی ثعلبه بن عامر بن خدیجه و نامهای اوسان نیست ابوالحیثم مالک بن النضر حویم
بن ساعده و این جماعت بوقت مراجعت بفرموده حضرت رسالت علیه السلام و التحیه معص
بن عمر همراه خویش بیدیه بروند بارشادان قوم نیکو سیرت بسیاری کس روان شدند
بهست بلکه اکثر قبیلہ اوس و خزرج باظهار شعار باسلام مباذرت نموده و سال سیزدهم از
جمعی کثیر بخریم حرم شناختند و از آنجمله بنفاد و مرد و بر و ابنتی بنفاد و مرد و وزن و رشب دوم
از نامی ایام شریعت و شعب عقبه بلازمت رسول صلی الله علیه و سلم رسیده است پس از
مرض اخلاص و شرح نیاز نمودند بیعت بان سر و آری که وقت نشاء و زمان کس نشاء از زمان
او را بدین جو هجرت کند سید المرسلین توجه نماید به سرب زمین حراست کنندش را صحابه
بیاورند و در راه او سیم و زو و چون قول بعد این بیعت که مورخان از این بیعت عقبه ثانیه گویند آنحضرت
تمام یافت سید المرسلین با سارت جبرئیل امین در میان مدینه و دوازده نقیب نقیب فرمود
ده نقیب از خزرج و ده نقیب از اوس اسامی بنفاد خزرج بر بنحویست است اسعد بن زراره

برادر بن معروف رافع بن مالک بن عجلان سعد بن عباده سعد بن خنیفه سعد بن ابرع عباده بن
عبد الله بن براد عبد الله بن عمرو بن حرم شیر بن عمرو بن حسن و نامهای نضبان اوس نیست ابوالاسم
مالک بن انسان بعد از آنکه حضرت رسالت از امر معیت باز برداشت و جماعت
فکره را بنفایت مقرر ساخت شیطان بر سر عقیده برآمده فریاد و برآورد که ای اهل مناد بایست که
بروم شیرب با محمد معیت گردند و بر ضرب شما اتفاق نمودند و روز دیگر فرشتش میان عالم بدیده
رفته گفتند ای قوم اوس و خراج ما شنیدیم که شما بنحافت بابا محمد معیت کرده اید جمعی از ایشان
شیرب که از آن منم خبر داشتند سوگند خوردند که این خیر خبر واقع است و خواهر کفار اطمینان یافته
چون انصار بدیده باز گشتند حقیقت انحرافات بر قریشیان ظاهر شد لاجرم در اندام انصار از
ابن ابی احمد مختار صلی الله علیه و آله و آله انظاک الدوار بستند از پیشتر سابقه نمودند و خبر البشیر اصحاب را
اجازت بهجت داده اکثر بدیده شما گفتند و از غنای و تنولیش مشرکان قریش نجات یافتند و از
قد کفار است بر اول غالب و شرف بر دل آبی حضرت یحیی سب خطه شیرب
چون مشرکان قریش مشاهده نمودند که اهل اسلام را مانند مدینه مانی پیداشد و گمان بردند که رسول
صلی الله علیه و آله و سلم بدان صوب هجرت خواهند فرمود و در دار انداده مجمع گشته در رفع خبر البشیر علیه السلام
و انتم فرقه مشورت در میان انداختند و شیطان بصورت بری حجاب تدبیر خود را بدان مجلس
رسانده چون قریشیان از وی پرسیدند که تو کبستی جواب داد که از اهل عدم و موجب محبت
شمارا دانسته ام نام ما در باب هیچ که پیش گرفته اید لوازم امداد بتقدیم رسانم انگاه قریش
اناز قیل و قال بخوده را می شخصی از ایشان بر حبس نبی اخر انرا ندانند و بدید دیگری بر اصرار آن سید
فرار گرفت اما بجای در باب تحطیه این دو تدبیر و لایل گفته و ابطال آن کوشید و ابو جهل

بن هشام گفت انس و اولی چنان می نماید که از هر قبیله شخصی جلدی بر محمد و نزد بکار نه
در نهاده و تقبلش را ننهد تا خون او در قابل بر آکنده شود و چون بنی عبد مناف را فوت
مناومت با ناست قابل نباشد تا کام بدست دانی گردند و بر محمدی این رای را حسین نمود
و خواطر کفار بران قرار گرفته متفرق شدند و همان طوطی جبرئیل امین بازل گشته است که بر او
مطهرت الی نصر و البشوک او یصلوگ او محروک و بمطهرت و بیکر الله
خبر الا که بن برسد و سبیل خواند و بنام رب العالمین رسانند که شب در مقام معبود با سجدات
نبرد از و در روز دیگر منوجه بدیده گردد و چون لباس روزگار بران قلوب سراسر کفار را یک
رو ساجی فریش مثل ابو جهل و ابوطالب و ابی بن خلف و منبه و منبه سیران حجاج و نصر بن حجاج
و عقبه بن ابی معیط و حکم بن ابی العاص و طلحه بن عزی با فوجی دیگر از کفار چنانچه قرار داده بودند
بفصد قتل سید ابرار صلی الله علیه و آله الا خبر فوجی نمودند و حضرت خبر الامام امیر المؤمنین علی
صلوات الله علیه را طلبید و از کیفیت حادثه آگاه گردانید و گفت انس را و سراسر را بوسه فرمود
من نیکه کن و دل خوبی دار که مگر وی جو خواهد رسید و علی مرتضی علیه صلوات الله تعالی و حبیب
فرموده عمل نموده آن را در ابر و دوشش کشید و نفس نفس را فدای ذات مقدس خبر السیر را
کرده و دروازش خاص اخذت نیکه فرمود و چون شرکان بر در خانه رسول صلی الله علیه و سلم جمع
آمدند با منقرب ابوالحبص صلاح دران داشتند که ان شب سرور عجم و عرب را محافظت کنند
و چون صبح صادق طالع شود با تمام ان مهم پروازند تا بنی هاشم و بنی مطلب را معلوم شود که خال
عرب بهیات اجتماع بران امر منکر اقدام نموده اند اما سید عالم صلی الله علیه و سلم چون امیر المؤمنین
علی را صلوات الله علیه تا یم تمام خویش گردانید از جرحه هایون بیرون رفت فرات بخورد

بسی آغاز نهاده و شتی خاک بر داشته بر سران باد بهمان باشند و از آن خاک بر سر هر کس رسد
در جنگ بر بی ابر و شده بانس و دوزخ پوست نعلت که در آن شب علی مرتضی لقب انعام است
و در بی بر سران هر سپهر مهری آرام گرفته باری سجانه غالی بمرئیل و میکائیل و جی فرمود که من
در میان شما و کس عقد مواعات بستم و عمر یکی از شما را از عمر دیگری پیوسته مقرر گردانیدم
مگوئید که کدام یک از شما حیات برادر خود را برزندگانی خود اختیار میکنند و هر یک از این ملک
نقند که ما حیات خود را دوست میداریم و اخبار زندگانی دیگری برزندگانی خود نمیکیم باز در رسید
که چرا مثل علی مرتضی که میان محمد و او عقد برادری بستم و او جان کرانه خود را فدای نفس
محمد کرده حیات او را بر حیات خودش ترجیح نمود اکنون از بن طارم حضرت اخط بفرار و بدو علی را از
سراحد محافظت نماید و ایشان بر زمین حرم نزول نموده جبرئیل بر بالای سر میکائیل
درمان بای امیر المومنین علی صلوات الله علیه تمام کردند و روح الامین گفت حج مست
مثل نرایی علی که خدای با امانت نبوی را بلکه مغرین نموده و آب کرمی من انسان من لسی یعنی لغت و انعام
رضیات الله و الله رؤف العباد و در آن واقعه نازل شد منون کتب سیر مشحونست باین خبر که چون
خبر انبیا صلی الله علیه و سلم خاک بر نثار نامبارک شرکان پاشیده از زبان در گذشت پس از
لحظه ابلیس بعین بصورت انسان بدان معرکه آمده پرسید که سبب این جمعیت چیست گفتند
انتظار بیرون آمدن محمد میکشیم شیطان سوگند آن بر زبان آورد که محمد از خانه بیرون آمده بر شما
عبور نمود و خاک بر نثار شما ریخت و شرکان دست بر سر نهاده فرقهایی خود را بر غبار اوبار
یا نقند و از خجالت و راضباط کرده امیر المومنین علی را صلوات الله علیه دیدند و گفتند اینک
محمد در موضع خود خفته است و بر و خود را پوشیده افکاه بفرم دست برد بای و نهانه نهاد امیر المومنین
علی بر قامت و شرکان را خرم شد که آن شخص در نول خودش صاف و بی بوده و از علی مرتضی علیه السلام

پرسیدند که محمد کجاست جواب داد که شاید آیند و شب در طلب او میروم رسانده اید و اهل خلعتی
 نجاست ساعی شاه ولایت را مجوس کرد و ایند عاقبت با شارت ابو هبست و از نجاب
 باز داشته و بیت جوی رسول صلی الله علیه و اله و سلم مشغول و از عاق مشغول است که گفت
 روزی بوقت استوا که حرارت بر هوا استلا دست صاحب مقام محمود بخلاف معهود کردند
 صدیق گفت یا رسول الله ما هم باشیم رسول صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که بی انگاه بخیل تمام
 اسباب سفر کرده و زانوش برانفت ابو بکر توجه غار نور شده و در وقت که در آن راه حمت آنکه
 بی کم شود و آن دور بین صاحب نو فین بر انگشت باطنی مسافت میکند و آخر الامر با همی مانده
 ابو بکر صدیق آنحضرت را بر پشت گرفت و غار رسانید و سینه را بخا و در رفته سوراخهای آن منزل
 بوملها کی که از جاد خود و معقل ساخته بود و سد و کرد و ایند و یک سوراخ مانده پاشنه پای بران نهاده
 انگاه حضرت خیر العباد و غار درون رفت و ماری که در آن غار سالهای بسیار انتظار منظم
 سید ابرار بکشد رخی بر پاشنه پای صدیق رضی الله عنه زد و نا انجباب پای خود را کرد و
 و مار بیرون آمد و منظور نظر خیر البشر گشته آنحضرت از وی پرسید که چرا مار را زخم زدی
 گفت یا رسول الله دتمیت که منتظر ملازمت تو بودم و اگر این کار نمیکردم از شرف ملاقات
 شریف محروم می ماندم و میدانستم که الم ان رخم بدعای تو تسکین یابد و رسول صلی الله علیه و سلم
 را صدیق نموده بین نفس سحای با پای مبارک مدین اکبر را شفا از زانی دست الهی چون
 و در آن غار فرا گرفت و دو کبوتر بر در غار آشیانه ساخته بینه ها و تود و شکوت بر در غار نهاده
 از رحمت صاحب موصبت الهی و رختی در آن مقام سر بر افراخت و روز دیگر اهل نجابان
 فانی گرفته سر در کوه و بیابان نهادند و غایب که با بگو کز موسوم بود با جهاد بسیار آن بی
 و نزدیک غار تو رسید و بسیار گفت مطلوب شما ازین غار در گذشت و بعضی از نفره غار

۲۰
 بخانه نام آوردم و در آن غار

با نغز از نزدیک رفتند که ابی بکر اندر پنداشته شمه از بمبئی اظهار کرد و حضرت خبر الانام در باب
خاطر او شریک لطف و کرمت بجا آورد و چنانچه ابی کریم ثانی امین او جمالی الغار او قبول بجا
لا تخزن ان الله معنا افاده بمعنی است چون فرشتگان ایشان کبوتر و پروانه غنکوت را دیدند گفتند
بقول فاجت نکرده نوید و حیران باز گشتند و ابو جهمل فرمود تا در که ندانند و ندانند که هر که محمد با این
ابی قحافه را بیاورد و با مار اسیر یکی از نشان برود و حدیث برده هم روانیت که احمد بن حنبل علی علیه
ما در انقلب الدوار به شب و در آن غار توقف نمود و در آن ایام ابی بکر بن ابی بکر بن ابی بکر بن ابی بکر بن ابی بکر
میرفت و هر چه که می یافت عرض میکرد و حاضرین فیه که از او کرده ابو بکر بود قدی شیر را بجا
می آورد و عبدالله بن ارفط را باجر گرفته و دو شتر بدو سپرده مقرر ساخته بودند که در پنج
روز سیوم ستر از ابرو غار نور رسانیده بر کسم را بری قیام نماید و بعد از انقضای مدت مذکور
عبدالله بموجب فرموده عمل نموده رسول صلی الله علیه و سلم و ابو بکر رضی الله عنه یک شتر نشیند
و عبدالله حاضر شتری دیگر تعجیل از طریق مواعیل جانب مدینه روان گشتند تا اگر ممکن
روز و در پنج منزلی قرار نگرفتند انگاه فرود آمدند و در سبیل طی لطف اموده باز روی بر او بردند
و در منزل تقدیر گذر حضرت خیر البشر بر منزل ام معبد عا که بنت خالد بن عبد الله بن قحافه
علیه السلام و الحینه است مبارک بر سبیل بی از اغانام او که از غایت ضعف و ناتوانی
از رفتار باز مانده بودند از قوای سنان آن کو منقذ شهر فرادان در فوران آمد چنانچه عامی عامر آن
سیر نشین گشتند و هر طریقی که در آن خیمه بود بر شد و آن کو صغیر برکت دست حق پرست اخذت کرده
سال بر سبیل و بکر از دفاع آن سفر که بکر از قریه بن مالک مدیعی بطبع حدیث که فریش و عده
کرده بودند بر اسب خویش نشسته و رسول صلی الله علیه و سلم بافت و چون نزدیک
با حضرت رسید پیش بر در آمد و پاوده شده باز لام تمام نعال محبت و با آنکه فانی که کرده

طبع او بود روی نمود باز متعاقب آن سرور و سر آمد و چنان تشریف اندک از فرات حضرت سید
را شنید و نوشت و بکبر اسب بر و آمد و در جره الایع را بر آنکسند و ناخسته چون بیان او
و رسول صلی الله علیه و سلم مقدار و نیزه مسافت پیش نمازده انحضرت مناجات کرد گفت
ای شرمه راقه را از ما کفایت کن و مقارن این دعا تو ایم اسب مرا در برین فرو رفت
و همراه پاوه شده فریاد بر آورد که یا محمد و عاف زبانی که اسب من غلامش نمود تا من باز گردم
و هر کس از عقب تو متوجه باشد باز گردانم و بدعا ای حضرت مصطفی اسب مطلق امان
گشته و مرا قه امان نامه از انحضرت ستانده و راحت نمود و بسیار کس را که طلب رسول
صلی الله علیه و سلم می آمدند باز گردانده و بگذاشته بریده بن الحصب اسمی یا نغدا و نفر از قبله
خود بطبع شترانی که فرستاده کرده بودند سر راه بر حضرت رسالت پناه گرفت شیخ سعید
کاروبی در میر خود آورده است که چون رسول صلی الله علیه و سلم بریده را دید پرسید که نام تو
چسیت جواب داد که بریده انحضرت گفت برو امرنا یعنی نگویند کار ما و باز سوال کرد که از کدام
طایفه بریده گفت از بنی اسلم رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و باز دیگر پرسید که بنی اسلم
اسلم از کدام قبله جواب داد که از بنی مسم انحضرت گفت خرج شتمک یعنی بیرون آمدیم
تو و بریده چون در لطف گفتار و نور رخسار و طلاقت زبان و فصاحت بیان پیغمبر اس
و جابر مشاهده نمود و سعادت اسلام غایب شد و دستار خود را کشاد و بر سر نیزه علم ساخته
پیشش آن سرور روان گشت آورده اند که سکنه مسجد و قریه بر توم حضرت خیر البشر
صلی السلام و النعمه از زمین هر صباح بطریق استقبال کرده می آمدند و چون هوا گرم می شد بایر می گشتند
و روزی بر ستور مسجد مراجعت نموده بویزد که چشم خودی بر سر ابرار صلی الله علیه و اله
از اظهار اخلاص و بی اختیار فریاد بر آورد که ای بنی قبیله ابیک ان نخت و سعادت گرفتار

مقدمش بکشید و آمد و انصار در غایت فرح و استیسا به استقبال استقبال نمود و در بالای حجره نمره
و سبتوس ان مفداي اصرار سرافراز گشتند و آنحضرت بجهل مبادر میان بنی النجار سراسر ای کلشوم بن
مقدم یا سعد بن خنیثه نزول فرمود و چند روز آنجا توقف نموده در آن ایام بنیاء مسجد فکاه امین که به
مسجد اس علی النقی می از عظم شأن ان روایت میکنند پرداخت و ان اول بقعه است که حضرت
مصطفی علیه من الصلوات آنحضرت در مدینه ساخته آنجا نماز گزارد نبوت بوسند که بعد از نوح رسول
صلی الله علیه از مکة به رینه امیر المومنین علی صلوات الله علیه سوار و در حرم حرم توقف کرده و در آن
ملاقات را که آنحضرت بود بعد از جانش رسانید انگاه متوجه مکه گردید و بقول بعضی از علماء شیعه معنی
از عطاء کفره مرقفی علی را صلوات الله علیه تعاقب نمودند و بین الجابین مهم جنگ و جدال مراتب
کرده حضرت شاه ولایت نیاه بطنفر و نصرت اختصاص یافت و بنور حضرت رسول صلی الله علیه
و اله وسلم در محله مبالو که بجای امت آنحضرت رسیده با صاف الطاف از افعال و احوال منظر گردید
در روایت اهل سنت انکه امیر المومنین آله علیه علی صلوات الله علیه سوار و به طری فرموده بود و البها برای
سبارکش ظاهر گشته و بعد از وصول خدمت رسول صلی الله علیه وسلم آنحضرت دست بایون برای
انجباب مالیده و در عارضه فوازه ان عارضه بصحت تبدیل یافت بلکه و یکروزه العمر ابن عم سید
عالم صلی الله علیه وسلم در و پانکشد و در واقع سال اول از هجرت سید ابرار و سبب
الانجار و الاخره ... نزول علماء اخبار و فضل اخبار نبوت بوسند که
صلی الله علیه و اله الاظهار و در جمیع از محله قبا متوجه نفس مرتبه شد چون بنابر اورد و بعضی
رسید و ریلین و انونا از راه فرود آمده و بخواندن خطبه او از نماز جمعه قیام نشی را بشما مسلم
نماز جمعه بود که آنحضرت در مرتبه گزارد و بعد از نماز بسم سر و از صلی الله علیه و اله فرموده مرا عجبمان
در هر چند قدم کمی از مشایخ شهر تمام نامه خبر الانام را میگردفت و نیز از عم خود مع کرد و بجای

منزل را بشرف نزول هائون مشرف گوان تا شریک اعلیٰ بنفیدیم رسانم و انحضرت میفرمود که محار
 بستر را بگذارید که او را مورت و همچنین میرفت تا بر میسی که حالا مسجد بنبرک مدینه است رسید
 و نامه در آن موضع برانور آمده ابوایوب انصاری رضی الله عنه پیشش دید که یا رسول الله ذائق
 من نزد یکتر بن سازل نیست باین زمین اگر اجازت فرمای احوال و ائصال ترا بنده خانه برم
 گرم نادرود اگر خانه نیست شدت هفت ماه در خانه ابوایوب بسر بردم و هم در آن ایام که تمام
 علیه الصلوات و السلام بدین طبعه نزول فرمود و عبدالله بن سلام که از جمله اخباریه بود و فرید عالم و
 دانش اخبار تمام داشت با سلام درآمد و سال اول از هجرت رسالت آن سرزمین را که محل
 نزول هائون بود خریده بنیارسجد و هجرات طایبات قیام نمود و در آن سال زید بن حازیه ابو
 رافع که غلامان خواجه کانیات علیه افضل الصلوات بودند بغیران انحضرت از مدینه بکه رفته فاطمه
 و ام کلثوم و سوذار رضی الله عنه شرب آوردند و عبدالله بن ابی بکر بر ما و ز خویش ام رومان
 و خواهران خود اسما و عائشه را بدین رسایند و رجای الاذی همین سال سلمان فارسی رضی
 الله عنه مسلمان شده و رسالت خدام خبر الانام علیه الصلوة و السلام انظام بیت عبدالله بن
 عباس رضی الله عنه را و امت کند که سلمان باین گفت که پدر من و متفانی بود و بعضی
 اصحاب توطن داشت و پرسشش نش قیام نمودن نیز بپوسته نزد ضعیفه محوسه بفعال تاز
 رجاء استم نسبت به اش برسم تعظیم و عبادت بجای می آوردم و در روزی که منوجه
 پرسشش بد خود بودم بگینه که بر سر راه بود و زخم و جعی را و بدم که طاعت مجبور و خفیف
 علیه السلام و الصبر را را انحضرت در نظرم سخنش نموده بدان ملت درآمد و بدرم برین واقع
 و رفتی بدستور جهالت و من بجلید که دانستم خود را از آن قید خلاص کرده بدافقت کمالی
 از اظهار اخلا و بهی انهم و در کینه خدمت استیغ قیام نمودم و آن اشفت بپوسته مردم را

در منزل هائون بنیارسجد و در آن سال
 خدمت نماورد و صورت سالت بنام

بقصدق تخریس می نمود و آنچه اصحاب خبر با وی آوردند همه را ذخیره کرده فلسی هیچ مستحق نمیداد
 و کجاست عدوت او بر غیر من مستوی گشت و چون دست قضا با طاعت او را در نوبت
 بروی لغایت عابد و زاهد تمام او شد و من چندگاه دیگر در ملازمتش بسر برده بعد از آنکه
 آن عزیز به یلوهی بستر ناتوانی نهاد مرا برایی که در موصل بود نشان داد و من پس از فوت وی
 بدان بده شتافتم و شرف ملازمت آن راهب را در یافتنم در راه موصلی بوقت وفات
 مرا از حال اسقفی که در نصیبین بعیادت حضرت رب العالمین استغفار داشت خبر کردند و من
 بدان سرزمین رفته چند وقت دیگر در خدمتش روز گذرانیدم و چون محارم اللغات بجز
 او مانعش آورد مرا برایی که در عبوری به طاعت خالق البریه تمام می نمود حواله فرمود و من
 پس از فوت وی بدانجا رفته مدت دیگر در معاصبت راهب عبوری به روز شب ساکنم و بعد
 از آنکه هیچ زندگانی او شام وفات نزد یک رسید پرسیدم که پس از حرامان از خدمت تو روی
 امید که ارم جواب داد که ظهور منظر اخر الزمان صلوات الرحمن علیه و رویار عرب نزدیک شده
 است و هجرت سرای او خلستانی باشد در میان دو سنگستان باید که سعی نمای و خود را
 بلازمت اخفت سانی تا بمراوات جاودانی فایز گردی و یکی از علامات آن قبیل از باب
 مساوات است که صدقه خور و پدید رغبت نماید و هر نوبت در میان هر دو شانه وی باشد
 سلمان رضی الله عنه گوید که بعد از فوت راهب عبوری چند روزی در آن دیار میسر استغفار نمود
 گا و گو سفند خندیم و بهرامی کاروانی نبی از کلب روی بصوب حماد آورد و من بعضی
 از کلمان تران کاروان را گفتم که چون مرا گفت شما بمقصد رسم این مواسی را بشناسم
 خواهم دست و پس از وصول بوادی القری کاروانیان سلوک طریق حد نموده مرا بعباسان
 یهود و سبیلی فرستاد و چون چندگاه بعد از آن یهودی پروا ختم مرا به سیرم خود مع کرد و ملازمتش

بدین رفته چون چشم من بر آن طبله افتاد مردم و نسیم که صاحب سعید عالم صلی الله علیه وسلم خواندند و مردم
در آن اوقات وصول پسر آخر الزمان بر آن سوزین وقوع یافته در محله قبا نازش می بخیزد آنحضرت
شناختم و مقداری همراهی نمودم و نورش رسانیده گفتم این صدقه است رسول صلی الله علیه وسلم
میل نمود و با اصحاب شارت کرد که بخیزد و چون خبر البسریه علیه السلام و ایقظه بنفس در نزد حضرت
آورد باز بشرف لازمست مشرف شده خرمای چند بروم و گفتم این هدیه است و آنحضرت تناول
ان مبارزت فرمود از سلمان برویت که گفت در نوبت ثانی بیست پنج خرمایه بود و بودم
و بیست پنج نفر از صحابه در محبت خبر البشر نشسته بودند و من و انبای خرمایه که می افکندند مردم
بر آمد و بحباب درآمد و در نوبت میم که بلازمت حضرت رسالت رسیدم بجا بیست و پنج نفر
میل کردم و بتوزن است عرض من غیر انور بنوی روشن شده ردای میایون از گشت خویش شد
و دیده انتظار کشیده من بر مهر نبوت افتاده انرا بوسیدم و گریان شده کلام نوحید بر زبان افتادم
اگه سر گذشت خود را معروض داشتم و بعد از چند روز از آفتاب عالم انفرقند مرا گفت خود را از آن هووی
باز خود من از مالک خویش اتماس یعنی نموده جواب داد که سید نهال خرمایان و پیروزان و پسران
و پسران رقبه تالیف نامی تاریخی از رقبه رقبه را که در اندون کفایت طلب او را بر من خبر الیها
علیه السلام است انما رسانیده بامر آنحضرت در زمینی کونا فرو بروم و اصحاب قبا بر شاست حضرت
رسالت ما بسید نهال بمن عنایت کرده ان سرور را باب هدایت بدست مبارک خود ان
فیلمارانشاند و جمع انها در همان سال بار آور و مکر یک نهال که عمر من الخطاب نشانه بود و چون حضرت
مقدس بنوی صلوات الله و سلام علیه بر آن نخلستان رسیده ان نخل را دید فرمود که با مال
پدره النخلة عمر گفت با رسول الله انما عرضها و آنحضرت فی الحال ان نهال را بر کند و یا بر جایش
نشاند همان خطه خوشهها خرمایان اویران گشت اگه سالمان ان نخلستان را نسیم خرمایه

نموده و تمام بود که چهل و نهم طلا از کجا بهم رساند و در آن آنجا از اموال عینیت مقدار بمقدور می زد
سرخ بنظر انور خیر البشر آوردند و آنحضرت سلمان را طلب داشتند از او بی داد و گفت می توانی
بمردی تسلیم کرده خود را از روی غلامی گردان سلمان گفت یا رسول الله آنچه نیست بسیاری
پیش ازین است سید المرسلین آن طلا را از روی گرفته و زبان سخنران در آن تسلیم فرمود
که بکثیر این را که حق عز و علا آنچه برست باین او کند سلمان گوید که باین خدای که نفس من
در قبضه قدرت اوست که چون آن بنفیه طلا را وزن نمودم چهل و نهم برآید و پیش از آن کم
لاجرم آن وجه را بمردی تسلیم کردم و از قید رقیبت نجات یافته روی بدارمست خواه
گویند او دروم و دیگر از وقایع سال اول آنکه فریضه نماز مشین و نماز و یکروز نماز خفتن که دو رکعت
دو رکعت بود مقرر شد که چهار رکعت چهار رکعت که از نماز باید داد و نماز شام بحال خود
خود بماند و سنت اذان هم درین سال در میان آمد و منصب مودنی بر بلال حبشی قرار
گرفت و در همین سال عقد مواعیات میان اصحاب خواه کاینات علیه افضل الصلوات
سمت انعقاد بدین وقت از کتب اکثر اهل سیر جهان بوضع می بودند که عقد مواعیات در نوبت
بوقع پیوسته و نوبت اول اخفاص بهمان داشته و انصار را در آن دخلی نبوده چنانچه از
عبد الله بن عمر روایت که گفت رسول الله علیه و سلم عقد برادری بست میان ابوبکر و عمر و طلحه
و زبیر و عثمان بن عفان و عبد الله بن جعفر بن ابی لهیث گفت یا رسول الله میان یاران
عقد برادری نعبین نکردی آنحضرت فرمود که انت انی فی الدنیا و الاخرة اما کیفیت موافاة
نمانی انت که بعد از هجرت پنج ماه یا هشت ماه در میان چهل و پنج نفر از مهاجر و چهل و پنج
از انصار واقع شد و درین مواعیات بر و ابی که در روضه الاجاب مسطورست حضرت
رسالت اب برادری است میان ابوبکر و عاصم بن زید انصاری و ابو عبده بن الجراح و عمر

بن معاویہ بن عوام و سلمہ بن سلاہ و عثمان بن عفان و اوس بن ثابت انصاری و طلحہ بن
عبد اللہ و کعب بن مالک و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن الربیع و سلمان فارسی و ابو الدرداء
کتابتی و رین باب علمی شد مضمون آنکه این جماعت و معاشرت ہم تقییر نمایند و از یکدیگر جدا
نمایند و اصحاب موافقات بنابر نوشته مذکور از یکدیگر جدا می گردند و بعد از غزوه بدر است
و ابو الدرداء عام فیهم اوی معض نازل شده ان حکم منسوخ گشت و کشتن الف و بر دایت حدیث
بن ایمان مرویست که چون حضرت مقدس نبوی در وقت موافقات هر یک از رجال مهاجرین
را نظری از انصار پیدا کرده میان ایشان عقد بر او ریست دست علی بن ابی طالب گرفته
گفت این بر او نیست قال خدایت و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سید امیر المؤمنین و امام المنفقین
و رسول رب العالمین الذی لبس له شیعہ و نظیر و علی خود و در علام الوری مذکورست که در سال
اول از هجرت یهود بنی نسط و بنی نظیر و بنی قریظ قریظ نزد رسول صلی اللہ وسلم آمده گفتند
یا محمد خلق را بجهنم دعوت میکنی آنحضرت فرمود که بشهادة لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله نگاه
او صاف خود را بره چپي که در نوریت زبور بود و تعداد و یهود گفتند هر چه گفتی شنیدیم و ما چیست آن
آدمه ایم که قواعد مصالح را استحقاق می دهیم نه با تو باشیم و نه بر تو تا ان زمان که ما را معلوم شود
که مهم تو و قوم تو یکجایمی انجامد و سید عالم صلی اللہ علیہ وسلم ملتسبب انرا قبول فرموده فرمود
ما چیست هر فصله صلح نامه در قلم آوردند و یک از وقایع سال نخست از هجرت سید المرسلین آنکه
کرکی از ربه کو سفندی در ربه و دشمنان از عقب دیده کو سفند را از جنگال کرک پیون آورده
بزبان فصیح گفت که بر ارسنی را که این و تعالی بمن از رانی داشته بود باز بستدی دشمنان منجر شده
گفت هرگز ازین عجیب تر امری ندیدم که کرک لکلم نماید کرک گفت ازین عجیب تر است که روی
در میان این نخلستان که واقع است در میان دو سنگستان شمار از کدو کشند و امید خبر میدهد

و جوانی که از یهود بود نزد صاحب مقام محمود رفته کیفیت واقعه را باز گفت آنحضرت شبان را تصدیق
نموده فرمود که این صورت از جمله علامات قیامت است و هم درین سال حضرت مقدس نوبی صلوات
الله و سلام علیه با عایشه بنت ابوبکر صدیق رضی الله عنهما زفاف و نولد عبداللہ بن ابی بکر
هم درین سال روی نمود و در همین سال حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بر قبر برادرین منور
که پیش از قدم آنحضرت بیکماه در مدینه وفات یافته بودند نماز گذارد و او در سنگ نقبای انصار
انظام دست و ایضا وفات سعد بن زرارہ که داخل نصاب بود هم درین سال اتفاق افتاد
و او را در بقیع عرقه دفن کردند و با عقیقہ اہل مدینہ سعد اول سادات مدینہ است که در بقیع
دفن گشت و در همین سال نایب حیات کاشوم بن المہدم شہدم شد و او پیش از رسیدن
رسول صلی الله علیه و سلم مدینہ ایمان آورده بود و هم درین سال ولید بن المغیرہ بدر خالد
و پدر عمر و عاص بن دایل البی که از حسلہ غطفان مشرکین بودند در منفر منفر با هم مراقت نمودند
و در واقع سند ثانیہ از حضرت خیر القدر علیہم السلام العقیبة با اتفاق مورخان در سال دوم از ہجرت
بنی اعراب از زمان پادشاهان روز ہشتم رمضان فرض شد و صدقہ فطر واجب گشت و حضرت
عزراوری روز عید بھراخر امیدہ نماز بجماعت بگذارد و هم درین سال قبل از جانب بیت المقدس
بدون کعبہ معظمہ زاوہ الدفینہ بفا و تکریماً بخوبی یافت و ترویج شہادہ اولیا علی مرتضی و سید
نشا فاطمہ زہرا صلوات الله علیہما ہم درین سال بوقوع پوستہ در بسیاری از کتب معمرہ
برداشت اتفاق نقلہ مروست کہ قبلہ ازین وصلت روزی ابوبکر بخدشت حضرت سالت
علیہ السلام و انجستہ مبادرت نموده خیرانش را خواستگاری کرد و آنحضرت بزرگان
آورد و کور ہم فاطمہ انظار دمی یکشم و ابوبکر ابن سخن را با فاروق در میان نهادہ ان
جناب گفت حضرت سالت ماب التماس ترا قبول نموده بفاروق اعظم تقدیر کرده

فاروق جواب داد که انما نس نزار و فرموده بعد از آن بعد بنی بن فاروق گفت که نو در بن امر
 شروع نمایی فاروق بی مجلس نوبت آمد. او نیز همان جواب شنید نگاه جهت آن امر مجلس خبر
 البشیر شتافته همان جواب که ابو بکر شنیده بود استماع نمود و بر وایتی که در اعلام الهی مکتور
 بعد از خوارستگاری یحیی بن یحیی از اصحاب ائمه المومنین علی را گفتند چرا خطبه زهر انبکی جواب داد
 که عربی نزارم گفتند حضرت رسالت از تو چیزی نطلبند نگاه علی مرتضی علیه صلوات الله تعالی
 بعصبت خبر الانام صلوات الله علیه رفت و از غایت جانی آنکه سختی گوید باز گشت و روز دوم
 نیز بهمن دستور اجابت فرمود و چون روز سوم بمجلس مایون شتافت رسول صلی الله
 وسلم گفت ای علی حج حاجتی داری جواب داد ای اخبرت فرمود که مگر آمده فاطمه را خطبه
 کنی گفت بلی یا رسول الله و خبر مرا یا ابن الناس را بحسن قبول مقرون گردانید پس صریح
 نازل شده گفت یا محمد سجدانه فدای تو ای ام کرده است ترا که فاطمه را بحال علی مرتضی در داری
 فقال البی صلی الله و آله فاطمه ان علی بن ابی طالب من عرفته و رايت و فطنت فی
 الاسلام و ابی سالت رنی ان یزید یک صرخلی و اجمع الله و قد کرم من امرک شانه
 من ابن مکتت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو خارج من عند صاحب الله البشیر
 انوار معاد و در مقابل عبد الوید خوار می از انام عالم مقام حسین بن علی علیهما السلام
 منقولست که روزی خیر الانام صلی الله علیه ابی بوم التعیام در خانه ام سلمه نشسته بود که
 که بیت برود و در سری هر از زبان ظاهر گشت و اخبرت او را خبر میل پذیرفته گفت یا
 جبرئیل هرگز با نیصورت نرو من نیامده بودی ان فرشته گفت یا رسول الله من جبرئیل نیستم
 اما مرا میل بعشی الله الیک لزوم العود من النور بمعه که گفت ای مرا میل که آنکه می
 گفت دختر خود فاطمه را بعلی مرتضی عقد کن فزوج البی صلی الله علیه و آله فاطمه من علی شهادت

۱۴ محمد رسول الله

۴ علی بن ابی طالب

جبرئیل و میکائیل و مرصائیل و در آن زمان قطره بشارت بر میان دو کتف مرصائیل افتاد و برانجا
نویسته وید که لا اله الا الله علی بن ابی طالب یقیم البیته و از صائیل پرسید که چند گاه است که این
کلمه بر من انگنفتن تو مکتوب گشته جواب داد که پیش از او منبش عالم بدو زده هر سال و البیاد
منقب خوار می از امیر المومنین علی علیه السلام و ام سلمه و سلمان رضی الله عنه و سلم و رعا نام
سلمه بود که شاه ولایت بنا و جهت خطبه فاطمه بدانجا تسلیف برو و بعد از اظهار ما فی الضمیر بنی شبر
انجباب را مخاطب ساخته فرمود که بشارت ما و ترا یا ابا الحسین بد رستی که ایزد تعالی در سپهر
فاطمه را در ملک از دواج تو کشید و پیش از آمدن تو نوشته که در جوه و اجنه شتی دست نازل شده
مرا گفت اسلام علیک و رحمة الله و بركاته و البشرا محمد با قتل الشمل و طهاره السبل قطعت
و ما و ابی ایها الملك فقال لی یا محمد انما منطایل الملك المومل باجد فواجم العرش سالت
ربی عز وجل ان یاذن لی فی بشارتک و مویرا جبرئیل علیه السلام فی اثری بخبرک عن رب
عز وجل کبراه الله عز وجل و نور من سبطائیل با تمام بر سیده بود که جبرئیل نازل شده پس از قدیم
تجست و سلام حریر باره بضا از حریر پارهای پشت که در آن دو سطر نوشته بود و نفلم نور
ترو من نهاد و من از بهت خود جبرئیل پرسیدم که چیست این حریر و برانجا چه چیز نوشته اند
جواب داد که بد رستی که حق تعالی اطلاع یافت بر اهل ارض اطلاع یافتی و ترا از جمیع خلق
برگزیده بر سالت خود مبعوث گردانید و ما بنا بر ساکنان خطه عبرا مطلع شده از برای تو
بر اور می و وزیر می و صاحبی و دامادی اخبار فرمود و و خضر را فاطمه زهرا ابا او در ملک
از دواج کشید بار پرسیدم که نسبت این شخص فقال لی یا محمد اخوک فی الدنیا و الاخره و
عمک فی النسب علی بن ابی طالب صلوات الله علیه انگاه جبرئیل گفت یا رسول الله شما
بهشت و دوحه طوبی با بر المصی انما را بر آورده محلل مزین گشتند و حور اجمال حال خود را بنور را

بیا راستند و ملوک و روحانی بیت الممور مجتمع شده رضوان مبرک از نور که اوم در نور و عن اسماء و
 بران صوفی و فرموده نصب نمود پس بموجب وحی الهی را جل که بطلافت سان حسن بیان افشا
 دار و بران نیز برآمده باو ای مدد و ثمار ایزد تعالی متوکلان مساوات را فرمایاک و نیز در تحت
 قال جبرئیل علیه السلام ثم اوجی الی ان عقد عقدة الکفاح فانی بره قد زوجت امتی فاطمة بنت
 صلی محمد بن عبدی علی بن ابی طالب حضرت عقد الکفاح و اسعدت و کلب الملائکة العین
 فلبست ثیابا و هم فی حده الحریره و قد امر فی ربی غروب لانا منها علیک و انا ائمتها بنام
 و انا اذ قمنا الی رضوان و ات اند غروب لانا استشهد المله علی ترویج علی من فاطمه امر شجره
 طوبی ان بیشتر حملها و ان شجره بار خود را تار کرده ملایک و حورمین از ابر جیدند و تاملت
 بان مفتخر خواهند بود و یا محمد ایزد تعالی را امر فرموده است که ترا معذور گردانم که میان علی و
 فاطمه علیها السلام در زمین نیز عذر و حجت منعقد گردانی در شفت النور و بعضی از کتب سیر
 از ابریس بن مالک منقولست که گفت من نزد حضرت مقدس نبوی صلوات الله و سلامه
 علیه نشست بودم که آثار وحی در بشرو هایلون او ظاهر گشت پس از لطف وحی منجلی شده انحضرت
 فرمود که ای انس ای میدانی که جبرئیل من از خداوند عرش چه پیغام آورد و انس گوید که گفتم
 یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد و چه خبر است ان حضرت فرمود که پیغام انیت
 که ان الله تعالی یا مرکب ان ترویج فاطمه من علی انگاه رسول گفت ای انس برو و ابو بکر
 و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و طایفه از انصار را بگوئی که رسول خدا شما را میخواهد و من خوب
 فرموده عمل نموده چون مجلس شفق حضرت مصطفی علیه من الصلوة انما و انماها بعد
 از او در شمار باری تعالی فرمود که من بابر اجر جناب جلال سبحانی فاطمه را بنی بعلی و اوم بر بحر
 چهار صد شقال نفره اگر علی با من راضی شود و حال آنکه هنوز امیر المومنین علی صلوات الله علیه

بدان مقام شریف نیاورده بود پس بفرموده رسول علیه السلام طبعی بسراورد و حاضران او را
از هم ربودند و همان لحظه علی مرتضی علیه صلوات الله حاضر شده مصطفی علیه انحنه و انسا درود
وی بسم فرمود و گفت یا علی این دعا را مرا امر کرده است که فاطمه را بر نی بنودم و من او را
در سگ آرد و ای تو کشیم چهار صد مثقال نقره بدین راضی هستی قال رضیت یا رسول الله
ثم قام علی فقرأ الله ما جاء في القرآن من الدعاء عليه و الله جعل الله فيكم ما الكبر الطيب و بارک
الله فيكم قال انس فوالله لقد اخرج منها الكبر الطيب بروایتي امیر المومنین علی و مجلس
حاضر بود و بموجب اشارت رسول علیه السلام خطبه فصاحت بان بر زبان را انداخت و فرمود
رسولاً محبت فاطمه و جعل صداقتها در عی هذا و قدر رضیت بذلك فاملوه و اشهدوا فقال رسول
الله رسول الله صلی الله علیه و رفته یا رسول الله فقال نعم فقال ابارک الله لهما و علما و جمع
تتملما نبوت پوسته که چون علی مرتضی سیده النساء صلوات الله علیها خطبه فرمود و رسول
علیه وسلم گفت یا علی هر آنچه میسازی جوابی او که یا رسول الله در دست من چیزی نیست انحر
بر سید که زره خطیب تو گماست گفت موجود است رسول الله صلی الله علیه و رفته که انرا صدق ساز
در کتب انی مسطور است که ان زره را علی مرتضی علیه صلوات الله تعالی چهار صد و نیم نقره بسمان بن
عثمان فرست و بعد از بن و راس عثمان گفت ابا الحسن است اولی بالدرع مشک و است اولی
بالدرع راس بس درع را برسم هدیه باز داد و امیر المومنین علی صلوات الله علیه در اسم و زره
را بنظر انور مصطفی صلوات الله علیه و الله آورده کیفیت واقعه را باز گفت و انحر عثمان را
و عای خبر کرده یک قلفه از ان وجه ابوبکر الصديق داد و گفت ازین زرجبت و من انچه
مناسب خانه او باشد بخر و سلمان فارسی و بلال حبشی را همراه او کردند و ابوبکر از ان وجه
که شصت و سه درهم بود بعضی از خبر نیات که تفصیل در کتب مسطور است بهر سائید

و باقی در اہم را حضرت خرابر بہ نزد اہم سلم فرستاد و از آنجکہ وہ درم بولیمہ و دیگر در اہم بسیار با جماع
ان امر معروف گفت و روایتی آنکہ از ان چار صد درہم دو دانگ ابوہی خوش صرف کردند
و تہ را بدیکہ فرو بابت و بعد از اتفاق و کفاح بدو سہ ماہ میان ان آفتاب اوج ولایت و نہ مہرج
رسالت زفات بوفوج پوست و در شبی کہ الشرا بیکدیگر می سپردند حضرت رسول صلی اللہ
علیہ وسلم بس از ادای نماز ختن زکوة اب بروشتہ بجلہ و اما و دختر در آمد و اب و ان کس
در زکوة انداختہ نمودن و او عیہ فرات فرمود و مفارقی از ان اب بر سر فاطمہ و لسان او باشد
و فرمودی دیگر بر سر علی و میان ہر دو گفت اورخت و فرمود کہ اللہم العاصی و انما صما
اللہم حکما اذ جبت منی الرجس و طهرنی فطہما الکفہ فرمود بر خیرید و بجای خود روید و در
جن راجحت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم فاطمہ علیہا السلام گریان شدہ انحضرت گفت
ای دختر من سبب گریہ چیست ترا بر نی بکسی و اوم کہ در اسلام بر ہم سابق است و در علم بر ہم
فائق و در معرفت حضرت عزت بر ہم راج و بر و ابی فرمود شیخ را شوہر تو کرد ایندم کہ بہترین اہل
مشت و چنین گفت بان خدای کہ نفس من بید قدرت اوست کہ لغد و ملک سیدانی الدنیا
وانہ فی الاخرة لمن العاصین و بقوی گفت کہ تو خبک سیدانی الدنیا و الاخرة و بعضی کہ
سیر بر ولایت کہ سعد بن معاوی منی اللہ عنہ کہشی و طاہفہ از انصار ضد صاع ذرۃ برسم ہر
اور و ند و طعام عروسی فاطمہ علیہا السلام از ان مرتب شد و درین باب روایات نیز
وارد شدہ کہ بفضل ان موجب تطویل است نقلست کہ در مباح روز چہارم از زفات شرفت
و دو مان صید شافت کرتی دیگر خانہ فاطمہ علیہا السلام رفتہ تو از ہم پریش و تو از رس خبر بزد
در وقتی کہ مقد راجحت فرمود زہرا گفت یا رسول اللہ را طاقت خدمت خانہ نیست جلوه
عنایت فرمای کہ معاومت من کند انحضرت فرمود کہ ای فاطمہ خادمہ منوایی یا آنچه بہتر از ان باشد

زیرا با شارت علی مرتضی گفت آنچه بهتر باشد فقال علیه السلام نعمن المدغم وعل فی کل یوم ثلثه
 وثلثه مررة و تحذیر ثلثه ثلثین وکبریه اربعه وثلثین فذلک بایة باللسان و الف حسته
 بالیمین ان یا فاطمه ان علیا فی صبحه کل یوم حکاک البها بک من امر الدباء و آخره و کشف الغزار
 ما نام یام علی ما تر صاحب المناقب و المفاخر جعفر بن محمد الباق علیها السلام مرویت که عقد
 کفاح امیر المومنین علی و سیده النساء صلوات الله علیها در شب مبارک رمضان سنه مذکوره وقوع
 یافت و زفاف و رذی الحجه همان سال و شج سعد کحار و فی کوی که کفاح و زفاف هر دو در
 در ماه ربیع الاول روی نمود و در رفته الاحباب مسطور است که در ماه رجب با و در صفر عقد منعقد
 گشت و زفاف در همان ماه و بغوی بعد از آن بود و الله اعلم و احکم و کریم از تنه احوال دوم
 رجعت و بیان اخصاص فی حق اسلام در موضع بدر رفع و لغزت اکثر مجاهدان میدان سپهر
 و بیشتر مجاهدان موکه خبر آورد و مذکور سال دوم از وصول خبر البریه علیه السلام و الف حسته
 طیب تسخیران کلمه و بیکم رلی دین باذن الله اذن للذن یقاتکوه تا بهم و ظلموا تبدیل
 و قال حکم انانی السیف کز ظفر اثر اقلوا المشرکین بر میان همت بسته عنان غریت بحرب
 کفایت یافت نظم سال دوم بنهرین عباد بر فراخت رایات غزو جهاد که بسته بر قتل اعدا و دین
 جو کفایت شد اقلوا المشرکین تا و باه سلاط اهل میر و حدیث و بر لشکری که خیر البشر صلی
 الله علیه و سلم بنفس نفیس تسلیت داشته امرا عفرات و غزوه خوانند و در هر که سپاهی که خود حاضر
 بنود و انرا سر بر کویند و بر دانی مجموع عرصات سید کائنات علیه افضل الصلوات نوره بوده
 و بغوی بیت و یک و بعضی روزه از اهل سیران سرور بیت و چهار غزوه فرموده و بنده
 فرمود بیت و هفت و سربای خراسان از پنجاه منجا و راست و انحرست را در نه غزوه باجواب
 ضلال قتال اتفاق افتاد و در بدر و خراب و بنی قریظ و در بیسج و خیره و داهی القری ففتح

مکه و خین اهل اسلام را نصرت و طفر دست داد و معان علماء و اخبار را خلع و ست که خنسن عروا
و اول سر با خاتم الانبیا که کدام بود چه محمد بن اسحق با طایفه بران رفته که غزوه تخمین سید المرین
غزوه ابو اسود و برخی گفته اند که اول غزوه عیشره روی نمود و همچنین غزوه کمان برده اند که اول
سرب خبر البریه علیه السلام التیحه ارسال حمزه بن عبد المطلب است سیر راه فاطمه قریش و زمره
اعضاو دارند و خنسن سر با سرب ابو عبیده بن الحارث بود و در وقت الاحباب سوار است که
در افرسال اول از هجرت با او سال دوم سید عالم صلی الله علیه و سلم سعد بن عباد را لور
مدینه خلیفه ساخته بقصد جمعی از قریش و قبیلہ بنی ضمره لوای غزویت برافراشت و چون بمنزل
ابو اسید محشی بن عمرو میوای بنی ضمره التماس صلح کرد و انحضرت با وی معاشرت نموده و حضرت
فرمود الکاه ابو عبیده بن الحارث بن عبد المطلب را که نسخ المهاجر بن عقب است بخت
نظر از اهل هجرت بر سر جمعی از قریش که جهت همی از مکه بیرون آمده بودند فرستاد و علی
نرتیب داده انرا بمسلح بن اثاثه نسیم فرمود و بروانی اول علمی که در اسلام سینه سندان بود و
ابو عبیده را در ان سفر با کفار قریش که ریاست ایشان با ابو سفیان بن حرب با عکرمه بن
ابی جهل با کثر بن حفص متعلق بود اتفاق ملاقات افتاده قریب جانب یکدیگر انداختند و اول کسی
که بر جماعت شمرگان افکند سعد بن ابی وقاص بود و دست پرستان از اهل ایمان تقوم گشته و خارج
نمودند و ابو عبیده بمدینه مراجعت فرمود و هم در ان اوان خبر بمدینه رسید که جمعی از قریش
بجهت تجارت بنام رفته بودند باز گشته بکعبه میروند و انحضرت عم خود حمزه را رضی الله عنه
باسی نفر از مهاجر سیر راه کاروان فرستاد و لوای حفصه نرتیب داده ابو مرید صوی را هم
ان سپاه ساخت حمزه رضی الله عنه علم توجه برافراخته قریب کلبه در بنا نشاند که ابو جهل در ان
میان بود رسید و از جانبین انک فکرت و انرا لامر سعی محمدي بن عمرو جنبی که هم سوگند فریقین بود و هم

بصلح انجامید و هم درین سال حضرت رسول صلی الله علیه و سلم سعد بن ابی وقاص را بجهت کسب از
مهاجران بقصد کاروان فریش بخارا که فریب بخفت است فرستاد و سعد بموضع مذکور رسید بوضع
پوست کوفشان در گذشتند اندک روز بعد بمکه بازگشت و هم در آن سال سید المرسلین با دو بیت
از مهاجرین بقصد غافلگی و شش از مدینه توجیه فرموده تا منزل بوطرفت دبی آنکه با انفارطقات
وست و بعد مراجعت نمود و دیگر از غزوات سال دوم از هجرت آنکه حضرت رسالت علیه السلام
و البته با قصد و بجا کس با دست نفر از مهاجران بقصد کاروان فریش که ابو سعیدان رئیس
ایشان بود و بجانب شام می رفتند تا منزل مشره که موضعی است از بطن قریه نزلت برود و کلاوان
نرسیده بمکه باز گردید و هم درین سال پسر عمه خود عبداللہ بن محشل اسدی را با دست نفر آورد و
نفر از اکابر مهاجرین تخلص فرستاد و عبداللہ بعد از وصول بدان منزل بجای از فرشیان که از
طایفت ثویبه و اویم بار کرده بیکه میبردند و در غزه رجب و دجاء فرود و مسلمانان مقبور آنکه امروز
سلج مجادی الاخری است مشرکان را غافل ساخته بیک ناگاه بر سر ایشان تاختند و یکی از اهل
السلام و اقد بن عبداللہ نام بر خرم تری عمرو بن انخضری را که هتکاروان بود بقتل رسانید
و دیگران عثمان بن عبداللہ و حکم بن کسان را امیر کردند و اموال کاروان بنهت مسلمانان
در آمده مالا غنائما باز گشتند و چون بمکه نزدیک رسیدند با آنکه تا آن غایت ایستادند
بر قریضت محس کنند نازل شده بود عبداللہ بن محشل غنائم را بجهت قائم الانبیاء جدا
نمود و بقبر را بر باریان خود قسمت فرمود و این اول خیمه است که از برای رسول صلی الله علیه
و سلم اقرار کردند و نخستین جنبی است که میان مجاهدان تقسیم گشت و چون این واقعه در ماه ررم
ازفاق افتاده بود و من و سرک بر عبداللہ بن محشل و اصحابش زبان طعن و راز ساختند و رسول
صلی الله علیه و سلم حکم فرمود که بکس در غیبت که آورده بودند نفرت نکنند و اهل سب ازین گشت

پیمان شده بر سر روزگار بگذرانیدند ما بت بشکونک من ان شکر الحرام فقال
 کثیر و صدر عن رسول الله و نفعه و السهل الحرام و اخرج ابن کثیر من الفضل نازل شد و بعد از
 محسن و یاران او ازین غم رهایی یافته رسول صلی الله علیه و سلم خایم را بموجبی که سابقاً مسطور
 شست فرمود و نقلست که قریش چیت فخلش عبدالمد بن حبشش بودند بسبب کم شدن
 منبری باز پس مانده بودند حضرت رسالت فرمود که چون یاران ما سلامت باز آیند امیران
 شمار اطلاق فرمایم و پس از آنکه سعد و عتب به مدینه رسیدند خیر الامام علیه الصلوات و السلام
 ان دون را با سلام و موت فرمود و علم بن کثان ایمان آورد و عثمان بن عبداللہ
 بازشت و بر کفر و دهم درین سال غزوه بدر کبری که امر از بدر فقال نیز گویند بوقوع انجامید
 دوران معرکه بمقتضای ایت کریمه تقدیرکم و الله بیدروا انتم اوله اعلام اسلام ارتفاع
 یافته رایات محض و ظلام نگویند و دید سبب این غزوه آنکه لیسع شریف خیر الامام علیه الصلوة
 و السلام رسید که ابوسفیان با قریشیان و اموال و روان از شام بازگشته متوجه مکه طره اند و برابر
 با سعید و پنج نفر از اصحاب که از آنجمله مشنکوس از مهاجر و باقی از انصار بودند و متعاضد شتو
 و در اسب با هم سر اسب شش برده و همت شیشه داشتند بهر جهت که فن سر راه بر
 کاروان در و از دهم ماه ربیعان یا ششم یا ششم از مدینه طیب روان شد و ابوسفیان ازین
 واقعه آگاهی یافته عناری را بیکه فرستاد و ان فرسب استخوانها بد در بسیاری از کتب
 مسطورست که قبل از وصول خضمم مجرم مردم شبی عانکه منت عبدالطلب خوابی دید که از
 مابیت ان تبر سید و صباح با عباس گفت که ووش خوابی دیدم که ولایت مران میکند
 که غنضیرب قریش بلبله گرفتار نموند و من ان خواب را با تو بگویم مشروط بآنکه چکس را
 برین سر اطلاع ندی عباس اخفان ان را ز را قبول نموده عانکه گفت در خواب خیانت شده ام

عثمان بن عبداللہ و علم بن کثان و ابوالفضل و ابوبکر
 محمد بن ابی و قاص و عبید بن جراح و ابی بن کثیر و ابی بن کثیر

خضمم

که ستره سواری آمده در ابطع بایستاد و سه نوبت باواز بلند گفت که ای قریش شما باید بکشتن بکا و خود
 بعد از آن بسجده حرام رفت و مردم از عقبش آمده آن سوار بر بانم خانه کعبه نمودار شد و میبار
 و بگره جان سخن بر زبان آورد و باز او را بر سر کوه ابو قحلیس دیدیم که همان کلام را اعاده نمود
 از سر کوه سنگی ملطافند و آن سنگ باره باره شده و حج خانه در که مانند قطعه از آن سنگ
 در اینجا نیفتاد و گرانبار بنی محاشم و بنی زهره و عباس چون از خانه بیرون رفت از وصیت
 غافل شده آن جواب را با و بلند بن غنیه که دوست او بود و در میان نهاد و همانطور آن سخن
 از شنیداریافته بکوشش ابو جهل رسید و روز دیگر در وقت طواف خانه عباس را گفت
 بابا افضل چند نوبت که این عورت بر تپه نبوت رسیده عباس گفت کدام عورت
 ابو جهل گفت خوار تو حاکم چنین واقعه دیده و عباس منکر شده ابو جهل آغاز مخاطبت کرد
 که شما بدان قانع نیستید که مردان شما دعوی نبوت میکنند اکنون زمان شما نیز دعوی پیغمبری
 بینا میزناتما سه روز مه بکنم و اگر اثری از بن خواب ظاهر نشود مکاتب با طواف قبل عرب
 میفرستم که دروغ گوی نرین قبایل بنی هاشم اند عباس رضی الله عنه زبان بدشنام او کشاده
 گفت لومنه او اثری معلوم و لذب از عباس رضی الله عنه مرؤست که گفت چون شب خانه
 رفتم زمان قبله جمع آمده مرا ملامت کردند که چرا از ابو جهل آن سخنان را تحمل نمودی و او را
 زجر نفرمودی و من نتوانم که این داده کنم باز و بگره اگر ابو جهل از بن مقوله سخنی گوید او را زجر
 خبر کردم و در روز سیم از بن واقعه خشمناک از خانه بیرون رفتم بسجده حرام در آمد و ابو جهل را
 اینجا یافته بجانب دیوان شدم و او را دیدم بمجمل از مسجد بیرون و دید با خود گفتیم غایب از خشمم
 بشتره من مشاهده کرده فرزند میباید اما همان زمان دانستم که سبب اضطراب او استماع او از العوث
 منضم عمارتی بوده و بعد از آن عبارتی بر تپه ارتقا یافت که یکدیگر بکسر و انتم انقضه چون جمعیم

حرم رسید و پیام ابوسفیان بقوم رسانید اکثر اکابر و اساعز قریش تباه شده بودند و بجای
 نفر از لشکر کان توجه حرب حضرت نمیکشیدند و در میان ایشان نمیدانستند و مدبر اسب بود و مجموع
 سواران و بعضی پا و کان رزه داشتند هر روز یکی از بزرگان قوم سپاه را طعام میداد و اتفاقاً آنکه
 عباس بن عبدالمطلب و عقیله بن ربيعة بن خلف و حکیم بن حرام و نفرین الحارث و ابو جهم بن
 الحشام و سهل بن هشام و بنیه و بنیه پسران حجاج از جمله مطعمان جنود ستاوت و رو بودند
 بیست و پیوسته که چون ابوسفیان بدر رسید و خبر توجه سپاه اسلام نزد او و تحقیق انجام داده
 کرد آئینه قافله را بیکه رسانید و مفسر بن امرار القیس را نزد قوم رسانید و دست و پیام داد
 که جهت بیرون آمدن شما حاجت کاروان بود و اکنون که مادر خان عاقبت بحرم حرم
 رسیدم مناسب است که شما نیز مراجعت نماید و مفسر با بقاء و بد قریش ملاقات نموده
 با و در رسالت بیرون رفت ابو جهم گفت که والله که باز نکر دیم تا بد زرسیم و در انجام حساب
 بخوریم و مشورت نمایم و چون چنین کنیم شوکت و شمت مادر اطراف دیار عرب
 شود و قوم با نفور و بسجی ابو جهم عمل نموده بجانب سپاه اسلام در حرکت آمدند ابان بن زهره
 با مقتضای اضطرار بن شریف که طایفه ایشان بود مراجعت نمودند و از جانب حین
 حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام ابوابی حضرت انزل فرمود کیفیت توجه فدا و بد قریش
 راجعت حایت کاروان استماع فرمود و بمقتضای کلمه و شاعر و رحم فی الامم با اعیان صحابه
 طریق شورت سلوک داشته چون اکابر صحابه و اعاظم انصار اظهار خلاص و اتحاد نمودند
 و من میم القلوب در امر محاربت فرمودند بزرگان و حبی باین گذرانید که بروید بیکر است
 عزت و بشارت با و شمارا که این و تعالی مرا بر یکی ازین دو طایفه یعنی قافله با جمعی که جهت
 حمایت از کلمه بیرون آمده اند نظر و نفرت و عدا کرده و اقدی روایت کند که رسول صلی الله

علیه وسلم در سائزدهم ماه مبارک رمضان بودی بدر آورده علی بن ابی طالب فرمود
و سعد بن ابی وقاص را با بعضی از صحابه بجهت کبری نامزد فرمود و اسارت بوضع کرده گفت
امید دارم که نزدیک بجای که اینجا است خبر یابید و امیر المومنین علی علیه السلام با رفیقا
بر آن مکان ستافته با جمعی از منافقان قریش باز خوردند و غلام را که یکی بسیار نام داشت
و دیگری اسلم بطریق نف و نشر ملوک سعید بن العاص و منبه بن الحجاج بودند بگیرند
و بمنزل اشرف حضرت مقدس نبوی صلوات الله و سلامه علیه رسانیدند و رفتی که
حضرت با دارنمار اشتغال داشت و چون بعضی از حامران امیر امر او دیدند از ایشان پرسیدند
که شما کیستند گفتند منافقان قریشیم این سخن موافق مزاج اصحاب نبضا و زیرا که ملازم
مزاج ایشان آن می نمود که گویند ما کسان کار و انیا نیم تا بر آن گفتند در دفع بگویند
در غلامان بسند لاجرم ایشان بر زبان آوردند که ما مالیک ابوسفیان و کار و انیا نیم و اصحاب
دست از ایدار ایشان باز داشته در آن حال رسول صلی الله علیه و سلم از اواد نماز و است
یافت و صحابه را گفت چون این علما را راست گفتند است خوردند و پس از آنکه در دفع
بر زبان آوردند بار رسند نگاه حضرت رسالت پناه متوجه منافقان شده پرسید که
چنانچه جواب دادند که در پس این من ربک که نمایانست و انرا عده قصوی و شب غفلت
انقصه خیر البشر از کیت عدد و ساهی حاضران آن لشکر سوال فرمود و چون کیفیت حال بوضوح
پیوست روی همایون بیاران آورده گفت مگر گوشه های خود را بجانب شما افکنده است
بعد از آن در باب منزل شرط شورت بجای آورده تا بر استغواب جاب بن المذکر از انجا
کوچ کرد و بر جاده اخر بن بدر فرود آمده سایر ابار انباشت فرمود تا نزد یک آن چاه چوبی
کنده بر آب افتند و در روز خشک طایفه از مشرکان قصد کردند که از آن حوض آب خورند و مسلمانان

و مسلمانان در صد و مانعت آمده حضرت سالت فرمود که بگذارید ای پسران اب شامند و هر کس
از کفار از ان اب خور و هانزور عالم را بدرد و دگر و دگر حکیم بنی که عابن از ان محکمه بیرون برو و نبوت
چیست که چون رسول صلی الله علیه و سلم در منزل مذکور نزول اجلال فرمود و سعد بن معاذ رضی الله
عنه بیت اخمرت عرش ترتیب نمود و در ان اثنا کفار از جانب کعبت عفضل که امر اسر کو بنده نمود
گشته در برابر معکس همان فرو آمدند و در عینی تمام بر خیز اهل ظلام استیلا یافته عقیبت بن
ربیع با اتفاق حکیم بن قرام و جمعی دیگر خواستند که طربن مصالحه مسکون دارند و از محاربه اخصاب
منووه باز کردند اما بالاخره بنابر احوال ابو جهل خواطر بر منافقه فرار داده بکشتن الشش کفار در
در روضه الاحباب و بعضی دیگر از مولفات علماء افاوت اب مسطرت که در انکرام اسلام
سه علم بود و سید عالم صلی الله علیه و سلم علم اعظم را که تعلق بمهاجران میداشت مصعب بن
عمرو را و ولوا خرنج را بحاجت بن المنذر و رایت اوس را بسعد بن معاذ و شعار مهاجران بابی
عبد الرحمن و شعار خرنج بابی عبد الله و شعار اوس بابی عبید الله بود و در روایتی شعار مجموع سپاه
نصرت شعار یا منصور است بود و مقصود از کلمه یا منصور است نه است که ای عازی موعود و نصرت
کیش دشمن خود را و در شکر مشرکان نیز تمهید علم بود و طلحه بن ابی طلحه و ابو عمر بن عمر و نصر بن الحارث
کبیری عبد العار بودند و در ان روز بجل را بایت نکبت ابات کفار قیام نمودند انقضه صیاح روز
هفتم ماه مبارک رمضان که اقباب عالم بحاجت بقضای سپهر خضرا خرامید و ماه خطی خط
شعلع جنود محوم را هنرم و شکوب کردند و نقش وجود موکب کوکب را از صفحه نمایش محو کرده
بنها نماند فارسایند و جشن پوشش و الله یفعل ما یشاء من اناس و عموه عفو و سپاه سپهر
اساس قیام نمود و ایضا ضاد بد فریش با انواع عود و طیش صفت فعال را گشته میدان
شماقتند و تحت کعب از شرکان که قدم در موکه جلالت نهاد عقیبت بن ربیع بود و بار خود

شعبه و پسر خویش و لید و از سپاه اسلام معاد و معود و عوف و ابنا و عارف و مبارز و ایشان ساور
نمودند یعنی بجای عوف و عبداللہ و واحد را گفته آمد چون ایشان نزد یک پیشتر کان رسیدند و شعبه
بر رسیدند و شایسته گسایند جواب دادند که فلان و فلانیم از انصار کفار گفتند باز کردید که ما را بشما میست
و ما طالب بنی اعمام خودیم و مسلمانان باز گشتند شعبه و فریاد بر آوردند که یا محمد کفار ما را برید
فرست و حضرت مصطفی علیه من اله ملوات اسر فیها حمزه بن عبد المطلب و علی بن ابی طالب و عسکریه
بن الحارث را سحر کرد ایشان نامزد فرموده و عتبه در برابر حمزه رضی الله عنه آمد و شعبه منوجه بود
رضی الله عنه شد و لید که حال معاویه بود و مبارزت ابراهیم بن علی سلام الله علیه بنا و رفت
نمود و انجناب و رعایت یک مرتبت و لید را بدو رخ روان کرد و ایند و حمزه نیز بسبب
خون بر یک عید عید را بر ره ربره کرد و شعبه زخمی فوی بر پای ابو عبیده رز و خاچه و زبان
بیدان افتاد و منراستخوان ساقش تفرش گشت و آن شب شیر میخافت حمزه و شاه اولیا
رضوان الله علیهما بدو ابو عبیده شتافته شعبه را بقل رسانیدند انگاه نایره فانی شغال
شمس ابرار جبر و کراخ من جات کفار خاک را با دفا میداد و سایر شمعان اصل اسلام نیز
نوازم کشش و گوشش بجای آورده سنان جان سنان ایشان مشه کار از جانب و فرخ میفر
و در خلال آن احوال سید عالم صلی الله علیه و سلم بر شمی که جهت اخفرت نریب و او بود
در آمد و دست شایات بر گاه فانی الحاجات بر آورده بمیان تمام طغر و لغرت اصل اسلام را
نمود و تیر و عاهدت اجابت رسیده ناکاه در مقام استیاض بر مروم و دیده خزاناس غلبه
کرد و همان ساعت از خواب در آمده بشارت وصول سپاه ملایکه مقررین جهت او او خود
مسلمین بکوشش پوشش حاضران رسانید و از عرش بیرون فرامیده ایت و فی غایت
بمختصرم الجمع و بولوه تالد بر زبان وحی جان گذرانید و فیه ملک و ملک بره از

زمین بر گرفته و مخالفت انوجه گشت بجانب مشرکان انداخت و بنود اسلام را تسلیم داده
 حرب اصحاب کفر و ظلام و لیر ساخت از امیر المومنین علی علیه السلام روایت که فرمود و فر
 بدر سه نوبت متعاقب هم با وی تند بوزید اول جبرئیل بود هزار نفر از فرشتگان و دوم
 میکائیل با هزار و یکصد و سیم اسرافیل با هزار و یکصد و در آن روز طایفه و ستماسخ و زوزان و
 بر سر داشتند و بر اسبان ابلق سوار بودند القصد چون نایب الهی فرین حال حضرت رست
 پناهی گشت کفار روی با نهرام آورده هفتاد نفر از ایشان کشته شدند و با هفتاد نفر دیگر
 در پنجه نقد بر و دیگر با سربانی افناوند و از جمله قتیلان بر و اینی سی و شش کس بر خیم و
 شاه مروان علیه الصلواته و السلام بقبر چشم پوشستند و بعضی از اهل سیر کتیر ازین گفته اند
 و از جمله جماعت که بواسطه عار زنت خباب و لایت شفقت بفضل رسیدند حام بن سعید
 بن العاص و خطله بن ابی مضبان برادر معاویه و عیثم بن عدی و نوقل بن خالد و زعم
 بن الاسود و عیمر بن عثمان بن کعب عم طلحه بن عبد الله و و برادر او عثمان و مالک و برادر
 بنیر سنبه بن الحجاج السهمی و در آن روز ابو جهل بر خیم معاویه و معاویه پسران عقیل از باقی انقاد
 و عبد الله بن مسعود و بعد از وقوع فتح سران شقی را از بدن جدا کرد و منزه حضرت بنی عمر علی علیه
 و سلم بر و عاقم بن ابی عوف السهمی و معبد بن وحب بقرب خیم ابو دجانه انصاری بن فضل
 رسیدند و امیه بن خلف و پسرش علی را عبد الرحمن بن عوف اسیر کرده بطرفی میبرد
 و با نگاه چشم بلال حبشه که از آن دو کافر فاجر در مکه متضرر شده بود پریشان افتاد و انصار را
 بر فضل ایشان ترعیب نموده کار امنیه و علی بر خیم شبیه خبیب بن سباق انصاری و حباب
 بن المنذر را بجز انجا مید و از جمله اسیران مکه که عباس بن عبد المطلب است و عقیل بن ابی طالب
 و ابو العاص بن المرح و ابو عمر بن عمر و ولید بن الولید بن المغیره و ابو عفره و عمر بن عبد الله

الحجج الشاه و صلب بن عمر بن مصعب الحجج و سبیل بن عمرو عقیقه بن ابی سعید و بن الحارث و ابن جلیه
عباس و عقیل و رسلک اهل اسلام انظام یافتند و عقیقه بن ابی سعید و نفرین الحارث بنجر یک
منشد اسد الله العالی بقولهم شتا فتند و بر و ابی نفرین الحارث را عاصم بن ثابت مد فوج
فرستاد و ابو عره بنابر افلاس غلام سدا ادا و را سوختند و او ند که من بعد بر یک مسلمانان اقدام
نمایم و بعضی دیگر از اسیران فدا داده و برخی چند گاه بعلیه اطفال انصار پر و خسته مطلق العنان
سند و از ارباب نوحید و روزی بر چهارده کس شربت شهادت چشیدند و از جمله شستن
از مهاجران بودند و هست از انصار و اوسه بن الحارث بن عبد المطلب رضی الله عنه و
در سبک شهیدار مصاحم بن انظام وارد و در آن روز چون عبیده از ضربت شمشیر سید از پای
در آمد و او را بر و کشته نزد رسول صلی الله علیه و سلم بردند گفت یا رسول الله من شهید شستم انحر
فرمود که بلی نوشهیدری و منع روح ابو عبیده بعد از مراجعت از پدر و در منزل صفرا بار و حاجا
بجای قدم بر و از نمود و هاجا مد فو شد مدت عمرش بقول صاحب مقصد انفسی شتا و سال
بود و دیگری از شهیدان مکه که بدر عمر بن الحام بود و عمر در آن روز و صفت قتال الشیاده حرما
چند در دست داشت و میخورد و در آن اثنا بکوشش او رسید که حضرت مقدس بنوی صلوات
الله و سلام علیه بر زبان سخن بیان میکرد ایند که هر کس درین روز با کفار مقاتله نماید شمشیر شود
و بهشت جادوان جای او باشد و غیر بعد از شنیدن این سخن حرمانا از دست انگلند
میکرد و ناروی بروقه رنموان آورد و دیگری از شهیدان مکه که حوین عفره اربعه است
ابو جیل بقرب شمشیر او از پای درآمد و دیگری از شهیدان مکه که عمیر بن ابی وقاص است بر او
سعد و او در سن سانه ساکنی بود که بر دست عمرو بن عبده و نوشهید شهادت چشید و عبد الله
بن مطون نیز از جمله شهیدان بدر است و او در آن وقت سی ساله بود و ایضا خالد بن ولید و حسن

سبی و چهار سالگی در آن مکر که شهید شد القصد بعد از وقوع این فتح نامدار و انوار حق جعفر و ائمه
 بجاه پدر رسید ابرار صلی الله علیه و آله الاطهار بران جاه شریف بر دو نام گشتگان را که در انجا
 انداخته بودند بر زبان همایون راند و فرمود که حیل و بده لزمه ما و عدد رسیده حقانی فرد و دست
 و عدلی را بی حق عمر بن الخطاب گفت یا رسول الله با اعیان بی ارواح سخن میگوید انحضرت فرمود
 که شما نمیدانید که این سخن را که من میگویم ماده روایت کنند که در آن زمان حق تعالی
 مشرکان را زنده کرده اینها را از رسول را صلی الله علیه و سلم بشنوند و میرت و در امت ایشان
 زیاده کرده و درین باب روایات دیگر نیز در دو بابند که ابرار و ان لایق بسایق این مختصر
 ثبوت پیوسته چون احمد مختار صلی الله علیه و آله انقراض الح و دار در همان حفظ و حمایت بعد و کار
 بطرف مدینه باز گشت در راهی صفرا بر سر بی نشسته غنایم آن مکر را قسمت فرمود و بر سر بی
 رقم اخفا من کشید و بر دانی که در روضه اطاب مسطور است همیشه منبیه بن الحجاج که موسوم بود
 بود با میرالمومنین علیه السلام انعام نمود و با اتفاق اهل سیرت کس را که بر حقست انحضرت
 جهت سرانجام یقینی از مقام در آن عمر و حاضر بودند حکم تعارض بر دواده حصه عنایت ابرار بی دست
 و انعامت که سه نفر از مهاجر و پنج کس از انصار بودند انست که نوبتی می نمود عثمان بن عفان
 طلحه بن عبید الله سعد بن زید ابولبابه بن عبد المنذر که از قبل انحضرت در مدینه خلیفه بودند عام
 بن عدی عارث بن عاصم ابی بن عمار حارث بن ضریر بنی الدغنه و بر بن نقیر اصحاب
 پدر رسید و سروده کس باشد و بعد و شکر طالع و قیامگاه و شکر نمود و در صحاح اخبار و او دست
 که چون بهم اسیران کفار خدیبه قرار یافت است عتاب استر ماکان بسنی ان یطون که اکثر
 حتی عن فی الارض بر بدون الدنیا و الله برید و اخره نازل گشت و این معنی موجب طلال خاطر
 انور و البشیر شده چون سابقه عنایت ربانی سائل حال است بمنزله از زمانی بود و منسوب

که بعد از کوره این کلام معجز نظام فرود نمود که و لولا کتاب من عند الله میبوی. المستحضره فیما اخذتم عذرا
عظیم گویند سستی که اهل اسلام را در واقعه اذ و اقع شده بود بواسطه اخذ قذیه بود و نیست که بن
بنی اسرائیل از مکره بدر باز گشت ملک در کاب و فلک معینان بنو امی بدیده مکره رسید نفی از اعدای
انصار که از مکره بایون تلفت نموده بودند مثل اسید بن حنیه و عبدالله بن انیس و غیره ما بمقام
استقبال استقبال کرده بلوایم اعدا را و ادای تنبیت فتح و نصرت قیام و اقدام نمودند و حضرت محمد
نبوی صلوات الله و اسلام علیه عذر الشیخ را پذیرفته و عای خیر بر زبان معجزان گذاریدند و فرین
و ضامیت پروردگار ان بلده طبعه را بمن مقدم شریف شرفی که و آیند و چون فوت ابو لصب
کو خلیفان مکره در بکه مبارک رسیدند و کیفیت ارتفاع اعلام اسلام و نکوناری ریاست
کفر و ظلام را بسمع ابو لصب رسانیدند از غایت از غایت خرم و اندوه عدمه بیرون آورد و پس
روزی چند باقی و جی فقر ختم کرد و در همین سال عربین مدی عماریه بودیه منت بر و انرا که به حضرت
خبر السیریه علیه السلام زبان میگردانید و با سنفوی اخفیت بکنت و عربین و معب حمی با غوار عنوان
بنی اسیر بن خلف که قصد خبر البشر علی الدلیل و سلم بر بیان سینه از مکره بدیده اند و اخفیت بنا بر می
سماوی برفاد نیت او مطلع گشته چون میر بمجلس بایون رسید و نمود که قرا عنوان بحکم مهم
بنابران غیر کلمه قوید بر زبان راند و در سلک اهل اسلام منتظم گردید و هم درین سال ان
ملک سوال با طایفه از ابطال رجال جهت عصیان و نقض عهده بود بنی قبیله بنو امی حصار
شناخته آغاز محاصره فرمود و جهودان که مقتصد نفوذند بعد از پانزده روز در درون قلعه تنگ
و بحکم خدا و رسول رضا داده بحسب ضرورت بیرون آمدند و بنابر الحاح و بیان عبدالله بن ابی سلو
سافق صاحب مقام محمود از سرخونی بود و در گذشته با خراج ایشان حکم فرمود و بعد از فراغ مهم بنی قبیله
رسول صلی الله علیه و سلم بدیده باز گشته با دارنار میدا نفی و منت قربانی قیام نمود و نقلت ابو

بعد از واقعه بدر که روغن بر خود مالید و باز آن مصاحبت نکند تا انعام از خبر الانام علیه السلام
 بکشد و در او از این سال یاد و بستان نفر از اهل خلیل بنو امی بنده آمد و مسخری و زنا جده و بن شخصی
 از انصار را دیده بقتل رسانید و در وقت خمار سوخت بخال آنکه نذرش بود فارسید بکشت
 و حضرت رسالت پناهی ازین مرأت کاهی یافته با و بستان نفر از اصحاب و عقب ابو عقیان روان
 شد و مشرکان از توجه آنحضرت واقف گشته بجهت سهولت رفتار با بنام سوبی را که همراه داشتند
 بینداختند و مسلمانان انصار را بر گرفته آن غزوه را غزوه سوبی نام نهادند و عثمان بن مطعون و زبایغ
 امام با مبی سطر است که درین سال عثمان بن مطعون رضی الله عنه وفات یافت و در شب که در
 اوایل اسلام روزی در مجمع قریش بید شاعران بیت خود را که الا کل سبی ما عدا الله باطل
 و کل نعیم لا محاذ را بنخواند عثمان چون مصراع اول را شنید گفت صدقت و بعد از استماع مصراع
 ثانی گفت که کذب نعیم الجبهه لا یزول و با عواو لبید بعضی از مشرکان طبا نهم بروی عثمان زدند
 که یک چشم کم بود شد و عثمان در آن باب نطق گفت که بیت او لش نیست است ان تک حنیفی
 فی رضی التبت نالها بد الحمد فی الدین لبس تهیذ و زمر السیف ارعاب نیست فداه بن مطعون
 مرویت که رسول صلی الله علیه و سلم رخساره عثمان را بعد از وفاتش بغسل فرمود و بروی نماز
 گذارده و بر بقیع بدفنش اشارت فرمود و بروایت امام با مبی نولد عبدالله بن افریورین سال
 بود قیوم انجا مید و العلم عند الله الحمد لله که در اوایل سال سیم از هجرت و در کوفه و امد
 دمان بر وجه دیگر احوادث که معارف آن حرب و اربع شده در اوایل سال سیم از هجرت حضرت
 رسالت عبدالله بن ام مکتوم مراد در مینه خلیفه کنشتم را میت هدایت است بدست شاه دیلا
 داود با دوست موار از مهاجر و انصار بقصد سبع از بی سلیم و خطفان بغیره قره الکدر تشریف
 بروی آنکه با انصار از غاف ملاقات افتد مراجعت کرد و اما درین سفر با نقد شتر بدست اهل اسلام

و غزوه دي امر که انرا عروا نماز نيز گویند هم درین سال واقع شد و وقت غزوت بران منفر
نیز البشیر عثمان بن عفان را در مدینه بنیابت خود تعین فرموده با چهار صد و پنجاه نفر از لشکر
نصرت اشتر بجانب بنی نعلیه و محارب و حرکت آمد و انجا است از غزیت انحضرت و وقت
کشته در قتل حبال منحصن شدند اما در روزی که بوا مضطربانند کی ابواب حضرت رسالت با
نناک بود و انهارا بر درختی انداخته در سایه شجر باستراحت استغفال مینمود و عورت که او را و خود
الحارث میکشند و بعضی شجاعت و مردانگی انعام داشت رسول را صلی الله علیه و سلم در سایه
ان درخت دیده با شمشیر کشیده بر سران سرور دوید و گفت کبیرت که ترا حایت کند ازین
حضرت رسالت علیه السلام و انچه فرمود که ابرو سجانه و تعالی و فی الحال جبریل خانی بر سینه
و عورت زد که شمشیر از دستش بیفتاد و غیر البشیر بر خاست و شمشیر را بر دست گرفت که کبیرت که ترا
حایت کند ازین و عورت گفت بچکس انگاه کلاه تو حیدر زبان را نده مسلمان شد و رسول صلی الله علیه
و سلم بیدید مراجعت نمود مدت این سفر یازده روز بود و هم درین سال نذیر بن حارث رفیقه
عنه بفرمان خبر البریه علیه السلام و الحنینه با صد سوار از مهاجره و انصار بر سر راه فاطمه فرستاد که از راه
عراق بشام می شناسند رفت و در سارکنار فرار نموده خوب صد هزار درم اموال کاروانان بدست
مسلمانان افتاد و در چهاردهم منفر همین سال کعب بن اشرف یهودی که پوسته زبان ناباک است به
حضرت خبر الانام علیه الصلوٰه و السلام میکشاد و دشمنان را بر محاربت و مخالفت انحضرت بر
میکرد بسعی محمد بن مسلم و ابونا یله و بعضی دیگر از شجران قبیلہ او کشته شد و همچنین ابورافع
حجاز که در سلوک طریقت تفاوت قدم بر قدم کعب دست با تمام عبدالله بن غلبک و عبدالله بن اسیس
و ابونفاوه که از قبیلہ خزرج بودند قتل رسید و هم درین سال ابوسفیان با سه هزار نفر از لشکر شیطان
بر قصد از انجمله رزمه پوشش بودند و دولت سر اسب سه هزار شتر داشتند بجانب مدینه توجه نمودند

و جهت تدارک قتل پدر و ترغیب مردم بر حرب پانزده هجری ترمینب داده بعضی از سواران همراه
 خود را بیدارند و عباس رضی الله عنه که در آن زمان در مکه مبارک که تشریف داشت مکتوبی بجز از بن و رفته
 نزد خیر السیریه فرستاد و آنحضرت فصد کرد که در کینکه متوجهن کرد و بعد از آنکه کفره قیام نماید اما
 باجمعه بواسطه اطلاع و بماند بعضی از جوانان جنگجویی بکراحت تمام در نماز دیگر و در جمعه چهارم
 یا ششم شهر حوال عبداللہ بن ام مکتوم را در مدینه خلیفہ گذاشته با هزار نفر از رجال رجال
 که حد کس از آنجمله زره پوشش بودند متوجه حرب کے دیدار اما عبداللہ بن ابی سؤل در انظار راه با
 نفر از منافقان بزرگست و در آن غمزه در میان لشکر سلام سے لوالو و علم او من راسدین
 مباد و دست و لوالو و خرج را جناب بن المنذر و لوالو و خادم حضرت مصطفوی را جناب و لا
 ماب مصطفوی و بروایتی ان لوالو دست مصعب بن عمیر بود و الفقه بابر روایت اول صباح
 روز شنبه پانزدهم شوال نزد یک یکو احد نظارب ارباب نو حید و اصحاب کفر غلافی نمشد
 و حضرت خیر السیریه بغیر سپاه قیام نموده متکاثر بن محسن اسدی را بر منبه حاست دور
 مسیره ابوسلمہ بن عبداللہ الخزومی را باز دست و ابو عبیدہ بن الجراح و سعد بن ابی ذوال
 را در مقدمه بنین نمود و جامی متراود بن عمرو را بر ساقه فرمود و عبداللہ بن عمرو بن خرم با عبداللہ
 بن جسر را اینجاء بفراندار مجافقت نمکاف عین که در سار سپاه حضرت شعار بود و ماورست
 و این نزد وصیت کرد که هیچ حال از ان موضع حرکت نکند خواه مسلمانان غالب شوند و خواه
 مغلوب و ابوصفیان نیز ترغیب لشکر گیت اثر قیام نموده خالد بن الولید را و ابی منبه کرد و
 و کرد بن ابی جہل مسیره کرده و عبداللہ بن ابی ربیعہ را بر تراندر از ان که حد نظرب و نذ اسیر
 ساخت و لوالو را بطلمح بن ابی طلحہ بگردان شناخته مبارز طلبید و نیز بشه هجاء معی شاه اولیا علی
 رضی سلام الله علیه جو سیلی که آید زبالا بریزد بر سر ان بد اختر باخته بیک صوب و انفق

کشته شد که بعد از آن در دوران قتل شد و طعن با طعن

کار او تمام ساخت و بعد از قتل طلحه بن ابی طلحه رایت قریش را بر او رسانیدند و در آن مکان
جاستان عامر بن ثابت بنقل رسیدند و کافر او را و دیگرش علم برگزیده او نیز تیر غاصم عازم منفر شدند
و بروایتی عساکر بنی قریظ تیغ حمزه رضی الله عنه مغلول کردند و پس از قتل عثمان ابو سعید بن ابی طلحه
و عمارت بن طلحه و مسافع بن طلحه و کلاب بن طلحه و جلاس بن طلحه و ارطاب بن خریص و شرح بن خاریص
و عاقب بن طلحه را کفار کشته و بقیه بنی قریظ را در راه سجن کشتند و امر لامر علی را علی بن ابی طالب
صواب نام رایت اهل طلم را برداشته او نیز بقیه و واقعا ریدر کار بودار ابو اوس است غالی شفت

رویی عن ابی جبرئیل جعفر بن محمد عن ابيه عليه السلام قال كان اصحاب الاربعة يوم احد
سكاهتم قدام علي بن ابی طالب عليه السلام و با اتفاق جمهور اهل سر امیر المومنین خیر در آن روز
بیشتر از جمیع اصحاب خیر البشر لوازم شجاعت و تهور تقدیم رسانیدند و کافر را منور کردند و
و مسلمانان باخذ غنیمت مشغول شده اکثر شجاعت که با برخواه کوفین بها فلت شکاف
قیام می نمودند بخلاف رای سر و از خود جهت اخذ غنیمت غایب بودند و خالد بن الولید
و عکرمه بن ابی جهل این معنی را دانسته یکناگاه بر سر عبداللہ درازند و او را با زرقا شهید
ساخته از پس بست سپاه اسلام در آمدند و منع کین اخت صورت علیه ایشان را دست داد
و فوجی از مسلمانان کشته کشته زمره بوادی فرار شدند چنانچه بروایتی که در کتاب مذکور است
زیاده از چهارده نفر کسی در ملازم حضرت رسالت علیه السلام و التخت نمائند و از جمیع
هفت نفر از مهاجرین بودند و هفت کس از انصار و اسامی مهاجرین بر نموده است علی بن
ابی طالب ابو بکر بن خناده عبدالرحمن بن عوف سعد بن ابی وقاص زبیر بن العوام طلحه
بن عبید اللہ ابو عبیده بن الجراح و انصاری انصاریان است جناب بن النذر و ابو جانه
و عامر بن ثابت و عمارت بن محمد و شبل بن حنیف و اسد بن خنیف و سعد بن معاذ و بعضی

بجای سعد بن معاذ این بن نصر و سعد بن عباد و محمد بن سلمه را نوشته اند و از بن چهارده عمر بن
برموت بایکدیگر بیعت کرده عهد بستند و این است کس عبارت از امیر المومنین علی او ظلمه
در برید و ابودجان و عمارش بن فخر و حباب بن المذور و عامر بن ثابت و سهل بن حنفی
و در مقابل و مقابله مشرکان از امر و انکی بطور آواره با وجود کثرت کفار آسیب بدات هیچ
از نام مردگان رسید و انصار کثفت الله سطور است که در روز احد چون اهل اسلام از هجوم
جبهه و اصحاب غلام از نام یافتند خبر الانام علیه الصلوٰه والسلام از شاه عالم مقام رسید که چرا
با قوم و دامن و از اتفاق کردی امیر المومنین علی جواب داد که چگونه بروم و ترا تنها گذارم خدا
سو کند که ازین موضع قدم و اتر منتهی ناکسته شوم یا آنکه ابر و تقالی انجام و عده خویش کند
انحرست فرمود که ای علی حق غر و علا و ناکسته و عده خودت انگاه سه طایفه علیه انکار
مناقب یکدیگر متوجه خبر البشیر شده برابر جدر کمر را با شارت انحرست سرائی از انهم و دو
منفع گردانید و از فرقه اول حشام بن امیه الحمرویی و از فرقه ثانیه عمر بن عبدالرحمن الحمیری و از
فرقه ثالثه بشیر بن مالف عامری را بقتل رسانید بجهت پوسته که در انروز که جدر کمر برقع
اثر انکار و انفسار انجام از آنرا خه بود و وای سعی و اجتهاد بر افراسنه از جانب آسمان
ندای بکوشش هم کنان رسید که لا یموت الا و انفقار و لا فقی الا علی و لا فوی فابل بن
کلمه جبرئیل بود علیه السلام و بروایتی رضوان خازن هست و انصار در ان روز و در فیکه بود
فرموده سید المرسلین امیر المومنین و امام السالین بر جمعی تشر از الطال مشرکین حمله کرد
سلک صحبت ایسان از هم بکینخت جبرئیل گفت یا رسول الله ملائکه تعجب نمایانند از
حسن مواساه و جوانمردی علی علیه السلام فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما معتم
من و یومئذی و اما منہ فقال جبرئیل علیه السلام و اما شکما و را لته کتب سیر سطور است

که در معرکه احد غیر البشیر نفس نفس مباشرتاً قتل کرد وید نظم در امر و از دست برد قضا
بدان ان سرور انبیا علی سنگ خور و شکستی رسید شد از عقد در لعل و مر جان برید
و بروایت اصح را می ان حجاره عتب بن ابی و فاص بود بر او رسد در وقت انصاف کرد
که در روز احد عبداللہ بن قیس و عتب بن ابی و فاص و عبداللہ بن شہاب بن ہری و ابی
بن خلف بر قتل رسول صلی اللہ علیہ وسلم با ہم عہد بسته بودند و زمرہ عبداللہ بن حمید اسدی
را نیز داخل ان حجاره خاک کرد و ایذہ اند و این صفت چندان شک بجانب انحضرت انداخت
که رخسار آفتاب کے وار او مجروح شد حلقہا خود بر چین میشد نشست و بروایتی بواسطہ شمشیر یا
که ان ملعون بدات ہمایون رسول صلی اللہ علیہ وسلم رسانید انحضرت در کوی افتاد و از جسم
مردم مردم جسم بنان کشتہ شیطان فریاد بر آورد کہ محمد نقل رسید و این خبر شایع شد کہ ہوا
خرین و تفرق اہل اسلام و سبب نصیح خاطر اصحاب کفر و ظلام کرد وید نقلت اول کسی کہ انحضرت
را در ان کو بساخت کعب بن مالک انصاری بود او از برادر کہ ہزار رسول اللہ حیا سو یا سید عالم علی
اللہ علیہ وسلم اشارت فرمود کہ خاموس باس و چون مسلمانان از حیات خواجہ کائنات خبر
باقتدار اطراف و جوانب ہزار متشنش شدند و ظلمہ رضی اللہ عنہ بیان کو در آمدہ نشست
خم کردند انحضرت بای مبارک پرست نہاد امیر المومنین علی علیہ السلام دست ہمایون خبر الامام
را گرفت تا از انجا بیرون شناخت بیعت پوشیدہ کہ سید المرسلین در سان ان پنج نص
کہ بر قتل عہد بسته بودند و عاف و بود یعنی از ان ہمدان معرکہ کشتہ کشتہ نقبہ السیف
بنان رسیدند در مقصد قضی مسطور است کہ در روز احد ابی بن خلف لعنہ اللہ حضرت
رسالت پناہ را دید گفت لا تجوت ان تجوت و ہر انحضرت کہ در میان حارث بن صہ
و سہل بن خبیث السیادہ بود حملہ کرد و مصعب بن عمیر پیش رفتہ بنظم نیزہ ان شقی

شهادت شده انگاه رسول صلی الله علیه و سلم خم نبره که در بیت مهمل بود رضی الله عنه از دست
و بر کردن ابی رعو ابی عنان بصوبه فرار کرده اند از الم رخم سید عالم صلی الله علیه و سلم بسا
کا و بانگ میکرد تا و قبله روی بدو رخ آورد و بعضی از روایات آمده است که نوبتی زید بن
وحب از عبد الله بن مسعود پرسید که چنان شنیذ ام که در روز احد بغیر از علی علیه السلام
و ابو جانه و سہل بن خنیف رضی الله عنہم و خدمت حضرت سالت علیه السلام و آنحضرت مجلس
نمانده بود این خبر مطابق واقع است بانی جواب داد که در اوایل حال که سپاه اسلام روی ابو ای
انہرام تھا و ند بغیر امیر المؤمنین علی اصری نزد آنحضرت نماند و بعد از ساعتی عاصم بن ثابت و ابو
جانه و سہل بن خنیف و طلحہ بن عبد الله بلارمت خرا بستر شنافتہ کمر محاربت بر میان
بستند زید باز پرسید کہ ابو بکر و عمر کجا بودند گفت ایشان نیز کوشہ رفتہ بودند چون از حال عثمان
بن عفان استفسار نمود و گفت او نیز بطرفی شنافتہ در روز سیم از جنگ جدا شد و بنا بر آنکه مقرا
منزل عریض بود رسول صلی الله علیه و سلم فرمود کہ بر رستی کہ درین واقعہ عریض از رضی علی شوق
کہ گفت در آنروز ہولناک من و ابو جانه و سعد بن ابی وقاص ہر یک در طرفی بمنح و دفع طالبہ از
شہر کان مشغول بودیم تا آنزمان کہ خدای تعالی فتح روزی کرد و چنانچہ در آنکرتب سہر سہر
کہ در روز احد جمعی دیگر از صحابہ مثل ابو عبیدہ بن الجراح و طلحہ بن عبیدہ و ابو طلحہ انصاری نیز
مازم شجاعت و ہر دی بنفیر ساینند و دو انگشت طلحہ بر خم نغ این قبیہ با احابت نمر لک
بن زہر جیشہ لڑکاران را نزد آنحضرت چون قتال اہل ضلال بنہا بت انجامید حضرت خرا بستر علیہ
نعمتہ و اسلام با جمعی از صحابہ کہ مجتمع گشتہ بودند بشعب احد درآمد و ہندب عتبہ بن ربیعہ
کہ زوجہ ابو سفیان و مادر معاویہ بود و با اتفاق سایر نولان قریش قضای سدان را از مردان شہیدان
خالی دیدہ بر سہر شہدا شنافتند و بغیر از خطبہ بن ابی عامر را حب کہ مقلب بعمل اللہ

نامی شنیدار است و ساختند و هند بکر هم خیر البشر خمره را از شکمش برون آورده بکلید بنابرین آورد
 استخوانه الله کیا و میگفتند و بعد ازین قضایا ابو سفیان و ابناع او را و اعیه رجوع بکر چو استخوانه
 ابو سفیان نزدیک شعب آمده فریاد بر کشید که محمد در میان قوم حضرت یانی و با ساریت
 حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم اصحاب ساکت بوده ابو سفیان باز او را و بر آورد که با سیر
 ابو فحافه زنده هست بانی و بکس جواب زبان نکرده نوبت دیگر گفت ابابکر خطاب به حال
 دارد و این کثرت نیز جواب نشنیده روی بروم خود آورده گفت این قامت که نام بروم هم
 عمر بن الخطاب رومی الله از استماع این مقال بی محل شده با و از بلند گفت که ای دشمن جدای این
 کسی که نام بروی هم زنده اند و بروایت مقصد افعی چون ابو سفیان از حال پیران صلی الله
 علیه و سلم سوال کرد امیر المومنین علی علیه السلام فرمود که بخدای که محمد زنده است و سخن ترا می شنود
 ان شاء الله ابو سفیان آغاز نوازش معبود باطل خود کرده گفت اعل فصل اعل فصل اصحاب با بر
 حضرت رسالت باب جواب دادند که الله اعلی و اعلی باز ابو سفیان گفت لعمری ان اولی الامر
سلمان جواب دادند که الله مولانا و الله مولی و بکسر بس ابو سفیان هر زبان آورد که بوم بوم و الهوا
 سجال و نیز گفت و عده ما و شما سال ایذه منزل بدرست و امیر المومنین علی علیه ما و بکری از اهل
 اسلام بموجب فرموده خبر الانام صلی الله علیه و اله الوطام زبان بقول کشاده ابو سفیان بطرف
 مکه روان شده بروایت اکثر اهل سیر در واقعه اقصی قریب سی نفر از مشرکان بقتل رسیدند و اهل
 بقول محمد بن اسحق و زنده نفر بغیر تیغ امیر المومنین حیدر گوار گشته شدند و اسمای بن
 امیت طلحه بن ابی طلحه و ابو سعید بن طلحه و کله بن طلحه ابو عبد الله بن حبیل بن زهره ابو الکرم
 بن الاحش بن شریف النقیض و لید بن مدیقه بن المغیره و بر اوس امیه اطاة بن صر
 شام بن امیه عمرو بن عبد الله بن حنیف بشیر بن مالک جواب محلی بنی عبد الدار در روضه الحجاب

مسئورت که در زمانی که رسول صلی الله علیه و سلم سب در آن عثمان بن عبد الله بن المغیره
المحرومی مسلح و مکمل بر اسب ایستاده سوار از عقب آن سرور شتافت تاگاه پای آن یمن
در کوی فرورفته از پست زمین بر روی زمین افتاد و بفریب تیغ حارث بن عمرو رخت زدن
بیاورد و او و عید بن جابر عامری بجانب حارث نماندند و نیز ابو جانه بیک از برادر شد
و سایر مشرکان یمن اجتناب و بفریب دیگر از مجاهدان و بن کاسامی ایشان سبق ذکر یافت و مقتول گشتند
اما از مسلمانان و در آن معرکه بروایتی هشتاد و نفر و بقوی شصت و پنج کس شهادت است و باقتد
و از آنجمله چهار نفر از مهاجرین بودند و بانی از انصار و یکی از سیدان مهاجرین عم سعد المرسلین
حمزه بن عبد المطلب است رضی الله عنه کشت او ابو علی بود و بعضی ابو عاصه گفته اند و در نسخ
مقبوله از حبشی که قاتل آنجانب بود روایت که گفت من غلام مصر بن ملجم بن عدی بودم
و در روز بدر عم خواجه من نعمه بن عدی بروست حمزه کشته شد بود تا آن جبر و وقت بود
بجانب احد بمن گفت که اگر تو حمزه را بفصل رسانی از او باشی و در آن راه گاهی بدتر
چست انعام کشته شدن بر تو پس عتبیه را بدان امر خیر کن و گفتی اگر این کار
ببرد تو نیست ببرد و قبریت من اختصاص با من و در روز احد در وقتیکه نایره قتال
استغال یافت من بگو که رفته حمزه را و دیدم که مانند شتر مست میدان در آمد و صوت میکرد
بر هم زده و در آن حال سباع بن عبد العزی خدا می که مادرش در که با خندان نسوان قیام
نمودی و برابر مسلمانان شتافته مبار طلبید و حمزه سر راه بر سباع گرفته نخست او را
بجرفه مادر سز نشن کرد و انگاه بغرب تیغ میدان ملعون را بر خاک افکند و طبع سباع را
و من در بس سنگی در کین نشسته بودم تا حمزه رضی الله عنه نزدیک میان رسید و حسن
مطهر و می انداختم و این تیغ بر زیر ناف آن زنده ال عبد مناف آمده از جانب دیگر

برگردد و او توجه من شده بای خطه انبیا و در اندک بعد از آن هدیبر رفت حمزه رسید و کوشش
دشمنی مبارک او را بریده و جگرش را برون آورده بکیند نفست که بعد از مراجعت اهل بیت
بجانب مکه در رفتن که از باب هدایت بتفحص حال شهدای قیام می نمودند حضرت سالت فرمود
که حال حمزه چیست که او را نمی بینم امیر المومنین علی علیه السلام بحسب جوی هم خود مشغول شده
تاگاه جسد مبارکش را افتاده دید و اشک بر عارض جانوش فرود دیده انصرت را بر صورت افتاده
مطلع گردانید رسول صلی الله علیه و آله بنظرش در آنجا شتافته چون هم خویش را مشاهده یافت نهایت
گشت و گفت ما وقت موقفا فقط اعطای من هذا بس قسم با خود نموده بر زبان دمی پاش
جاری شد که چون بر فریض گشت یادم نفا و کس از این ترا مشاهده کنم و جبرئیل نازل شده این است
آور و این عاقبت عاقبت ابنتل ما عفو قبکم به و گشت جرم مقو جز المصابین
رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که صبر میکنم و از سران قرمیت در گذشته کفارت میکنند و او
در مراد صفت و کورست که حمزه رضی الله عنه از حضرت سالت صلی الله علیه و آله وسلم دو سال آن بود
و مولف آثار الایمان مدت عمرش ناپناه و نه گفته است و الله اعلم و از جمله شهدای مبارکین
و یکی عبدالله بن جحش اسدی است و او نیز عمه خرابه علیه السلام و انخته بود زیرا که مادرش
و خضر عبدالمطلب است سادات بامیه نفست که در صبح روزی که حرب احد بوقوع بود عبدالله شایع
کرد که خدایا درین جنگ شخص را که شدت باس و قوت موصوف باشد عنتم من کردن تا اگر
بر من ظفر باید کوشش و بینی مرا ببرد و چون در وقت ملاقات از من سوال کنی که ای عبدالله کوشش
و بینی ترا حرام بزنند گویم که برای محبت تو در رسول تو بس مرا نصیحتی فرمائی و لوی اری تو کوشش
و بینی بریده مائی و سعد بن ابی وقاص مروست که صباح عبدالله بن جحش این بنا حالت نمود
و اخر فرمودیم که کفار کوشش و بینی او را از ریه مان او بجهت بودند و او را با حمزه رضی الله عنه دید

خبر دهن نمودند مدت عمر عبداللہ از چهل سال تجاوز بود و دیگری از شہدا مہاجرین مصعب بن عمیر
که از بنی عبداللہ بود و اسلام بسیاری از اہل مدینہ بہ ہمن مقام اوروی نمود و مقصد اقصی و بعضی دیگر
از موافقات علما مذکور است کہ در آن وقت کہ مسلمانان از مکہ احدی روی کرد و آن شد مصعب
کہ رایت مہاجرین در دست داشت خیال فرار بہر اسن خاطر نگذاشت و این قضیہ بدور رسیدہ
بغیر شمشیر دست شمشیر را بیداشت و مصعب علم بدست چپ گرفتہ گفت یا محمد اللہ رسول
حلت من مسلمہ الرسل و این منہ علیہ اللہ بر خیم و یکدست جہش را نیز قلم زدہ
مصعب کرت دیگران کلمہ را تکرار نمود و علم را بر زور برد و باز بسینہ خود منضم کرد و ایند و این
قیمہ نیزہ دیگر بوی رساند تا کارش باخراجا میزد کہ انقطاع و بخود مصعب از مرمرات پیوستہ
بر تہ بود کہ چون شہید شد از وی پوست بارہ ماند کہ چون سرش بآن می پوشیدند مہاش
مکتوف یکشت و چون بپایش سر میکردند رویش باز میماند بہ غلام ہمت انم کہ زیر جریخ
ببود از ہر چہ رنگ غلق پذیرد و از او است و از جملہ شہدا را انصار یکای دکان بن عبد قیسوات
و او داخل اہل بدست و مرندہ او در خدمت حضرت سالت علیہ السلام و تحت بحای رسید
کہ توتی فرمود کہ کسی دست دارد کہ روی بہ بیند کہ بسینہ پشت راہ میرود بسوی دکان نظر کنند و
روضہ انصاف مسطور است کہ چون اہل اسلام منوجہ آمدند و دکان و خزان و عنوان خود را در کج
اینان گفتند یا ابا ایسع دولت دیدار کی دست خواهد داد و جواب داد کہ روز قیامت دلس از
غلاتی فریقین جہان محار بہ نمود کہ سعادت شہادت رسید و در آخر فیک حضرت مقدس
بتوی فرمود کہ مجلس از حال دکان خبری دارد و جناب ولایت باب مرتقوی گفت یا رسول
من دیدم کہ سواری و عقب او میرفت و میگفت مرا بجات مباد کہ تو بجات مانی انعام شمشیری
بر کوس او فرود آورد و من ان سوار را تعاقب نمودہ دار زین بر زمین افکندہ چون نگاه کردم بہ انکلم

بن ابد حش بن شریعت بود و دیگری از شهداء احد خطه بن ابی عامر بن ابو عمر را هم است
از واقعی مرویست که حطل عرب بواقع احد جمیل بن عبد الله بن ابی راجح بن خویش در او رویش
که دوش شک واقع شد با جازت حضرت رسالت در مدینه توقف نموده باشکوه خویش رفات
کرد و صباح متوجه حرب کاه شد جمیل چهار کس آورد نا خطه پیش ایشان افزوده که از آن کجاست
جمیل نمود و چون کو امان ببیند این اشهاد را از او پرسیدند جواب داد که دوش خیان در جوابم
که فرجه در آسمان پیداشد و خطه از آن فرجه برانجا درآمد آسمان باز بجاست اول معاودت نمود و نصیر
این واقعه وقوع شهادت خطه است بابران من کواه که رقم تاکیه مرا طعن تواند کرد انقضی چون خطه بمحله آمد
رسید ساعتی بقیال پرداخته بروست جویند باشد او بن اسلام رسید و دید در رسول صلی علیه و سلم بود
که من دیدم که طایفه خطه بن ابی عامر را صل میدهند و چون بمدینه مراجعت نمود و از جمیل بن خطه را پرسید
جواب داد که خطه از غایت حرص بر جهاد بی آنکه رفع جنایت کند صلاح بدست میبرد شرافت بابران
نفسه خطه را ضیل الایکه لقب دادند و دیگری از شهداء مکه که احد عمرو بن ثابت بن و فشت است
واقعی روایت کند که عمر دپوسته و ربوت حضرت رسالت مترو بود و کما بقنی قبول اسلام نمی نمود
اما در صباح انروز بیدایت علم الرشاد از سر صدق زبان کلمه طیسه نو خد جاری گردانید و روی
ماعد نهاد و جذان محاربه نمود که شهادت یافت و چون خبر البشر صلی الله علیه و سلم بر شهادت
او واقف شد فرمود که ان الله من اعلى الصلوة و بکر از جمله شهداء انصار عمرو بن الجموح است که نبی سلم
بود و او چهار سپرد است که بجزارت حضرت رسالت علیه السلام و انهم قیام می نمودند خود بواسطه
آنکه امرج بود در محارک خدمت انحضرت نمیرسید اما در وقتی که رسول صلی الله علیه و سلم هر چند
مردم او را ازین حرکت منع کردند و گفتند پس علی الاصح بجای رسیده متوجه احد گشت عمر در آنس
جهاد بداشت و نزد حضرت رسالت پناه رفته گفت بار مولی الله میخوام که باین بای نیک
عرضه بجهت را بگویم سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که لا جاد و ملک و عمر و اتقاس خویش را

ساخته رخصت یافت و در روز احد با سپهر خود خلا و عبدالمعین بن عمر بن خرم که برادرش کوه اش
بذبت عمرو بن فرام بود شهید گشت از واقعه ای مرویست که در روز احد چون اخبار
بوده رسید عورت جهت تحقیق حالات توجه معکرت شدند و عایشه نیز در حرکت آمده و راه
راه بند را دید که شوهر و برادر و پسرش را بر شترهای بار کرده بدین می آورد و از وی پرسید که خبر است
جواب داد که ذات تابع البرکات سید کائنات متعین و سلامت است و بکرم
معینی که باشد سلامت عایشه باز استغفار نمود که اینها چه کنند که می بری بند گفت
سوهم عمرو و برادر و عبدالمعین و سر خلا و است انگاه شتر بران و در آمده عایشه گفت حل انفل
از رفتار بارانیا و چند جواب داد که ظاهر است توفیق شتر امری دیگر است انگاه شتر را بر مهر
بر انکبوت و نوبت دیگران حل محفت و چون زماشش بطرف دیگر گردانید و در رفتار آمد و دید
نزد سید ابرار علی الله علیه و اله الاطهار شانه کفایت واقع معروف است انحضرت فرمود
که ان الجبل الامور بعد از ان از من پرسید که عمر و در وقت توجه گفته بود چند جواب داد که این
و عار کرد که اللهم مروی الی اعلی خبر البشر فرمود که بنابرین شتر بجانب مدینه رفته و انبساط
بشارت داد که شوهر و برادر و پسر تو در بهشت برافقت یکدیگر پس برنگ از شهیدان آمده
و بن فایس بن شمر و زاده او حارث بن عصبه بن فایس و ابان و در روز احد از صل مدینه
بدیده آمده چون از کفایت واقع و فوی یافتند از رسول صلی الله علیه و اله که سنانقت و انار غمایت
و مردانگی بظهور آورده بغیر شما و فایر شدند سعد بن ابی وقاص گوید که من دیدم که بعد از شهادت
و سید عالم صلی الله علیه و اله و سلم بر شتر ایستاده میگفت رضی الله عنک فانی و عنک
راض چون او را در قبر نهادند انحضرت بیت مبارک خود بروی که محلهای ستر داشت
برون پوشید و دیگری نزد شهیدان انصار انس بن النضر است هم انس بن مالک است

که آنس در معرکه احد عمر بن الخطاب را دید که با طایفه از اهل اسلام در مقام تحیر گه برشته نشسته و گه بر
خزن بر سید جواب دادند که رسول صلی الله علیه وسلم تقبل رسید گفت پس شما دیگر حیات
نحوه میکنند بر خبرید و با احد مقابل نمایند تا کشته شوید و شمشیر کشیده متوجه میدان شد و در آن
اثناء سعد بن ابی وقاص باز خورده گفت والله که من بوی بهشت از جانب احدی شنوم نگاه
بر طلب شکر فریش ملا کرده محاربه می نمود تا همیشه کوفته که زیاده از دستا در خیم بر بدنش رو بوی
از جمله شهدا و معرکه احد دیگر خارج بن زید انصاری بود و در وقت انصاف سوارت کرد و فتنه
خارج بن زید سینه زخم دست مالک الدخشم باور رسیده گفت شنودی که محمدرا کشتند
خارج جواب داد که بر تقدیر تسلیم خدای عز و جل است نکرده و غیره و تو بود و از برای نصرت
ملت خود مقابل کن و دیگری از آنجمله سعد بن البریم است آورده اند که در آن روز بکر بن حفره
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود گیس که معلوم نماید که سعد در سلک احبب انظام دارد یا کشته
شده و یکی از انصار بنفیس حال او اشتغال نموده سعد را افتاده دید و رمانی که رمتی از زبان
باقی دست و آنچه از نقطه کوه افشان بنی اضرانمان شنیده بود لوی رسانید گفت
او زده زخم جا نگذاشته بر من زده اند و امید از حیات انقطاع یافته سلام من بخدا و انام
برسان و بگوئی که سعد میگوید حق سبحانه و تعالی ترا از ما برادرها بهترین خبری که از من
به من بر زبان داده باشد و قوم را گوید و در غمگاری انصرت از خود بنفسه را نصیحت
در همان لحظه چهار عمر سعد بن بریم بخیر یافت مات متبدل شده سعادت ابدی نصیب گشت
و چون سخنان او بوضوح حضرت رسالت علیه السلام و انجبت رسید فرمودوا اللهم ارض من
سعد بن البریم و دیگری از شهدا در آن معرکه همان بنی جابر القبیسی است که پدر مدینه بود و در
القتل اقصی سمت تحریر یافته که بیان پیرساز زده بوده و در آن روز در صبح کوی محسن کشته

بالاخره هوس اوراک معاوت شهادت اورا بران داشت که منشی خود را بر گرفته بمهر که نشانی
و اهل اسلام مایه انشاخته و راننده با زرت بقلمس مبادرت نمودند و پیرس در آن هر چند
و تابور و کاین پرست بجای نرسید زیرا که سلمان از غایت شست و نجس نداشتند که
چه میگوید و از جمله هفتاد نفر و بکری عبداللہ بن جبر بود و جمعی که با او محافظت شکاف عین بن
مقدم نموده بودند و اسامی متمم شهادت از کتبی که در وقت تحریر این مختصر در نظر بود و موضوع
بنا بر آن مرقوم ملک بیان نکست بعضی از علماء را عقیده است که حاتم الانبیا علیہ السلام
انما عابر حمزه رضی اللہ عنہ نماز گذارد و چاره هر یک از شهدا را که می آورند پهلوی سید
نهاد و با او صلوة قیام می نمود چنانچه هفتاد و گشت بر حمزه نماز گذارد و شد و قوی آنکه آنحضرت
بر شہیدان احد نماز گذارد و محمدان مدح امام شافعی نیز حج این روایت کرده اند و باقی
ارباب اخبار شہدای آنکس بشویند و همان موضع دفن فرمودند و در اثر همان روز حضرت
مقدس نبوی صلوات اللہ و سلامہ علیہ بیدار جماعت فرمود و در آثار راه هر قبیلہ که رسید
مردان و زنان بر سر راه آمده بر محبت ذات اعجاز صفات آنحضرت شکر الهی بقدیم بپوشیدند
و یکصد نفر مصیبت که ثوی مصیبت تست سہل و آسانست و حال آنکه اکثر انجاعت
بودند ثبوت پیوسته که در روز نهم از واقعه احد که یکشنبه بود خبر بمید رسید که بواسطه
با سنا جان از مراجعت بجانب کعبه پشیمان شده و باز بمجال فحال غریمت میرسد نموده تا بران
بنی اخرا زمان توار طفر انما را بجای رضی داد و با سنا جماعت که در احد همراه موکب
بودند بفرم قتل احد توبه فرمود و نامنزل مراد شد شریف برده اشارت که و که در معشر
اثر در آن شب با برده موضع التشن فرستند و معبد بن ابی نعبد خرا می که با وجود کفر نسبت
بحدت رسالت دم از اعلام میبرد و در آنوقت بیکه میرفت با ابوسفیان و عرب

علاقات نمودن ایشان را از حرب مسلمانان تبرساند و گفت محمد با جمعی شیراز مهاجر و انصار بنیست
از مقام شما متوجه است و من او را در حرا الله سد کردم و کفار از استماع آن خبر متوجه شده فی الحال
بر جناح استیصال بجانب کربلا روان شدند و ای معنی بر فیه انور خیر البشر و افصح کشته در غان محبت
و سلامت و عافیت بدین طبع شنافت رواست که در حرا الله سد ابو غره شاعر و معاویه بن
راستمانان گرفته نزد رسول صلی الله علیه و سلم آوردند چون ابو غره در وقتی که اهل بدر او را
اسیر کرده بودند در مجلس شرف بنوی عهد نموده بود که دیگر بر جنگ حامیان خوزه دین اقام
نمایند و دختر عهد و پیمان را بر طاق نسبان نباده و در نزد اقامه همراه کفار بوسیله ابرار صلی الله علیه
و آله خیار بقتل او حکم فرموده و بزبان نضیع درازی مخلص خود را مسالت کرده انحضرت گفت
که لا یصلح المؤمن من حجر مرین و عامر بن ثابت ابو غره را کردن زده عثمان بن مظاف
رضی الله عنه زبان مسافت معاویه بن العجره بکشد و حضرت خبر ابریه مغیره را امان داد
اما فرمود که اگر بعد از آن تاریخ بفرار او را در مدینه اگر بماند بکشند و بر طبق این است اذا جاء
الجلیم لا یسأخرون ساعة ولا یستعدون و در روز چهارم ازین شریطه آن خون گرفته
را در مدینه دیدند و زید بن عارثه و عمار بن یاسر نفرموده خیر البشر صلی الله علیه و سلم او را
بقتل رسانیدند و در اواخر همین سال یا اوایل سال چهارم از هجرت سمریه رجوع واقع کردند
و رجوع نام ابی است از ابیهای مغربل و کیفیت آن واقعه خیان بود که صفیان بن خالد حید
بعد از خروجه احد با جمعی از قبیلہ عقیل و قاره بکله رفته کفره فریسی را تنبیت گفت و در آن ایام
که در حرم حرم مقیم بودند که سلافة بنبت سعد بن طلحه بن ابی طلحه نذر کرده بود که هر کس سر
عامر بن ثابت را بکشد و او را ببرد و بزدی ببرد صد شتر خوب بانگس و بد قوت
که صفیان در حرکت آمده پس از آنکه بیان قوم خود بازگشت حیل بر آنکست و گفت کس را

بلازمت حضرت رسالت علیه السلام و التحت فرستاد و اما انهار اسلام نموده گفتند یا رسول الله
جعی کثیر از مردم قبیلہ ما ایمان آورده اند اکنون مکنس است که فوجی از مجاہد را ہمراہ ما بمیان ایشان
فرستی تا تعلیم قواعد شریعت بیاورند سید عالم صلی الله علیه و سلم انما سأل ان قوم را قبول
فرموده و ده کس از کبار اصحاب که عامر بن ثابت و زید بن ابی مرثد و صہب بن عدی و زید بن دہش
و عبد الله بن طارق از انجمله بودند بموجب اشارت انحضرت با ایشان روان شدند و چون
نزدیک بابی کہ بر صیغ نام داشت رسیدند یکی از ان ہفت منافق پشتہ رفتہ حقیقت را خبر کرد و
ان ملعون با و ویست مرد مسلح بقصد سلمان حرکت نموده در وقتیکہ ان سعادتمندان بکوی
بالا میرفتند ایشان باز جود و خواست کہ ہمراہ در صورت انان بجنگ اود عامر بانفاق باران
بر کافران تبرہا ران کرد و بعد از انکہ مہام با تمام رسید عامر تیغ بر کشیدہ زبان نیاز از کریم کار ساز
سالت نمود کہ سر راہ از شر کافران حصون ماند و این دعا بجا بران بود کہ میدانست کہ سلا فتر کرد و
کہ و محاسبہ سرش شراب آشامد و عامر بعد از قتال و جدال در امروز شربت شہادت چشیدہ چون
مشرکان خواستند کہ سر اود را از من جدا کنند دیدند کہ زبور ان موفور بر گرد بدن عامر جمع آمدہ و لا یم
دست از ان کار باز داشتند و خیال کردند کہ در شب کہ زبور ان کم شوند بان ہمہ پروا دارند و چون شب
در آمد حق جل و علا سلیٰ فرستاد تا صد عامر را بہر دو مشرکان در غایت قتلان باز بکشند
و در روز قتل عامر از ان ده نفر حضرت کس دیگر شہید شدند و حبیب بن عدی و زید بن
و شد بدست کفار کہ قمار کشان منہیان ایشانرا بکہ بردند و بفرختند و مشرکان فروش
ان دو عزیز را کہ از جلد ز محابہ بودند در موضع تیغ بردار کردند و قتلست کہ چون حبیبی
دار رسید از قاتلان خویش رخصت طلبیدہ دو رکعت نماز گزارد و مو اول اگر کعبین عبد الفضل
بعثت پیوستہ کہ اہل ضلالت حبیب را بہت انتشار موت و شوکت خویش بردار گذارند

بجای فلش برکاشند و سید عالم صلی الله علیه و سلم بر کیفیت واقعه وقوف بلقعه زیرین ایام
و مقدار بن الله سو و را از جهت فرود آوردن صیب از در جانب که فرستاد و آن شبی
بعم رسید و محافظان صیب را خفتانند چندان بزرگ دین را که بعد از انفجار چهل روز
از فل همچنان تازه بود و خون از وی چکید و بوی مسک میدیدند و پیش از آنکه
و با اتفاق مقدار و بوی براه میدیدند و صبح روز دیگر قریش ازین واقعه آگاه شده نهاد
کس از عقب زهر و مقدار فرستادند با جماعت چون بدیدان رسیدند بر سر از اسب فرود
آمدند صیب را بر زمین نهاد و فی الحال زمین شق شده او را فرو برد و کفار این امر را
را مشاهده کرده چون میدانستند که بزهر و مقدار رضی الله عنهما فرود و زهر نمیتوان یافت
بعوب که بازگشتند گویند که صفیان بن خالد بکشتن عامر و اصحاب فرستاده جمع
آوردن سپاه پرداخت تا بحار حضرت رسالت پناه شتابد و بر نو این خبر پیشگاه
خبر از خبر البشر یافته سخمی را که موسوم بعبد الله بن انیس بود فرستاد و تا در کشتی که آن
سر بر خواب غفلت رفته بود سر بر سر او از تن جدا ساخت و در او آخر همین سال اوایل
سال چهارم خرمیدینه رسید که طلحه سید بران خویلد مردم بنی اسد ام حبک حضرت مصطفی
علیه من الصلوة اسر فها تحریر بنمایند و و اعیده دارند که نواجی شرب را ناخست کتند تا بران
ان حضرت ابوسلمه بن عبد الله مد مخزومی را با صد و پنجاه کس از مهاجر و انصار با انجا فرستاد
و ابوسلمه و ولید بن زحیر بن طای را و لیل خویش ساخته از بنی راحه تا حد و قطن کیلی
است از ابی ای بنی اسد رفت و سه غلام آن قبیلکه که بر عی اتمام قیام می نمودند اسیر کرد
و بنی اسد این خبر شنیده از منازل خود بمواقع حصین گریختند و ابوسلمه با انجا ستانده آنچه
توانست از مشر و کوفته محیط تصرف در آورد و بعد از انفجاری در روز با لایا با عمار

حضرت رسالت علیه السلام و التجهه رسید که وقایع کثیر و اوایل ابن سال خبر البر ابا علیه افضل التجهه
اتماس الیوم اعان من مالک که او را ملاعب الحسنه میگفتند بقصد تن از زنا و صحابه را که عامر بن عمرو
و حارث بن محمد و غرام و سلم بران سلمان و عمرو بن امیه غیری از انجمله بودند بدایت و ارشاد
اهل بنجد را مقرر گردانیده منذر بن عمرو ساعدي را با مارت الی ان تعیین کرد و چون گروه قطع منازل
و طایفه مرا حل نموده بر سر معصوبه رسیدند عامر بن الطفیل که بر او زاده ملاعب الحسنه بود از آنجا
مشتافت جمعی کثیر از بنی سلیم و عصبه و برعل و ذکوان فرام آورده بیکجا گاه بر سر اصحاب
ناخت و غیر عمرو بن امیه غیری همدا شهید ساخت و عمرو بجانب مدینه مشتافت و از آنجا
را به بدو شرکت که از قبیل عامر بن الطفیل بودند باز خورد چون ایان و زوایا شدند
هر دو را کشته بعد از آنکه بدینه رسید کیفیت واقعه را بر من رسانید سید الم بنی علیه السلام
اتماها بر فوت اصحاب هدایت انتساب تا مسافت خروج جهت قتل ان دو عامری عمر
بسبب و خطا منسوب است و فرمود که ان دو شخص در امان من بود و مالا او امر و میت ایان و اب
است نه میت که چون ابو برار از کیفیت حادثه گامی یافت بغایت بخروش و تمام شد
سبب هم در ان دلا بجام اخرت انتقال نمود و حضرت رسالت بران عامر بن الطفیل
و عافز موده گفت اللهم ارحم غنی عامرا و عامر در وقتي که در خانه زنی سلولیه بود و طاعونی بیان
طاعون شبیر بر او و از حیات نا امید شده گفت هذه البعرة الموت فی نیت سلولیه
الکاه بر است خود نشسته از پشت این روی با منظر السافین آورد و بصحبت پیوسته که هم در ان
که عمر بن امیه فقیه کشتن عامر یان را بر من خبر البر علیه السلام و التجهه رسانید ان حضرت بمحار بود
بنی نظیره که طایفه اهل اسلام بودند تشریف بر دو در باب میت ان دو شخص استنانت
جست به و ان تحسب باین معنی را قبول نمودند و اخر نسبت بسید اوایل و او اخر عمری

ص ۳۰۰ غلام محمد در کشف الغم مکتوب است که در این مقامات کما مر به کی از این انوار انوار

بناظر گذرانیده و جبرئیل امین انحضرت را بر خیال بهود اطلاع داده رسول صلی الله علیه و سلم فی الحال
بطرف مدینه بازگشت و محمد بن مسلم را نزد نبی انصیر فرستاد که ازین دیار بیرون رود زیرا که عهد
شکسته اند و عقد من و اشتند و یقین و ایند که بعد از انقضای ده روز ازین تاریخ هر کس از شما
که درین دیار بماند بغیرمان من کردن خواهند و یهود ازین نندید اندیشیده تعبیه سباب منفرد
پروا خست اما بالاخره با حواری عبد الدین ابی خاظم بر توفیق قرار دادند و حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم ابن ام مکتوم را در مدینه جلبه گذاشته رایت برایت است را شاه و یک
از زبانی داشت و متوجه نبی انصیر شده نماز دیگر در نواحی قحطی این که از او دعوت باز نکرده روز
از میان محامره است و یافته عبد الدین اسلام و ابولیلی بازی موجب اشارت سید کائنات
تقطع بمیثاق پیوسته که موسوم بغرور بود تبری بجانب خیمه خبر ابر با انداخت و چون شب درآمد
امیر المؤمنین علی علیه السلام از معرکه طغیان عابسه بعضی از اصحاب نسبت انخاب را
نور من حضرت رسالت مآب رسانیدند انحضرت فرمود که می بینم که جهت کفایت بعضی از شما
شما بیرون رفته است و متعارف انحال شاه ولایت حاصل سر بر ضرور و مرور را در پای
ستر در انداخته گفت یا رسول الله این مران ملعون است که تبری بجانب خیمه انداخته بود
و رسول صلی الله علیه و سلم از کیفیت نفیض فرموده جناب ولایت اباب جواب داد که من
ان ملعون را بصفت شماست منصف و بر من و بناظر گذرانیدم که شاید او اجرات بران دارد
شب از طعم بیرون ابد هر گرا غافل باید بر باید و در کینه آتش ناکاه شده نمودم که ان
معین شمشیری بر نه در دست باز کس که از حصار بیرون آمد من بر د حمله کرده سرش از تن جدا
کردم و موافقان او چنان نزد یک اندک که اگر جمعی همراه من گردانی امید میدارم که برین خلفه
ما ام رسول صلی الله علیه و سلم ابو جانه و سهل بن صنف را است نفر دیگر از ابطال رجال

محبوب امیر المؤمنین علی علیه السلام گردانید و انجای از غضب ایشان عفو را شناخت و انعامت
را در بیرون قلعه یافته با اتفاق رفقای را بغل رسانید و روشن نامبارک ایشان را نزد حضرت نیت
علیه السلام و انچه آوردند و بفرموده انحضرت ان سه معاریر و سه معاریر بی خطه او بخشد القصد
چون کار بی نظیر از تنگنای معار و موار شد کس پیش سید ابرار صلی الله علیه و آله خبر
فرستاد و ندکه مارا بگذار تا ازین دیار بیرون رویم انحضرت فرمود که اموزان متمس درجه قبول
نی باید کرد انکه اسلحه خود را بگذارید و از اموال ان مقدار که مواسی شما بر تواند است ببرید و بقیه
را را بکنید و چون از غایت اضطراب جمعی راضی شده و جلاد و طن اختیار کرده بعضی بقتل
خبر رفتند و برخی در امر لغت اتفاق برانگفته گشتند و هم درین سال عفو و درامود که امر عفو
بر غیر نیز گویند واقع شد باین سخن انت که چون در روز احد ابو سفیان با سلمان
گفته بود که سال دیگر موعد طغفات میان ما و شما بدرست و یکی از اصحاب بموجب فرموده
حضرت رسالت باب جواب داد که ای اگر خدا خواسته باشد چون زمان و عده نزدیک است
رسول صلی الله علیه و آله و سلم علیه السلام روضه را در مدینه خلیفه گذاشته و از طغرانما علی نقی
علیه السلام غایت فرمود و با هزار و پانصد کس از مهاجر و انصار کرده است و انشد شاع
نجات برگرفته بجانب بدر توجه نمودند و ابو سفیان با دو هزار که بنجاه است همراه ایشان
بود از کعبه بیرون آمده تا مرا انظر ان بسناقت اما چون در میان مشرکان حضرت بی نهایت
چنانچه بفرموده خود بی نداشتند از ان غریمت پیمان شده مراجعت کردند و اهل
اسلام هشت روز در بدر توقف فرمودند و انچه تجارت را مای تمام فروخته بیدیده بقیه
باز گشتند و در هین سال ضرب شراب بر است حضرت خیر الانام علیه الصلوٰه و السلام
شد انما اقمته و المپره و الله و الله زلام یس من علی السطان نازل گشت و بر و ابی و سال

ششم و معمولی سال هفتم تحریم حرمت تحقق پذیرفت و هم در سال چهارم از هجرت فاطمه زهرا
بن هشتم که والده امیرالمومنین علی علیه السلام بود برافش رنوان انتقال نمود و این معنی خوب
لال غیر انور حضرت نقوش بنوی و خباب ولایت تاب رنوی کشته انحضرت جاده مبارک
خود را کفن فاطمه کرد و بروی نماز گذارده جسد را در بقیع دفن فرمود و در همین سال که
بن عبد الله سر محرومی وفات یافت رسول صلی الله علیه و سلم زوجه ابوسلمه ام سلمه را که دختر
عم انحضرت بود بعد از انفصال ایام عدت بعقد خود را آورد و در قیام سال هجرت
رسالت تاب زبان غزوه روح و حرب ازاب بروایت بعضی از اهل میر غزوه ذات الرفاع درین
سال واقع شد سبب این غزوه که شخصی مدینه خبر آورد که بنی انمار و نعلیه سدی جمع کرده
قصدها را اسلام دارند و خبر الانام علیه الصلوة و السلام بر همین مطلع گشته عثمان بن عفان
را در مدینه حلیفه گذاشته با چهار صد یا پنصد کس دست دفع سر کفار توجیه فرمود و وجه نسبت
غزوه بذات الرفاع بروایتی است که نزدیک بان موضع که مکن کافران بود کوی است
و قطعه از اجراء ان سرخ و قطعه سپاه و قطعه سفید است و قوی آنکه ابو موسی اسمری روایت
که گفت من با جمعی از باران خویش در ان سفر بودم و با بیای ما مجروح شده برقعها و وصلها
بر ان بست بودیم تا بر ان ان غزوه را ذات الرفاع نقشند و این روایت ولایت بران
میکنند که ابن غزوه بعد از فتح خیبر وقوع یافته باشد زیرا که ابو موسی پس از ان فتح همیشه بکار
حضرت رسالت رسید تا علی حد بعضی از افاضل متاخرین در مواعیت خود نوشته اند
که میخوانند بود که غزوه ذات الرفاع دو نوبت وقوع یافته باشد الفقه چون رسول صلی الله علیه
نزدیک بمباکن اهل ضلال رسید بوفوج انجامید که رجال نخل حلال که نخبه نسوان در ان
نمازل مانند و چون توهم ان بود که اگر مسلمانان فاعل شوند مشرکان از کوه فرود آمده است

باستمال سیف و شمشیر بکشتن و کشتن رسول صلی الله علیه و سلم در آن موضع عار خوف گذارد و این اول کار
خونی بود که در اسلام گذارده شد و مدت این سفر پانزده سال و در کسیده حضرت رسالت علیه
السلام و التیمه و رمضان صحت و عافیت بدیده حاجت فرمود و مردانی که در روضه اهل حجاب
مطهرت وقوع این غزوه در سال ششم از هجرت بود و الله تعالی اعلم و از قبل و فایع سال
پنجم و دیگر غزوه و دونه الجندل است و دونه الجندل بنعمه وال با نفاق صاحب سینه نام موضع است
که از اینجا تا کوفه ده مرحله است و نام مشرق و ده مرحله سبب این غزوه آنکه بموضع علیه خبر اسلام
و التیمه رسید که حاکم موضع مذکور اکید بن عبد الملک که نصرانی بود و طاعت فیض بر سر میر و شکری
جمع کرده غریب مدینه وارد و بایران بنی اخر از ان سباع بن عرفطه را در مدینه خلیفه ساخته بایران
نفر علم توجه بر افراخت و در آن راه مراعی و مواسی فغان بدست مسلمانان افتاده چون این خبر
بگوش اهل دونه الجندل رسید متفرق نشدند و حضرت رسالت روزی چند در دونه الجندل مل
انامت انداخته سر ابا اطراف و جوانب و ستاد و در زمان نفع و مایه بدیده مکه را حاجت
فرموده و بگزار و فایع این سال غزوه مریح است که انرا غزوه بنی المصطلق نیز گویند و مصطلق
لقب مرتضی بن سعد بن عمرو بن ربه بن عارث بن حریث و عارث عبارت از خزاعه است
و بنایه در مقدمه اقصی مدور است مریح است در فراه میان مکه و مدینه قریب باطل الفقه
در سال پنجم از هجرت بسبع مبارک حضرت رسالت علیه السلام و التیمه رسید که پیوای بنی
مصطلق حارث بن ابی مزارشکری هزار فرام کشیده با اهل اسلام داعیه محاربه وارد و لایم
انحضرت کار سازی سپاه نفرت و شکاه نموده را بهت مهاجرین را بعلی مرتضی علیه السلام
داد و علم انصار را بسعد بن عباد نفوذین فرمود و عمر بن الخطاب را در مقدمه تعیین کرد و بر میمنه
زید بن حارثه را بکمانت و بر سبزه کمانش بن محسن را بازو است و باین ترتیب و این شویله را

دین گشته در آن سفر بسبب بی از منافقان بطع اخذ غیبت می آمدند و در میان سپاه اسلام می ایستاد
بود و سر از مهاجران و سبب سر از انصار و از امهات مومنین ام سلمه و عائشه و در آن غزوه
معاذت خبر البریه علیه السلام و آنحضرت شرف بودند و چون عارث بن ابی مراره غزوہ سید
صلی الله علیه و آله را خبر خبر یافت و از صفات آنما بدست صفوان نامی داده بای در میدان مقابل
نهاد و در آن قتال اشتغال یافته جبر کرار یکی از مجنان کفار را که مالک نام داشت با سبش بزم
و ذوالفقار از بای در آورد و ابو قتاده صاحب رایت مشرکان را گشته بوسط آمد و ملاکه عظام
رجعی تمام بر ظاهر اهل کفر و ظلام استیلا یافت و مسلمانان بفتح و نصرت مخصوص شده و نفر از
بنی مصطلق بقتل آوردند و بقیه آن قوم با سبیری افتاده اموال و جهات ایشان غنیمت
و چنانچه در کشف الغم مسطور است امیر المومنین علیه السلام علیه بره غنیمت عارث بن ابی مراره
را پیرو گرفته بنظر انور خبر البریه صلی الله علیه و آله رسانید و آنحضرت او را جوهره نام نهاده و در ملک
سایر امهات مومنین از نظام داد و در روایتی آنکه جوهره در سهم ثابت بن قیس بن سمان
انصاری افتاده بود و ثابت او را بحضرت بخشید و زمره گویند ثابت جوهره را مکتوب کردند
و او جهت استعانت نزد حضرت رسالت رفته آنحضرت بخدمت ثابت جوهره را ثابت
غنابت کرد و او را بحاله خویش در آورد و چون صحابه برین وصلت اطلاع یافتند با هم گفتند شاید
که او را به حرم خبر البریه بآید و رقت ماکر قاتر باشند نگاه جمیع سبایا بر بنی المصطلق را مطلق
کرد و آیند و درین سفر میان سنان بن ابی ریحی هم سکنند قبیل خزرج و حجاج بن سمیع عفارکی
حبر عمر الخطاب رضی الله عنه در وقت کسیدن آب الشتر تراغ القهاب یافت سبب آنکه مردود
ایکبار و لو در جاه فرو گذاشتند و یک و لو در جاه افتاده و بگری میرون آمد و هر یک را دعوت
که دوی را که بیرون آمده تصرف نماید و این معنی میفرمان شد که آن دو شخص در هم نمیختند

چندی فریاد برآورد که با منقرضه انصار و مجاهد نوره زد که با منقرضه مهاجرین و هر دو فریق بهمنشیدای
کشیده بجانب ایشان شتافتند و نزدیک ایشان رسید که فتنه عظیم روی نماید و چون بوضع خود
که مجاهد بی چینی چلی را نشستی زده چنانچه خون از روی او در سبیلان آمده بعضی از مهاجرین در کین
ان فتنه کوشیدند و سنان را خاطر جوی نمودند تا از مقام محاصرت و رگدست و کیفیت این شارب
بکوشش عبدالله ابی سلول شافعی رسید و در غضب شد و با بعضی از موافقان خود گفت که فوت
و سوگونی که مهاجران را پیدا شده بسبب معادنت ماست و بخدا سوگند که مثل ما و ایشان بمحاکم
و سخن گفتن با کلمات و بر زبان نامبارک خود را ندانم پس رجعتا الی البدینه بخرمن و عفر
مخاکم و در راه آن مردم از لفظ عفر وجود و بلیش بود و از کلام اول نفس فخر حضرت
مقدس نبوی صلو الله علیه و زید بن ارفم انصاری رضی الله عنه که در آن محفل حاضر
بود با وجود منقرضه این ابی را سخنان درشت گفته شناساک از مجلس او مردون رفت
و کیفیت واقعه را بعد از حضرت خاتم الانبیا رسانیده انحضرت فرمود که نوید شنیده باشی و زید
بر صدق سخن خود اقرار نموده و مرا گفت یا رسول الله حکم فرمای تا کردن این شافعی را از بارگاه
گروانند حضرت رسول این معنی را قبول نموده با وجود رعایت حرارت هر کس فرمود تا آن گفت
و شنود در میان بنامد و سعد بن معاذ را رسید بنی خنیض رضی الله عنهما و در وقتیکه انحضرت برفاقت
سوار شد بخدمت رسیده پرسید که یا رسول الله سبب کثرت در بنو قریظ چیست و انحضرت
سخنان ابن ابی را مینویسند که بگفت بخش خاطر ما چون بسمع نامبارک عبدالله رسید و با خبر
بعضی از انصار را از دست سید ابرار سناقت و زمان با انصار کشته و تکریم نمیدین ارفم نموده
بعضی از مدعیان گفتند یا رسول الله سخن کوکی را در باره کس شهر ما باور نتوان کرد و رسول صلی
الله علیه و سلم عذر عیال را پذیرفته انصار را بواب ملازمت بر روی زید بن ارفم کثافت

[illegible]

بر این کوه سلع که متصل کوه مدینه است رفته خمر خدق را پیش نهاد و مست عالی تهست
و مسلمانان بحد تمام کمر جد و اجتهاد بر میان بسته حضرت رسالت نه گاهی بان امر مشغولی بود
و در عرض شش روز آن کار صفت تمام یافته و رایام مذکوره معجزات غریبه از حضرت
خیر البریه علیه السلام و النعمه بجز ظهور آمد از جمله آنکه در آن آثار که اهل اسلام بحقر خدق
قیام مینمودند روزی سنگی بزرگ جدا شد که در غایت صلاحیت بود و چنانچه بر نیست
که بر آن زوئد سکنت در رسول صلی الله علیه و سلم ازین صورت اکاهی یافته بنفس
نفیس بدان مکان تشریف برد و در ضمن بر سنگ برقی از آن بدخشید و سنگ شکافته
گردید و رسول صلی الله علیه و سلم بکبر گفته مسلمانان موافقت کردند و در ضربت دوم
برقی از سنگ لایع گشته باز رسول صلی الله علیه و سلم زبان تکبیر گشاد و اصحاب هم
تکبیر گفتند و در ضربت سیم سنگ قطعه قطعه شده و گرت دیگر برقی از آن در شکافته
شکافه شکافه گردید رسول صلی الله علیه و سلم تکبیر گفته مسلمانان موافقت کردند و نگاه
حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه بلمان فارسی تلفظ گشته مسلمان رقی الله
گفت یا رسول الله علیه چیزی مشاهده کردم که هرگز مثل این ندیده ام رسول صلی الله علیه و سلم
صوابه را گفت آنچه مسلمان دیدند و دید گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود که در وقت
لحان برق اول قصر حاضر و مداین را مانند و زانهای کلاب بمن نمودند و جبرئیل مرا
خبر داد که امت من برانجا استیلا خواهد یافت و در روشی دوم قصور شام با نفقت
مذکور دیدم و جبرئیل مرا اخبار کرد که آن موقع در تصرف امت من قرار خواهند یافت و در
وقت حستن برق سیم قصر ثا و صفا و بین را هم بدان صفت بمن نمودند و جبرئیل بمن گفت
که امت من بران غالب خواهند شد و اهل اسلام از سماع این بشارت بشیخ و سرور گشته

منافقان بر زبان آورده اند که محمد بوعده فتح عراق و شام و بین اصحاب خود را مفرد می سازد
 و حال آنکه از خوف دشمنان فریشت در کمر و دین خندق فرو می برد و بعبیده شیخ محمد
 کازرونی و ابو بقول المناجی و کثرت و اکثریت می گفتویم مرض ما و عده ما الله در مصلحت
 عمر و در آن باب نازل شد و از انجانب چون کفار در نواحی مدینه منزل کردند می بین آن
 بقلعه بنی قریظه که در عهد و پیمان پیغمبر آخر الزمان بودند رفت و با کعب بن شرف که ظاهر
 طایفه بود ملاقات نمود و او را بر نفس عبد باعث کشته چندان شیفت کرد که بنی قریظه
 در خلاف شرف و ایمان عبد مایه منافق شدند و پس از آنکه خبر شکستن ایمان آن
 بی ایمان و ربان مسلمانان استهیار یافت خونی عظیم و هراسی بی قیاس بر خواطر ایشان
 هست استیلا بدست و مضار آن نواحی جنود دشمنان پیدا شده مالک بن حوف
 و عیبه بن حصن بانی اسد و عطفان و فراره از بالایی و ادوی سرقی مدینه و آمدن و فرسودگی
 گناه از ایمان و ادوی پیدا شدند و از عدت و ایت و کثرت و سوکت کافران و لعاب
 صفای اهل اسلام از جای رفت و چپهای ایشان خیره گشت کما قال سبحانه و تعالی
 اَوَا جَا رَکْهَرٍ مِّنْ قَوْلهِمْ و مِّنْ اَفْهَلْ سَکَرٍ وَاَوْ رَافَتْ اَلْاَبْصَارُ و لَمُبَقَّتِ الطُّلُوبُ اَلْخَاصِرُ
 و تَطْمُتُونَ بِاللَّهِ اَلْعُلُوتُ و بعد از آنکه فواد اعراب و جنود اعراب را چشم بر خندق افتاد
 انکشت چهرت برندان گرفتند زیرا که هرگز مثل آن جایی ندیده بودند و بجا مره اهل اسلام
 نموده از جای این احبابان باز داشتن بر و سنگ می پرداختند و در آن اثنا روزی دشمنان
 بهسات اصنامی مستعد قتال کشته گناره خندق آمدند و عمرو بن عبد و که بوفور جرات و با
 شجاعت و در میان قبایل عرب مشهور بود و چنانچه او را با هزار مرد و هزار برابر میدادند و هزار
 بن الخطاب و عکره بن ابی جهل و نوفل بن عبد الله و مسیره بن ابی وهب و مرد اسل و قریه بنی

از منقح جدا کرده باز بانه بر اسبان زدند تا با نطق خندق چپستند و عمر و از حال جلالت
قدم در میدان نهاد و مبارز طلبید و بیاورند که دلاوران سپاه اسلام غایت مردانگی و نهوار و
پیداستند سر را در پیش انداخته خشک استخوانندگان علی و هبم الطیر پوشیده مانند که این
ترکیب نامان است که در ولایت عرب کشته و در سرش زبیر بزمای شود و کطاع از موافق و
آمده بر سر ستری نشیند و انبار را بمقتار بر می چید و در آن هنگام شتر مطلقا حرکت نمیکند
و از خوف آنکه عباد اطلاع برود و کشته و در سر او باند القصبون عمر بن عبد و مبارز طلبید
بچکس مقامه او اقدام نمود حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و سلم فرمود که چکس است
که سر این ملعون را از سر خلق باز کند تنگ و ربای و غایبی علی بر نفسی ملواه الله علیه گفت یا
رسول الله انا و بقوی بر زبان آورد که انا ابارزه امارت نیافت و چون عمر و طلب مبارز
مکرر گردانید و غیر از اسد الله الغالب بن ابی طالب علیه السلام محاربه رحبت نمود و در وقت
سیم رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که او ن می یا علی و جناب ولایت باب نزدیک
حضرت رسالت آیات فتنه انحر و سنارش را برداشت و باز بر سرش بست و شمشیر خود را
باو مطافرمود و دست بدعا بر او زده گفت اللهم اعنه انما شاه ولایت پناه بخانت عمر و
نوبه نمود و جابر بن عبد الله انصاری خه آنکه معلوم نماید که هم یکجا خواهد انجامید از عقب او روان شد
و چون امیر المومنین علی علیه السلام نزدیک بعمر رسید او را مخاطب گردانید که ای عمر و چنان
شنوده ام که تو گفته ای که مرا یکی از دعوت نماید مگر آنکه انرا قبول کنم عمر و گفت یا امیر
که من ترا دعوت مینمایم بآنکه متقلد ملت اسلام گردی و محیفة کفر و فساد در نوروی عمر و گفت
این بدعای تو میسر نمی پذیرد امیر المومنین علیه السلام گفت پس لایق بحال تو چنان نمی نماید
که دست از محاربه مسلمانان باز داشته بدیار خود مراجعت نمایی عمر و گفت نتوان فریسن

سخن بگویند هرگز من برباطی نذر خویش نادر شده باشم چگونه دست از حرب باز داشته روی
بجانب دیگر آورم و حال آنکه عمرو بعد از فرار از مکه بدر نذر کرده بود و دروغ بر خود نماد تا انتقام
از حضرت خیر الانام علیه السلام نگیرد آنگاه شاه مردان فرمود که ملتس ثانی است که از اسب
فرو آیی تا با هم مقاتله کنیم عمرو از شنیدن این سخن خندان شده گفت این خصمی است که با
الکمان میروم که چکس از شجاعان عرب از من التماس نماید باز کرد که من دوست ندارم که
مردی که بی مثل نوبه دست من کشته شود و حال آنکه میان من و پدر تو طریق محبت مرعی بود و عمرو
که اگر تو دوست نداری که خون مرا بریزی من دوست میدارم که ترا بغل آورد و عمرو بن
از اسب این سخن برانگشت و از اسب فرو داده چنانچه در کشف الغم مسطور است شمشیر را
اسب خود زدنایار پس رفت و بروانی اسب خود را پی کرد و بجانب امیر حمله آورد و انخاب
برای دفع ضرر سپهر و سر کشید و آن کافر متهور تبع لیران سرور رسانیده سرش شکست و اثر
زخم بفرق مبارکش رسید آنگاه شاه ولایت بناه یک ضرب و انقار بدین خبیثان
خاک را از مصاحبت روح جدا ساخت و با او از بلند نگیر گفت از جابر بن عبد الله مروست
که چون رفیعی ملی و عمرو بن عمرو و قصد یکدیگر کردند و غبار از ثغاب یافت که
کارزار معلوم نمیشد و چون او از کبر حضرت امیر علیه السلام موع کشت دانستم که عمرو بن
آمده است و نقل است که بعد از کشته شدن عمرو و فرار بن الخطاب و پیر بن ابی سب
بر علی و رفیعی حمله کرده و انخاب بنز مویه ایشان کشت و چون چشم فرار بر دو انقار حیدر
امیر کرار افتاد و پست گردانیده روی به بوب فرار آورد و پیر به سامی التیاده بخش از الله
و فرار و انقار بر و رسد زنه خود افکنده از عقب فرار شتافت و نوفل بن عبد الله نیز
بریزان کشته و در آن آتاز از اسب در خندق افتاد و مسلمانان نوفل را شکستباران کرده

او فریاد زد که بهتر ازین میتوان گشت بر نفعی علیه السلام بفرغ بدین بدو رسانیده منور بخش
کرد ایند کوفت که چون شاه ولایت اتمام عمر و بن عبد و را از بدین جدا ساخت انعام
برزه او که در غایت جودت بود نکرد و خواهر عمر و صبر وقت برادر رسیده و حالش را بدین
برای منوال دیده گفت با قند الا کفر کریم چون دانست که برادرش بفریب و انقار صد کرد
گشت گشته این دو بیت در سلسله نظم کشیده بودگان قاتل عمر و غیره قاتل گفت ای محمد
علیه السلام لکن قاتل من لا اعاب به من کان بدعی قدما بعد البلد القصبه چون ابی المفضل
علیه السلام خرمن زندگانی اهل غلام را بشعله خام خون اشام سوخت و رخ را فایض الاوار
بسان فلک افروخته حضرت حضرت رسالت باز گشت سر عمر و را در پای عرض ساجی گفت
انداخته بی چو گفت که او اعرایات نیست مر عبدالحارثه بصفایه رای و عبده رب
محمد بصواب لا تخش الله عادل و بنده و بعد یا معسر الا خراب و حضرت رسالت
جناب ولایت امام را بخوارش بکران اضماع داده گفت که مبارزه علی بن ابی طالب
یوم الحدیث افضل من اعمال امی ای یوم القیمه زینع علی عمر و چون گشته گشت فلک
دستور و منش در کوفت رسول خدا گفت از یک دلی که در روز خندق مصاف علی با بر عکال
روزگار کند اهل دین با بر و شمار چنانچه در کشف الغم مسطور است ابو بکر و عمر در آن مجلس
بنیصل مر مبارک ابی المومنین حیدر قیام نمودند ثبوت پیوسته که بواسطه فضل عمر و بن عبد و
اهل اسلام منظر و ارباب غلام بر ایشان ظاهر شدند اما نمیک همچنان قایم بود و کفار در کفر
ایام بکنار خندق آمده باندازن تیر و سنگ می پروا خند و اصحاب سید ابرار جهت نصرت
و معاونت ایشان را می مقاومت و محاربت می آواز خندوران اثنا بی بعض غناست
ربانی حسامی در دل نعیم بن معود عطفان جای گرفته نهانی ترو رسول صله الله علیه و آله

آمد و زبان بکار تو حیدر تو یاکر و اعیده گفت یار رسول بچس از کنار بر اسلام من اطلاع نداد اگر امارت نای
برویم و بکلیه که توانم جمعیت و موافقت مشرکان را برپا نی و مخالفت مبدل گردانم و انحضرت اور
فرموده نعم میان اشراف مراجعت نمود و نخت با بنی فریط ملاقات کرده گفت از حال محبت و ایجاد
که نسبت بسما و ارم نصیحتی بخاطر کم گذشته باید که بسمع رضا قبول نمایند جواب دادند که هر چه تو فرمای
انتم نغم گفت در قبیله مخالفت محمد مهم شما ان صورت نداد که مهم فریش و عطفان زیرا که اگر ایشان
بر محمد طفر نیامد بی و غدره بریار خود بستانند و شمارا بحسب ضرورت در مرید می باید بود و این
یعنی مقرر است که هرگاه محمد شمارا تنه یا بدین مع انعام از بنام بیرون آورد و شمارا با وی طافت
تفاوت نکند پس مناسب میان می نماید که چند کس که از فریش و عطفان که و سنانده بکار آید
هرگاه انجمه بنازل خود روند و محمد قصد شما نماید بالضرورة ایشانرا سباحت مراجعت باید کرد
خاندان بنی فریط چون نغم را از جمله مخلصان خود می بداشتند نقدین این سخن نموده حاضر بر این قرار
دادند ما و ام که از مشرکان جمعی بکروستاند علم محاربت مرتفع نگردانند انگاه نغم نزد ابوسفیان دروسای
فریش رفته گفت خبری از جانب پیرو من رسیده و دو فور اطلاق من تکلفی است که شمارا بر کیفیت
من مطلع گردانم بشرط آنکه آنچه در باب از من بشنویید ظاهر نرید گفتند چنین کنیم بگو می که چه شنوده
بود از نفی مبدل بسما شده نزد محمد کسی و ستاده اند و قبول نموده اند که چند کس از مردم شمارا
که و سنانده بسما او فرستند تا محمد از ایشان راضی شود و معاهده تازه کرد و اند اکنون باید که اگر شما
و از اندکی بدین فرزند پس نزد میان عطفان رفته پس سخنان را با ایشان خبر در میان آورد
و روز دیگر که شبیه بود ابوسفیان و کلانتران عطفان که بر بنی جیل را با جمعی نزد بنی فریط و ستانند
و پیغام دادند که اقامت ما درین دیار بسیار شد و اب علیق نمی یابند بیدان قتال شتاند تا
خاطر از هم محمد خارج سازیم بنی فریط جواب دادند که ما در روز شنبه حرب نمی نمایم و در سایر ایام نیز قدم

در میدان تو اجماع نهاد تا قیام که شما جمعی از مردم خود را بکبر و پیش مانع مستبد زیرا که بی ترسیم که اهل
از آنکه کار محمد فیصل باید شبها بکن خود باز گردید و او قصد استقبال نماید چون این خبر ابو صفیان
و عطفانان رسید با هم گفتند و الله که نعم راست گفته و بی فریاد پیغام نمودند که ما بچکس جسم گردانیم شما
بفرستیم اگر میل خبک دارید قدم پیش نیند و الله شاهد ایند بخار علی بنوا اعراب بیکدیگر بی اعتماد گشته
سکنت اتفاق ایشان از هم گنجیت و نازل تمام بآل اهل ظلام راه یافت از جابر بن عبدالله انصاری
رضی الله عنه مرویست که رسول علی الله علیه و سلم سه روز متصل بر اعراب دعا کرده اند اما ایشانرا
از این دعا تعالی سالت فرمود و بنی النضرین روز اخر که چهارشنبه بود آن دعا مستجاب گشته حضرت
و ابابکر صحت باد صبارا انبر ستاد تا نزل در لشکرها کفار انداخت و اساس اشباع اعراب
عراب و ویران ساخت و بروایتی ملائکه عظام بامر الهی او تا وضیام اهل ظلام را بر کنند و از شنای ایشانرا
کشند چنانچه آن لشکر نکبت اثر باره منور در فرار داشته هر قبیل در غایت خذلان روی با وطن
خود آوردند و اهل سیرت اقامت اعراب در نواحی مدینه جهت محاصره از سبت چهار
روز تابست و نه روز گفتند و در آن ایام که کس از لشکران بدو فرج نشناختند عمرو بن عبده و
نوفل بن عبدالله مخزومی عثمان بن بنه عبدری و پنج نفر از انصار سید امیر در آن غزوه قتال
بجانب یافض چنان یافتند و انانی پنج نفر از ایشان امنیت سعد بن معاذ کو به خبر یکی از لشکران
رکب لکل او منقطع گشته بود و بعد از فیصل مهم منی فریاد بفراد بس چنانچه توبه نمود انس
بن عوس عبدالله بن سهل طفیل بن النعمان کعب بن زید رضی الله عنهم القصة چون جنود اعراب
اندرام یافت و حضرت خیر البشر منور و منظر از و امن کوه سلج جوس مدینه مراجعت فرمود
بروایت ابن عباس رضی الله عنهما بخانه فاطمه زهرا سلام الله علیها درآمد و انراام جابون از کرد
و غبار معرکه بکار گشته بادای ناز پیشین قیام نمود و هانرمان جبرئیل امین دستاری سفید بر سر

در بر استری نشسته باشند و گفت ای محمد خدای از تو عفو نخواهد سلاح از خود باز کردی و حال آنکه هنوز
فلانکه مسلح و مکل اند فرمان پرور کار عالمیان چنانست که هم از تو محبک فریاد توبه نمایی و اکنون من نعم
که ز فرقه در حصار ایشان اندام بعد از آن بلال با نشارت رسول خداوند و الجلال و الاشواق مدینه نذر کرد
که هر که فرمان برادر خدا و رسول اوست باید که نماز و یک در نواهی حصار بی فریاد نذر و لشکر اسلام
بطوع و رعیت تمام در ملازم است امیر المومنین علی علیه السلام که صاحب رایت خمر الانام بود و در
شدند و سید ابرار صلی الله علیه و اله الاخبار سلاح پوشیده و عبد الله بن مکتوم را در بدنه حلقه
با اعیان مهاجر و انصار منافق حیدر که از توبه فرمود و دوران غرور و سرار ملازم انحضرت
بودند و سی و شش سرب و ششند از امیر المومنین علی علیه السلام رویت که گفت چون
نزد یک قلعه بنی قریظ رسیدم شخصی از آن قوم از بالای حصار را دیده نذر کرد که قد جارتم قال
عمرو و از آخری شنیدم که گفت قتل علی عمرو و امار علی صفرا فقم صمت النبی فصفا و اگر علی
برم علی امر اخلاک علی مرا من نعم الله الذی الهه الاسلام و فتح الشریک و اگر کتب
مستور است که چو ثمر تقوی مای قلعه بنی قریظ رسید رایت فتح امیت بزرگ من ز وجود
از بالای حصار زبان بست و منم مید عالم صلی الله علیه و سلم کشا و نذر و بجانب ابو فداوه را بگفت
و از مقصود ما موکر و دیده با استقبال حضرت رسالت پناه صلوات الله و سلامه علیه شتافته
و بعد از مدت که یار رسول الله نزدیک بخاری بود و رو کرد که زود بشد که خدای تعالی ایشان را
رسموا کنند انحضرت فرمود که همان مردم که خبری از ایشان شنیده که موجب ایذائی من شود
جناب امیر المومنین گفت اری رسول الله علیه و سلم فرمود که چون مرا به بند اشال کن بخان
نمودند و انحضرت نزدیک بان قلعه تشریف برده گفت که با خود القوه و الحار را با خود
تر کتاب حق قوم فساد که صبا الله بن جهوران گفتند یا ایها اسم ما کنت جهورا

و از شنیدن این سخن جابر خبر را با ایاغلبه کرده باز پس رفت و بر دایمی بر تبه نما می شد که نیم غره
که در دست است از گفت مبارکش بپنا و دروازه دوشش هایوشش برین آمد و نیم حضرت
مقدس نبوی را در برابران حصار نصب کرده جنود اسلام مدت است پنج روز را با بنده
بنی قریظ را محاصره کردند انگاه یهود بنک آمده از حصار بیرون شتافتند مشروط بآنکه حضرت
رسالت علیه السلام و تحت سعید بن معاوی رضی الله عنه را در مهم ایشان حکم سازد و بر دایمی
آنکه چون یهود از غایت اضطرار بکم خدا و رسول را مینویسند از طعمه بایان آمدند شراوت اوس
که در زمان جاهلیت خلیف بنی قریظ بودند نزد معاوی الزمان زبان بدخواست حرام و
انام ایشان بکنودند از حضرت فرمود که راضی می شوند که من یکی از شمار او درین مهم حکم سازم و او
راضی شده حضرت رسالت فرمود که من سعید بن معاوی را درین امر حکم کرد ایندم انگاه اکابر
اوس کس بدینه فرستادند تا سحر را بشکوه رسایند و حال آنکه تیری در ضرب اعراب است
سعید رضی الله عنه رسیده بود و در کاکش بریده و خون روان گشته و او دعا کرده بود
که الی مرا چندان از مرکب امان ده که یهودی بنی قریظ را بر او خوشی بینم و سوا پس
اجابت افزان یافته خون از آن زخم باز ایستاده بود لیکن سعید را از غایت ضعف بریده
بود که درین غرّه لازم رسول صلی الله علیه و سلم باشد الفقه چون سعید نزد یک
بجای حضرت مقدس نبوی رسید از حضرت روی بانهار آورده فرمود که تو را
لحم و جمعی از بنی عبدالمطلب است و استقبال نموده از مرکبی که سوار بود فرود آوردند
و در موضع مناسب نشاندند و سعید بعد از آنکه عهد و پیمان از او شنید که در فقه بنی قریظ از
فرموده او تجاوز نماید و استجاره از حضرت رسالت گرفته گفت حکم میکنم که هر دایمی قریظ
را تمام بکشند و زمان و کوه و کان ایشان را مسلمانان برده گیرند و اموال این طایفه را در میان

یکدیگر قسمت نمایند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ای سعد درباره یهود حکم بروی که حق عدا
 حکم کرده بود و نقلت که چون یهود بنی فزیطه از قلعه فرو دادند محمد بن سلم دست و کوفت و کوفت
 ایشان را که بقیعه صاحب کشتن انچه بنهذ نفر و بقولی بنهضد و بروایتی چهار صد کس بودند
 بسته بحدینه یزید و عبدالله بن سلام بضبط نسا و دراری و اموال و اسلحه و اقمه ایشان بنهضد
 در آن حصار هزار و پانصد شمشیر و سیصد زره و دو هزار و پانصد سپر و اثاث و اوانی بسیار یافتند
 و اعیان و جمال و دواب و مواشی یهودی بنایت بود و چون رسول صلی الله علیه وسلم بحدینه
 تشریف برد فرمود که در موضع مناسب خندق کنند و امیر المؤمنین علی و زبیر عیسی بن ابی طالب
 مامور گشته فوج از ایشان بکنار خندق می آوردند و درون میزدند و از شامبر انجا عت که فصل
 رسیدند یکی حبیب بن اسد بود و دیگری حبیب بن احطب بنیوت بوسته که چون مهم یهودی
 فزیطه بر پنج مسطور فیصل بنایت خون از حجت سعد بن خاد رضی الله عنه در سیلان آمد و در
 وقت سکرات سید کائنات علیه افضل الصلوات ببالین او رفته مر سعد را بر انوی مایهون
 خود نهاد و گفت ای مقرر راه تو زخمها کشید و نصیب بن یغمر تو محمود و مر حقی که در اسلام بروی بود
 او اگر در روح او را بخوبی برین وجهی بر دارد و الله اعلم بحقیقت را شنید چشم باز کرد و گفت السلام
 علیک یا رسول الله من کلامی میدهم که نور رسول خدای و چنانچه می باید تبلیغ رسالت بکامی آید
 و سر خود را از انوی اخفرت برداشت و چون پیغمبر صلی الله از منزل سعد بیرون آمد سعد
 همان لحظه رحمت اینروی پوست و جگر میل نازل گشته گفت ای محمد کت از اصحاب
 تو که وفات یافته و ابواب سماوات از برای او مفتوح شده عرض کن بر کس او در
 انجا را آورده رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که حاله بر سر بالین سعد بودم و او را بر جناح
 منفر اخفرت یافتم انگاه حضرت رسالت پناه بنامه سعد تشریف برده فرمود تا او را غسل

داوند و بروی نماز گزارده خاره اش را بقیع رسانیدند و وقت کردند منقوست که بعضی از اصحاب
حضرت نبوت ماب را گفتند که سعد بروی چشم بلند بالا بود و اما بوبت او را و رغابت خفت یافتیم
انحضرت فرمود که من دیدم که لعش سعد را ملائکه بر میداشتند نبوت پیوسته که سعد بن معاذ
رضی الله عنه که قبل از وصول رسول صلی الله علیه و سلم بدرینه بردست مصعب بن عمر ایمان آورد
و بنی عدل شمل که قوم او بودند جمع کرده پرسید که من چگونه کس ام و در میان شما جواب دادند که سید
و انصل بانوی سعد گفت میان من و شما حرام است ما و ام که نای رجال و سوان شما بخدا و رسول
او ایمان نیارند و همان روز و نای ان قبیل از مردوزن یک نفر مانند که مومن و موحد نبوده باشد
دست عمر سعد بن معاذ رضی الله عنه سی و هفت سال بود از جمله و فایع سال پنجم از هجرت بروایت صحاب
مستغنی دیگر می است که حضرت مصطفی علیه من الصلواته الطیبه و زوی حجه ان سال ابو عبیده
بن الجراح را با سیصد کس بجانب البحر ارسال داشت و ابو عبیده بصوب قصد روان شده نوشته
مجاهدان دین و ران سفر یک ایان خراب بود و در اوایل سفر هر روز مهر نفری از ان لشکر یک ضمه
بنخور و بعد از ان مهم بنیم خرمای قرار یافت الکاه زراف علی الاطلاق مای و ربا ساجل انداخت
که مدت یکماه عذار ان سیصد کس از گوشت ان بود کویند بزرگی ان مای بر تبه بود که جابر بن
عبد الله انصاری رضی الله عنه بر شتر خویش سوار از بر صلی از اصلاح ان نگذشت از او اندی
مرویت که گفت چون در ان سریه نوشته اصحاب رومی و نقصان نها و فیش بن سعد بن عباد
رضی الله عنه گفت گیت که شتر مجزا نفر و شتر بشرط آنکه حالا شتر نسیم نماید و خرمای در مینه
بشناه عمر بن الخطاب بن سخن شنیده بر زبان آورد که عجب است از بن جوان که بمال بدرد
در از می میکند و از خود چیزی ندارد و قیس در برابر عمر سخنان درشت بر زبان آورده گفت
پدر من بیا و کانرا سوار میسازد و کرسنکانرا امر سازد و فرمی که من از برای مجاهدان راه خدا کنم

پیشم چگونه ادا کنند پس مردی از جهت پنج شستر برو من فرما و دستش فروخت و پس روز
یک شتر را کشته بران سید کس قیمت می نمود و دو شتر مانده بود که ماهی از بحر بیرون افتاد
و ابو عبیده گذاشت که آن دو شتر را قیس بکشد و چون بخرید رسیدند سعد بن عباد و زبان
تحمین بپرکشاوه نخستانی بوی داد که هر سال نجاه و من فرما از آن حاصل می شد و بهار شتر
و نرا بختی رسانیده او را جاده غیر پوشانید و چون کیفیت واقعه بفرز حضرت خبر البر علیه السلام
و انتم رسیدن نسبت بقبس فرمود که آن من بیت جواد ذکر دفاع کشته شد و سه اسب و سه
بویه و دهان کیفیت تعالی حد سه در عاشر محرم الحرام این سال محمد بن مسلم بامیت و
از اصحاب بوجوب فرموده حضرت ساست باب بجانب بنی کلاب و حرکت کند و روز
نخستی شده شب قطع سافنت می نمود و او را در آن روز سفر با بنی بکر بن کلاب محاربه اتفاق
افتاده و نفر از کفار قتل رسیدند و بقیه آن قوم انهرام یافته حد و نجاه شدند و سه هزار کوفه
از اموال ایشان غنیمت مسلمانان شد و محمد بن مسلم سالک عاونا بازگشته و در اخر ماه مذکور بکلاست
صلی الله علیه و انتم رسیدیم و درین سال سید ابرار با دولت سوار از مهاجره و انفار بفرست
و انتقام چون عاصم بن ثابت و اصحاب بر جمع متوجه بنی لحيان گشت که کافران بر نهفتند حضرت
اطلاع یافته قرار بر قرار اختیار کردند و رسول صلی الله علیه و سلم بموضع شهادت عاصم و رفقاء
او رسید و بیکر و توقف نموده مراجعت فرمود و موت این منفر چهارده شبانه بود و درین
سال غزوه ذی فروه که انرا غزوه غایه نیز گویند بوقع پوست کیفیت الوقع از ستمه بنی لحيان
کوع بزمین دجه مرویست که گفت من روزی بیش از هشتاد بار باح موی مصطفی از مدینه
بیرون رفتم و من بر سپ ابو طلحه انفاری سوار بودم و بهنگام طلوع فجر عبدالرحمن بن عنبه
بن حصن فراری با جمل سوار از عطفان بزمی فرود که مرعی شتران بنجر اخر الزمان بودند

و شتر با نرا گشته بیت شتر شیر دار انحضرت را بقاره برد و من اسب را بر ماح دادم تا بمینه
 شتابد و رسول صلی الله علیه و سلم را ازین واقعه آگاه گردانند انگاه بر زبر نشسته بر آمدم
 و سه نوبت نعره زدم که با صبا جا و سیرعت هر چه تا منتر از عقب کفار روان شده و بدین
 رسیده آغاز بمیراندازی کردم و انقدر ایشانرا تعاقب نموده تیر انداختم که مصطک کشته و
 از شتران باز داشتند و من شتر ایشانرا بجانب دینه رانده همچنان در عقب دشمنان می رفتم
 و بر قم بر ایشانرا مجروح می ساختم تا و فیکله عاجز گشته نیر با و برو صفا خود را می انداختند تا
 بانها مشغول شده دست از فیک باز دارم و چون سی نیزه و سی بر و از نشان گرفتم عصبه
 بن بر واری با فوجی از شرکان بودند ان قوم رسیده و جمعی از نشان منوید من شدند معان ان
 حال اخرم اسدی و ابو قناده انصاری و مقواد بن السود کنذار میان حد خانی که در ان
 راه بودند ظاهر گشتند و شرکان و رسول سلمانرا چست انداوشایده نموده سعی بواد می گیر
 نهادند و اخرم از عقب ایشان لوحه کرده من عنان اسب او را گرفتم و کفتم خندان صبر کن که رسول
 صلی الله علیه و سلم بدینجا رسد اخرم گفت ای سلمه اگر بوجدانیت حضرت عزت ایمان داری
 میان من و شهادت حایل مشو لا جرم دست از غنائش باز داشتم و اخرم خود را بعبد الرحمن بن
 سابطه در هم لوختند و عبد الرحمن نیزه بر اخرم زده او را شهید گردانید و از اسب خود فرود آمد
 بر اسب دی سوار گردید و همان لحظه ابو قناده و عبد الرحمن رسیده بیک ضرب نیزه کارش را
 کفایت کرد و بر اسب او سوار شد و بعد از قتل عبد الرحمن مخانغان لشعنی که در اینجا حاکم اسب
 بودند و انرا دوی فرود میگفتند در آمدند و میل کردند که از ان اسب بیات افتد و باز توهم نموده بتخیل تمام
 روی بانها را آوردند و من تنها ایشانرا تعاقب نموده اسب دیگر گرفتم و بار گشتم و در نزد می رفتم
 بگذرمت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و انجده رسیده معرودم داشتم که با رسول صلی الله علیه و سلم

و تا با نصد کس که مختار من باشند از بی مشرکان بروم و امید میدارم که یکی از ایشان را زنده
نگذارم آن سرور فرمود که همچنین کنی نفتم بآن خدای که ترا گرامی گردانیده که چنین کنم انصاف
تبسم فرموده فرمود که ای پسر کوج ادا عقلت قانع و ایضا بر زبان وحی جان رسول صلی
الله علیه و سلم گشت که خرمی ما ما الیوم ابو قحاده و غیر رجال با سلمه و صمهر بیاده و سیاه
بن داد و بیداد بگذشته مرا رویت خویش گردانید و هم درین حال حضرت مقدس
خوئی جناب و دینیت ماب بر تقوی را با صد کس بقبله نبی صلی الله علیه و سلم بطرف قدس ارسال
داشت سبب آنکه در مدینه این خبر سماع شد که مردم قبله مذکوره در مدینه جمع شدند
و اعبه دارند که با تفاق پیوسته منوجه بدیده شدند و امیر المومنین علی بن ابی طالب را با جماعت رانده
کنان بر دست غنیمت شمرند و با نصد شتر و دو هزار گوسفند ایشان بدست شاه مردان
افتاد و فرین فتح و نصرت بگذشت رسول صلی الله علیه و سلم مراجعت فرمود و در عین سال بجز
فلت بارندگی و کثرت عسرت حضرت رسالت علیه السلام و النعمه با اصحاب معات
انتساب بجزار فقه بجزار ادای دور گشت ناز و عمار باران همان لحظه رشحات شهاب
غایت رب اله رباب فایض گشت و مدت هفت شبانه روز باران فراوان بارید و روانی
آنکه روز جمعه بر منبر مسجد مدینه حضرت خیر البریه نقیض خطبه اشغال داشت که اعرابی مسجد
ورآمده و برابر منبر استوار از فلت بارندگی و طاقت مواشی و محراب مدین استغاثه
و انصرفت و دست بدعا را آورده فرمود که اللهم اغفر لنا و لعمامنا و لعماننا و لعماننا و لعماننا
مداشده چندان باران بارید که هنوز رسول صلی الله علیه و سلم بر بالای منبر بود که آب از سقف مسجد
بر محاسن مبارکش چکید و بکف حضرت علی بن ابی طالب تمام انعام الهی فایض بود و جمعه دیگر در همان وقت
باز همان عرب با و کمری سخت و منبر آمد و از بلا گشت اموال و انقطاع سبل بجهت کثرت امطار

که در بلب سرعت لال و انتقال بی اوم از حالی بجای تعجب نموده و تبسم فرموده روی نقیبه دعا
 آورد و فرمود که اللهم حو الینا و مل علینا و همان زمان سحاب مشکبشی نشسته در حوالی آن بلده طیب
 باران بی بارید و در نفس شهر قطره نمیچکید و واقعت که چون رسول صلی الله علیه و سلم دید که باران
 بر تواجی مرتبه بی بارید و در نفس شهر آفتاب بی تابید چنان بخندید که نواجیدهای پوشش ظاهر شد فرمود
 که خدای تعالی مکافات ابوطالب کند که اگر در حیات بودی از آن ابیات که افشا کرده اش
 روشن گشتی که باشد که آن نظم بر لبه ما خواند و امیر المومنین علی شهر ابوطالب را که پیش از
 است و ابعین بسندقی انعام بوجه شمال اتیای عقیقه للارامل و در مجلس خواند و بعقیده
 شیخ سعید کاررونی ترجمه ابیات ابوطالب بر منوچهر است که سه خدا و او باران ببالسکمان
 بنوعظم معبرانش و جان از آن یافته روزی اقیام ما و زان کشته میراث انعام ما نداریم است
 از وانشش و کشته کردیم پیرانشش و در هین سال بقول بسیاری از اهل علم و محال حاج
 کعبه فرض شده پیغمبر صلی الله علیه و سلم در خواب مشاهده فرمود که باریت بیت الله رفقه
 عمره گذارد و کلید خانه بدست گرفته بعضی از صحابه ستراسیدند و برخی موی جعدند و چون
 کیفیت واقعه را با یاران در میان نهاد و سبط کشته کمان بردند که آن سعادت هم در آن سال
 دست خواهند داد و انگاه حضرت رسالت پیام ما را در آن عمره شده اصحاب را بکار
 سازی امر فرمود و هفتاد و شتر هدی نقین کرده صبط آن حتر از ابعده ناحیه بن خبث
 اسبله فرمود و عبد الله بن ام کلثوم را و مدینه خلفه گذاشته با هزار و چهار صد یانرا را بصدقه
 با هزار و ششصد کس و روز و شنبه اول دی قعده بجانب مکه روان شد در و دو
 امرار بسته زبان و بی بیان بقتن کلمات تلمیذ کرد و آن ساخت و در منزل صفیان خبر رسید
 که قریش از توبه آن سرور و قوت یافته و شکری جمع ساخته بموضع بلذخ آمده اند و بخوانند

7
که اهل اسلام را از طواف بیت الله الحرام مانع آیند سید عالم صلی الله علیه و سلم بعد از آن
آن خبر حکیم و شناساورد و هم فی الله مبرا با اکابر صحابه قرعه شورت در میان انداخت و رای
جلد بر آن قرار گرفت که هر که این نماز طواف کعبه منع نماید بادی متفانه نکند و پس از طی
منازل و مراحل نزل از بخار موکب هدایت آثار رسید ابرار شکبار گشت نافه قصوا که
مرکب خاصه حضرت مصطفی بود را نو بر زمین نهاد و هر چند صفت کردند بر نخواست مردم
گفتند خلالت العفوا از رفتن باز ماند قصوا خاتم الله بنی علیه من العلواء انفسها فرمود
که حالات العفوا اولن جسمها حال العفی بعد از آن فرمود که با آن حدای که نفس محمد بن
اوست که فرشتگان امر از من مسالت نمایند که مستلزم تقطیع حرم باشد مگر آنکه با جابت
مقرون گردانم بعد از آن نافه را بر خبر برانگیند و از راه انحراف حبه بر سر جایی که در افقی حد
وایی اندک داشت نازل گردید و اصحاب از قلت اب شکایت کرده حضرت رسالت
اب تیری از قذیل خویش میرون آورده فرمود که در آن جا نهادند و همان لحظه اب بسیار
در فوران آمد از جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه مرویت که گفت در حدیبیه بعضی
از اصحاب نزدیک خبر ابریه رفته گفتند یا رسول الله درین منزل اب نیت مکر در لاله
تو و حال آنکه در پیش آنحضرت رکوع بود که از آن و صومی ساخت و رسول صلی الله
علیه وسلم دست مبارک بر آن رکوع نهاد و اب از میان انگشتان بایونس در جوس
آمد چنانچه از جسمهای جو سید و ما از آن اب خوریم و وضو نیز ساختیم از جابر رضی الله عنه
برسیدند که آن اب بخورون و وضو ساختن چند کس دعا کرد و گفت بخدا سوگند که چندان آب
در فوران بود که اگر صد مراری بودیم کفایت میکرد و انفس چون حوالی حدیبیه شرف منزل
حضرت خیر البریه علیه السلام و النعمه مشرف گشته بر صحرای برین مغایرت نمود و برین

در قار ضراعی و عروه بن سعود لفظی و مجلس کسانی متغایب یکدیگر از معسکه قریش نزد حضرت
خیر البشر صلی الله علیه و سلم آمدند و بیشتر آن صحابی را دیده معلوم کردند که آنحضرت و بکار
نزار و بلکه نسبت گذاردن عمره و طواف خانه قدم بر نه فرموده و خاطر شرف همایون باین مقام
است و آن سه کس منفق اللفظ و المعنی زبان بفتی قریش آن سه و گفتند مصلحت نیست
که جماعتی را که طواف بیت الله آمده باشند بیشتر آن قربانی همراه آورده اران امر مانع آیند و
جلس در بناب بیشتر مبالغه نموده گفت ای معشقه قریش بان فرمای که نفس من در قبضه
قدرت اوست که اگر محمد را از طواف کعبه باز دزدید من یا تمامت آنجا بیشتر از شما افتاد
کنم قریش در تکیه او کوسیده گفتند صبر کن ای مجلس که ما بر حسب و خواه با محمد صلح کنیم
نقلست که حضرت خیر البریه بعد از وصول بحدیبیه خراش بن امیه را بیکه فرستاد تا قریش را از داعیه
که او است اکاهی و هد و چون خراش بیکه رسید قریشیان بر قتل او اتفاق نمودند اما آنحضرت
را خلاص ساخته سلامت باز کرد و اینند و خراش شدت غلظت قریش را بوضوح تمام بجا رسانید
آنحضرت عمر بن الخطاب را فرمود که ترا بیکه بی باید رفت و خاطر نشان مشرکان کرد که ما باریت
خانه آمده ایم و غریمت بخار به نداریم هر کفت یا رسول الله بر غیر مهربانتر فرو بخش است که عود
قریش با من درجه مرتبه است و در طایفه از بنی عدی بچاکست نیست که مرا از خراش ان صانت نماید
مناسب آنکه عسما بن عفان را با من مهم مانده فرمای که نزد قریش بسیار غریب است و آنجا آقا را
و مضایر دارد و این سخن سخن افتاده عسما بموجب فرموده رسول خدا الزمان بجانب الوی منصفان
و سایر قریشیان روان شد و در منزل بلخ ابان بن سعد بن العاص عسما را دیده بر مرکوب
خوش نشاند و در نفس کشته او را در زمان محبت بمجلس ابو سفیان رسانید و عسما شرط
تبلیغ رسالت بجای آورده قریش گفتند که ما نمی گذاریم که محمد طواف بیت الله را طواف نماید

ما با تو مصالعه داریم عثمان جواب داد که من مجلس از رسول خدا بدان امر قیام نمایم و شرکان از شنیدن
این سخن در خشم شدند عثمان را اجازت مراجعت ندادند و بر او ایت حسب مقصد اقصی ده نفر
دیگر از مهاجران را که از معسکه بایون خبر البشیر بکه رفته بودند نیز گرفته مجلس نمودند و چون اقامت
عثمان در کله زیاده از آنچه منظور بود روی نمود شیطان در معسکه مسلمانان این صداد را شنید
که اهل کله عثمان را باید کشتند و رسول صلی الله علیه وسلم از استماع این خبر متأثر شده فرمود
که از اینجا بروم تا آنچه با فریش باید کرد بکنم و در پای درخت سمره که در آن نواحی بود نشسته امحاب
بر ایت انساب را بطریق و با ایشان بیعت نمود و بر آنکه در محارب ثبات قدم دارند و زو
کرد آن نشوند و این بیعت را علماء رفیق تفسیر و سبب معبر الرضوان خوانند زیرا که ابی کریم تقی
الهدی علیه السلام در این بیعت تحت الشجره در شان جمعی نازل گشت که داخل آن بیعت
بودند القمه چون خبر آن بیعت حایون اثر بکوشش کافران بدو اثر رسید رعبی در دل ایشان
افزاده پس بن عمرو را گفتند برو میان ما و محمد مصالح کن هر نوع که مصلحت دانی و سبیل افق
مجلس مقدس آن هر سپهر نبوت طلوع نموده هم صلح را با تمام رسایند و از روضه الحجاب
در سرخ سعید کار روی جهان معلوم میشود که سبیل همین کیویت چه مصالحه عده آمده بود اما
از کل مقصد اقصی جان مستغنا و میکرد و که سید الانبیا علیه الصلوٰه و الطیبه و از کیهان در منزل عده
اوس بن خوی و عباد بن سیر و محمد بن سلمه را تعین فرموده بود که هر یک از ایشان با طایفه مسلمانان
بنوبت شبها سپاه لغت چاه را حراست نمایند و در آن زمان که عثمان رضی الله عنه در کله
بود شبی محمد بن سلمه چاه کس از شرکان را که بیعت دست برد و نواحی معسکه طفره اثر آمده بودند
اسیر و دستگیر کرد بعد از آن سبیل بن عمرو با جمعی از اهل کله بگذشت حضرت سالت شناخته
مردود است که حسب عثمان بعضی دیگر از مهاجران که بحرم حرم آمده بودند به قضای امحاب ای

و تدبیر نمود بلکه فوجی از سفاکین برین حرکت متعاقب اقدام نمودند اکنون انما از مکارم اطلاق
توجیه است که باطلاق جمعی از یاران ماکه بدست محمد بن مسلمه اسیر شده اند حکم فرمای رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود که من وقتي البشارة مطلق العنان کروانم که عثمان و اصحاب
مراد اینجا فرستید و سهیل بن عمرو و حوطلیب بن عبد الغیری و کلز بن حفص کس بکفر ستاد
انچه از حضرت مقدس نبوی شنوده بودند اعلام نمودند و فرستاد عثمان و سانی
را که مجوس و شیخند کردند انحضرت اسیر محمد بن سدر را اطلاق فرمود و انگاه سهیل و رقیه
او بکله باز کردند و کیفیت بیعت الرضوان را با قوم در بیان نهاده نوبت دیگر است نمید
بساط معالجه بجهت آید و علی کلا السعد برین جسم سهیل را نوار انقاب طلعت حضرت
رسالت علیه وسلم و النعمه روشنی پذیرفته گفت با محمد قریش با تو صلح میکنند شرط
شرط آنکه اشال از اینجا باز گردی و سال آینده تسلیف آورده بقبضه عمر و قیام غامی و
رسول صلی الله علیه وسلم این معنی را قبول فرموده صورت معالجه برین منوال روی نموده
نامت و پال مسلمانان و لشکر کان قریش بمقابله و متقابل بکبر فنام نمایند و سر او علایقه
ستغرق نفوس و اموال بکند بکنند و از اهل سرک هر کس بجهت و زینهار رسید امر را بد
قریش مراحم او کردند و هر کس هم سو کند قریش باشد مسلمانان با و تعرض نرساند و از عبده
ارضا هم هر کس بجهت ولی خود پیش حضرت رسالت ابد با آنکه در سلک اهل اسلام تظلم
بافته باشد و از آن فرستند و از مسلمانان هر کس مرند شده بپناه بقریش مرد و او را انگاه
و از و چون سال دیگر احمد مختار یا مهاجر و انصار جهه او را عمره بکله ایدز یا ده از سه روز قیوت
تتا بید انگاه شاه ولایت پناه با شارت حضرت رسالت دستگاه اعاز نوسن صلح نامه
کرده چون خواست که بنویسند بسم الله الرحمن الرحیم سهیل گفت بخدا سو کند که مارحم

را نشانیسم بنویس که بسمک اللهم چنانچه بنشینم توستی خبر البشر فرمود که ای علی چنانچه
سجده بکنی بنویس و امیر المؤمنین علی علیه السلام موجب فرموده سید المرسلین علی بن ابی طالب
در قلم آورده که هدا ما قفنی علیه محمد رسول الله و سهل بن عمرو جرات کرده بعرض آن بزرگوار
نبوت رسانیده که اگر تا بر مسالت نواغزات پیدا کنیم ترا از طواف بیت الله منع نمیداریم
ای علی بنویس که محمد بن عبدالله حضرت رسالت پناه فرمود که ای علی لفظ رسول الله
را محو کن و بجای آن ابن عبدالله بنویس امیر المؤمنین علی گفت دست من محو نیست
رسالت از اسم شریف تو جاری نمیشود و بدو اینی که در کشف الموهب سطور است
رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که دست مرا بر آن کلمه بنه امیر مری موجب عمل فرمود
پس لفظ رسول الله را محو کرد و گفت یا علی ترا نیز مثل این روزی در پیش است
و بقول بعضی دیگر از اهل سیر با آنکه خبر البشر هرگز خط نوشته بود بعد از ملک لفظ
رسول الله یا ما مل مبارک خود عوض آن ابن عبدالله نوشت و عقیده زمره آنکه لفظی
علی علیه السلام آن کلمه را و سلم آورده کتابت صلح را با تمام رسانید و از اهل اسلام ابو بکر بن
ابی سحاق و عمر بن الخطاب و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و عثمان بن عفان
و ابو عبیده بن الحارث و محمد بن سلمه و ابو خبیل بن سهل بن عمرو ساسی خویش بر آن
صحت نوشتند و از کفار و طلب بن عبدالعری و مکرز بن حفص و جمعی دیگر شهادت
خویش کردند و بنی خزاعه طیف پسر صلی الله علیه و سلم شدند و بنو بکر هم سوگند فرستادند
که نیکو نیت گذارد و صلح مذکور بر هیچ مسطور حزن و الم موفور بر خاطر اصحاب حضرت رسالت
ماب استیلا یافت چه مدعیان ایشان بودند که هم در آن سال شریف زیارت کعبه عزت
کردند و صورت فتح مکه روی نماید از عمر بن الخطاب مرویست که گفت در آن روز خود را عظیم

خبر من بداشد نزد رسول صلی الله علیه و سلم رفتم و گفتم تو پیغمبر حق هستی فرمود که بلی هستم
 گفتم ما بر حق نیستیم و دشمنان بر باطل فرمود که بلی گفتم یا مقنولان ما در بهشت میباشند و
 گشتگان ایشان در دوزخ فرمود که نعم نعم پس چه سبب با این همه منفعت و نجات قبول
 میکنم و باین طریق صلح نموده باز میگردد رسول صلی الله علیه و سلم گفت ای سب خطا ما و
 بدرستی که من فرستاده خدایم و او مرا ضایع نخواهد گذاشت و بر دانی فرمود که من رسول
 و نافرمانی دینی نکنم و او نصرت و یار دهنده منت عمر گوید که بعد از آن یار رسول الله گفتم که تو با ما
 نلفظی که نزد باشد که بزیارت خانه رویم و طواف بجاییم فرمود که آری و لیکن پنج گفتم که ای
 ایمنی میسر خواهند شد گفتم بلی پس رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که غم مخور ای عمر که تو زیارت
 خانه خواهی رفت و عمر همچنان طول و مخزون از مجلس میایون بیرون رفته نزد ابوبکر بنشیند
 و آنچه با حضرت غیر البشر گفته بود با وی در میان نهاد ابوبکر گفت ای عمر برو دست در گزاف
 نبوت انتساب اخفرت زن و زبان اقراض کشی که او فرستاده خدای است و هر چه کند
 بمنفعته ای و حی باشد ثبوت پوست که بعد از وقوع صلح حضرت رسالت مآب اصحاب را
 فرمود که برخیزید و بمنزله مدعی را بکمر کنید و ستر تراشید و مه نوبت این سخن را اگر انموده
 بچاکس اجابت نکرد و رسول صلی الله علیه و سلم نزد ام سلمه رضی الله عنها که در آن سفر
 شرفت مصاحبت آن سرور مشرق بود رفته از عدم فرمان برداری اصحاب شکایت
 کرد ام سلمه گفت یا رسول الله چون بآرامان خاطر بران قرار داده بودند که امثال بزیارت
 خانه سرافراز خواهند شد و آن سعادت میسر نکشت بغایت مخزون و غناک اند آمد
 غیر انور تو متوجه شدی که ایشان امثال فرمان نمایند با چاکس سخن مگوی تا و تنگه شتران
 خود را فرمان کنی و سر مبارک تبارشی در رسول قریشی صلی الله علیه و سلم از خیمه ام

بیرون آمده و بموجب استغواب او عمل فرموده اصحاب که ان صورت مشاهده نمودند فی الحال بخبرش
پرداختند و بعضی سر نیز اسیده مرحی موی سر کوتاه ساختند و حضرت رسالت مد نوبت برای مخلصین
و یک نوبت جهت مقررین از حضرت رب العالمین امرش طلبد انقصه بعد از آنکه فرستاد و حضرت
خبر البریه علیه السلام و التخصه و منزل حدسه اقامت نمود و عنان غرمت بجانب مدینه افغان و او
و در آن راه منزل فغان این دو تعالی محوره کرمه انا فتحنا لک فتحا مبینا فردوسنا و در اول خرمین
سال شرف و دو مان عدنان شیش کس از ملوک لطراف مکاتب نوشته ایشان را اسلام
دعوت فرمود و اسامی ان بادشاه است نجاشی ملک حبشه هر قل قهر روم و خبر و بر و
فرمان فرمای مداین و مقوفش بادشاه سکندریه حارث بن ابی ثمره ثانی حاکم شام خود و بنی علی
صفی زالی نامه و نامه نجاشی را بعروین امیه صبری و مکتوب هر قل را بدجنه بن خلیفه کلبی و
نوسه ضرور ابی عبد الله بن حذافه صحیح و مخاطبه مقوفش را بخاطب ابی بلتعنه و مرسله حارث
را بشجاع بن و عیب اسدی و رفعه صوده را بسبط بن عمرو عامری از زانی فرموده نزد ان
حضرت امین ارسال داشت اما نجاشی چون از رسیدن عمرو بن امیه و آوردن نامه مایون طر البریه
و وفات یافت از سر بر کار اتی فرود آمده بلا حذر رعایت توکل و اظهار کسر نفس و فروتنی برین
نشست و ان مکتوب مغرب را رسانده و بوسیده و بر چشم خود مالیده و فی الحال زبان نجسته
نجسته میان مخلصین کلام طبعه توحید کو با کرد و انجا انا هر قل در بیت المقدس بود که و ده کلبی نامه مایون
رسول صلی علیه و سلم بدور ساند و چون بمطالع ان صحیفه شریفه سرافراز شد فرمود که سید
که درین دیار از قوم ابن شمس که دعوی پیغمبری میکنند یکس هست که از وی استقام احوال او
خاتم بانی و فرمان بران در مقام نفوس آمده ابو صفیان را با بعضی از قریشیان یافتند و با نجست
هر قل رسانیدند و قیصر حالات خبر البشر که با بعضی از ابو صفیان معلوم نموده داشت که حضرت

همان بنیوت که صفات او در انجیل مکتوبست و عیسی علیه السلام بمقدس شایسته او ده لیکن از بیم اهل
ملک شرف ایمان مشرق نشست و بقوی خفیه بر حالت ان محرم سپهر جلالت اعتراف نمود
بسبب خوف نصاری این معنی را ظاهر نفرمود اما خسرو پرویز از انجبت که حضرت سالت اسم
همایون خود را بنام او مقدم نوشته بود و عفاک شده ان نامه نامی را باره کرمست بدست ستم
خسرو بنهاد بدید مکتوب خبر العباد نشد محو از صفحه روزگار رقمباران نامه نادار و بی طاعتش
نامه زندگی خبر فتنه اش بفرزندکی و پرویز بار تکاب ان سوادب مانع نکند ثانی باوان
که از قبل او حاکم مین بود ارسال نمود مضمون انکه چنان معلوم شد که شخصی در دیار حجاز دعوی
نبوت میکند باید که دو کس را بدانجا بفرستی تا او را گرفته نزد من آورند و او ان خوب
فرموده عمل نموده با نوبه و خسره را بجهت ان هم بدیده فرستاد و اینان بمجلس شریف بمعرطه
رسیده گفتند باوان غایب قدامی پرویز را بدانجا ب روان کرده تا ترا بدین رسانیم طریقه
انکه از نموده بابای که باوان در باب هم تو سفارسل نامه بملک الملوک یعنی پرویز خواهند
رسول صلی الله علیه و سلم از استماع سخنان پریشان ایشان مبسم فرموده بزرگان الحام
بیان کنایند که شما امروز اسالیبش نماید تا و او بواب سخن خود شنوید و روز دیگر ان شخص
نجدت خبر البشر شنافه اخفت فرمود که باوان بگوید که پرویز کار من در شب گذشته
بر دروا تقبل آورد و بپیشش شرویه بخت سلطنت نشست و بداند که اگر باوان نبوت
من ایمان ارد حکومت مین را بستمور معهود بوی باز گذارم و ابلیس بان از استماع این خبر متحیر
چون از مهابت مجلس شرف با رای گفت دشمنان داشتند بطرف مین مراجعت کردند
و بعد از وصول کیفیت واقعه را بسمع باوان رسانیده سفارن ان حال مکتوب شرویه مین
از قتل خسرو پرویز بدور رسیده و ان نهایت غلیظه شده بود که بان غیر که در حجاز دعوی نبوت

میکنند مقرر می نمایند از میان من بنور رسید و چون حاکم بن تاریخ قتل خسرو را با سخن حضرت
خانم ۴۴ هما موافق یافت کلمه شهادت بر زبان رانده مسلمان شد بسیاری اهل من
با وی موافقت نمودند و در روز دالاجاب مسطور است که حضرت رسالت مآب در وقتیکه قاصد
او ان خسرو را اجازت مراجعت از رانی فرمود و گری که انرا از سیم در زیر کمر کرده بودند و بی
بخشید بآمران مسان فرستاده را دو منفذ خوانند و حالانکه اولاد او را بان لقب ملقب میکنند
و منفذ ملقب حمیر عبارت است از کراما منقوس خا طلب بن ابی بلغه را حمیر و رانی دست
و نامه نامی حضرت منقوس خوبی را تعظیم و احترام تمام مطالعه نمود و لیکن قبول ملت بمقام من
نکست و برسم حدیه چهار چهر کینک که یکی مسماه باریه بود و دیگری بنهرین و نولچه سیرای سهری
سیصد که انرا دلدل میکنند و در از خوشی که عفره مغور نام است و بنهره و مس جابه از قماش و زعفران
طلا ترتیب نموده تسلیم خا طلب که تا پیش رسول صلی الله علیه و آله و آجانب صد نفال طلا پنج جابه
انعام فرموده و حضرت انعام از رانی داشت و چون خا طلب بلازم حضرت رسالت رسید
و بعدا بار یکدیند انحضرت نسبت بمنقوس فرمود که ضیفت بکلی خود بخلی نمود و حال انکه تا پیش
او را بقای نخواهد بود و فوت منقوس در زمان خلافت عمر بن الخطاب دست داده و در وقت
۴۵ جاب مسطور است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم رقم قبول بر حد با منقوس کشیده باریه را برسم
سری نقاد است و خواهر وی شهر بن راجان بن ثابت بخشید و حالانکه دو کینک دیگر معلوم
نیت که بچه انجامیده و بر مغور کای سوار می شد و ان حمار در سحر حنه الوداع سقط نکست و
دلدل را برای سواری قاصد خویش اخبار فرموده بعد از فوت سید ابرار حیدر که از ملوات الله
علیه بران استرمی نشست و چون امیر المؤمنین بنی شافست امام حسن علیه السلام
انرا سواری میکرد تا متر هلاک شد اما حارث بن ابی شمر در غوطه و شق بمطالعه نامه بیاورن رسول

ملک چون سرافراز گشت و مکتوب در غروب را بر زمین افکند و به قول بن اسلام موفقت شد
 و صد شغال طلائع بن و حسب انعام کرده او را اجازت مراجعت داد و حسب عارثه
 ملت نصاری و است از جمیع صفات رسول صلی الله علیه وسلم معلوم نموده جمالی باشد بحله
 ایمان بجای یافت و چند جا به شجاع از رانی داشته از و درخواست فرمود که سلام و بازوی
 بجام الله بنیارساید چون شجاع بخدمت انحضرت بازگشت کبکفت و افعه بازگفت هر زبان
 وحی بیان جاری شد که مملکت با و ملک عارث و بنبر و عابدیت اجابت رسیده عارث
 در سال ششم از هجرت وفات یافت اما معز بن علی حنفی سلیط را تعلیم کرده نامه سر
 شاعر ملت حیف را گرامی داشت و در جواب آن خطاب بدایت انتساب نوشت
 که چه نیکو طریق است که تو مردم را بان میخوانی و چون من خطیب و شاعر قوم خودم و مردم را
 از من خوف و حسنی هست باید که مرا درین امر شریک خود گردانی و بعضی از بلاد را بمن بده
 تا متابعت تو کنم و سلیط را با انعام الثوابی که در حجه یافته بودند و چیزهای دیگر نوازش
 نموده باز گردانید و او بلازمست حضرت رسالت رسیده و مکتوب معز را بر مر کرده
 انحضرت فرمود که اگر از من یک غره خرماکه بر زمین افتاده باشد طلب نماید بر من ندیم حلاکت بدی
 و ملک و می و بعد از مراجعت از غره فتح که جبریل امین خبر وفات معز را رسید اسلین
 رسانید و هم در سال ششم از هجرت بیان اوس بن الصامت بن فلیس بن اضرم الله تعالی
 و زوجه وی خوله بنت ثعلبه بن فلیس بن مالک بن الحریز طهار واقع شد و امت قد سمع
 الله قول النبی جاد ملک فی ربه جها و نشیئته اری الله و الله سمع محاور حکما الی الله بات
 و ران باب نازل گشت و هم درین سال امرومان که روجه ابو کبیر و والده عایشه بود از عالم انفعال
 و بقوی در اضرم هجرت سال ابو معمر و دوستی عیازست حضرت مقدس بنوی رسیده حال حالش

خبر نور اسلام برید که و مذکور واقع شد سماع از حضرت جبرائیل علیه السلام در آن فتح و خیر
 با اتفاق اکثر اهل سیر و اوایل سال نهم از هجرت شصت و نهم روز و شصت و نهم
 و عده ضایقه می آید صیفت قال غر و علا و علقه الله مغانه شبره قل تاخذ غدونا فعمل لهم فخذ
 بعزمیت فتح خیر یا صفرار و چهار صد نفر از شعبان و لا و از مدینه نهفت فرمود و بیاع بن عرفت
 حقاری را و از آن بلده خلیفه گذاشته عکاشه بن محسن سیدی را مقدمه لشکر گردانید و در مدینه عمر
 بن الخطاب نقیب کرده و سیره و بکری از اصحاب مقرر گردید و دست سراب و از آن سپاه
 موجود بود و از آن جمله سه سراب بخیرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم اختصاص داشت و آنکه
 از قطع منازل و مسالک از راه وادی حرمه بیان فلاح خبر در آمد اصحاب را توقف امر کرد
 دست بر عابر آورده بر زبان معجز بیان گذرانید که اللهم رب السموات السبع و ما اظلن اسفل
 خیر صدهم الفرس و صر یا نبیا و اعوذ بک من شر ما قد شر ما فینا پس فرمود که او حلو اعلی بر که الله و
 مسافت طی نموده در مری که اندر آن راه میگفتند ترویل فرمود و نقلست که بود خبر با آنکه از تو
 خیر البشر خبر یافته بودند هر روز و هر شب جمعی مسلح و مکمل گشته جهت اخبار از چهار برون
 می آمدند و شرایط تفحص بتقدیم رسانیده باز میگشتند اما و آن شب که رسول عجم و عرب بد آنجا رسید
 این که تعالی خواب عظمت پریشان گاشت چنانچه تا زمان طلوع آفتاب هیچکس از جود آن پدید
 نشد و بیاع و کمال اصحاب بطلبها و زیلها بر و استندار ظلمه میروند خرا میدند که بر سر زار و غریب
 بودند و ناگاه چشم ایشان بر سپاه نصرت نشان افتاد و گفتند و الله محمد و الحسن یعنی این
 محمدت باشد که منقسم به پنج فئمه که آن مقدمه و جاحین و قلب و ساقه است و ساعتی بایستد
 بقلع خود و در آمدند و چون رسول صلی الله علیه و سلم پیور و ابرار منوال دید فرمود که الله البیعت
 خرا اما اذا انزل کتابا به فمیر قار کبایح المذنبین انکاه خیر بیان فلاح خود را مضبوط ساخته

باز اخص نیر و شمشیر کشانند و دلاوران مکرر آواجا و در باب محامره سعی نموده هر روز او نجات
 و مردانگی میدادند و بازگ زمانی حصار خن سق و قلعه صعب مفتوح گشت لطم بر فندان
 شدی شفق حصار نظاره و در حصن شق و در قلعه صعب مفتوح شد و کسی که زنگار مجروح شد پس
 فتح این قلعهای متین سپاه رسول شجاعت فرین نمود و قصد حصار قومن بسی صعب دیدند کار
 قومن که آن قلعه بود و رفت پناه نبرد و ی برو یک اندیشه راه بصحت پیوسته که در وقت محامره
 قلعه قومن در و شفق عارض حضرت مقدس نبوی گشته نفس نفیس در معارک قدم رنج
 غیر نمود اما هر روز راست نصرت ایت با یکی از اعیان مهاجر و انصار داده بحرب اهل حصار
 میفرستاد و هر چه کین هر خبر گذار شدی عازم فتح بلی حصار بحکم رسول طهر افشان
 بی فتح آن حصن عالی اساس یکی از مهاجرستان دی علم بنیادی میدان مردان قدم و لیکن غیر
 نگشتی حصار مکرر شد این واقعه چند بار در و رفت و باب طورت که از احادیث صحیح
 پیوسته که روزی ابو بکر و ابوداود و بای قلعه رفته و مقابل کرده بی حصول مقصود باز
 و روز دیگر عمر علم بر گرفته و جنگ پیش برده مانند ابو بکر باز آمد و روایتی آنکه روز اول نادان
 اعظم بحرب اقدام نمود و روز دوم مدین اکبر بمقابل بر دافعه انهرام یافت و مردم او را طاس
 میکردند و او مردم را و در سیوم باز عمر با بقیان فرموده نهزم شد انتخاب لشکر یا را چنین شوی
 میداشت و لشکریان او را چون بمشکر خبر البشر رسید و خسرو کواکب مواکب با علم زنگار
 نموده دیار مغرب که دید مرد و بطحا و تبر علی علیه صلوٰه الله الواعظ فرمود که لا عطن الزمان فدا
 کرد از خبر فرار بحیث و رسول الله و بحیث الله رسول الله یفتح الله علی بزیه از سبیل بن سعد
 مرویت که چون رسول صلعم در آن شب این حدیث بر زبان دمی بیان کردند غلغل در میان صحابه افتاد و یا

فردا لواظر آنها بدست که خواهند رسید چشم کدام یک از ما بدیدن چهره فتح روشن خواهد کرد و دید
چشم میدارند جمعی دیدن روشن خواب تا خود این دولت نصیب دیده بیدار گشت و بعضی گفتند
از حیدر گزار در خاطر داشتند بام میگویند که مقرر است که مراد ازین شخص علی بن ابی طالب
نیست زیرا که چشم او تنبیه درو میکند که پیش پای خود را نمی بیند در روضه انصاف مسطور است
که علی رضی علیه السلام بنا بر عارضه در بعد احوال ازین غرره تخلف نموده در مدینه توقف فرمود
و بنا بر غرره مفارقت حضرت رسالت بر خاطر داشت ما ترس کران آمده با وجود الم از عقب
سید عالم صلی الله علیه و سلم توجه کرد و در آن راه با بعد از مول بحر بمو کب همایون خیرا
چویت و در آن شب که حدیث فکور سبع شریفش بر زبان الهام بیان که اللهم معطنی لیا
منعت و لم مانع لنا اعطیت صباح روز دیگر که خسر و خاور علم نورشان در فضایی عالم در قاف
برافراخت و هفت قلعه خلکون کرد و در یک نهفت منقوش و منجر ساخت شرافت مهاجر
با میدواری بسیار بر در خیمه سید ابرار جمع آمدند و منظر انفات انساب آثار همایون با تیا و
و چون انحضرت از خیمه بیرون آمدند نظر بجانب اصحاب انداخت فرمود که علی بن ابی طالب کجا
نمفتند چشمش درو میکند فقال از جنبه ترویجی رجلا بحب الله و رسوله و محبه الله و رسوله با جودها
بحقنا بس نفار و چون سید اخبار با جوار جبر که اراد فرمود و سلمین الالوع دست انتخاب
را گرفته تروان سرور اصحاب او و فقال یا تسکي یا علی قال رد اما العبر معه و صداعا فقال له یس
و رفع را سک علی محمدی فقل علی علیه السلام و لک فدعاه البني صلی الله علیه و سلم و نقل فی
بریه مسیحا علی عینه و راسه ما نصت عتقناه و ملکن الصداع و بر وایتی سید البشر است و معانی
از هر چه شما ان امیر المؤمنین حیدر ریخت و علی کلا التقدير بن ازان نور باز انتخاب و رسوم
و در و کشید و بقولی هم در آن مجلس رسول صلی الله علیه و سلم در شان شاه مروان این

کرد که اللهم واوحي اليه وادبروا بني كفت اللهم فدا المحر والبر والجرم بعد ان علي
 عليه الصلوة والسلام از گراما و سرما اصلا بناثر و منصرف زنت القدر چون دران صباح انوار
 عنایات الهی و لمعات عواطف حضرت رسالت نباهی بر صفحات عال خباب و لایت
 دستکاهی یافت راست نصرت است بر گرفته بجنگ اهل قلعه قوم شناخت و بعد از
 وصول بطهران حسن حسن علم را آورده سنگ فرو برده و یهودی را از بالای حصار
 حرم بر جدر گراما و دیر رسید که نویستی جواب و گوتم علی بن ابی طالب یهودی روی
 بقوم خود آورده گفت غلبه و الامر علی موسی یعنی سولند بان کتابی که موسی نازل شده
 که مغلوب کشید آورده اند که اول کسی که دران روز از ان حصار بقوم نرم و بیکار بیرون
 آمد حارث یهودی بود و برادر مرص و او و نفر از مسلمانان را شهید کرده بغرب و الفقار حیدر
 کرار روی بدار انوار آورد و انگاه در جب جهت انتقام بر او ر قدم در میدان نهاد و او
 بهلوان بالا بلند نمودند و دران روز و وزره پوشیده و دو شمشیر جاملی نمودند و
 که شنانش سه من وزن و است بدست گرفته بود و دو عمامه بر سر بسته و مغر بر زبر نهاد
 و چون بیان میدان رسید خواندن رطبی آغاز کرد که اول سبست سه قد علمت
 حیدرانی بر جب شاکي اصلاح بطل محبت و شیر بزوان بجانب او روان شده ر خبر می خواند
 که ببت تخمین نیت سه اما الدی سبی ای حیدره کلایت غایات شدید قشوره
 و در جب شمشیر حله بر حضرت امیر کرده شاه شجاعت پناه پیش دستی فرمود و
 چنان بر سران ملعون با کفار فرود آورد که از سر و خود و عمامه را و کشیده اثر نرم زد
 رسید و بعضی تا فرسوس زدن گفته اند انگاه نیران قتل استعمال یافته چون هفت کس از
 یهودان مروت شاه مروان گشته شدند سایر اعدا اینست بمعمر که کرده روی تقاطع

و حیدر کرامت علیه السلام ایشانرا تعاقب نموده در آن زمان بفریب تنگی از مخافتان سر از دست
شاه مردان بفریاد و دیگری از ابر گرفته که گفت مهر در زبان جلال و قتال بفریاد از دست
شاه رجال بفریاد و شفت آن شاه عابی از نزد قلعه را کند و کردش سپرد و از امام و از مقام
محمد الباقر علیه السلام روایت کرده اند که چون امیر المومنین علی صلوات الله علیه در حصن را
گرفته بخساید تمامت آن حصار چنان بچند که صغیر و خنجر بنی اخطب از تحت بفریاد و زور
او مجروح شد و در چهره بقیعه یعنی از رواته مشتصد من و زن دست و برخی مهر از من گرفته
و در کشتن الغم مسطرت که عفتا و کس از برداشتن آن عاجز بودند و نزدیک آن دست
با اقتدار که گوید زورن در آن حصار که کرد دست بروی بوی سپهر سپهرش سپرد و بوی
و فیه مخرج القعب بود خبر که آن امر فریب از امیر المومنین حیدر کرامت علیه السلام نمودند و فغان الله
با یوان کیوان رسانیدند و شاه مردان بعد از استجازه از پیغمبر اقر الزمان ایشانرا امان داد
آن در را بمقدار مشاء و جب از پس بست خود و در انداخت و بر دانی بچند حصار در
آن در را ماند خبر بر کشت مبارک نگاه داشت تا اهل اسلام بر آن عبور نموده بعلقه درآمدند
و چون خبر فتح خبر بخیر البشر رسید سرور گشته امیر المومنین علی را فرمود که قد بلعی ببارک السکور
و فیما کذا کذا قدر فی الله شک و رصبت اما عذبتک و امیر المومنین را رفت بروی نمود
فقرات اشک بر چین منبش روان شد رسول صلی الله علیه و آله پرسید که با علی ابن کریم شادی است
یا کریم غم جواب داد که کریم فرج است یا رسول الله و چگونه فرخاک بپاشم که نواز من راضی گشتی انصفت
فرمود که نه تنها من از تو راضی گشتم بلکه این و تمامی و طایفه نیز از تو راضی اند بجهت دوستی که امیر المومنین
علی خیر ما را بدین شرط امان داد که هر یک از یهود یک شتر و از طعام برداشته از آن و با برین
روند و سایر اموال خود را بملامان نذارند و اگر خبری بپوشید و پنهان دارند خون ابن کریم را

وکنانه بن ابی الحقیق یک پوست شتر را که از زردیور مخلو بود پنهان کرده این صورت ظاهر شد
و بنابر شرط مذکور خون پیو و و مباح گشت و خانم ابی بنیا علیه من العلو انی اقلها کانه را سلم
و التلیم محمد بن سلمه نمود که بخوف خوف بر او خد محمود که در آن جنگ شهید شده بود و فصل
آور و از گشتن سایر مهودان در گذشت و اهل اسلام از قلاع خبر اسواهل اموال موافق و اجناس
غیر محصور و پرده بسیار و مراعی و مواشی بی شمار و اسلحه فراوان ضمنت که قتل از آن جمله و درین
قوم صد پوشش و چهار صد شمشیر و هزار نیزه و پانصد کمان یافتند و از آن ضایع خمس حضرت
بنوی اختصام یافته نتم میان مسلمانان تقسیم پذیرفت و صغیه دختر صبی بن اخطب که زوجه
کنانه بن ابی الحقیق بود در سهم وجه کلی افتاده رسول الله علیه و سلم در عوض او چهره
بدیه ضایت گزیده صغیه را در حباله نکاح آورده بوقت مراجعت از خبر و منزل صبا
با وی زمان فرمود و نقلت که بعد از وقوع فتح خبر زینب بنت عارض یهودی و جبه
سلام من سلم بر خاله زبان کرده مسموم ساخت و چون شنیده بود که رسول صلی الله علیه و سلم
گوشت شانه و سردست را دوست میدارد و در آن دو عضو عمر بیشتر بقعه نمود و آن بر بار
برسم هدیه نزد خبر السرب صلی الله فرستاد و چون آنحضرت نفقه از آن طعام در میان نهاده
انگی فایده بنیذاخت و فرمود که دست از اکل این بر زبان باز دارید که زبان حال این
گوشت باره چون گوشت باره زبان باین بسخن آمد و گفت مرا مسموم ساخته اند اصحاب
ترک طعام خوردن کرده بشر بن برکته تقوا از آن گوشت فرو برده بود و بدایتی هم در مجلس
زنگش منیغیر گشته وفات یافت و بغوی بعد از یکسال بخوار رحمت ایزد متعال بخت
و حضرت خبر السرب بهود را طلبیده از وی پرسید که ترا برین عذر چه خبر باعث آمدن
جواب داد که با خود اندر بسیدم که اگر ملکی با منی زهر در تو اثر کرده از سر خلق باز شوی و اگر محقق

بنبر با شبي حضرت فوت نماز حضرت زهرا محافظت نمايد زمره از اهل سر برانند که بموثر الای
این جریه را از یهودیه عفو نمود و فرقه کونین که قبل او حکم فرمود و اما اتفاق مغرض سایر خود
خبر شد و ذراع آن سرزمین را بدیشان داد و نام از روع گرداخذ و هر چه حاصل شود نصفی را
به بیت المال فرستند و نصفی با جیره خویش بردارند و بسیاری از کتب میر سطور است
که در وقت محامره خبر نمود و کسی از یهود بدو رخ شناختند و پانزده نفر از مسلمانان
سعادت شهادت دریافتند و از آنجمله یکی محمود بن مسلمة القارست بود و برادر محمد بن
مسلمه و او در ایل ایام محامره روزی بعد از محاربه بسیار در پی دیوار حصار ناعم میل
استراحت نمود و تصور آنکه در آن قلعه کسی نیست و گمانه بن ابی الحنفه با مر حب علی
اختلاف الروايتين از بالایی حصار سنگی بر سرش زدند و محمود رضی الله عنه بدان زخم
متوجه ریاض جنت گشت و دیگر از شهیدان جبر عامر بن سنان بن الکوع بود و او روزی
در برابر مر حب آمده ان کافر متورثی بر سر عامر زد و شمشیر در سپر محکم شده عامر نیز
شمشیر بر روی انداخت و بتفصیل این روی تیغ بر زانوئی عامر آمده بان زخم در گشت و مسلم
بن الاکوع که برادر زاده عامر بود که بان نزد بنبر آخر الزمان رفته گفت یا رسول الله جمعی از باران
سیکونند که عمل عامر باطل است زیرا که بعرب شمشیر خود گشته گشته انحراف فرمود که در روی گفته اند
بدینستی که او را در آخرت پوشیده مانند که اسامی سایر مسلمانان که در بنبر شهید شده اند از
سیر معلوم نشد باین ماه ستوده با اثر بر و که محمود عامر اختصار نموده عنان بیان را بصوب دیگر
انعطاف داده در رفته الاجاب مسطور است که در روز فتح بنبر جعفر بن ابی طالب و زوجه وی عا
بنت عسریه المدینه و شش نفر از اسیرین که ابو موسی از آنجمله بود از جانب بنبر
خبر السیر صلی الله علیه وسلم رسیدند و چون انحراف جعفر را دیدند شیط گشته فرمود که بخدا قسم که

کدام یک ازین دو امر باشد و مان ترم بقدم خیر یا بفتح خیر و رفع او را از غایب خیر حصه ازانی
 داشت نفست که در انوقت که حضرت نبوی صلوٰه الله و سلامه علیه بنوا جی خبر رسید محضه بن
 مسعود را بجانب فک رسال فرمود و اما عالی ان موضع را باسلام دعوت نموده از دعاست
 حاقبت نزد خیر نماید و محضه حسب الفرموده منبر رسانیده به وفدک نخست جوابهای در
 گفتند و بعد از دو سه روز که ان فتح بعضی از فلاح خبر فرماشتند بقدم اعتدال پیش آمد یکی از
 روسا ر خود را که فون بن یونس نام داشت با جمعی نزد حضرت مقدس نبوی فرستادند
 تا بمسجد باط معالطه قیام نمایند چون انجاست بلارست عتبه نبوت رسیدند بعد از
 و قال هم صلح بران قرار یافت که اهل فک نصف از ارضی خود را بر رسول صلی الله علیه و اله
 وسلم و نصف دیگر از ان باند و سقوه افضی بدین عبارت در بو رست که بعضی کو بد حضرت
 رسالت نبوی فک امیر المؤمنین علی را و ستاد و معالطه بروست امیر واقع شد بران هیچ
 که امیر قصد خون ایشان نگند و حوالیله خاص از ان رسول باند بس خبر میل فرود آمد و گفت
 حق تعالی میفرماید که حق خویشان بده رسول گفت خویشان من کیستند و حق ایشان چیست
 و خبر میل گفت فاطمه است حوالیله فک برود و آنچه از ان خداوند رسول است و فک هم بود
 پیغمبر علیه السلام فاطمه را بخواند و از برای او جنتی نوشت و ان وثیقه بود که بعد از وفات رسول
 علیه السلام پیش او بکمر آورد و گفت این کتاب رسول خداست که برای من و برای
 حسن و حسین نوشته است انتمی کلامه در بسیاری از کتب معتبره معلّم علماء فن میرمقوم
 گفته که چون حضرت خیر البشر خاتم الانور از جانب کفار خیر جمع شد طبل مراجعت گرفته علم
 غیرت بصورتی انفری بر او اخت و بس از طی چند مرحله در موضع صبا قتل فرید
 و رو قینکه سر مبارک بر کنار حیدر قرار نهاده بود و آثار وحی بران سرور ظاهر شد و زمان

نزل وحی امتداد امتداد یافت که انخاب بدایر مغرب شناخت و بعد از آنکه در حیات
انبیاء از علی مرتضوی برسد که نماز عمر گذارده جواب داد که فی رسول صلی الله علیه وسلم دست دعا
بر آورده که الهی اگر علی در طاعت و اطاعت رسول تو بوده انخاب یا باز گردان تا با و ای صلوات
عمر قیام نماید از اسماء بنت عبس رضی الله عنهما مروست که گفت بعد از آنکه انخاب
سند بود دیدم که طلوع نموده بر کوه و دامن نافت بشابه که معان خورشید را طالعیت بر آید
برای العین دید و علی صلوات الله علیه نماز دیگر بگذارد و این معنی داخل مغزات حضرت نبوی
و موجب انظار و مباحث خباب مرتضوی گشت و چون حضرت مصطفی علیه من الصلواته التمام
از صبح کعب فرموده بود ای القری رسید بهودان موضع بظاهر بیعتی از مشرکان عرب
قدم در میدان قتل نهادند و اهل اسلام نیز غیبه صفوف بروشته ابواب خنک و جدال
بر روی ایشان بکشت و زد و در آن روز با آنکه بزرگواران و بزرگواران بقتل آمدند غالب از غلبه
تغیر نشد اما صبح روز دوم خوف و رعبی تمام بحال اهل ظلام راه یافته بود ای و ارشاد
و فرمود عیسی متکثر بدست سپاه اسلام افتاده چون بهودان از فتوحات سپاه
نصرت انما خبر یافتند این : معالک سلوک شسته خیره نمودند و حضرت مقدس بوی
صلوات الله و سلامه علیه فرین فتح و ظفر بدین طعنه ستافتند سرایا با طرافت جواب
دیار عرب فرستاد و نگاه بتهیه اسباب سفر عمده القفا فرمان داد و در ذی قعدة
همان سال با و هزاران مهاجر و انصار بجانب مکه توجه فرموده ابو رم غفاری را در
مدینه بخلافت تعیین نمود و در آن سفر صداب جنبیت و سلمه بی نهایت شجاعت
یا مفتا و شتر همراه برود و ضبط اسباب جنبیت محمد بن سلمه نقولین کرده هم محاسن
اسلمه را بیشتر بن سعد باز گذاشت و رسول صلی الله علیه وسلم چون بحریم حرم رسید

مشرکان بغل خیال رفتند و بموچی که در کتب مسبوط مسطور است انحضرت بکجه درآمد و او را
 عمره بجای آورده سه روز نوافت نمود و بموت بنیت حارث المصلا لیه را که خواهر بن عباس
 بود داخل امهات موئین ساخته نگاه بصوب مدینه علم غرمت برافراخت و در دفاع
 سال ششم از رحلت رسول تطییل و جان فسخ نمیکرد و در مدینه حسین در اوایل این
 سال بقول بسیاری از اهل اخبار خالد بن الولید و عمرو بن العاص و عثمان بن طلحه عتید
 در مدینه بلایزمت آن مهر سپهر بر روی رسیده زبان بکلمه طینه توحید گویا گردانیدند و منم
 درین سال سربه مونه واقع شد و مونه چنانچه شرح ابن حجر در شرح صحیح بخاری آورده فرمود
 از فری بن عابر بن شام و از انجا ناهبست المقدش و در حله است و سبب اسال
 سپاه بان موضع آن بود که حضرت مقدس نبوی صلوٰۃ اللہ و سلامہ علیہ مکتوبی
 بحارث بن عمار از دی و او تانزد حاکم بصری بمجد و حارث بعد از قطع منازل بموت
 در آن مقام بفرمان سرخیل و عسائی که از امراء قهقر بود کشته گشت و این خبر بمکه
 اشرف خیر البشر رسیده زید بن حارثه را بر سر هر کس از مهاجر و انصار امیر حارثه
 و فرمود که بجنگ مخالفان شام اقدام نمایند و در وقت و دواع اگر زید درین جنگ شهید شود
 جعفر بن ابی طالب امیر باشد و اگر جعفر نیز بسعادت شهادت رسید عبداللہ بن رواحہ
 بامارت لشکر قیام نماید و اگر عبداللہ نیز عالم را بدرو و کند و هر کرا مسلمانان خواهند بخود
 امیر گردانند گویند بود و در آن مجلس حاضر بود که رسول صلی اللہ علیہ وسلم این وصیت نمود
 روی باحضرت آورده گفت یا ابانفاکم اگر نو در دعوی نبوت صاوتی بر کرا بامارت
 نامزد کردی باید که کشته کرد و زیرا که انبیاء بنی اسرائیل چون سپاه بجنگ اعدای خود میفرستاد و اگر
 صدکس را برین نهج بامارت تعیین مینمودند کشته می شدند انفع زید بن حارثه رعی اللہ

عنه با شکر هدایت اثر محبوب مقصد توجه نموده چون سر جبل از غریت نمایان آگاه شد کجا
در هم کشیده برادر خود سدوس را با پنجاه نفر از سپهسواران فرستاد و سدوس و راوی ایلم
بجوز خیر الوری رسیدند و رحین محارب به بقتل آمد و سر جبل از تعالی این خبر متوهم شده بطبعه
که خجست و از قیصر استخدا نموده با دوشاه روم معی کثیر بود و سر جبل ارسال دست یکبارگی
از قبایل عرب نیر با و پیوستند چنانچه عدد مخالفان از صد هزار تجاوز کرد و مسلمانان بعد از
و فوف بر کشت اعدا قرعه شورت و در میان نهاده از هر طایفه محارب به قرار دادند و در محراب
مونه قادی فریقین واقع شده تخت زید بن عارثه علم برگرفت و پای در میدان نهاده
خک میکرد تا شهید شد انگاه جعفر رضی الله عنه را بیت برداشته روی بگفتار آورد و در
علیه کرده دست راست او را میزدند و جعفر علم بدست چپ گرفت و ضرب تیغ کمی از
اثر اران و شش نیز منقطع گشته انگاه جعفر لو را دو بازوی خود نگاهداشته بر جمعی
از بزرگان و سواران عبداللہ بن رواحہ با خذ را بیت و اقبال میدان فقال اقدام نموده او نیز
شهادت یافت و اهل اسلام بعد از کشته شدن عبداللہ رضی الله عنہا خالد بن الولید را
با نارت بفرستادند و خالد بن رور تا شب در میدان حرب بلعن و ضرب شول بود و روز
دیگر او ضاع و کرا انبرداده مخالفان تصور نمودند که اهل اسلام را مد در سیده و ازین جهت
از ایشانک شده بگریختند و مسلمانان در همان صحت و قدرت متوجه بدین گشتند و چون
پیوست که در آن روز که در محرابی مونه خک غایب بود و خی سجانه تعالی حجاب از شش چشم
حضرت مصطفی برداشت چنانچه خصوصیات حالات آن موکد را مشاهده نموده حامران
را از شهادت زید و جعفر و عبداللہ بن رواحہ رضی الله عنہم علی الترتیب خبر داد و فرمود که
بعد ازین ابن رواحہ شمشیر از شمشیر نای این و تعالی علم برگرفته فتح بردست او نمیشد چنانچه

جابر بن خالد بن الولید سیف الله ملقب شد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در آنروز
در شان جعفر رضی الله عنه فرمود که جعفر بیعت در آمد و حق غرض و ملا عوض و دوست او و مال از
یا قوت سب و عنایت کرد و در قضای خیابان بر جانب خواهد طیاران نماید لاجرم بعد از آن او را
جعفر طیار خوانند نقلت که بعد از سه روز یا چهار روز از واقعه موه بعلی بن مینه که بلی از حاضران
ان غزوه بود و بلا زمت حضرت خیر البریه علیه السلام و التحنه رسیده انحضرت فرمود که ای بعلی
من ترا خبر دهم با تو مرا خبر میدی بعلی گفت تو خبر ده یا رسول الله و حضرت رسالت پناه
بکفایت احوال را بر زبان وحی بیان گذرانیده بعلی گفت بحق ان خدای که ترا بر استی بطنی
فرستاده که از حدیث قوم حج ترک نفرمودی از اسماء بنت عیس و وجه جعفر رضی الله عنهما
مرویت گفت در روزی که خبر واقعه جعفر بدیده رسید خبر البشر صلی الله علیه وسلم بخانه ما آمد
اولاد جعفر محمد و عبداللہ را طلبیده هر دو را بپوشید و بپوشید و من آثار طلال و زمانه حال انحضرت
مشاهده نموده انتم یا رسول الله مگر خبری از جعفر تو رسیده گفت اری بر او روانم من جعفر
یافت و جمعی از یاران که با او بودند نیز شهید شده اند اسکا گوید که چون این سخن شنیدم بر جا
و آثار گریه و افغان کردم سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که ای اسماء شایسته گوی و دست
بر سینه زن انکلو بخانه فاطمه علیها السلام رفته دید که در فراق جعفر میگریه و عالم حاضر انوجرا
از گریه زحمت از پاوه شد فرمود که علی مثل جعفر فلینک الباکیه را اگر گریه بگریه باید که
مثل جعفر گریه کنده بعد از آن گفت جهت ال جعفر طعمی تربس ازند که اینان بر اسم تعبیر
استغال دارند و این قاعده که از برای مصبت زوکان طعام فرستند از آن روز باز در میان
مروم مدینه پدید آمد و یکروز و قیام سال هشتم از هجرت مدینه ذات السلاسل است
بکفایت حال و تفصیل این احوال آنکه مباح علیه نبویه رسیده که جمعی از اسرار بنی قضا

دایه دارند که طریقی از اطراف دیار اسلام را نماند که نشند و آنحضرت محمد بن العباس را با
نفر از مہاجر و انصار مدینہ کفار نامزد فرموده چون عمرو بنات سلاسل رسید بوضع انجامید
که احد او احد از ان زیادہ است کہ با مسجد نقر خود را در احد او جہا و ایشان توان آورد نامہ را
رافع بن مکیث جنی را بدینہ باز کرد و اینکہ استوار نمود و رسول صلی اللہ علیہ وسلم ابو عبیدہ بن
الجرہ را با و دست کشت از مہاجر و انصار کہ ابو بکر و عمر رضی اللہ عنہما از انجہ بودند بعد و عمر
روانہ ساخت و فرمود کہ باید کہ مخالفت در میان شما واقع شود و چون ابو عبیدہ بعد و دست
نماز در آمد خواست امامت کند و مانع اندہ گفت اہل بیت و اہل ان لشکر تعلق بمن میدارند
و نو معاونت من ماموری و چون ابو عبیدہ را حضرت مصطفی اللہ علیہ وسلم دست نموده بود
کہ باید اختلاف در میان شما واقع شود و بعد و افتد کرد و انکاء سپاہ اسلام بمنزل اہل ظلم نشاندہ
دست بغارت و تاراج بر آوردند و موسی بسیار قیمت گرفتند و با حصول مقصود بدینہ باز گشتند
و در وصف انصاف سطور است کہ چون اہل ان سریرہ بخدمت حضرت خیر البری علیہ السلام نماند
رسیدند آنحضرت از عمرو حال مروی را کہ ہمراہ او بودند استفسار نمود و عمر و از موافقت ایشان
لشکر گفتہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم از سپاہ غیر پرسید کہ عمرو با شما چگونه معاش کرد و ایشان
زبان لشکر عمرو گفتند اما گفتند کہ باید اوی در حالت خمار امامت قیام نمود و مقتدا
ایشان علیہ من الصلوٰۃ افضلها چگونه ان واقعه را از عمرو سوال کرده جواب داد کہ در ان روز
رای منوط بود و من مقتضای است واللہ تعالیٰ بیکم بیکم الی انہلک از ہلاکت نفس خود اندیشیدہ
بغیر نمودم رسول صلی اللہ علیہ وسلم از رسیدن این سخن تبسم شد و فرمود کہ نظر کنید و دید
کہ از برای خود چگونه بیانہ کرده و بروانی کہ درج الدنیا ذکر ان ناطق است ہم درین سال انجام
بجز جہت جلوس خیر البشر در وقت فراخ اندن خطبہ وقوع یافت و با اتفاق علماء سیر و چین

سال افوار فتح که از مطلع نایمات سبحانی و اتمی توفیقات ربانی بر وجه احوال فرخنده مال امل سلام
 تاقت باین ابن سخن آنکه در وقت معاطعه پیغمبر بنی خراجه بر بنابر سید ابراهیم صلی الله علیه و آله و سلم
 در آمدند و بنی بکر هم سوگند قریش گشتند چون در میان آن دو قبیل در سواقی ایام بوسته بایره
 عداوت مستغل بودند درین اوقات که ایشانرا از جانب نفوس سپاه فزاعی روی نمود و بر سر محاسن
 فزاعی رفتند و روزی یکی از بنی بکر محو رسول صلی الله علیه و سلم بر زبان راند و غلامی از خراجه
 او را منع کرد و آن سقّی منع نشده غلام خراجه سر در وی او در هم شکست و با نجیب الشقیب
 بن الجاهلین الحباب یافته بنو بکر النجاشی بفرستادند و ایشان و قمر عهد و پیمان پیغمبر از زمان
 را بر طاق نسیم نهاده انجاعت را امداد نمودند بلکه طایفه اهل یمن مثل سهل بن عمرو و
 بن عبد العزی و عکرم بن ابی مجمل و صفوان امیه و مکرّم بن حصص جبا نهای خود را تغییر کرده بایده
 بنی خراجه شجون بودند و بعد از آنکه باین حرکت ناپسندار شکستن جان پشیمان شده بودند
 متوجه مدینه گردیدند تا پیش از آنکه ابن خبیر سموع خبر بشنود و در تجدید مراسم صلح کوشیده
 مدت مصالح را زیاده کرد و اندر صحاح اخبار و روایات که در سحران شب که کفار قریش بر سر
 بنی خراجه شجون بودند حدیث خبر البریه که در حجره مسموم بود و در وقتی که از طهارت خانه بیرون
 ایستاد که نصرت نصرت میمونه رضی الله عنهما پرسید که یا رسول الله تا که حدیث میگویند جواب داد
 که زجر کننده بنی کعب است از خراجه که طلب معاونت می نماید و میگوید که قریش بنی بکر اقام
 نموده اند و بعد ازین گفت و شنید سه روز عمر و بن خراجه بدیده رسید و صورت بشمون
 قریش را معروف گردانید و هم در آن اوان ابوسفیان پیغمبر آمده خانه دختر قریش را
 حبیبه که در سگ از دایه صاحب التاج انتظام داشت رفت و بر فراش آنحضرت نشست ام
 جلیبه آن دساره را در فرودیده گفت ابن فراش سید اهل لطافت است و ذات تو

مقرون بزرگ و نجاست و ابو صفیان بحشم از پیش و خیر برون رفته بجلوس جانون
 حضرت رسول صلی الله علیه و سلم شافقت و هر چند در باب بخود موافقت معاطه سخن گفت
 جوابی شافی نداشت انگاه ابو بکر و عمر گفت و شنیدند نمودن ایشان نیز کلمه که موافق در میان
 او باشد استماع نمود بعد از آن بعینه علیا فاطمه زهرا علیه السلام رفته از اینجا غیر نوبت باز
 بس با علی مرتضی صلوٰه الله علیه ملاقات کرد و گفت یا ابا الحسن مرا ای نمایی در منزل
 به طلب شد که بنایت علی بن ابی طالب و محرم امیر المومنین علی فرمود که باید که در میان این سخن بر خبری و
 با او از بلند بگوی که من از هر دو طرف قوم بخوار خود در آوردم ابو صفیان گفت اگر خبری
 تو عمل نمایم مهم من نیست پذیر و جناب و طاعت باب جواب داد که معلوم نیست که بخود این
 سخن کار تو کفایت شود اما جاره غیر ازین ظاهر نرسد انگاه ابو صفیان در مجلس حاضر بنما
 او از بر آورد که ای قوم بر این دوگاه باشید که من از هر دو جانب دم بخوار خود در آوردم و من
 من انت که محمد خوار را در دکنده بعد از آن این سخن بعضی اخذت غیر رساند و همین جواب
 شنید که ای ابو صفیان تو این سخن مگوی پس از آن ابو صفیان بکمر رفته چون میباید که
 ساخت بود با قوم در میان نهادن قصه بخمارش ختم و حج هم غیر داخه و علی بن ابی طالب
 با تو خزل کرده و منتهی نموده که گفته مردم جانبین را در زینهار خود در آورد و قصه بعد از رفتن
 ابو صفیان حضرت مقدس بنوی صلوٰه الله و سلام علیه کفار سازی نکرد استغفار فرمود
 اما با کسی نگفت که فریخت کدام طرف دارم و مناجات کرد که اللهم خذ علی السعایر منهم ملا
 بروی علی لعنه و قبایل و اصیاء عرب تا صدان و ستاده پیغام داد که هر که بخدا و رسول
 او ایمان دارد باید که در اوایل ماه مبارک رمضان مسج و مکمل در بدینه باشد در بن اثنا خا طیب
 بن ابی طلحه مکتوبی بنهاد و قریش نوست معین آنکه رسول صلی الله علیه و سلم حج نکرد

ما بحاج حضرت مشوشت و غالب ظن من انت كقصد اخذت غيرك بائي ميت و خواستم كه در شما
حق ثابت كند و بنا بر اين مكنوب بنوستم و السلام و اين كتابت را بر بي و او را در موي خود نهادن
كرده روي بكنه نهاد و سيد المرسلين يا خبار جبرئيل امين از سمعي واقف شده علي مرتقي وزير
بن العوام فرمود كه برويد تا روضه حاج و در آن موضع زني را خواهيد يافت مكنوبي مكنوب است
ان نوشته را از وي گرفته بياوريد چون امير المؤمنين علي وزير بان زن رسیده طلب کند نمود
انكار كرد و ايشان شرايط نفوس مجاي آورده از ان مكنوب اثر نيافتند طالع خزه علي مرتقي صلوات
الله عليه گفت بخدا سوگند كه رسول خدا يا من در روضه تكلفه و نشيد از نيام برون كشيده ان صعيقه
را بفصل تهديد نمود و لاجرم ترسيده مكنوب از موي سر خود برون آورد و بان خاب سلم كرد و چون
ان كتابت بظرافت حضرت رسالت رسيد عاظم را طلبيده پرسيد كه چرا چه بخرم اين مكنوب
با عشتاد عاظم گفت يا رسول الله بخدا سوگند كه بر جاده متابعت تو راستخ و ثابت ام
و عرض من از نوشتن اين مكنوب ان بود كه حفي بر فرشتش ثابت كنم تا بحفاظت عيال و اموال
من كه در مكه ان مقام نمايند رسول صلي الله عليه وسلم نقد بوق منحن عاظم كرد و امير عمر گفت يا رسول
الله اجازت فرماي تا كرون اين منافق بزنم و ان سرور و زكين عمر كوشيده گفت او را اهل بيت
انفقه حضرت مقدس نبوي صلوات الله و سلامه عليه بعد از ترتيب شكر فم سب ما بحاج حضرت اين ام
مكتوم ما الورم عفاري را حدينه خليفه گذاشته بقوي در دهم ماه مبارك رمضان رايت نصرت
نشان بجانب مكه كرده برافراشته و در سر جاده ابو عبده بومين شكر باميت اثر اشتغال نموده
از مهاجر محققدم و در خبر شمار آمد كه سيد مراد درميان ايشان بود و از انصار چهار هزار و دهم
مواكب طفر آثار بودند و با قصد اسب و شتر و از قبله مزبنة برانفراده بودند كه صد زره و صد اسب
درميان ايشان بود و از مردم سلم چهار صد مرد و كذا برست سيد عالم اختصاص یافته بودند و از بني كعب

مانند کس شمرده شد و نواج کاینات از آن موضع نهفت فرموده چون منزل مدبر رسید فریب برادر
نیزه دار که اکثر برپ سوار بود و از بی سیم سپاه قدرت شعار پوشتند همچنین از اطراف و
جوانب و یار عرب منافقان ملت سید المرسلین بمسک و طغیان ملحق میگشتند چنانچه مروان
افضل عدوان سپاه بده برادر رسید و چون دو اعلیفت با موت السفاک بمن مقدم سید عالم
صلی الله علیه وسلم یک اقزای این منظر طرم گشت عباس رضی الله عنه از جانب مکه تشریف
آورده طازم رکاب سعادت اشاب شد و معارفان آن حال ابو سفیان بن الحارث بن عبد
و عبد الله بن ابی امیه که آن یک سرعم و این یک سرعم رسول صلی الله علیه وسلم بود و تفصیل انازل تا
سرور از شده ایمان آورده و نواغ از زمان بعد از طی جذر حله و کمر انظران که بر چهار فرسخ که
رسید و شب دوران منزل توقف نموده فرمود و نا اشن بسیار از افر و خند و دوران شب عباس
رضی الله عنه از استقبال قریش اندیشیده بقصد آنکه ایشانرا تنبیه نماید که بمو کب جایون ایند و
خویش امانی حاصل کنند بر کسره عامه خبر البشر نشسته ناموضع از آنک غمان باز نکشید و دوران منزل
با ابو سفیان و جمعی دیگر از قریشان که پنجس از مکه بیرون آمده بودند باز خوروه با ایشان گفت
که حال صیت و متوجه حرم حرم کیت و ابو سفیان جاره جوی شسته عباس اوراد و لبث خویش نمودند
و بجانب مسکه طفر اثر مرا حبت کرد و عبور این برور خیمه عمر بن الخطاب صلی الله علیه و آله و چون عمر
بر ابو سفیان نظر انداخت گفت ای دشمن خدای الطمه الله که بر تو دست یافت و شمشیر کشیده
به تیغیل شتافت نامش از عباس رضی الله عنه در رسول صلی الله علیه وسلم رفته رفته رخت قتل ابو سفیان
حاصل نماید و عباس نیز بیروان شده تقابل کرد بکه خیمه خبر البشر و راند و محاذی و حضرت میان
عباس و عمر رضی الله عنهما در باب قتل و امان ابو سفیان قیل و قال بسیار واقع شده از نظر
عباس اورا بنجیم خویش برود و جاح باز نرود سید عالم صلی الله علیه وسلم آورده انحضرت ابو سفیان را سلام

و عوت فرمود و عباس اورا از ضرب پنج ترسانیده ابو صفیان طوعا و کرها کلمه توحید بر زبان راند
 ابو صفیان مروی جاود است اورا نهانی مخصوص کرد آن حضرت فرمود که من دخل دار ابی صفیان
 و من القی السلاح فهو امن و من اظف بابه فهو امن و من دخل المسجد الحرام فهو امن من ابو صفیان با جایت
 حضرت رسالت لطیف که باز گشتن عباس رضی الله عنه بفرموده رسول صلی الله علیه و سلم از عقیقه نشانی
 و اورا در محلی تنگ نگاه داشت تا کثرت و ایهت سپاه اسلام را ملاحظه نموده عجبست خود الهی درو
 قرار گیرد و چون لشکر اسلام بعطیت و راستگی تمام بفر ابو صفیان درآمد گفت ای عباس در عالم
 ابن مقوار نخل و شتمت باشد بدستی که ملک را در زاده تو عظیم شد عباس جواب داد که ای ابو صفیان
 این رسالت و نبوت نه مملکت و سلطنت نگاه ابو صفیان بر بسیل نخل یک شتافته است
 امان با مل حرم رسانید و حضرت سید کایات و علامه موجودات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
 نبی طوی رسیده فرمان داد که هر رضی الله بامها جبران از اعلی که در آمده را بنی که بر دشمنش بود و چون
 نصب کند و خالد بن الولید با بنی اسلم و عفار از اسفل که در اید و لای خود را و دشمنای نبوت بزنند
 سعد بن عباد با قوم خود از غنیمت بدین توجه کرد و بنفسش طایفه خواص اصحاب را برین طرف توجه
 فرمود از موقع نبوت فرمان واجب الله و عان صدور است که چنگل از اهل اسلام با ارباب کفر و
 ظلام مقاتله کند لیکن اگر جمعی از شرار و دشمنان و مقام قتال آیند لشکر فرخته اثر برفع ایشان قیام نمایند و
 در آن روز بر زبان سعد بن عباد رضی الله عنه گذشت که ایوم یوم المحرم یعنی امروز روز جنگ
 و سیر است و ابو صفیان این سخن شنیده فی الحال بلا زحمت حضرت رسالت مشافت و آنچه
 سعد گفته بود بعرض رسانید رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که امروز روز رحمت فی روز محرم و
 امیر المؤمنین علی فرمود که علم را از سعدستان و نگاه دار و برواتی پسرا و نفس و عقلت
 که عکرمه بن ابی میل و صفوان بن امیه و سهیل بن عمرو با قوچی از اهل شرارت در آن روز سر
 بر خالد بن الولید گرفته تا بیره جنگ و جدال اشتغال یافت و استعمال یافت و از سلمانان

جابر بن عبد الله بن جابر بن خالد اشعري بغير شهاده رسیده از کفار و دانی بیت بیعت کشته گشتند
و بقیه السبع سلاح انداخته را بیت حضرت جعفر خند و رسول همین چون در موضع خون سرد
از کمر و راه بسته و زه در پوشیده و خود برق میاویون نهاده با اکابر مهاجر و انصار مسجد الحرام در آید
و زبان معجز این ملکه ملک نشان گشاده بیت الله را طواف نمود و نواهی خانه را از لوث اضم
پاک ساخته و محفل را که اعظم تبارش بود خباب و نطیمت باب و رفوی بفرموده حضرت
نبوی بر خاک نداشت انداخت بیت ز لوث وجود بیت و بیت پرست و از هر بیت الحرم
در بسیاری از کتب را و بان اخبار رسیده از علی الله علیه السلام که در مقام صلوات الله علیه
نبی چند بزرگ در موضعی بلند نهاده بودند چنانچه دست بان نرسید و علی مرتضی صلوات الله علیه
بوقض خبر الله نام صلوات الله علیه و سلم ای یوم القیام رسانید که یا رسول الله بای مبارک برکت
من نه و این اضم را فرودار رسید امر را گفت یا علی ترا طاقت نقل نبوت نیست تو بای برو
و بان امر قیام نمایی و انجباب پای برکت مبارک مصطفوی نهاده ان تا از بابان انداخت نقلت
که در آن رسول الله علیه و سلم و الله از امیر رسید که خود را چگونه می بای جواب داد که یا رسول الله
چنان می بینم که حجب کشوف گشته و کوبامر من باق عرش مجیدی ساید و هر چه است در از یکم
اقتدار من و می آید آخرت فرمود که ای علی خوش وقت تو که کار حق میکنی و چند حال من که مارتق
میکشم و روایتی آنکه فرمود یا علی رسیدی با آنچه میخواستی جواب داد که بلی یا رسول الله بخدای که ترا معبود
کرد و آید که چنان بذارم که اگر قصد کنم دست بهمان رسانم انگاه شاه مردان خود را بر زمین انداخته
تسبیح نمود و سجد عالم صلوات الله علیه و سلم فرمود که با عیاسب خنده بیعت گفت یا رسول الله مرا ب
آمد که از همچنین جایی بلند خود را افکنم و چگونه الم بمن نرسید حضرت تقدس نبوی صلوات الله علیه
علیه فرمود که چگونه الم نور رسد که بر دارنده تو رسید المرسلین بود و فرود او بر جبریل امین و این حد

۳۰ از این نسبت محاسبی مطابق با محاسب در این که خبر سکون و نه کوی کمان می بینم

ساخت انگاه دست ویرا گرفته مجلس همایون حضرت مصطفی علیه من الصلواته و التماسا و اما حاد آورد
و بیا به نام خویش را در خواست نمود و انحضرت از جواب اعراض فرموده جانفرد و النور بن کمر است
و آخر از منتر و یک رسول الله علیه وسلم رفت و ستر مبارکش را بپوسید و نهرج بسیار نمود و گفت یا رسول
الله عبد الله را مان وادی ان سر و فرمود که اری و چون صمان و عبد الله بیرون رفتند حضرت کشت
باب اصحاب را حالت ساخت گفت چه خبر مانع شد یکی از شمارا که بر خبر و این ملک را بکشید عباد
بشیر گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا برستی بعث فرمود که شظیه شارت کو خسته چشم تو بودم
انحضرت فرمود که منرا دار نیست پنج پیمبری که مانده این باشد و از جمله ان شش تن که خون ایشان بفرمان
حضرت خیر البشر حدر شده بود یکی حد نما و معاویه و اول نقاب بر روی بسته در میان جمع از سوانا
پیش انحضرت آمده سلمان شد و ان یافت و دیگر که کینک ابن عفل بودند قریه و فرماوار
و از بگشته گشته فریاد گریخت و با خرمه سلمان شد و دیگری ساره بود که در ملک خدای است مطلب
انقظام دست و او بقول صاحب کامل النوازع و انفرق زمر بدست امیر المومنین علی بن ابی طالب
ام سعد بود که هم همان روز بدورخ شتافت در روضه ابی حباب مطورت که کو بند فخر مکه در سیزدهم ماه مبارک
در معان واقع شده و جمعی برانند که در سیم ماه مذکور ان فتح دست داده و سپید عالم صلی الله علیه وسلم
بقیه ان ماه و شش روز از شوال در مکة توقف فرمود و در ان ایام قضایا روی نمود یکی آنکه فاطمه زهرا
بن عبد الله بود مخرومی که بر او زاده ام سلمه بود چندی چندی بزر وید و این معنی شپوت بود که رسول
صلی الله علیه وسلم حکم بقطع یار او فرمود و اصافه بن زید زبان بشاعت کشاده انحضرت در
رفت و خطبه خوانده بود و بعد از ادای حمد و ثنای باری غر و علا فرمود که یا ایها الناس بدانید
و گاه باشد که ام ما تقدم بدانجهت هلاک شدند که چون شریعی در میان ایشان درو
روی دست انوی باز داشته اقامت نمود و ندی هرگاه ضعیفی باین امر متلاستی اجرا و حد و

نمودند پس اشارت کردند و دست مخرومه را بردند و بیکر آنکه سید ابرار صلی الله علیه و آله را اظهار خالصت الی الله
باسی سوار بموضع غلغل فرستاد تا بنجاه غری را خراب کرد و همچنین عمرو عاص رویی تخریب بنجانه سوار آورد و
بیان قبیل حدیل رفته ان بت را شکست هم در آن ایام بموجب فرموده سیند کانیات سعد بن زید
باعت سوار بموضع غلغل رفته بنجانه منات را که در زمان جاهلیت معبوداوس و طرج و عنان بود ویران
نمود و در آن موضع زنی سیاه برهنه زویده موی که نوح میکرد و بنظر سعد و رآمد و سعد ان زن را قتل کرد
بخدمت سید عالم صلی الله علیه و سلم باز گردید و بکفر و طالع زمان توقف در که آنکه سید ابرار صلی الله علیه و آله
را خیار خالد بن الولید را با سعید و بنجاه مرد از مهاجر و انصار و بنو سلم بناحیه ملهم بقبیلہ جذبه فرستاد و
تا این اثر با سلام دعوت نماید و حال آنکه ان قبیلہ در زمان جاهلیت عوق پدر عبد الرحمن و فاک بن الغضیر
عم خالد را کشته بودند و اتفاقه چون خالد بنو جذبه نزد یک سید ایشان دست رحاب اللحم سلاح پوشیده
باستقبال شتافتند و بعد از ملاقات با خالد اظهار اسلام نمودند خالد گفت بجز جهت مسلح شده اید جواب دادند
که ما و فلان قبیلہ از عرب جدا و گشت چون کرد سپاه جدا شدند استم که انجاعت بر سر مای آیند
خالد این عذر را نپسندید و گفت سلاح از خود جدا کنید و انمردم بموجب فرموده عمل نمودند
خالد هر یک از ایشان یکی از ارجاع خود سپرد و سحری فرمود تا نذا کردند که هر کس اسیری و ارتقل آورد
بنو سلم اسیران خود را کشته مهاجر و انصار انجاعت را بکشد استند و یکی از امیران بنی نضله را
بشناقتند کیفیت حال عرض داشت کرد و سید ابرار و دو بار یاسه بار بر تان آورد که اللهم ایل الی امرنا مع
خالد انما شاه ولایت بناه مبلغی مال داده بمیان بنی جذبه فرستاد و ادیت کشتگان و عوص
اموال تلف شده ایشانرا اونا نماید و در استر خا خط را انجاعت احتیاط فرماید و امیر المومنین علی
سلام الله علیه انجا رفته و انمردم را جمع آورد و بموجب فرموده رسول صلی الله علیه و سلم تقدیم
رسانید و بعد از ادا و دیت مفتوحان و اموال ایشان مبلغی و بیکر از انچه رسول صلی الله علیه و آله

قبایل

و سلم فرستاده بود زباده آمد و امیر المومنین علی صلوات الله علیه از آن خبر یافت آن کرم کرده بجای
مکد بازگشت و بنوعی عجم و عرب بسبب قضا و قدر مکرور خدو را با خالده در مقام قهر و غضب بوده و بعد از
استغفار از بنی خدیجه و شکایت بعضی از صحابه فوت و یکم تا ده اتفاقات فرمود و این اخبار
خبر البشیر در کتب معتبره میر مرقوم خاه صحت اثر کرده اند که چون واقعه فتح مکه در اطراف
و یارب عرب اسرار یافت اکثر تر بر خط مناجات حضرت رسالت علیه السلام و التمجید نهادند
مکرم بنی حواری و ثقیف که بر مخالفت حضرت اتفاق نموده مالک بن عوف البصری را با
موسم کرد و این نزد مالک بن عوف بقول صاحب مفداقی سه هزار مرد و بر و انبی که در وقت
۴۰ حباب مذکور گشت چهار هزار فرام آورده با خیال و اطفال و جهات جاهل و احوال متوجه او
چنین شد و در بدو چشمه را که چشمش از طبع بنای عاقل بود صد و بیست سال یا صد و
سال از عمرش گذشته و با صابت رای و تدبیر العاف دست همراه خود کرده اند چون
بلوغ اس رسیدند و رید او از کربه اطفال و اطفال زنمان شنیده پرسید که این چه اصوات است چرا
داوند که کسان موجب زمان مالک بن عوف اهل و عیال و امنه و اموال خود را همراه کرده اند
نا در جنگ سستی تواند نمود و در بدین رای را خطا نموده با مالک ملاقات نمود و گفت ما در
مال و عیال مناسب بحال اطفال رجال نیست زیرا که اگر زمان مقتضی گیر باشد منصرف راجع
باعت رسته نموده یعنی اگر نسوان و کودکان و اطفال و رجال را باز گردانی تا اگر شکستی
روی نماید عیال و اطفال بدست مخالفان امیر گردند و اموال در تصرف مردم نمایند مالک
اتفاقات باین سخن مکرور روی براه نهاده و در بدو چشمه و چشم شده از ملاقات او باز گشت
الفقه چون خبر اتفاق حواری و ثقیف بمع شریف حضرت مصطفوی رسید غایب بن ای
در مکه خلافت تعیین نموده با ده هزار سپاه حاصه و دو هزار از طغایر مکه و بر و انبی باشند و

[illegible]

روز بر اثر بیاضی سوار بود و از جانب لشکر بنی داود بر زبان وی بیان میکردند که ای بنی داود
ایمان بن عبدالمطلب و ابوسفیان بن الحارث غسان ستر را گرفته و عباس بن عبدالمطلب از جانب
راست و در کابینگی فریادی انحراف نموده از حمله مانع می آمدند و در این اثنا مالک بن عوف توجیه
رسول صلی الله علیه و سلم شده امین بن امین سر راه بروی گرفت و جنگ میکرد و تاروی برایش
حبت آورده بعد از آن مالک سعی نمود که حوذا بن حاتم را بنیاساند اما پیش از آنکه قبل حدود
اسب سحر خنجر شکسته و این معنی او را میسر نشد نفیست که در وقت قرار امحاب اسرار
ابوسفیان و جمعی که هر سبیل که از جانب زبان بگوید نوبت کویا کرد و اینده و جز از غارت گزیده
حدیثات بر زبان می رانند اما بخلاف ایشان صفوان بن ابیه با آنکه هنوز مسلمان نشده بود
مقوم گشت انجاعت را از لفظ بان سخنان منع میکرد و میگفت که اگر مردی از قریش دالی با
نزد من داشته است از آنکه سینه از موازن مالک محمد بن اسحق از سینه بن عثمان بن ابی طلحه
روایت کند که گفت چون رسول تعظیم صلی الله علیه و سلم بطرف چنین حرکت نمود من بفرست
فکر فرصت یافته اقدام پرور و پرور خود را که در احد گشته گشته بود و از وی یکشم ترکیب آن
گشتم و در وقت اندام سپاه اسلام شمشیر از نیام کشیده قصد کردم که از دست بفرورایم
بن عبدالمطلب را ویدم زرب میفید پوشیده و از سیاده محافظت انحراف می نماید پس حاتم
که از جانب چپ بر روی روم ابوسفیان بن الحارث را مشاهده نمودم که آن طرف را
نیافت بنهاد انگاه از عقب حضرت رسالت پناه در آید و خواستم که تیغ را کار فرمایم
شعله آتش میافیند و او در همان آید و نزدیک بان رسید که مرا ببیند و از کمال دهم دست
بر چشم نهادم درین اثنا حاتم بنیاساند اما بنیاساند از کتبایان بن مکررینه فرمود که بایست
از آن معنی دمن بموجب فرموده نزدیک انحراف گرفته دست بر سینه من فرود آورد و گفت

اللهم اوصع غنة السبطان وخذوا موئيدكم ورائه من ان سرور نزد من محبوب تر از چشم و گوش
 من شد انگاه با شارت حضرت رسالت پناه با نثار افاز کارزار کردم و اگر فی النمل دردم در مقام
 قتال امدی نفع را بروی حکم بی ساختن بصیرت پیوست که در صباح روز جنگ خنن عباس که او را
 بلند داشت بفرمود رسول صلی الله علیه وسلم سنان را اندازد که فریاد برآورد که یا مفسر الله انصار
 یا اصحاب الصلوة یا اصحاب سورة البقرة و این ندا گوشش سپاه اسلام رسیده از اطراف
 و جوانب پیوست سرور آل غالب ستافتند و قرب صد نفر از انصار و غیر ایشان جمع آمده
 بر شترکان حمله آوردند و حضرت فرمود که ای حالان نور حرب کرم گشت انگاه شنی سنگ ریزه
 بدست آورده و شامعت انجوه نفع بجانب مخالفان انداخت و حج جشم نماند که در
 از آن ربک در آن جایی نکرده بعد از آن بر طبق امت کریمه تم انزل الله سکنه علی رسولک
 و علی المومنین و انزل هوذا المرء حاکما بامر الله و شکرها و ی نسیم طفر و نصرت بر اعلام هدایت
 اعلام حضرت رسالت وزیده مشرکان روی بادی کریم نهاده اند و در کشف النور بعضی دیگر از
 نسخ علماء ایم مسطر است که در مکه که کافری سوار بر جبرون نام برعلی سوار روی بمیدان
 حلال نهاد و در جری خوانده مبارز طلبید و لا و ران سپاه اسلام از طول قامت و عظم جنبه
 او اندیشه مند شده که مبارزتش رغبت ننمود که نگاه شاه ولایت ثناء بدو
 آن در بر شرافت بفریب تیغ ابدار و مار از ریز کارش برآورد و امعنی سبب استظهار سپاه
 سید ابرار و موجب انکار کفار خاک رگشت نقلت که در آن جنگ چهار نفر از مسلمانان
 بعرشها دوت فایز شدند و هفتاد و کس از مخالفان کشته شدند و برد امت کشف النور
 انجمله جیل نفر بفریب تیغ امیر المومنین حیدر بدو فتح ستافتند آورده اند که از عیان
 تقسیم بقسم شده ملائکه بالکین عوف بدو طایف رفتند و گروهی

ابن نخله نو جو نمودند و فرقه با و طاس گرفتند رسول علیه السلام ابو عامر اصعري را با جماعتی که برادر
زاده ابو عامر ابو موسی و بر بن العوام از انجمله بودند و عقب شمرگان که مقبران او
بود و ان فرمود و در ورج الدار سطور است که چون ابو عامر با شکر طفر اثر با و طاس رسید و برین
الغمر با شکر طفر از کفار بد اختر بر زیر نلی الیتاوه بود من اجماعین عربی صفت و او ده دید
بدست دمی بن ریف که در سلک نفع زیر ان نظام دشت گشته است و ابو عامر در برابر و کس از
شمرگان رفته ز نعر از بناترا افضل رسایند و نعر بن شمر جان شمر بن شمر بن شمر
چشمه و برادر زاده اش ابو موسی فایم مقام هم شده و را علا و اعلام اسلام طریق سبی
و اتمام سلوک دشت و از کفار بعد نعر گشته بغیر السیف روی بوای فریاد
و صدای فتح او طاس و طاس نیلگون کردن افاده سپاه طفر قرین با موس خاتم البین
شما فتند و در ان معرکه شمش هزار برده و حیثیت چهار هزار ستر و چهل هزار و فیه نقره
و زیاده بر چهل هزار که سفند عینت مسلمانان شده فرمان واجب بود و مان از موفقت بود
صدور یافت که فایم را و ر قمرل حبرانه حج آورده و با و بن شمر انصاری بغیظ و محافطت ان
اموال بر و از و انگاه حضرت سالت پناه رایات طفر رایات بقصد حصار طایف بر آید
و علم خاصه را علی مرتضی و اده ابو عبیده بن الجراح با خالد بن الولید را با هزار مرد و هزار
معه شکر ساخت و بنفس نفیس با یون متاقب ایسلان در حرکت آمده بعد از
و مول بطایف کفار چهار دیوار حصار را پناه کرده آغاز انداختن بر سنگ نمودند
نیز بنیاد حرب و بکار فرموده جمعی کثیر ز غدار شدند و در ایام محاصره و دوازده نفر از اصحاب
سعادت انساب شمر بن شمر بن شمر بن ابی بکر برادر عایشه و عبد
بن ابی امیه برادر ام سلمه رضی الله عنهم از انجمله بودند و قلعت که در ایام محاصره طایف

مقدس نبوی جناب ولایت ماب بر تقوی را با جمعی از اهل صدق و صفات ناز و فرموده و در
ان دیار سیر نموده حیرت جانی یابد و در هم شکند و شاه ولایت پناه بار فقار روی براه آورد
و آزمای قطعی یافت طایفه از دلاوران قبله خیم که راه بر این عم حضرت خانم صلی الله علیه
و سلم گرفته قدم در میدان معاهده نباده شهادت نامی که بزرگ شهادت از امثال
و افران تبار بود از میان قوم بیرون آمد و مبارز طلبید و اسیر المومنین علی صلوات الله
علیه انکس جنگ او کرده هر چند ابوالعاص بن الربیع انجباب گفت که خاص نیست که سوار
شکر ابتدا بحرب علی مرتضی سخن او را بسمع رفا نشود و در برابر ان کافر ظهور رفته
ضرب و و انفقار او را بدو از فرستاد و بقیه کافران نیز میت را حینت شمرده شاه بروان
نمای تبارن و نضبت را که در ان نواحی یافت شکست و غنیمت حضرت مول
مراجعت فرموده انحضرت شاه ولایت غنیمت را در خلوت طلب است و دست
ممنون انجباب را از گفت و اسرار در میان نهاده امیعی موجب تعجب اصحاب است و عمر بن
الخطاب با حضرت رسالت ماب گفت یا رسول الله بی حضور ما با این هم خود خلوت
نکرده راز میگوی فقال تا عمر ما انا انجبیه و لکن الله انجاء یعنی من تبار افتخاری را می
خوب با او راز گفتیم بلکه میت بفرمان و نای راز تباران کشا و مابین راز با اوزریان انقصه چون
بر و اتی مدت غیر و ده روز زمان محاصره افتاد و انست بر غیر انور خیر البیضاء صلی الله علیه و سلم روشن
شد که در ان ایام فتح قلمه طایف مبرریت از انجا کوچ فرموده و منزل جبرانه تسریعت
برده غنیمت من را تقسیم نمود و مطالبه اهل جمعی از اهل طه را که نومسلمان شده بودند
تا بیفت قلوب ایشان از عطا بی انتهای خویش گرانبار کرد و ایند و اسراف مهابذ و انصار
را بنا بر و نور و نون و اعطای که بر جانب ایشان و است جزئی که تسریعت کرد و انصار

از منی در چشم شده گفتند پیغمبر صلی الله علیه و سلم قریش و سایر قبایل عرب با نعايات خود
ساخت و مارا بدستور این چتری نداد و حال آنکه با پوسته ترکیب باور شایسته می شود و نه این
شکرمان از شمشیر بای با یکدیگر و این سخن بسج هایون حضرت مقدس نبوی صلوات الله علیه
علیه رسیده فرمان داد تا اکابر انصار و خزیمه مجتمع کردند و غیر ایشان کسی در آن مکان نباشد
انگاه بانفاق شاه ولایت پناه بدانجا تشریف برده بنام جوی انصار زبان سخن بیان
و قلوب این را بستان غایت نشان لعلی داد و فرمود که شمارا نمی بینم بلکه مردم
باشند و گوشتند بمنزل خود باز کردند و شمارا رسول خدا بجانهای خویش دید و چنین فرمود
خاصه من و صاحب سر من اندر اگر تمام مردم بر اعی رود و انصار برای من ملوک طریق انصار اختیار
نمایم خدا با انصار را با من رود و انصار از رسیدن این سخنان فر خاک شده و زقت کرده چندان
که رسیدند محاسن ایشان ترکست نقلت که حضرت مقدس نبوی عباس بن مرداس
اسلمی را از غنایم جن چهار شتر غایت کرد و انچه درون کشته از غایت خشم نبی چند در آن باب
اندا نمود و ابیات بسمع شریف سید کانیات رسیده امیر المومنین علی را فرمود که بر خیز
و زبان او را از زمین قطع کن و علی مرتضی علیه السلام بر جااست و دست عباس را گرفته
و روان شد عباس گفت یا علی زبان مرا خواهی برید بخت و طاعت فرمود که بجز فرمود
رسول صلی الله علیه و سلم عمل خواهم نمود و چون حکایم شتران را رسیدند این هم خبر الناس
اورا گفت اختیار کن ازین شتران از چهار نفر تا صد نفر عباس گفت پدر ما و مردم فدای تو باد
یکم بگوید و طایم بگوید و انچه امیر المومنین علی صلوات الله علیه عباس گفت
حضرت خاتم نبیان را در احوال اهل اطلس شمرده و چهار شتر انعام کرده اگر خواهی که در ملک
اشرافت مهاجر و انصار قیام بای بهان انعامهای و اگر میل داری که داخل موفقه قلوب گردی

مدینه شریف و جاسس موجب استعجاب شاه ولایت تاب بهان چهار شته مانع شده شاگردی
 بازگشت بخت پوشیده که نور منزل جواد از نور حضوران محراب بیرون روشن بود که فریب
 به بیت کس از اشرف جوانان بقیه علیه رسالت رسیده اظهار اسلام نمودند و انعام اسیر
 داد اموال و اطلاق اسیران خویش کردند و آنحضرت ایشان را میان اموال سیاهان مقرر کردند
 و هو از آن نذر اسیران را اختیار نمودند و سید ابرار علی علیه وسلم و الله اخبار بعد از
 اجتماع اصحاب غایت سار کفایت بنفس ایشان زبان و بی بیان آورده فرموده که از سیاهان
 ایشان آنچه شغل بی بی باشم است من ایشان مسلم و دینم اکنون اگر شما خبر از اسیران
 اسیران در میگذرید منت فرمایید و بفرض من و میراث از هر چه غنیمی رسد و عوض هر چه بشنید
 شتر چهار ساله چون انعام خبر الانام علیه الطوات و السلام را و از آن امر شده بود و رقم
 اطلاق بر غنای سیاهان بی هو از آن کشیدند انگاه حضرت رسالت پناه از احوال مالک بن
 بن عوف پرسیده و فرمود از آن گفت مالک در حصار طایف خلیف لبری برود آنحضرت
 فرمود که اگر نزد مالک اهل و عیالش را با اموال بوی هم و حدشته دیگر اضافه نمایم و چون این خبر
 مالک رسید کلمه توحید بگوید و آینه شبنمی بخرمت رسول علیه السلام و انچه شناخت و شنید
 که هست بیدفع گشته حکومت قوم و قبیل و هر طایفه که در نواحی طایف با اسلام در آیند با بوی
 یافت بعد از آن بهر امر از آن در محبت خود و بی قوه از خود بهر امر عمره بستاند بکشت
 و شرايط زیارت بیت الحرام بجای آورده غنایم بن اسیر را و بی حرم گردانید و معاذ بن ابی
 موسی اشجری را بجهت تعلیم احکام اسلام در آن بلده گردانید و انچه از حاکم بخارجی بر سر
 و پس از وصول بان بلده طبیب و راه دوی الحیدر و طوت ابراهیم از ماریه قبیله روی نمود
 و ابو رافع از آن بشارت را بحضرت رسالت رسانیده با انعام غلامی سرور داشت و در نزد نفق از نولد

ان مولود عاقبت محمود رسول الله عليه وسلم و نمود تا سر او تراشیدند و بوزن موش نقره صدقه کرده
 بترقیب عصفه فرمان داد و بر او بی نام برده که دختر من درین زند و زوجه بر او بی نام بود برای از ضایع اسم
 مفرشد و در واقع سال هجدهم در حرم حضرت است و میان نوزده تن که در زند و زوجه بر او بی نام
 چون سال بلال محرم سال نهم از هجرت سید عالم صلی الله علیه وسلم بر طارم سپید خرا بود و آنست که حضرت
 حال بیت اندر زکوة یقین فرمود و بریده بن الحصب را میان بی عفار و اسلام فرستاد و عباد بن شبرا
 بر منی سلیم و بریده و عمرو بن عامر را بفرارده و محاک بن یسار را بی کلاب را فاع بن ملک را بکعبه و
 بن ضعیان یعنی بنی کعب و نمایی قبایل مذکور زکوة برداختند و جامعه مذکوره را بمغنی المرام بجا
 آمدند روان ساختند اما بنی کعب انکار کردند که چرا این مقدار مال را بحدی باید داد و دست بکشید
 بشیر که گشتند چون بشیر صورت حال بران موال و دیدند بخت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بزرگ
 و گفتند و آنچه مودعش کرد ایند و بنسبت بن حصن فراری با بجاه سوار بنا و بی نیم ماه بگشتند
 بیان انجاعت ناخت و اموال ایشانرا غارت کرده بلزده مرد و یازده زن و سی کودک را اسیر ساخت
 و اموال و اسیرانرا بدینده برده طایفه از بنو تمیم مثل افرع بن جالس و عطار و بن حاجب و زبرقان
 بن بدر و نعیم بن سعد و عمرو بن ادهم و قیس بن سواد طلب بیابا توجه بدینده گشتند و بعد از
 در وقتی که رسول صلی الله علیه وسلم در حجره عالیه بنوم و در آنجا استغفال داشت بسجده نفس
 بنومی در آمدند و چون ایشانرا معلوم گشت که آنحضرت در کدام حجره است بدو حجره که میر رسیدند و داد
 بشیر و مذکرای محمد بیرون آمدی و هر چند بلال بنکس ایشان بی پرخت بجای نیمه سیدنا الکذا
 عالم صلی الله علیه وسلم از خواب در آمده بیرون سناقت چون از او نماز بشن فارغ گشته
 منویم آغاز معاشرت و بیانات کرده عطار و بن الحاجب بر خاست و خطبه خود خوانده نماز
 قبله بنی نیم بیان کرد و با شارت با یون حضرت بنوی ثابت بن قیس بن تماس انصاری در برابر

م بادای

خطبه بر زبان رانده بعضی از مناقب و آثار انصار و مهاجر او نمود و انگاه زبیر بن بکر را
نمیدان بود متی جدا افتاد و حسان بن ثابت از موقف نبوت بحواب او مامور شد که
چند نظم کشید که موجب تحسین و افزین گشت بعد از آن اعیان بنی نهم فطرتشان و فصاحت
بیان محمدیان فایز گشت سر ابراهیم غلوب ایان باواریان مفت و ششای وقت و رسول
صلی الله علیه و سلم باطلاق اسیران آن قوم حکم نمود و ایشانرا بوطایا سرافراز ساخته معاود
از رانی فرمود و هم درین سال حیدر را بوجوب فرموده سید ابرار صلوات الله علیه و الله خیار
الی انقراض او و او را بعد و پنجاه سوار حیت خرب بخانه طبرستان قبله طی شناخته و آن بخانه
را و بر آن کرده مدی و در حاتم از بیم تیغ ابن غم حضرت حاتم صلی الله علیه و سلم بطرف کربلا
و خواهرش میبرده بسیار اموال بسیار بدست امیر المومنین علی افتاده از جناب نصیحت حاتم برآید
اما دختر حاتم را داخل میانکر و اندوخته و همراه خود میبرد و رسول صلی الله علیه و سلم آن صغیره را بوجوب طهر
او بوطن مالوف باز فرستاد و چون دختر حاتم را در طلاقات نمود او را از احوال سید غایبان
علیه افضل الصلوات انگاه کرد و آنچه بجانب مدینه روانه ساخت و مدی در سال هشتم از هجرت مکه
از حضرت سیده سلیمان سیکر از وفات حال نیم آنکه خاطر شریف سید المرسلین از اینهاست موشن
طالانی یافته قسم یاد فرمود که مدت یکماه بایمان طلاقات نفرماید و در سبب این سوگند
ارباب بیرون وجه مقدره گفته اند روایت مشهور آنکه روزی حضرت رضی الله عنهما از حضرت خیر
علیه السلام و النجینه حضرت طلحه بدین بدر خود رفت و در پیش آنحضرت باره فطرت را
در میان خانه طلب بسته بهجت و بی شغولی کرد و حضرت همان لحظه از منزل بدینا رگشته بر
حضرت حال اطلاع یافت و آغاز گریه کرده گفت یا رسول الله فرانش من با کثیری محبت
مینمای رسول صلی الله علیه و سلم چون ثابت اضطراب حضرت را مشاهده فرمود و در مقام تسکین

رونده گفت نورانی هستی که من ماریه را بر خود حرام سازم جواب داد که صتم و سلیم علی الله علیه و سلم
ان بزرگ را بر خویشین حرام کرد اما خفصه را وصیت فرمود که این را از با مجلس موی و حصه
ظاهر این معنی را قبول کرده چون رسول صلی الله علیه و سلم از خانه بیرون رفت گفت حال ابامعمر
در میان نهاد و در وقتی که عایشه بیرون طافات سرور کائنات فایز گشت بزبان تو فرمود گفت یا رسول
الله عفا در ایام نبوت من یا ماریه صحت دارا باقی اوقات ازواج ترا خالص و سالم باشد و رسول
صلی الله علیه و سلم از شنیدن این سخن متعجب گشته حجت نادیدنی بویات مظهرات موند خور و
گرفت یکماه این ترا به بعد و آیات اوایل سوره بقره در آن ایام نازل شد و آنحضرت بعد از آنکه
بیت زدند و از اهل بیار مومنین را از شرف معاجبت خود محروم ساخت باز دیگر طریقی التفات ملکوت
و هدایت سال رجم سبیه غامبه که نرنا اعتراف نموده بود بوقوع بیعت بیان این سخن است که قبل
نایب به سال عورتی از عامه مجلس مایون رسول مبین همچون زنده نرنا اعتراف نمود و التماس ابرار
شروع کرد پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که باز کرد و از ابرو تعالی طلب انزاش نامی سبیه گفت یا رسول
الله میخواهی که مرا باز کرد وانی چنانچه ملان زن را کرد و ایندی و حال آنکه وی را بسین است از زمانه نام الا
علیه من الصلوات و فضلهای رسید که تو هم از زنا حائله گفت اری رسول الله علیه و سلم فرمود که بگوینا
دفع حل نمائی و او را شخصی از انصار سپرد که ببلبل او تمام نماید چنانچه حل کند و چون مدت حل او سپرد
ان انصاری رسول را خبر داد که آنحضرت فرمود که باز مانیکه ایام رقباع انقضا نباید او را توان
و بسپ از مدتی ان زن کوک را از شیر باز کرده و باره بدستش داده نزد رسول صلی الله علیه
و آله و سلم آمد و بار دیگر التماس ابرار حد شریع نمود و آنحضرت کوک را یکی از اهل اسلام سپرد
فرمان داد تا گوی حفر کردند و ان زن را سینه در ان کونشاده اشارت فرمود تا او را سینه
کنند و خالد بن الولید از پیش روی سبیه سنگی بر سرش زده چند قطره خون بر روی خالو رسید

وزیران پیشام ان صیغه کردند ساخت سید ابرار علی الدین علیه وسلم خاندان نیکین داد و گفت بان
 قدامی که نفس من بد قدرت اوست که بعبه نو به کرده اگر نه حاجی بدین سان نو به کند البتد امر نو
 بشود و چون کار بعبه با تمام رسید اصحاب بامر حضرت رسالت باب بر حدش نماز گزارده و چون
 گردانیدند و از معظمت وقایع این سال و بگری غزوه بنوک است و سبب ان غزوه ان بود
 که کاروانی از شام بدین آمده اوازه در انداخت که عالم روم لشکری فراهم آورده قصد مدینه دارد
 و بابر ان سید عالم صلی الدین علیه وسلم غرمت ان طرف کرده مهاجر و انصار را تبعه اسباب
 سفر امر فرمود از دیگر قبایل عرب که طرف اسلام در یافته بودند استمداد نمود و چون در ان اوا
 در میان مدینان قحط و عسرت درجه کمال داشت و هوا در نهایت حرارت بود اصحاب در اول
 حال ارتکاب ان غزوه را کاره بوده و میخواستند که در سایه اشجار سرسبزده از آثار جلالت انوار
 محفوظ شوند و ابی کریم با ایها الذین آمنوا اما لکم انفر وانی سبیل الله تا قلتم انی الله عرض
 در بناب نازل شد پس انان مجامعان دین بحد تمام آغاز برای جهاد نمودند و از موقع جنگ
 فرمان واجب الله و فان شرف فدا یافت که متولان محایه فقر و مساکین را به شتر و زین و سایر
 ما محتاج سفر معاونت نمایند و اصحاب در ان باب طریق سخاوت و جهاد نمودی سلوک داشتند
 و بر و ابی روضه باب ان الله یحب الیمنه و ابی بکر علیه السلام از سر تمامی اموال خود بر ناست و عمر
 بن الخطاب رضی الله تعالی عنهما از جهات خود را بخطر آورد و عثمان ذی النورین الله دوست شتر با سید
 شتر چهار سینه ترسب کرد و بقوی برادرش عقیل طلائع صفت ان لشکر نمود و عبد الرحمن بن عوف
 چهل اوقیه طلا با چهار هزار درم نقره معروف است و برین قیاس دیگر اعتبار اموال خدا ساخته می
 نمود و شتر زن مرتب مکمل گشتند و رسول عجم و عرب و راه بعبه الحرب از مدینه بیرون
 رفته و در ثبته اوضاع بعبه الویه قیام فرمود و از اعلام طغر فرین مهاجرین نوای با بکر و علی

بر پیر بن العوام توفیق نمود و لای اوس را با سید بن خضیر و او را امیت خریج را با ابوبکر العار
سیر و خالد بن الولید را مقدمه الجیش ساخت و در محبته طلحه بن عبد الله را با دوست و عبد الله بن
عوف را بر مسیره کفایت و دوران لشکر ده هزار سپه و دوازده هزار شتر موجود بود و در وقت
که در وقت غنیمت غزه بنوک بر غیر انور حضرت مقدس نبوی طاهر گشت که در آن سفر اید
دین متعلقه و فوج تواند یافت باین شاه مردان را در مدینه بر سر اهل و عیال گذاشته بخلافت
خویش تعیین نمود و امهات مومنین را گفت که از سخن و موافقید امام المسلمین اصلاح بخاور جائز
نمائید و بعد از رفتن بغزو اهل نفاق بر حال ان سرور مومنین صدمه برده و بزبان آوروند
که خبر اهل نام علی را جهت اجلال و اکرام در مدینه نگذاشته بلکه چون بر غیر انور نبوی گران باشد
که او را درین سفر همراه برد خلافت بوی داد و این چون سرور شنید این داستان را از فوجت
خواست ان نارستان را و علاج پوشیده از عقب حضرت مصطفی علیه من الصلوات الشرفا
در حرکت آمد و در حرف شرف ملاقات حاصل نموده سخنان منافقان را بعرض رسانید انحضرت
فرمود که ای برادر من بمدینه مراجعت نمایی که تو طلبه منی در اهل من و برای هجرت من و قبل
اما بر منی ان کون منی بمنزله هرون من موسی الله الله بانی بعدی است علی را چنین گفت
خبر اهل نام که ای کرده در کار دین اهتمام ترا از من ان شترت شد بدید که نسبت به من از تو
رسیده که اگر بود پس از من یعنی نبوت ز مردم شود اجنبی و در کشف انوس طور است که حضرت
منصف الله مدبرین حدیث نبوت را بجهت ان استنار کرد که نزد بر ایا نحقیق انجامد که غیر از مرتبه نبوت
هر منصبی که هرون را از موسی علیهما السلام مسیره بوده شاه مردان را نیز نزد انحضرت ان حضرت
مقرر است و معدود اولی فضلته بارش که فیما بعد من البشر و منقبت فانت بهما من لقی و
من غیره جرم امیر المومنین حیدر زبان الهام باین لشکر مهین میان جاری ساخته بجانب مدینه طیار

گشت و بر نوا تمام بر محافظت احوال اعلیٰ ان لایله انداخت و حضرت خاتم الانبیا علیه السلام
الصلوة اطسبا عازم مقصد گشت بواسطه طلت زار و کثرت حرارت هوا سپاه منظره بود و در
محنت نهایت مشقت طی منازل و مراحل میفرمودند و آب تیر در آن سفر کم یاب بود و باران
آن نیکو محبت عصره موسوم شد و در آن سفر جمعی از منافقان بطمع اخذ غنیمت همراه گشته
پوست مسلمانان را از کفار تخلیف می نمودند و این معنی در پریشانی خاطر مردم می افزود و در آن
غروه در وقت فتن و بازگشتن از حضرت سید کائنات و علامه موجودات علیه افضل الصلوة
و اکمل الصلوات خوارق عادات و معجزات باعتراف بطهور انجاسید از جمله آنکه ناله حضرت عباس
شد چنانچه بر چند در طلب آن شتر سعی نمودند و آن را وادی را می نمودند بنا قصد در آن امانا
منافعی زبیر نام بر زبان آورد که محمد از آسمان خبر میدهند و نمیدانند که شتر او کجاست و این سخن
بسم شتر بنوی رسیده فرموده که من نمیدانم که خبری را که خدای تعالی مرا بر آن مطلع گرداند
و حال مرا اعلام گرداند که ناله فضا در فلان پیشه است در زماش بر درختی چیده بر وید و نام
را بیاورید و جمعی بر آنجا رفته چنانچه حضرت فرموده بود شتر را باقتد و دیگر آنکه روزی شتر
و نمود که ذوا چاشق به چشم بوک خاتم رسید بایکه بر کس بیشتر برسد تا زبان رسیدن من دست باب
نرسد معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت کند که چون روزی که حضرت معمر بن ابی حشیم رسید دیدم که دو مرد
انجا ایستاده اند و اندک لبی در یک چشم میبرد خند و اخفرت از آن دو شخص پرسید که
این رساننده اید گفتند اری انشاء حضرت رسالت پناه فرمود که اندک لب از آن چشم برداشته
و جمیع با خند تا انفراد اب حاصل شد که دست و روی مبارک خود را بان لب شست و آن
مخالفه را در چشمه رغبه اب از آن در خوران اند بنابه که نمایی سپاه را لغایت در روضه الاحباب
مسور است که چون حضرت رسالت تاب چشم بوک رسیده و چند روز سعادت و اقبال مکرر شد

که پوینج پوست که خبر توجیه فیض جانب مدینه اصلی نداشتند لاجرم با امام شریعت بجای آوردیم
 مراجعت بر مضمون فرمود و خالد بن الولید با چهار صد و بیست سوار بر سر حاکم و دونه الحیدل فرستاد و بوجوب
 رسول و در وقت اجازت با وی گفتند که ایدر را با برادرش حسان و محدودی چند و بیرون قلعه
 یافتند که بشمار کوی استغال مینمود و آن جماعت را شکاری دار و در میان گرفته حسان بقتل آمد
 و ایدر که فرار شده باقی ابن محصار که بختند و برادر و یکرا ایدر که معاذ نام داشت بقتل آمد
 خالد با ایدر گفتند که ای جان لمان داده نزد رسول میبرم بشرط آنکه اشارت نمایی تا در قلعه
 و دو هزار شتر و هشتصد اسب و روایتی هستند مرده و چهار صد نیزه تسلیم نمایند و ابالت دونه
 الحیدل بدستور بر تو مقرر باشد ایدر این معاهده را قبول نموده برادر پنجم فرستاد تا در قلعه
 و اسباب مذکوره را مقرر انجام کرده برود و برادر در مصاحبت خالد روان شدند و سعادت طاعت
 حضرت رسالت را بر یافته و ملزم هر یک گشته بودند الحیدل شتافتند و روایت مفصلی در باب
 آنست که خالد ایدر و معاوی را در مدینه شرف خدمت انحضرت رسانید و آن دو برادر را توفیق رفیق گشته
 زبان بکلام توحید کو با گردانید و کتابی در باب حکومت دونه الحیدل از موقوف ثروت سنانه برادر
 خود باز گشته ثبوت پیوسته که چون رسول صلی الله علیه و آله وسلم از قروه نوبک مراجعت نمود
 بدینه رسید محمد بن سعد حرار که منافقان بدینه با شاربش ابو عامر را پس حصری عراقی حبت
 امر از اهل اسلام با کرده بودند فرمان داد و معن بن عدی با برادرش عامر حسب القوم و تهمید
 اساس ان اتفاق ابا اورا نمودم و محرب گردانیدند و بدین سال از اطراف دیار عرب توجع توجع از
 اشراف و اعیان قبایل بدینه طبعی می آمدند و شرف ملازمت حضرت رسالت علیه السلام و النعمه
 شرف گشته خدمت ابرایا عرض میرساندند و احکام اسلام انوحه بکین خویش باز میکشند و کثرت
 آنکه انشای ابن مروه بجای رسید که ان سارا سننه انوفو نام دارند و نصف القوم یک امرای بودند

۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

السمع شریف حضرت مقدس بنویسند که قومی از عرب در وادی ازمان مجتمع گشته و امید دارند که شیون
بر سر اهل شرب از دنیا بران نبی اخر الزمان نوای باو بکوبد ابی محافه غنایت کرده و در اسر و ارمی از اسما
حفظ و غیره ایشان گردانید و بوضع سر انجماعت نامزد فرمود و حال آنکه ایشان در وادی کثیر الحجاره و الاشجار
احمد دوران و خوار بود منزل داشتند و ابو بکر چون بدانجا رسید یکبار کفار از اطراف و حواشی حلقه آورده
سپاه اسلام انهم با یقینند انگاه حضرت رسالت مآب را بنی و بکر بسته بجهت من الخطاب از نای دست
و دوازده طایفه از مسلمانان جهت نداشتن ان هم ارسال فرمود و هم غیر بطریق ابو بکر منم باز آمده
عمر و حاص منکفل سرانجام ان امر گشت و او نیز از میدان سبزه کرخه منقفل از مرینه رسید و حصار
حضرت مقدس بنویسند جهت خباب و لایت مآب در نصوی ۲ نوای عقد فرموده و انجابت
سر و ارطایفه از سپاه طغریاه گردانید و فرمان داد که ابو بکر و عمر بعبه اللہ علیهما و عمر و حاص
نیز با ان لشکر دوران را مرافقت نمایند و از استعجاب شاه کرامت انساب کا و رجا نیز دارند
و انحضرت با مسجی انراب امیر المومنین کرامت یافته فرموده و در شان انجابت و عاای که برب
نار سیده فاسحبا اسبده بر زبان بجانب وادی رمل سیل نموده و علی مرتضی ۲ متوجه مقصد
گشته سیر میفرمود و در واز یک راه یکطرف رفته استراحت میکرد و چون نزدیک
بساکن مشرکان رسید از طریق که منشی تعم وادی میشد با هستکی در حرکت آمد و نفس
بیش پیش شکر میرفت و عمر و حاص از حرکات و سکناات ساه عالم نظام استقام شتابم فتح
و فیروزی نموده حتی که ان هم بر زبان او و نا بران با ابو بکر و عمر گفت که درین راه از و خوش
و و بات این وادی خطر است و مصلحت نیست که از جانب اعلی وادی بر سر اعدا و درین سخن
بریم محین علیها اللعنة ابن معن را با علی مرتضی ۲ در میان نهادند اما بسمع قبول راه نیافت و عمر
حاص مضطرب شده زبان بخوبی مسلمان مکنود و از متابعت شاه ولایت ان نراهی مینمود

کسی بمنت سنج اول شد و امیر المومنین علیه السلام بقیه ای از اینها می نمود طی سافست میفرمود و میبوی که
بحقیقت معارف شام خندان مشرکان بودند تا گاه بسیاری از رسید و مصداق انتقام در باب کفر
و ظلم نهاد و انجاعت تاب دیدار انوار و انفقار بیدار بیاورده مانند خفاش از بر تو انقباض
فرار نمودند و نورشید نفرت و طغیان از حق غایت ملک و او کرم طالع گشته سوره و الحاد است
باب نازل شد و حضرت رسالت باب احباب را بفتح شارت داد و چون امیر المومنین علی
علیه السلام مقام اعداء دین را بر طبق و طواغیت ساخته اعلام مراجعت برافراخت و بجای
مدینه طلیعه نزدیک رسید سرور بفرمان باران را با استقبال شاه روان مامور گردانید
و خود پیش پیش ایشان روان شد و در آنوقت که چشم امیر المومنین حیدر بر حضرت
پیغمبر صلواته الله علیه افتاد از آب پیاده شد و حضرت فرمود که یا علی سوار شو که خدا
و رسول از تو راضی اند و امیر المومنین علی از غایت مسرت کرمان شده رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود یا علی لو لم ائی اشفقت لبقول فیک الیوم مقام لا ترمی من الناس الله
اخذوا الزاب من تحت قدمیک میت چنین گفت امروز خیر الله نام که اندیشه دارم زبانی
مهام و ذکر نه حدیث زعفر علی می گفتم از غایت یکدیگر که بر هر که کردی زامت کتوز
نهادی بجای قدمهاش ستر خاک قدمهاش برداشتی از آن ابروی و کردار استی
و در او آخر شوال با او ایل دی القعه هین سال عبداللہ بن ابی سلول منافق که بوسه
بر کعبه اموز نا ملا می می شد و نجات یافت و صاحب کلمه نعمت الله تم بکارم الله جلانی
مقدور که بران سرخیل این نفاق نماز گذارد و نور از موضع صلوته و در زنده بود که است
و الله فصل علی احمد مهم و مات ابد آفرود اندوهم درین سال بخاشه بادشاه خشم
داعی حق را بسبب اجابت گفته بر باطن رضوان خرامید و سید عالم صلی الله علیه وسلم

در مدینه بروی نماز غایبانه گذارد و طلب مغفرت فرمود و ثبوت پوشیده که در او اندر می نمود
مذکوره حضرت خبر از نام علیه السلام و التهنیه را داد و عید شد که بکستافت باقامت مناسک
ج اسلام قیام نماید اما چون صباح علیه رسید که هر کس بر رسم جامعیت بر نه و در میان طواف
بیت الله میکند از غایت کراحت اصطلاح بالثبات و در آن صورت غریبت حج را در وقت
ناخیز انداخت اما ابوبکر الصديق را سردار سجد تفر از مجاوره و انظار کرد و ایند فرمان داد
که بکمرود و خلافت را بنا سک حج را تعلیم کرده از او ایل سوره بر آه ماحل است بر مردم خواند
و بعد نوحه ابوبکر هر تیل امین بر رسید و در سلین نازل شد گفت حکم رب العالمین چنانست که او را
رسالت نهند الا نوباً شخصی که از نو باشد لاجرم حضرت خاتم صلی الله علیه و آله وسلم امیر المؤمنین
علی صلوات الله علیه را طلبید و بر حکم الهی مطلع گردانیده فرمود که از عقب ابوبکر نشین و او ایل
سوره بر آه را از وی بستان و در موافق حج بر مردم بخوان و این چهار حدیث را بفرسج
خلایق رسان اول آنکه در بهشت در نماید که نفس مؤمن دوم آنکه من بعد صبح بر نه طاعت
خانه گویند سیم آنکه دیگر حج مشرکی حج نگیرد و چهارم آنکه از اهل کفران هر کس عید
موقت یا رسول داشته تا انقضاء الوقت بجهنم ثابت بود و اگر عید موقت نود یا چهار
ماه در امان باشد پس از گذشتن این مدت اگر مسلمان نشود چون دمال او حذر
بود و علی مرتضی بر نایب عفا عانم الله بنیاد سوار گشته و بجانب حرم شریفه در منزل عرج مایه
رسید و چون صدیق اکبر غایب شد او دید بر رسید که با علی امیر المؤمنه مالد مور جواب داد که در آن
چنانست که آیات او ایل سوره بر آه را این سیم نای که از او مردم خوانم و کلمات او را
مذکوره را بمصاحف خلایق رسانم ابوبکر شرط اطاعت بجای آورد و در آن وقت امیر المؤمنین
صدر بکستافت و در هر موقعی از موافق حج جناب و سلامت مایه ال آیات

را فراده فرموده کلمات اربعه مذکوره را بسبع خلاق برساند حدیثی اکبر نیز خطبه خواند و حج را پس
میگردانید و بعد از فراغ از آن قضایا علی مرتضی و ابوبکر الصدیق بخدمت حضرت خیر الانام صلی الله علیه
و آله ای بوم القیام مراجعت فرمودند و ابوبکر از حضرت پرسید که یا رسول الله از من چه صادر شد که از وراثت محروم
ممنوع گشتم رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که منی بجال تو راه نیافته و لیکن الله من حبیط الی عمر
عمر و جل بانه می یو می غنک الله انت او رجل منك و علی می و هو اخی و وصی و وارثی و
و حلیفنی فی احلی و امی بعدی یعنی و بی و بخر و عدی و صل و و بی عی الله علی و کشف الله
که بعد از غزوه بنوک عمرو بن سعد بکبر البربردی بخارست حضرت رسالت مبارک نمود
زبان بکلمه توحید گویا کرد و ایندو مقارن انحال الی بن شعث الحنملی را که قاتل پدرش بود و در
نذینه و یوه کشان با سنان نبوت شیان آورد و نار حضرت قصاب حاصل نماید رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود که احذر الله سلام ما کان فی الحاحلیته و عمرو بن سعد کلب ابن حبت مرید گشته
روی بدبار خود نهاد و در ان راه طایفه از بنی الحارث بن کعب غارتیده نصیب خویش ملحق
و چون ابن خنبر سمیع هاپون خیر البشر رسید امیر المؤمنین را علیه السلام بر قایقه از مهاجرین امر
کرد و اینده بجانب عمر قوم او فرستاد و خالد بن الولید را فوجی از سپاه بقصد ام ابی جعفر
داشت و مقرر ساخت که بعد از غلانی عسکر بن ایام نعلین بر هر دو لشکر سرور باشد و امیر المؤمنین
علی خالد بن سعید بن العاص را مقدم جبل خود کرد و اینده خالد بن الولید ان منصب را با ابو موسی
اشعری از رانی داشت و چون چند منزل مطوی گشت امربانی که خالد متوجه ایشان بود و مفترق
بر و فرقه شدند فرقه یمن رفتند و جماعتی بنی زبید پیوستند و علی مرتضی ازین حال قوت
یافته رسوبی نزد خالد فرستاد و پیغام داد که هر جا رسیدی باشی تا وقت وصول من تو صف
نمای و انتقامت باین سخن نکرده علی مرتضی علیه السلام خالد بن سعید را فرمان داد که از عقب

خالد بن ولید بتابد و هر جا که با و رسید وی را نگه دار و خالد بن سعید حسب الامر موده بنفیر ساند
چون امیر المومنین علی با خالد بن الولید ملاقات نمود بنابر محاضرتی که کرده بود او را سخنان و ثبوت
نفت انگاه شویه عمرو بن معدیکرب گفت که چون قوم عمرو از نوحه علی مرتضی علیه السلام خبر
یافتند او را با اباموران جوان قرشی را که منویه انجانب شده که از نوباح رسانند چگونه می بینی
عمرو جواب داد که هرگاه او را بنید گفت حال معلوشش کرد و و بعد از تلاقی فریقین عمرو قدم
در میدان نهاد و مبارز طلبید و امیر المومنین حیدر در برابر او رفته بایک بروی زد و قدم نبات
عمرو بمجد استماع ان او از از جای رفته بر میت عنیت شمر و سپاه اسلام تیغ در اعلی کفر
ظلام نهاد و بر او و بر او زاده عمرو را کشند و شکوه او را با چند زن و بکر اسیر گرفتند انگاه
ولایت بنه خالد بن سعید راجعت ان قدر مقامات هم انجا گذاشته فرمان داد که بر کس
که برخیزد مراجعت نموده ایمان آورد او را امان دهد و بعد از معاودة امیر المومنین علی عمرو
بن معدیکرب نزد خالد رفته مسلمان شد و بمال اطفال او از قید رفت نجات یافتند
روایت است که در ان سفر بس از وقوع فتح و طفر امیر المومنین حیدر جاریه از جواری خنس را
جسته خانه خویش اختیار کرده خالد بن الولید بر کفایت واقع مطع شد و درین باب کتوبی بحضرت رساند
باب نوشته معسوب بریده المحب رسال داشت و بریده بسن از لشکر بریده شتافته نوشت
خالد را بحضرت مصطفی نسیم نمود و چون انحضرت بر مضمون ان کتاب اطلاع یافت تنفیر
شده رنگ رخسار فایض الله نوارس از غیب برافروخت بریده گفت یا رسول الله اگر
مردم در ان کتاب اشالی این امور را جازت یابند فی مسلمانان ضایع شود و حضرت خنس
صلوات الله و سلام علیه گفت یا بریده احداث تفاق کردی نسبت بطلا درستی که علی بن ابی
طالب در املات از غنیمت انچه مرا عطا کرد و علی بن ابی طالب بهترین مردمان است نزد قوم مرا

بهترین کسانیت که پس از من باشند کافه امت را با بریده پیر من از آنکه دشمن داری علی را که حیا
تعالی ترا دشمن دارد بریده گوید در آن زمان او را بروم که زمین شکافته شود تا من فرودوم
لنعم الله من یحیط الله و یحیط رسول الله یا رسول الله از برای من انورش خواهد که من بعد
ازین هرگز در مقام عداوت علی نباشم و در شان وی بگویم که خبر و حضرت رسول جهت من
استغفار نمود و پس از آن شاه مردان ترو من محبوب ترین خلق بود کفار و ایمان و قیام سال
هم از تربت رسول واجب الاتباع و ذکر آمدن نهاری بخوانند و قیام و قیام و درین سال نیز
از اظهارات و جوانب و قیام اعراب بکلامت حضرت رسالت تاب می شافتند و شرف اسلام
شرف کشته معنی المرام همان مراجعت میبایست که نو و موقوف می شافتند و از جمله انجمافت یکی
مر برین عبد الله العلی بود که با جد و پنجاه کس از مردم قبیلہ بعل سعادت با پیوس خدمت محسن
بنوی ۲ اسر فرار گشت و محرم بنحانه وی الحلیقه نامور شده گفت یا رسول الله از پنجاه ناوی الحلفه
ساقی بعیدت من بر استوار نمیتوانم شد که آن راه را بر سرعت در فرودم و اگر بیشتر حوار
کشته روی بمقصد او و کوفتی می باید که بمقصود نایز شوم انحضرت بعد از رسیدن این سخن
بما یون خود را بر سینه بر رزده فرمود اللهم ثبت و احملها و نامهد با از مر بر مغفوبت که گفت
چون این دعا در باره من واقع شود در خصیت باقم بر اسی نزد کسش سوار شدم و بان
خدای که محمد را بر استی خلق فرستاده که بغور کردم که این اسب در زیر ران من بسان
کو سفندی است و شب روز میرانم نابزی انخله رسیدم و آن تجانه را منهدم کرد و ایندم و بکار از
جله و حق و قدر منی خلیفه بود و ایشان چون بدیده رسیدند با شارت حضرت رسالت و کرامت
را طاعت الحارث نزول کردند و معصل بطنوت استعوا و باقیه ایمان آوردند و در روضه
فرودست که مسلمه نواب که داخل و عد بنی حسم بود از ملازمت رسول صلی الله علیه و سلم خلف نمود

در منزل توقف کرد و بر زبان آورد که اگر محمد امر حکومت بعد از خود بمن گذارد و مقابله بنمایم و غلبه
و سید الانبیاء علیه من الصلوات افضلها بانابت بن نفس بن ناس و بعضی دیگر از باران منزل
مسلم شریف بر او بر سر او ایستاد و شایع فرمای که در دست دست استارت فرمود و گفت
اگر این را از من طلب نمایی بگویم و تو بخوار و خوارانی گردان و از انچه از من بخواهی در شان تو بدهم
و اگر بعد از من باقی مانی هر انچه حق غر و علات را بطلبی از خود بر شستی که من کمان بیدم ترا بکس
من نموده اند و در شان او آنچه نموده اند و حال آنکه رسول صلی الله علیه و سلم در واقعه بدر بود و که در
او دو سوار از طلا بود و از این جهت بخودن گردیده و وحی آمده بود که باید در آنها دم و انحضرت باو
در آنها میدیده هر دو ناپیدا گشته بود و خیر الله نام علیه السلام یکی از آن دو سوار باو صبیح و دیگر
بمسلم کذاب بغیر فرموده بود و الفقه چون مسلم بدیار خود باز گشت زبان بدعوی نبوت کشاد
و جمعی از اهل خلافت بوی ایمان آوردند و او نامه حضرت جعفر نوشت برین سوال که من مسلم
رسول الله ای محمد رسول الله ما بعد فانی فدا امرکت فی الله رفی معک و ان تالفت
الله رفی و بقرب نفسها و لک الله ردی الی و بر و لکن فرشتا قوم بعدا و ن یعنی این نامه از مسلم
که رسول خداست بسوی محمد که بغیر خداست اما بعد محضق این و نغای مرا و امر نبوت باو سر یک
ساخته و ما راست یعنی از زمین و فرس را نصفی دیگر در ازان تو و مرا و ان من و مکن فرشت
گروه ندارند و این نوشته را محبوب و کس بدین فرستاد و ستاد و کان او ملاومت
حضرت سالت علیه السلام و الحینه رسیدند و ان نامه معروض گردانیدند و ان ایشان بر سر
که اغنا و شما و باره مسلم حجت گفتند او در نبوت باو سر یک است رسول صلی الله علیه و سلم
نیم فرمود و گفت که اگر کشتن رسل منوع نبوی شما را گردن میزد و فرمود که جواب تکوین
مسلم باین عبارت نوشته که من محمد رسول الله الی سلمه اللذاب سلام علی من اتبع الهدی

حیاتک کتاب الکذب و الکذب و الله اعلم و الله اعلم علی بن ابی طالب علیه السلام یؤثر تحاشن نبأ من عاصه و العاصه
للمتقین و تم احوال مسلمة و احوال حرد و ابن مکه مذکور خواهد گشت و درین سال فبروردی که خواهم
زاده نجاشی بود و حضرت رسالت علیه السلام و الحجه رسیده جمال جانش بکلیه ایمان محلی گردید
و در همین سال با و ان حاکم بین مذکر اسلام او سابقا مرقوم خامه و زبان گسته بود و وفات یافت چون
بر تو این خبر به پیشگاه فیه انور خیر البشر یافت یعنی از ملک اورا به پیشش شهر آرازی داشت و زاده
اختیار گوشه از ان و پادشاه در فیضه انور عامر بن شهر محمدانی نهاد و بر فطری دیگر ابو موسی اسوی
را و ابی کر و ایند و صاحب را به علی بن امیه و طر فی را بمجاو بن جبل اردانی فرمود و از کلمات فطال این سال
و دیگر فیضه معالیه نصاری بحران و نزول اینه کریمه با اید است و کیفیت این واقعه چنان بود که بنظر امر از ان
صلوات الرحمن علیه و آله و سلم در ان نوشته السلام و دعوت فرمود و عمر انان بشرط مشورت
بجای آورد و سیس با چهارده کس از میان خود برگزیدند و بجهت دستاوند تا صفات و خانها
سید کانیات را ابوابی معلوم نموده خبر بدیشان رسانند و در بیان ان مردم سیس سمیت
نقدم موسوم بودند اول عبدالمسیح که عاقب لقب دست و ابن عبدالمسیح امیر و صاحب مشورت
نصاری بحران بود و دوم ایهم که اورا سید میگویند و سید صاحب حال و مجتمع ان طایفه بود و سوم الوطار
بن علقمه که در کس و عالم انجاعت بود و از سیاق کلام سخت الفه چنان معلوم میشود که عبدالمسیح نام
بخشیمی از بحران بود و عاقب از دیگری و برین تقریر کلاثر ان ایسان چهار نفر بودند باشند الفه چون
و قد ذکر ان بعد از رسیدن انکشته بر ما اطلاع در انکشته کرده و خلقهای این چنین پوشیده مجلس سالون
صلی الله علیه و سلم در آمدند و زبان سلام بکنند و انحضرت اصلا جواب نداد و اتفات بحال این
نفر نمود و بحرانان روی بجانب مشرق کرده بمحضضای کین خویش با و صلوات قیام نمودند و بعد از
فراخ از ان امر نزدیک بر رسول صلی الله علیه و سلم رفته هر چند سخن گفتند جواب نشنوند و لا جرم مخرون گردیدند

شناسنده با عثمان عفان و عبدالرحمن بن عوف ملاقات کردند و کیفیت کمالاتی که
 را گفته پرسیدند که اکنون معلمت چیست عثمان و عبدالرحمن بن عوف امیر المؤمنین علی را
 انجمن شریف داشت گفتند با ابی الحسن را می شریف تو در باب مهم انجاست چه افتضا میکند
 خباب لایت تاب جواب داد که طریقه صواب نیست که این مردم انجمن را با طلا از دست بیرون
 کنند و بجای این جامه که در بر کرده اند از اراکه در آن راه پوشیده اند بپوشند و نزد حضرت
 رسالت روید تا مشغور نظر عنایت شوند و نصاری موصوفه علی مرتضی علیه السلام علی
 محمود چون پیش رسول صلی الله علیه وسلم رفتند و سلام گفتند آن سرور زبان جواب داد
 و گفت بان خدای که مرا بر استی غلبه دستاورد که در کثرت اول اجماعت ترو من آمدند شیطانی
 همراه این بود و انگاه حضرت رسالت بانه البشیر با سلام و ایمان دعوت فرموده نصاری را با
 و انماع نمود و شققت از آنحضرت پرسید که چه گوی در شان مسیح علیه السلام خبر این نام
 جواب داد که او بنده برگزیده خدا بود و دستاوردی اسقف گفت حج میدانی که مسیح
 پرری بود آنحضرت فرمود که فی اسقف گفت پس چگونه گفت که او بنده است مخلوق
 و حال آنکه حج مخلوق را نه بینی الله الله او را پرری باشد رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر
 جواب شما منسوب بود من شهادت شما جواب سوال خود شنوید و روز دیگر این است باز شد
 که آن مثل عیسی علیه السلام کمال اوم خلقه من تراب تم قال له کن فیکون الحق من ربک
 فلا کن صا لمسرکن من حاکمه من بعد ما عا عه من العلم فضل لعا لوا اراع ایا را و
 ایا ارحم و الفسا و الفصوم جعل فجعل لفته الله علی انکا و من رسد انکسین
 بحر انان را طلید و این است هاست این رسان خواند و نصاری با عنفا و خویش
 بوده آنحضرت فرمود که باید یکدیگر یکدیگر با عا کنیم یعنی در باره هم دعا کنیم و گویم که گفت خدا

بر اهل کذب و افترا مادتر سابقان کفند امروز ما را سلت ده تا برویم و بعد از استخاره و استساره
روزا بابر مباحله تمام نمایم و خبر اتمام علیه الصلوة والسلام البنا از اجازة داده بحران بنظر
خود رختند و آغاز مشورت کردند و استفت گفت اگر فردا محمد باقر زندان و اهل بیت خوش
بیا محله ایرتیا از ارتکاب ان امر اجتناب نمایند که بابر نصاری نازل خواهد شد و اکبر با
و اتباع خود را بیا محله بیاورد و با او مباحله کنید الفقهیت صامی که بر دوش افکند مهر عباس
ملون ز جابرم سپهر حضرت رسالت با علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن و حسین علیه و علیهم السلام
از جبهه بیایون بیرون آید و منوب مقام مباحله است قال فی شفق النعم عن عائشة ان رسول
الله صلی الله علیه و سلم صرح و علیه مرطه رجل من شعرا و فجار الحسن فادخله فجار الحسن
فادخله فاطمه لصر علی قال انما یرزق الله لیس عظیم الرحمن اهل اللبث و لطمه لطمه
و در ان اشار و ساء نصاری بداشده چون چشم ان بران پنج عایشان افکند
که اینها چک اند که با محمدی اند کفند این جوان پیر عمر و اما و دهر ترین طقست بسوی او یعنی
علی بن ابی طالب علیه السلام این دو صبی بران فخر و بید از علی و ابن زن و خضر او است
فاطمه مادر این پسران که گرامی ترین طالبین اند بس او استفت گفت بخدای که جان من
در قبضه قدرت اوست که من بمی رامی بنم که اگر از این و فاطمی در خوانند که جل را ان زمین
بر کشند و رکنده شود با او مباحله بکنند که بنام خود آمده بابر و توفی که با پروردگار خود دارد
و اگر با او مباحله کنند آن بر شما منبر شود و بلا فردا ید و در همه روی زمین یک نفرانی مانند او اند
ملاحظه جانب مصر بودی من مسلمان می شدم و لیکن با او مباحله کنید بر آنچه معلقت باشد
بست اهل غیا و بران پنج عالی که او فدا و بگی ران بیان گفت این پنج فرق
که مانند شان نیست در عرب و شرق جو خواهند کرد و کار جهان که این کوه را بر کشند مکان

شود آن دعا در زمان در زمان منجبت از عین ایشان کند اجابت ایشانم که در و این پنج
شمار که بودند در سایه برده جمع چو پروانه میکشت روح الامین که ای مادرشان دنیا و دنیا
و درین سایه که جای بنده را کنم سرزاری برود و مراد الفقه چون نصاری سخن ابوالمحدث را بشنود
شنیدند گفتند یا ابوالقاسم ما با تو با عهد نمیکند و لیکن معاطه و اخلاصت بطبع را می شنیده ایم بن
موجب دراز یافت که بحر انبیا در سال و دو بار حلقه تسلیم نمایند که قیمت هر چهل درم باشد هر دو ده
صفر و در راه و چنان نشست بخت خود با کسی متوفی ایشان نشود در آن باب صلح نامه و رظم
آمد و انصاف نامه نازمان خلافت عمر بن الخطاب در میان خبر انبیا بود انگاه غیر بقواعد آن راه
یافت نبوت پیوسته که بعد از آنکه قواعد معاطه نصاری بجانب آن ناکشته ابو عبیده بن الجراح
را بجهت آوردن آنچه قبول نموده بودند همراه بودند و بدین ترتیب که در روضه الاجاب بطوریت سید
و عاقبت نوبت دیگر بگذشت خبر الشیر رسید ایمان آوردند و هم در این سال ابریم بن رسول
الحد و غلات یافته بر باغ رضوان سناقت و منبر اخر الزمانی از آن مصیبت محزون کشته قطرات
اشک بر چمن جانفش روان شد و ابریم را در قطع و دفن کرده فرمود که چون مدت رضای فرزند
من در دنیا تمام نگشته بود ایندو تعالی و دوایه در بهشت از برای تکمیل از معاشش نص فرمود
در همان در شرف بوقوع پوست و رسول صلی الله علیه و سلم با غایت نماز کسوف تمام نموده خطبه
بلند خواند و مردم را گفت که انصاف نامه و دایه اند از ایت قدرت الهی بجهت مردن درین
پنج افریده گرفته نشود هرگاه واقعه چنین روی نماید باید که نماز گذارید و صدقه داده و دعا کنید
و در همین سال حضرت مقدس نبوی خباب ولایت ماب بر تفضوی را مقرر فرمود که بجانب
بمن رود و بمن کلام هدایت انجام و ضرب صام بهرام انعام کفایت آن مقام را از ناد و ضلال
نبارع اسلام آورد و مقصد انصاف مکرر است که در وقت توجع علی مرتضی بطرف بمن حضرت

مصطفی نوابی عقد کرده بدو انتخاب داده بدست مبارک خود حمام مسجد بر سر امیر المومنین علیه السلام
گذاشت که از پیش فریب در آید و دیگر بی بطرف فغانزدیک شیری و کوشش موش آن سر و غا
را هر دو در نجات کران بار کرد و اینده اجازت فرمود و امیر المومنین علی علیه السلام با مسجد
این اسلام بصوب مقصد نوبه نمود و چون بای در ارضی مین نهاد و جمعی کثیر از مشرکان بقدم مقامه
پیش آمدند و جناب ولایت بخت ایثار بقول ملت بیضا دعوت فرموده انجاعت آن
سختن را بمعرفه اصفاء نمودند لاجرم این هم سید عالم صلی الله علیه و سلم صفی قبال گرفته از جانب
طلبکاران نام و نمک بمیدان خنک شتا قند و از کفار قریب بیت کس نشسته و بعد از
روزی باند ام آورند و اندکگاه شاه ولایت بنیاد به کثرت دیگر پیش رفت انجاعت راه اسلام
و ولایت نمود و این زبان بکلمه توحید گردان کرد و اینده از اموال خویش آنچه حق الله بود
افزاد کرد و در روضه الاحیاء بروایت براه بن غارب مسطور است که چون در مین اعدا و بن
امیر المومنین علی را استقبال کرده قدم در میدان قبال نهادند انتخاب بعد از از الش سپاه بیان
مور که رفت و کتاب حضرت رسالت مآب بر زمین خوانده ایثار با بیان دعوت نمود
و قبله میدان بیکبار سلمان شده شاه مروان در آن باب رفیع پیغمبر اخرا از زمان صلوات
الرحمن علیه در قلم آورد و اخذت بعد از وقوف بر منمونه آن مکتوب هایون و خاک
شده سجد شکر الهی بقدر رسانند فرمود که السلام علی همدان از منصف و بسیاری از
کتب معتبره جان معلوم میشود که نفوس امیر المومنین حیدر و کینزک بس و خبر بدون برده بن
الحصب ان قفنه را نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر وجهی که سابقا مسطور است درین مقبره
و با اتفاق جمیع روایت هنوز امیر المومنین علی علیه السلام در مین بود که خبر از نام صلی الله علیه
الهی بوم انقیام فرست گذاردن حج اسلام فرموده بجانب مکه نهفت نمود و ثبوت بپوشد که

چون حضرت مقدس نبوی عزم انعامت مایک خرم کرد و بنیال عرب پنجم فرستاد
که هر کس را بجهت دارد باید که بیاوند و عاقبت بسیار از اوقات بلاد و دیار و مدینه مجتمع گشتند
تا از اول کار همراه سید ابرار و اختیار بوده ادب حج بیاوند و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
بروای در روز شنبه بیت پنجم دی فقه عمل نموده و فرق میان ریشانه کرده و روضه
در موی مشک بوی مالیده و دندان مبارک را مطلب ساخته از انوار منجمه مجرور انداخته و از او
رو و اوسه و مسجد مدینه نماز پیشین گذارد و در وادخلیفه شافعه نماز دیگر را در آن منزل
فقر کرد و شتران هدیه ما اشعار و تقلید نموده با حبه بن جندب اسلمی سپرد و در آن سفر
سیده النار فاطمه زهرا علیها السلام و تمام ائمهات موئین در وادخلیفه همراه بود و در
صد و چهارده هزار و دویست و صد و بیست و چهار هزار کس در آن راه بخدمت حضرت ریش
پناه استغاثه یافته زبان تبلیغ می نمودند و در آن راه از اسما و بنت عباس که در آن زمان
ابوبکر بود سپری متولد گشت و بعد موسوم شده اسما از حضرت مصطفی استغاثه کرد که با احترام
چشم آنحضرت فرمود من کن و لجام بند و با احترام خود ثابت باش و بلبه میگوید القصة بعد از قطع
منازل و طی مراحل یکصد و چهارم دی الحجه ذی طوی از قریه نزل خانم الایمان علیها
الصلوات اطیبا غیرت سخن خراشت و آنحضرت تاج یکشنبه و ران منزل با و از نماز
باید اقامت نموده از طرف اعلی بگذرد و مسجد الحرام شریف برده شریک زیارت برکن
و بمقام بجای آورد و استلام حجره نمود کرد و در میان کوه صفا و مرده چنانچه معهود است
انگاه فرمان داد که هر کس هدیه همراه ندارد از احرام بیرون آید و حلال گردد و روز ترویج در
نوبت بنی احرام حج بند و هر کس هدیه همراه داشته باشد تا روز تحریر احرام خود ثابت باشد و بگوید
عمر و طلحه و زبیر و بعضی دیگر از اصحاب که هدیه محبوب خود آورده بودند بر احرام باقی مانده سید

انسان و اموات مومنین که بعدی نیاورده بودند از احرام بیرون آمدند و این انسان علی مرتضی علیه
 صلوات الله تعالی از زمین رسید و ششمی چند که به نیت بعدی حضرت رسالت نباه همراه داشت
 بنظر رسانید آنحضرت از آنجناب پرسید که چون احرام بستن چه نیت کردی جواب داد که نیت
 باز خدا یا همان میت احرام بستم که رسول نوا احرام بستن خبر از نام علیه الصلوٰه والسلام فرمود
 که من احرام حج بسته ام و بعدی با خود آورده تو نیز بر احرام خویش نیت باش و در حدیث
 شریک من شود چون علی مرتضی سیده النساء را دید که باده زین پوشیده و از احرام بیرون
 بزبان انگار گفت که چرا حلال گستی جواب داد که بوی فرموده حضرت رسالت مآب علی مودوم
 و آنحضرت تصدیق این سخن فرمود و در صحاح اخبار صلی الله علیه و آله این طهارت روز یکشنبه و دو شنبه و
 سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه در کوفت نموده بود بخند که هشتم یازدهم و بی نیت بود با طهارت
 برای نماز شریف بر دو شب در آن تمام بوده روز دیگر بعد از او او نماز باید او و قبل از طلوع آنجا
 متوجه عرفات گشت و پس از وصول بعرافات در احوال خورشید از وسط آسمان راحله خویش
 بیطن وادی رفعت و همپایان سوره خطبه در غایت فصاحت و بلاغت ستمل بر بعضی از
 احکام شریعت و محتوی بر اوصاف موعظه و نصیحت بزبان و جی باری گویا پس نماز
 بسن و بسن یک نیت و وفات بگذار و انگاه روی تقصیل و عار آورده و آن باب
 سابعه فرمود و بر روایت علماء اهل سنت و جماعت و درین روز آیت الیوم اکملت و در حدیث
 انست و علمت که پیغمبر فوت از عرفات بمنزل سنا فقه نماز شام و خفتن را بیک بانگ دو
 قامت او فرمود و آن شب آنجا بوده نماز صبح را در اول وقت بگذار و بسن از طلوع خورشید
 روان شد و چون بحمد القدر رسید بوقت غدو سنگ نه میخافت و درین روز در خطبه
 بلیغ خوانده آنچه در روز عرفه از احکام دین مبین ساخته بود و اعاده فرمود و سخنان دیگر نیز اضافه

نیت در حدیث القدر و آنکه آنست که در آن شب نیت احرام بکنند و آنرا در حدیث القدر
 نیت در حدیث القدر و آنکه آنست که در آن شب نیت احرام بکنند و آنرا در حدیث القدر

نمودن از آن بقبر با نگاه شتافت از جمله شتران قربانی که با آنجا امیر المومنین علی ازین آورده بود بعد از آن
 میرسد شصت و سه راس را بدست مبارک خود و قربان فرمود و بقیه را علی برتقی نکرد و نگاه
 حضرت سالت پناه سر تراشیده موی جایون را میان اصحاب قسمت نمود و گفت کار بر شتری است
 قربانی قطعه گوشت در دو یکی انداخته بختند و از آن گوشت و سوراخی ان باتفاق شاه مردان تناول فرمود
 بعد از آن سواره بگشتن رفت و پیش از نماز پیشین همچنان سوار طواف خانه کرد و نزد یک کاه مرم
 رفته و لوات طلبید و بیات امید پس باقی روز شب و شب و روز یکشنبه و دو شب و در نماز اقامت
 فرمود و در او هر روز سه شب که آخر ایام شریف بود بموضع محصب که آنرا ابطح میخوانند تسبیح
 بر دو شب چهارشنبه انجامت کرده و سحر چهارشنبه باز بگرفت و پیش از طلوع صبح طواف
 وداع نموده از طرف اسفل که بیرون فرایید و توبه مدینه گشته طی مسافت میفرمود تا بمسجد اعظم
 که از نوایم حجه است رسید و رکعت الفقه سطر است که حضرت خلیف الله صلی الله علیه و آله و سلم
 بعد از وصول بعد بر خم در آن موضع که بسبب فقدان آب و علت قابلیت نزول نداشت
 فرود آمد و اصل اسلام و از آن متابعت نپذیرسانند و بسبب نزول در آن منزل ان بود
 که قبل از آن حضرت مقدس بنویسب و می سماوی مامور شده بود که خباب را بکشتن
 مرتضوی را بخلافت خوش نصیب فرمایند و آنحضرت این صورت را جهت و ریاست و قنبر که
 از اختلاف مامون باشد و عقده تا خبر انداخته بود و چون بموضع عذر خم رسید و معلوم شد که
 پس از تجاوز از آن مکان طوائف انسان از مویک جایون جدا شده بطرف منازل خود
 خواهد رفت و اراده از بی منفعتی ان بود که نمایی انزوم از غایت شاه ولایت و وفات
 یا بنده این است منزل شد که یا انما المرسل بلغ ما امرک ملک من ربک علیه فی
 اختلاف علی و انفس علیه باله ما نه فان کثر فعل فها بلغت رسالت و الله یک

من الناس و چون بنا بر مدلول کرمه مذکوره و جوب نصب امیر المومنین بخلقت محقق انجامید
 حضرت رسالت در آن موضع منزل گزید و فرمود تا سایه عقیقه از اشجار آن حوالی را معافی داد
 و پالایشه ستر از ارج ساخته بر سر کعبه بکمر نهادند و بلال با شارت حضرت نذر کرد که الصلوة
 جامعة و برواتی او از بر آورد که حی علی خیر القل و خلایق بجمع گشته رسول صلی الله علیه و سلم بر پاه
 آن پالایشه برآمد و علی رنفتی نیز بفرموده حضرت بالا رفته بر پهن سید المرسلین با شاد
 و آن سرور بعد از او از حد و ثنای باری تعالی از انتقال خویش ب عالم بقا و دهر اکاه کرد و
 و فرمود که من در میان شما و ایر عظیم میگذارم که اگر دست در آن زمین گمراه شوید و یکی از آن
 دو بزرگتر است از دیگری و آن دو خیر قرآن و اهل بیت من است و این هر دو از بزرگ
 جدا شوند تا در اب حوض کوثر بمن رسید پس فرمود که ایها الناس ایا منتم من اولی بی
 از اطراف و جوانب گفتند که بلی حضرت فرمود که هر که من اولی ام با و از نفس او انگاه
 دست شاه ولایت پناه را گرفته گفت من حکمت مولا منهدا علی مولا اللهم واک
 من و الله و عا د من عا دة و انصر من و اغزل من خذله و اورا تحت معده حیث فأن
 انگاه شاه ولایت پناه بوجبه فرموده حضرت رسالت و سگناه در نیمه نشست تا طایف خلایق
 بلا ز منش رفته و ارم نهیت بفرموده سائیدند و از جمله اصحاب عمر بن الخطاب جناب ولایت
 ماب را گفت که هیچ نمخ را این ابی طالب اصحاب مولا ی و مولا و کل مومن و مومنه یعنی خویش
 نوای سپهر ابوطالب که با برادر و دینی که مولا ی من و موی هر مومن و مومنه بودی بعد از آن
 مومنین بر حسب شارت سید المرسلین خیمه امام المرسلین رفته شرط نهیت بجای آوردند
 و بروایت علما مدح ابی امامیه است کرمه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی
 و رضیت لکم الاسلام و بنا درین روز نازل گشت و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود

در حدیث آمده است
 ۱۲

که الله اکبر علی کمال الدین و اتمام النعمه رضی الله عنهما و لولاهما بنی علی بن ابی طالب ^{خون}
خبر السیریه علیه السلام و نعت در حدیث از فضیله مذکوره فراغت یافت کوچ فرموده بجانب مدینه
شتافته و بس از وصول بدان بلده طیبه این کلام در ان نظام بر زبان جاری شد که لا اله
الا الله و هو الله ثم شریک له الملك که الحمد لله علی کل شیء قدیر ناموت عابدوت
ساجدون لربنا حامدون صدق الله وعدا و نهر عبده و نهرم الله خراب و قدما و در عرض
مرض در حقیقت صفات سیدکامیات و جان بقیه و قیام سال یازدهم از هجرت آنحضرت تا وفات
ماطمان مناظر اخبار نبوی و عالمان معاصر انار مصطفوی بر شجاعت صاحب علم و در بار صفات
مولفات محبت و تار بین و میر من کرد و ایده اند که چون رسول واجب الی بنای از حقه الادع
مراجعت نموده خط غیر رب را از شعاع النوار چین انصاب قرین روشن ساخت بهلوی جاپو
بر بستر بیماری نباده روزی چند صاحب فرانش بود خبر این عارضه که خبر مرض فوت آنحضرت
در اطراف قریه عرب نشر گشته ته مرد و یک زن را داعیه سروری پیدا شد و بدعوی نبوت
زبان کشاند و از جمله مروان بنی سله بن ثمامه بن کنانه بن حبیب بن الماریت الحنفی است و در بزر
طالع بن حبله اسدی دسیم اسود بن کعب عیسی و ان زن سجاح نموده و بنت عارث بن سوبه بن
هم این جماعت و زمان خلافت ابوبکر بنیضیل انجا میبود و اوایل جزو چهارم از بنی مطلبه کفایت اعمال
اینان مذکور خواهد کرد و بعد از ان الله تعالی شون غیب بمهر اهل سیر سحر گشت باین خبر که در ماه صفر
سال یازدهم از هجرت حضرت خیر البشر ابوبکر و عمر عثمان بلکه اکثر یاران را داعیه اسباب مقتر
فرمود و اسامه بن زید بن عارث را رسان کرد و امیر کرد و فرمان داد که غزوه روم را پیش
است ساخته تا نواحی انی که منقل حفر طبار و زید بن عارث رضی الله عنه بود و بر و نذر شرایط
کشیدن ان مقام بقدر بسیار باده مراجعت نمایند و کوشش خویش اسامه را بر رنصاع و موقوفه کنان

ساخته رحمت ایزدانی است و اسامه موضع جرف را آن گاه که رویت آنکه بس از اجتماع مردم و بی
براه آورد و بعد از همین همیشه اسامه بدو سه روز سپیدالمرسلین را امر می عارض شد و در آن ایام
بسمع یابیوش رسید که امارت اسامه بر خاطر اجداد اصحاب که آن آمده میگویند که پیغمبر از زبان
خلای را بر مهاجرین اولین والی گردانید و از نجات عساکر شده با وجود پد و نور صداع
بمسجد شریف برو و بر منبر برآمد بعد از او از حمد و ثناء رباری تعالی فرمود که ایها الناس
این چه سخن است که در باب امارت اسامه از شما بمن رسیده اگر شما امروز طعن در امارت
اسامه میکنید پیش ازین در امارت بدر و ی طعن کرده اند بخدا سوگند که زبند قابل امارت بود
و پیشتر غیر صلاحیت این امر دارد و صحبت مرا در شان و بی قبول نایند و با و بی نیکی
بجای آوردید که او از جمله اصحاب شماست انگاه از منبر فرو داده بجمعه یابیوش مشتاق
و مردم فوج فوج ملازمست انحضرت رفته و شرط و دواعی بجای آوردید با اسامه بی پوستند
و در روزی که اسامه داعیه کوچ دست خبر شدند او مرضی آن سرور را شنیده غمان مرا
انقطاع داد و در روضه الاحباب از عبدالله بن مسعود مرویست که گفت حضرت سالت
صلى الله عليه وسلم یکماه پیش از فوت خود خواص اصحاب را بجایزه عایشه طلبیده چون هم
یابیوش بر این انعام و قطرات اشک بر رخساره فایض از نوازش روان شد و داعیه
صالحه بر زبان حبه بیان گذارینده از انتقال خویش نبی فرمود اصحاب گفتند یا رسول
الله وقت حلت تو کی خواهد بود جواب داد که زمان مرا نفقت انقضایافته و او ان مقام
نزدیک رسیده و من بمدره النبی و جنت الماد و رفیق اعلی و کاس اونی و پیش
میا و اصل میگردم اصحاب پرسیدند که ترا که غسل دهد فرمود مروان اهل بیت من بحسب
قرب تو است گفتند یا رسول الله نحن نرا ارجه خیر سازم فرمود از همین جا میای که بپوشیده ام

و اگر خواهد از علمای مانی با انوار مصری باز پرسیدند که نماز بر تو که گذارد و در گریه افتاد و غوغا
 نگرمان شده فرموده شد فرمود که سبکبایی نماید و ابواب تحمل بر روی خود گشاید و بگوید که
 چون مرا بشنوی بد و در کفن بچند درین خانه بچنان بر خواره بر کنار قبر بگذرانید و همه ساعتی بیرون بروید
 فان الله تبارک و تعالی اول من یصلی علی نبی اول ابنه و تعالی رحمت خاص بر من نازل خواهد
 گردانید بعد از آن جبرئیل و اسرافیل و میکائیل نیز تب بر من نماز خواهند گذارد و پس ملک الموت
 با جمعی نیز از ملائکه با طاعت نماز قیام خواهد نمود و انگاه شما فوج فوج در آمد و بر من نماز گذارید
 اول مردان اهل بیت من بعد از آن ثمان عترة من پس جنان بعد از آن دیگر یاران
 اصحاب گشت و دیگر سوال کردند که ترا که دفن کند جواب داد که اهل بیت من با کرده انبوه از
 ملائکه و حال آنکه شما ایشانرا نمیدانید اینان مبارکند پس حاضران را و ادعای کرده گفت
 سلام من برسانید بدان جماعت از مناجان من که غایب اند و هر کس که بی روی است
 گذارد و قیامت و بعد ازین گفت و شنید روزی چند حضرت رسالت علیه السلام و الخیر
 با منعقار از برای اهل کورسان بقیع و شهداء و اعداء و کشته بران موجب تقدیر باشد و اگر کتب
 سیر مسطور است که ابتدای مرض خانم علیا علیه من الصلوات الطیبات در خانه میمونه رضی الله عنها
 روی نمود و سایر روایات و معجزات انما جمع گشته انحضرت و سه نوبت فرمود که این اناعدا
 یعنی من فردا کجا خواهم بود امیات مومنین را از تکرار این کلام بی اطلاع شد که خاطر حاضران
 علیه الصلوات و السلام مایل بان است که در ایام درج عایشه باشد بر موجب اتفاق نمودند
 و بر و ابنتی سید النساء فاطمه زهرا علیها السلام با امیات مومنین گفت خواجه کائنات
 را شفقت خواهد رسید که در وقت مرض هر روز بخانه علی از شما آمد شد نماید هر یکجا
 اتفاق نماید و ایشان بخانه عایشه را می شدند انحضرت از خانه میمونه بیرون آمدند

برکت علی مرتضی و دوستی برو و سپس فضل بن عباس و پاسای مبارک بزرگین بکشد تا بحجرت
رسید و بدین روایت و زمانی انما بیماری انجا گذرانید قول دیگر آنکه بنح سعید کار روی از الم
حضرت علیه السلام نقل نموده که حضرت خبر الانام را و اوقات خشکی بر جای خوابانیده بر میآید
و نوبت بخوابد امهات مومنین میروند و علی کلاً انقدر بن چون سید ثقلین پیروی
بیاورن بر بستر نماند و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند
تربید میگرفت و قوی جسمانی ضعیف شده ساعت ساعت ضعف بدن سمیت نقص
می پذیرفت و قوی شد بدن مخمخ قوی تر شد و دم بدین ضعف نرسد و در این
رسل را فروخت از دست چو اوراق گل عرق بود بر روی او و در نظر ز ششم اوراق گل
با کثره چو نرگس و شش نرغی خواب زبوی خوشش شک و بوی کلاب از مادرش بر
البرام و است که گفت در وقت مرض موت و غایت حرارت تب نمود رسول عجم و عرب
و آمده گفت با رسول الله بر کس چنین نبکرم که در بدن مبارکت متشابه نموده ام
فرمود که برای ان چنین است که اگر ما مفاع سوای ام البرام و دم در باب مرض من
میگویند مرض رسول خدایات الجنب انحضرت فرمود که سر او را لطف پرور و کار نیست که ان
بر سر خویش استیلا دهد چه ان عارضه از نمرات سبطانست و شیطا نرا بر من دست
و لیکن این مرض من اثر ان گوشت زهر آلوده است که با بسر نو و زهر لقمه از ان بدین
و در هر چند وقت الم ان بر من تازه می شد و این نوبت زمان انقطاع رشته زندگانی
در نسخ جمهور اهل سیر مسطور است که خبر انشور در ابام مرض سیده انسا ز فاطمه علیها السلام
طلبیده بعد از تقدیم لوازم عطوفت و انهار مر اسم طافت و ترتیب روایت تقدیم
نمید تواند تقدیم بطریقه اخفا و ساره با و ی گفت که ای فرخ العین کارانی و میوه شجره

زندگانی بر آنکه در سنوات سابقه بر سال یک نوبت بر میل این جهت درس قرآن بین زمین و آسمان
اسال و نوبت برین نازل گشته بان امر پرداخت و این معنی ولایت بران وارو که اهل
موجود و نزدیک رسیده و زمان بودن من در جهان فانی بنهایت انجامیده از استماع این
خبر مشقت اثر خاطر خاطر زهر اندوه ناک شده از فواره ویده فطرات جرات بر صحنات و جلال
فرو وید و از تصورالم مفارقت سید عالم مسلم بر خود لرزیده بزبان حال و قال بناید
هنوز سرور و انم ز چشم نمانده و در دل تصور دوری جوید فرست انحضرت که اضطراب
بلکه گوشه خود را ملاحظه فرمود باز ابواب تملط بر رویش کشود و مبارکش را نزد یک
سبزی کینه خویش نهاده بسته گفت که ای فرزند بجان چون من خوش دل باشی کینه
ببار دخته رفوان تو خواهی بود و بیشتر از سایر اهل بیت تو با من ملاقات خواهی نمود
بنول زهر اعلیها السلام تسلی یافته خدان شد عایشه گفت ای فاطمه هر گز هیچ عیال
نزد بکنز ازین اندوه نوزیدم سبب ان غم موجب ان شادی چه بود بنول زهر اعلیها
السلام جواب داد که اسرار سید ابرار را فاش نتوان نمود و در ان روز کیفیت این
گفت و شنود و معنی داشته بعد از فوت انحضرت حضرت حال را ظاهر فرمود و بکمر
از وقایع زمان مرض سید عالم صلی الله علیه و سلم آنکه سعید بن جبر روایت کرده که
این عباس رضی الله عنهما گفت روز پنجشنبه و چه روزی بود ان روز پنجشنبه یعنی
روزی بود و امیری غریب در ان روز واقع شد انگاه ابن عباس گریه بسیار کرده
گفت در روز مذکور که مرض رسول صلی الله علیه و سلم استدا و یافته بود یاران را بود
که اسباب کتابت بار بدار برای نماز می نویسم که هرگز گمراه نشوید پس اصحاب اخلاص
آورده بجنب گفتند که بموجب فرموده پیغمبر عمل باید نمود و بر نمی جانب بعضی گرفته بزبان

که مناسب نیست که درین محل آنحضرت را بکتابت مشغول داریم و بین الجانبین مابره تراع
استغفار یافته اوزرها بلندگشت چنانچه رسول صلی الله علیه وسلم از آن گفت و شنود
شک آمده از سران مهم در گذشت و روایتی آنکه عمر بن الخطاب با دیگر ی از اصحاب گفت
ایا این سخن از جمله ان سخنان پریشان است که مرضی درین است و مرض میگوید یا بی
و عقیده علماء و سبب سببه و امامیه است که عدم رفتار اصحاب بخبر بران کتابت ان بود
که رسول صلی الله علیه وسلم میخواست که در باب ولایت عبدالعزیز المؤمنین علی صلوات
الله علیه و صیت نامه فایده گرداند و این دو بیت که در کشف الغم ثبت شده مشهور است
شعر اَوْ مَيِّ ابْنِي فَقَالَ قَالَهُمْ قَدْ طَلَّ بَحْرُ سَيْدِ الْبَشَرِ وَارِي اَبَا كَبِيرٍ اصْحَابُ لَمْ يَجْعَلُوْهُ
اَقْدَامِي اِلَى عِشْرِ الْقَعْدِ چُون اختلاف اصحاب در مجلس حضرت رسالت مآب از حد
اعتدال تجاوز نمود و آنحضرت فرمود که برخیزید از پیش من که سزاوار نیست شایسته نشود
برج پیغمبری و مع ذلک مدو صیت میکنم شمار افول آنکه اهل شرک را از صبره و عیب خارج
نمایند و دوم آنکه و فود اعراب را که ترو شما ایند و ابر و صلوات بر سید چنانچه من با جماعت
میدادم سلمان احوال که یکی از راویان ابن عرب است گوید منی دانم که وصیت بسم را
سعید بن جبیر مصلحت گفتن نزد با آنکه گفت و عتاکب لسیان بر خاطر من نیند از عبدالله بن
عباس رضی الله عنهما روایت که فرمود بدرستی که وصیت بزرگ ان بود که رسول را صلی الله
علیه وسلم از نوشتن وصیت نامه مانع آمدند بجهت پوسته که حضرت خیر البریه علیه السلام و آنحضرت
در ابام مرض دو نوبت بر منبر بر آمده بعد از ادای حمد و ثناء و باری تعالی منجحت خلافت ان
نمود گشت اول در باب سفارش و رعایت الفار سخنان بسیار گفت و در نوبت اخیر
اداء حقوق کلمات منجر ایات بر زبان فصاحت صفات جاری گردانید بلکه ابن منی را از

خیر قوت بقبل رسانید و شخصی گفت که من در دم و در زخم و در خون و در اندیشه و در موی بوی
من و نفیست که در ایام بیماری این مقداری ایجاد در وقت احوال و صلوات مکتوب به من رسید
برده شرایط انعامت بجای آوردی اما در احوالات من سه روز بیرون نداشتند و در آن
ایام موجب اشارت آنحضرت ابو بکر پیش از طلاق بود و بروایتی معصومه وقت نماز عجات از
آنحضرت فوت شد و در کشف انوار از جناب ولایت باب که در تعوی موی است که در ایام بیماری
حضرت مقدس نبوی هر روز در شب جبرئیل نازل شده بیکصد یا محمد بدرستی که حضرت بود و کار
نرا سلام میرساند و میگوید که خود را چگونه میبایی و حال آنکه او دانا ترست بچگونگی حال نواز تو لکن
ایزدی ازین پرسشش انت که شرف و کرامت ترا زیاده کرد و انداز آنچه عطا فرموده است
عیادت و در میان است تو منت بود اگر آنحضرت میگفت که ای جبرئیل خود را در و ناک
می یایم روح الامین میفرمود که ای محمد بدرستی که حق سبحانه و تعالی بر تو منت نمیکرد و هیچ احدی قدر
بارگاه احدیت که لایق تر از تو نیست و لکن بجای غرور علا دوست میدارد که بشنود و او از تراد و عا
ترا و بنیاید که نوبی طافات کنی در زنی که مستوجب درجه و ثوابت در کرامی که جهت نولانو
کرده است شده باشی و اگر معصی علی علیه و سلم میفرمود که خود را بر احوال و عافیت می یایم
جبرئیل میگفت یا محمد مرا سمع حمد الهی بجای آورده بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد که تو
و نواز او قیام نمایی بیشتر کرد و انداز آنچه عطا فرموده است از نیکی و در وقت احوال
و بیماری از کتب علماء تفاوت باب مذکور است که پرسش جبرئیل امین موجب فرمود حضرت
رب العالمین در سه روز آخر ایام حشکی سید المرسلین واقع بود و در روز سوم غزیر ابل است
اسمعیل نام که سه واری هفتاد و هزار و شصت و شش نطق با او میداشت بر در جبهه جایون حاضر
و جبرئیل از تقدیم نوازم پرسش معروف کرد و اندک ملک الهیست بر در سراپا ستاده و ازین

و خول مطبوعه و پیش ازین نسبت به شیخ متنفسی این او بانه و بی حاکم نشسته و بعد ازین نیز حدود و خول
رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که ای امین خدا او را و متوری و نه او را بد و ملک و ملک الموت پس از حصول
در آنده به شیخ شریف انحضرت رسانید که ای محمد بنابر فرمان فی غرضانه من مطیع امر و نهی تو ام اگر احراز
و بی روح مطهر ترا قبض کنم و مراجعت نیایم و سید عالم صلی الله علیه و سلم بجانب جبرئیل تکریمت روح
گفت با محمد خرازد غبارستان ویدارت لاجرم انحضرت اشارت فرمود تا خرازل بهی که مطلق
با دست مشغولی نمود و کشف انچه بر وایت امام عالی ماتر محمد اباقر علیه السلام فرمودست که در شب
یوم مات سید کایات علیه و اول افضل الصلوات و روی بر در حجره مایون آمده اذن و خول مطبوعه و امیر
المومنین علی علیه السلام بیرون رفته از روی پرسید که حاجت داری جواب داد که بنوام نزد سید عالم
در ایم جانب و لایت ماب فرمود که محل مقصود این نیت حاجت خود بگوی فقال الرجل لابد من
الدخول علیه پس امیر المومنین علی با بر کشته از حضرت خیر الانام ۱۲ اذن و خول حاصل کرد و آن
بر زیر سر قبر البشیر نشسته گفت یا نبی الله رسول پروردگارم مویی تو انحضرت حاضر بود که امام رسول
خدای جواب داد ملک الموتم ایزد و غر و علام را بفرستاده است و ترا فحینه گردانیده میان نقاب
خود و رجوع بدینا خاتم النبیه فرمود که مرا بچندان مهلت ده که جبرئیل نزول نماید و با او سوار
کنم و همان لحظه جبرئیل نازل گشته گفت یا رسول الله الله خیره جبرئیل من الله و لی رسول
رحمت مفر منی تقار الله فی ملک فقال صلی الله علیه و سلم تقار بنی صری فافق لما امرت و این
آنکه چون ملک الموت بر در حجره مایون آمده اذن و خول مطبوعه زبر اعلمها السلام پس در ستانده
او را گفت رسول خدا بحال خود مشغول است و اکنون ملاقات میسر نیست باز دیگر ملک الموت
رضت مطبوعه همان جواب شنید و در نوبت سیوم او از خود چنان بلند گردانید که هر کس در منزل مقدس
خوبی بود از بیت بر خود بلرزید و حضرت سالت بحال تمامت آمده بهار نمود که چه واقع است و عالم علیها

اسلام یغیبت و اقرار بازگشته انحضرت فرمود که ای فاطمه و انسی که با که سخن گفتی زهر گفت الله
و رسول الله اعلم سید کائنات گفت که این ملک الموت است معاوم اللذات و مفرق جماعات و
کننده نسوان و بنیم سازنده فرزندان فاطمه زهر که این حربت شنود و او را بر او دو و اند فاطمه حضرت
الذیبت و غیر الیه دست سیده النار گرفته بر سینه فرخته خود و نهاده و زانی مندر چشم نکند
و زهر اعلی السلام سر پیش کوسن آن سرور برده گفت جان من فدای تو ما و دور من نظری و با من
یک سخن بگویی و انحضرت چشم مبارک باز کرده فرمود که ای دختر من گوید را موقوف دار که جلیه
عرش موافقت تو میگیرند و بدست مبارک قطرات مبرک از رخسار آن فرخ العین تو
پاک کرده در تسکین خاطر حیران دره فلا و رسالت کوشید و او را ثبات ثلثه گفت
خدا یا فاطمه را در مفارقت من مبری کرامت فرماید و با و ی گفت چون روح مرا میغیبت کنند
زبان بکلی از شر جاع بکشی چه عمر معیشتی که بکسی رسد و برابر آن عوم من سیرت فاطمه گفت
یا رسول الله کدام کس وجه خیر ترا عومش تواند بود انگاه بار دیگر حضرت رسالت پناه علی علیه السلام
و دیده بر هم نهاده زهر اعلی السلام گفت و اکرب آباء انحضرت فرمود که هیچ کس و غم بعد ازین
بر پدر تو نخواهد بود پس عایشه پیش رفته انماس و صتی نموده رسول علی علیه السلام گفت صلیت
که ترا و ی روزگروه ام باید که بر انجوب علی نای و حقه نمیزند و یک انحضرت رفته بدستور عایشه باز
گشته و قوی آنکه زوجات نظرت را بکون در گوشه خانه خود و مصون بودن از نظر نامحرم و دست
نمود و با فاطمه زهر گفت پسران خویش را بیا و سیده البه امام حسن و امام حسین را علیهما السلام
تر و خبر نام برده ایشان زبان کشاوند و در برابر آن سرور نشین شدند و چون بدیدند که او را و او را
منوال دیدند عار گریه و افتخار نمودند بنیای که هر که در آن خانه بود بر در و دل ایشان زار از بکس
بیست و دوستان سرور و اعیان و در کبرید دل بکلیار کی از جان جهان بر کبرید امام حسن بروی خود

بر رخسار خانم الانبیا نهاد و امام حسین سر خویش بر سینه آن سرود نهاد و آنحضرت بظرف شفقت
در ایشان تکریمت نمود و بر او رسید و بپوشید و در باب تعلیم و احترام ایشان و مایا بتقدیم رسانید انگاه
با خضار شاه ولایت چاه فرمان داد و چون انتخاب حاضر شد سر از بستر برداشته امیر المومنین حیدر
در زیر منبر مبارکش درآمد و سران سرور را بر بازوی خود نهاد و آنحضرت گفت ای علی فلان یهودی
در قدم من این صلیح دین دارد البته انرا ادا نمائی اول کسی که بر لب عرض کوفت من رسد تو خواهی بود
و بعد از قوت من مکرده بتو خواهند رسید باید که و لشک نکروی و دست در مرده و ثقی تحمل زده
در مدتی معاشرت سلوک نمائی و چون مردم بجانب رعیت کنند تو آخرت اخبار فرمائی جابر بن
عبدالله انصاری رضی الله عنه گوید که کعب بن جابر در زمان خلافت عمر بن الخطاب علیه السلام
از وی پرسید که اگر سخنی که بنی امی از زمان بان مشکم گشت کدام بود و عمر خطاب جواب داد که اگر از
سوال کن و کعب این سخن را از امیر المومنین علی پرسیده جواب شنید که در محلی که آن سرور بر سینه
من نیکه کرده بود و مصر بر دوشش من نهاده فرمود که الصلوة کعب گفت بلی آخرین وصیت انبیا
این باشد امیر المومنین علی علیه السلام گوید که خبر از امام صلی الله علیه و آله ابی بوم القیام این سخن میگفت
و ابی دجان مبارکش من میرسد که ناگاه حال محبته ما شش تغییر یافت و من بی تحمل سینه عباس را
انضم که مراد ریاب و عباس نزدیک آمده با اتفاق یکدیگر خیر البشر را بر بسته خوا با ندیم نفکست
که چون ملک الموت رجعت یافت بقبض روح منظر آن سرور مغربی نمود سکران موت نمائست
کامی درخت و روی هاجونش ز زو کامی سنج می شد در آن زمان دست در فدی برابر که درش
آنحضرت نهاده بودند بکمر و بر چنین بین مایه میگفت اللهم اعج علی سکران الموت
و در شفقت خانه نظر انداخته دست خود برداشته و زمان می آورد که الرقیف الله علی کما که
دست حق بر سس مایل گشته نفاست ان طاق بارگاه نبوت فرو شکست و ان قصه

رسالت خراب شد سلطان هر دو کون زبهر انشی فروخت و لهجای اهل بیت کلمی کباب شد
ما تم سرای کشت سپهر چارمین روح القدس مغرب افنا شد حله نشبان تن عصمت و
مسودات شبستان طهارت که آن حالت مشاهده نمودند کرب و درازی و ناله و بیواری اعار کردند
و از سینه جاک خاک اوه و فاک بر کشید و توطنان عالم بالا و متعلقان ملا و اعلی را ناله و افغان
آورند و جللی ساکنان ملک یلوفری و دین مصیبت عطیه از شیوه صبر و تحمل بری کشته و از سینه ب
و اصطبار عاری شده با اهل بیت آن هر سپهر مغربی مشارک بچند و مسام و تمامی طبقات انسان
و ملک و پری و دین نوریت کبری با محاب این آفتاب انقی سرور می موافق بودند و مقام علم ای
نه بجلالت زمین و آسمان بکبر بسته و در میان خون نشسته فقل و جان بکبر بسته تا پایان و بحر و اهور و ربان
زار زار ماه و مهر و آسمان جلوه جهان بکبر بسته نی بین اهل جهان بر توام و شستند و حرم زین غصه
دروار خان بکبر بسته خون فتن ای ویده بهر سیدی کرمانش جبرئیل اندر ملک با فدا سنان بکبر بسته
چون بر آوردند افغان ران مصیبت اهل بیت چشم انجم بر دل بر درون بکبر بسته ابیات و از انوار
شوق انگیز که عزت بندگوار و صحابه بلاغت شعار و در مرتبه سید ابرار و سید اجبار و در ملک نظم کشیده اند
سپارست و ابرار و انما محب الطاب و انکار لاجرم بر خمر حله ملت که از سیده المن فاطمه زهرا صلوات
الله علیها نقل نموده اند انصار منماید اذ اشدت شوقی رزت قرب با انوار و شکو و در انوار
مجاوی اباساکن الصم الکفا و ذکر ک انسانی جمع انصار بجا کنت عینی فی الزمان
فما کنت عن قلب اطمن بغائب و کرفل و کفیل و تدفین سید المرسلین علی الله علیه و آله و سلم

سید یوم الدین بروایت نفات نبیلت فرین و حکایت روات انوار
ایمن نبوت پیوسته که چون وفات سید ابرار نزد اکابر مهاجر و انصار محقق شد ابو بکر بنی
اهل بیت قیام نموده با اتفاق عمر بن الخطاب و ابو عبیده بن الجراح رضی الله عنه بجهت فرار هم خلافت

بسقیفه بنی ساعده رفت در حال اهل بیت در حجره میانون را بسته برو بمانی او نختند علی رضی و عباس
 و سیران او فضل و قشمت و اسانه بن زید و صالح که از او کرده خواجه کانیات بود و سقران لقب داشت
 جد منظر آنحضرت را بر دست باندرون کرده بودند و بموجب نژادی که از قریب شنیدند بی آنکه بدن بی
 برداشش را بر نه سازند فصل شمول گشتند و امیر المومنین علی علیه السلام شهادت شد سید عالم صلی الله
 علیه و سلم بود و فضل رضی الله عنه بر این آنحضرت را بالا میداشت تا شاه ولایت را سهولت
 غسل میکرد و عباس و قشمت ذات فایضه البر کانش را از بن پهلوی بران پهلوی میکرد و احسان بن زید
 و سقران اب بر حضرت رسالت مآب میخندید و بوی این غسل فقر و غصه خیز بشری که حاضر
 نبود و فوی آنکه اوس بن حوی الفارسی را بایر انناس الفارسی در آن خانه گذاشته بودند اما هیچ ایر
 متقی بوی نبود از امام جعفر الصادق علیه السلام روایت کرده اند که در زمانیکه علی امرای اید
 و بقوی که در روضه اهل جاب مسطور است بعد از انعام امر غسل شاه ولایت مآب فطره جذاب که
 در گوشه چشم و زلف و دمان عید مناف جمع گشته بود میکید و علی کلا بعد برن ان معنی بود
 از و باو علم و حفظ ابو السطین کردید و در مسیر کار زونی و بعضی دیگر از کتب محدثان از عابنه رضی الله عنها
 روایت که حضرت مقدس نبوی را در سه جابه میفید و کفن کردند که یک از آنها فیس و عامه بود
 و فوی آنکه کفن پیغمبر و المن و جابه میفید و یک برومانی بود و مشک و صوطا بر کفن و سجد کاه حضرت
 رسالت مآب باشند و گویند جبرئیل ان صوطا را از پشت آورده بود و بعد از فراغ از ان امور آنحضرت
 را بر سر بری خوابانیده چنانچه وصیت فرموده بود مدتی در آن خانه تنها گشتند از امیر المومنین علی
 علیه السلام منقول است که فوت حضرت رسالت علیه السلام را پنجمه روز و شبه واقع شد و روز
 شنبه از جانب آسمان اوازی شنیدم که در آید ای گروه مسلمانان و بر پیغمبر خود نماز کنید
 آنکه همان ترتیب که در حدیث عبد الله بن مسعود سبق ذکر یافت عزت بزرگوار و اصحاب عالی مقام

در این حدیث از آنکه در کتب اربعه
 از پیش حدیث امیر المومنین

بر جبار رحمت اندازه سپید بر آید نثار دهند و در مدفن پیغمبر خوالمن بن ابی طالب اختلاف واقع شد
و بالاخره بنا بر استصحاب شاه ولایت ماب در همان موضع که روح آنحضرت را قبض کرده بودند مرقدش
را مقرر فرمودند و ابو طلحه انصاری حضرت قبر اشغال فرموده و در آنجا در میان دو درخت کهنه
در نیم شب سحر چهارشنبه مرتضی علی و عباس و فضل و قاسم و عبدالرحمن بن عوف و سعید بن
بن ابی طالب و اسامه و سقران نیز بموضع رسول صلی الله علیه و سلم و آیدند و بدن بی برایش را
در قون ساختند و کوفتند کسی که از قبر خبر بشنید بیرون آید امیر المومنین جبر بود و بعضی قسم را گفته
گفته اند و بروانی مغیره شعبه خاتم خود را در قبر انداخته بدان بهانه پس از همه کس بقبر وارد شد
را بیرون آورده گفت انا اقرمکم محمد الی الیه صلی الله علیه و سلم و این روایت را اکثر
اهل سیر تصحیف نموده اند و گفته چون مخصوصان بارگاه فوت از قبر محفوظ بر دست بیرون
خاک ریخته آن مرقد را سطح و بقوی سیم ساختند و بمقدار یک شبر از زمین بلند کرده اند و آب شسته
و پس از آنکه این امر نیز باز برداشته تخت بر خانه سید الساجده زهرا صلوات الله علیها رفته
شرایط برنش جای آوردند بنول خدا از ایشان پرسید که رسول خدا را دفن کردید جواب دادند
که اری فرمود که چون از دل خود رخصت یافتند که خاک بر آنحضرت ریخته نه بنی الرحم بود گفتند یا
ایمنا رسول الله خواه ما نیز از جنمی شام و قاصد است اما حکم ربانی را نمی توانیم نیست و فضا و
اسمانی را تقصیری نه اری سرانجام دنیا و عدار نیست و عاقبت کار عالم نابود و این فرق انام را
تمام از فقور فقور منزل باید گزید و خواص و عوام را علی الدوام از بادیه هستی بزاویه نیستی باید
خزاید حیاط کارخانه قدم جاده وجود و وجودی بی طراز عروض عدم ندوخته و ذراسر انسان
لطف و کرم در عالم برستم چراغ رافقی بی نداد افتی بفرودخانه چنین است این ابن خالکان
نیای جهان کی بود جاد و دانست خود شنید باید از او کمال همان خط باید کمالش رسول عالم کی بود

شیع بقاء کتشانند از اسم فناء تباری درین باغ کی سر کشید که از دهره و در اندانید کلی در بار جان بی شکفت
که با و خرافتش ز کلین رفت چنین با و دارم ز اهل سیر که ان پیوای تمام بشر سیرت مروج کرم
رسول غریب مقتدای عجم جزو یک رفتن ز دار فناء میان بقاء و بقای خرافه مجرند و ملک باقی گزیدند
کنیز ز دنیا برید و بقی رسید یا ای خردمند عالی ترا و تو هم اقتدا کن بخر العباد و محو ملک فانی ز مقام
منه دل برین جرح غیر و مقام اساس اقامت بجای نکن که انجا نباشد فانی سخن اللهم صل علی محمد
الطاری و آله مصاحح الدجی و مظهر کرم فلک الغر و العلیه و سلم علیه و علیهم تسلیما مبارکاً کثیراً کثیراً و ترهات
ارواح طهارت و سرری حضرت سید کایا علیه السلام الصلوا و سلم الحیات و در روضه الاحباب
لاعات رواست روی است که حضرت مقدس خوی و مدت حیات دوازده زن بجایه نکاح
آورده با ایشان زفات فرمود و از آنجمله یازده متفق علیه است و یکی مختلفند که زوجه بوده با سیر خواجه
شارقی بان خواهد رفت ان شاء الله تعالی و با اتفاق سیر شکوه تخت سید الشریع خدیجه کبری است
رضی الله عنها و بی خدیجه بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قیس بن مطلب نسبت نسبت ان
مطهرات عصمت ماب و رفیعی است حضرت رسالت اب اتصال می باید و خدیجه اقرب از روح
ظاهراست از روی حسب و نسب سید عجم و عرب و نسبت خدیجه ام محمد بود و بعضی ظاهره
و مادر خدیجه رضی الله عنها فاطمه است بنت زبیده بن الهم از بنی عامر بن لوی و خدیجه اول بعد
عقیق بن عابد بن عبد الله مخزومی و را از روی سیری و دختری آورد و پس از فوت عقیق ابو جاح
بن اساس بن زراره تبعه او را بخوانست و اسم ابو جاح بغوی مالک بود و بر و بی زراره و
بعقیده زمره زبیر و بنی هب فرقه هندو با عتقا و اهل سنت و جماعت خدیجه را رضی الله عنها از ابواله
نیر و فرزند آند حال و صند و بعضی از مورخان بران رفته اند که شوهر تخت خدیجه رضی الله عنها
ابو اله بود و زوج ثانی عقیق و این روایت مختار بن خویست القصد چون نایا شوهر خدیجه رضی الله

توت شد بسیاری رخا وید و شرافت فریش بناگشتش رغبت نمودند اما انجباب باز و لوح چاکس رخا ندلو
رید که بعد از غروب لال بقای ابو محاله مغرب قنار خواب وید که انجباب ارسمان بخانه وی فرود آمد
و فرار از انجا نشانیست و کیفیت واقعه را با سپهر عم خویش و رفقه بن نوفل و من کرد و در وقت گفت تعبیر این
است که پسر اخر الزمان ترا بحاله نکاح آورد و خبر که رضی الله عنها از نام و نسب رسول عم و عربت قبیل
و رفقه انچه از بن باب معلوم است با جناب عفت باب گفت تا بران ان میگوید بوسه انظار طلوع
ان انجباب سپهر نبوت بکشد تا وقتی که سعادت بناگشتش فایز گردید و دوران زمان که در ان زمان
سید کاینات و روایات احوالش نامت انحضرت بیست پنج ساله بود و بر وایت جمهور اهل سیه خدیجه
عنا چهل ساله بود و در کشف انچه از ابن عباس رضی الله عنها مرویست که خدیجه بیست و یک سالگی بمقد
حضرت مقدس نبوی در آمد و هر دو دوازده او خدیجه طلعه بود و بیست و یک سالگی او و دختر العباد و هر دو
رضی الله عنها در حیات بود و علامه موجودات علیه افضل الصلواته بابر ملاحظه خاطر سرغیش بناگشت
و دیگر خود مناقب و منافع خدیجه بسیار است و فضایل و کمالات او بشمار و او اول کسی است که نبوت
سید البرا را بیان آورد و در جمع اموال و جهات و وزاد در رخای او معرفت کرد و از امیر المومنین
علی علیه السلام منقول است که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که خدیجه تا بریم و در غریبها خدیجه
یعنی بهترین نموان ام سابقه مریم است مادر عیسی و بهترین زنان این امت خدیجه است و از ابن
عباس رضی الله عنها مرویست که حضرت مقدس نبوی فرمود که افضل زنان اهل بیت مریم
عمران و خدیجه بنت خویله و فاطمه بنت محمد و سیدت مرام خوانند و او از انس بن مالک روایت
کرده اند که رسول صلی الله علیه و سلم گفت که جسک من نساء العالمین مریم بنت عمران و خدیجه
بنت خویله و فاطمه بنت محمد و آمنه امه فرعون در کشف انچه سورت که فاطمه بنت فاطمه
صلی الله علیه و سلم انی سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول سیدات اهل الخلق اربع مریم بنت عمران

وفاطه بنت محمد و خدیجه بنت خویله و اسیه بنت مراحمه امراه فرعون و ایضا در کتاب مذکور بر توبه
و حضرت رسالت علیه السلام و النعمه فرمود که هست مشتاق است چهار کس از زنان من
عمران و اسیه بنت مزاحم و خدیجه بنت خویله و فاطمه بنت محمد و در بسیاری از نسخ مقبره مرقوم نظام
صحت اثر گشته که روزی جبرئیل علیه السلام نزد حضرت خبر انعام صلی الله علیه و آله یوم القیام
آوده گفت یا رسول الله این خدیجه است که می آید و برای تو طریقی بر باز اوام یا طعام می آید
چون تو رسد او را از پروردگار او و از من سلام برسان و بشارت ده و بی را نجات ده در
بهشت از یک نومحوت که در خانه صبح خصوصیت و لعین نبوده و چون حضرت مصطفی سلام
آید و تعالی و جبرئیل را بخدیجه بگری رسایند جواب داد که ان الله معو السلام و الله السلام و علی
جبرئیل السلام و علیه السلام یا رسول الله السلام و رحمته الله و برکاته و این کلام بلاغت نظام و کلام
میکنند بر کمال فهم و طاعت خدیجه علیها النعمه زیرا که بحودت و حسن دانست که سلام را بر حق
تعالی رو نمیتوان کرد و چنانکه بر برابر او مینمایند و از آن جهت نگفت که و علی الله السلام بحودت
لا یوفی از صحابه و تشدید گفتند و ممنوع گشتند از عالیه رضی الله عنهما روایت کرده اند که
غیرت بر دم بر هیچ زنی مثل میرتی که بر خدیجه بر دم با وجود آنکه در وقتی که من شرف و شرف
الله علیه و سلم شرف گشتم و بی درجات بنود زیرا که خاتم الانبیا و اولیایا و مینو و کاه
و او که کو صفندی میکند و انرا فطمه ساخته بسوئی که دوستان خدیجه بودند میفرستاد و من
از غیرت با و میگویم که تو با هیچ زن غیر از خدیجه نبوده و انحضرت میفرمود و بی صفات خوب
بسیار شرف و فرزندان مرا از وی حاصل شد و تو بقی حاله خواهر خدیجه بر در خانه آوده پس بیک استیذان
دست بر در زد پس رسول صلی الله علیه و سلم استیذان خدیجه را یاد کرد و مضطرب و فرغ و مرد
فر خاک و سرور گشته گفت خدایا این را معاله کردن من غیرت بر دم و گفتم خدیجه با و عجزه

از مجاز قرکس کنی که از غایت بری و در آن درو جان دی نمانده بود و عمر خویش گذرانید
و این و غزاسه و بکری بهتر از تو بود و آنحضرت و غصب در چنانکه موی شریف وی در حرکت آمد و بود
که بخدا سوگند که بهتر از تو هیچ زن خداوند نمانی من ندانم ایمان آوردن و من و قبک که مردم کافر بودند راست
گوی داشت مرا و فی که مردم مذهب من میکردند و مواسات نمودن مال خود با من و وقتی که مردم
مرا محروم میداشت و غصبه بی منت مرا از وی فرزدان گرامت کرد و عایشه گوید بانفس خویش
گفتم که دیگر هرگز خبری را بعدی یا و نکتم و روایتی آنکه گفت و الله که دیگر هرگز با تو در باب خبری
غائب نیام و گویند روزی ام زفر که ماضی خبری بود نزد حضرت خرابه علیه السلام و آنحضرت
آمد آنحضرت او را اقرار و اکران نموده گفت این زبانت که در عهد خبری بخانه مای آمد و ایت
حسن العهد من الایمان فعات خبری رضی الله عنهما بروایت شهر و افع در ماه رمضان سال
و هم از بعثت بوقوع انجامید و رسول صلی الله علیه و سلم بنفس نفیس پیرش مدینه را و از مدین
نگردانید و نفس مقبره جنت و مدت عمر پیرش بقول شهر و سعت سال و بر و ایتی ششت
و پنج سال و الله اعلم بحضرة الحال رده رضی الله عنهم الا سود کتبت و بی منت نمونه
فیس بن عبد و بن مالک بن جبل بن عمار بن لوی بن غالب و رموی نشن بنت رسول صلی
الله علیه و سلم اتصال می باید و ما و رموی سموش بود و بنت فیس بن عمرو بن زید بن
خداش و سووه و راول حال زن برعم خود سکران بن عمرو بن عبد سموش بود و از وی بر
داشت عبد الرحمن نام و عبد الرحمن در حرب جلوس و در زمان خلافت عمر بن الخطاب رضی
الله عنه شهادت یافت و سکران و سووه و راول اهل بعثت باسلام درآمد و در سکران
جنت انتظام یافتند و بعد از مدتی که از آن بلده بکه معاودت کردند سووه شبی در واقعه شهادت
که رسول صلی الله علیه و سلم بجانب وی آمده بای برگردنش نهاد و این خواب را بشهر خویش گفت

مکران جواب داد که اگر راست میگوی من خواهم مرد و محمد ترا خواهد خواست و پس از فوت مکران
در سال دهم از نصرت حضرت رسالت پیش از خروج عایشه رضی الله عنها بروایت صحیح مسوده را
عقد فرمود و مهری چهار صد و درهم نقره بود و چون مسوده با کبر سن نفرمود در سال هشتم از هجرت
رسول صلی الله علیه و سلم از او طلاقش کرده مسوده بفرس رسانید که با رسول الله صلی الله علیه و سلم که من
بتو بیخ طبع ندارم و از زوی شهوت از من انقطاع یافته اما میخواهم که روز قیامت در زمره ازواج محسنین
و من نوبت خود را بمعالیقه بخشیدم و سید عالم از آن قصد تجاوز فرمود و از ابو معریه مرویست که گفت
رسول صلی الله علیه و سلم تمامی ازواج خویش را در خنجره الوداع همراه برده چون از آن منظر بازگشت
بلا بیان گفت این بیخ اسلام بود که گذارید و از گردن شما ساقط شد بعد ازین باید که مساکین
نموده بیخ جانزید و همایونات موئین پس از فوت سید المرسلین بیخ رفتند مکر مسوده و نسیب
نیت محبت که بموجب وصیت مذکوره عمل نموده گفتند ما بعد از خاتم الانبیاء بیخ و ابه موافقینیم و فاکت
مسوده بروایتی در آخر ایام خلافت عمر بن الخطاب اتفاق افتاد و تقوی در سینه ادب و حسن من الهجره
زمان استیلا معاویه ان صورت دست و او و جابر روایت اول مسوده نخستین کتب است که از برای
جبارزه او بخش ترتیب نمودند عایشه بنت ابی بکر بن ابی قحافه رضی الله عنها ام عبد الله گفت دست و او را
ام رومان بود نیت عمر بن عامر از بنی دهمان بن الحارث بن غنم بن مالک بن کنانه و چنانچه سابقا
مذکور شد خاتم النبیا بعد از انفعال خدیجه بخت اعلی عایشه را و رضی که نشنید او بود و عقد خویش
در آرد و در سال اول از هجرت که نه ساله شده بود با وی زفات نمود و مهر عایشه بروایتی شاعری بود
که چنانچه عدم می آید و تقوی با نقد درهم مهر دست و غیر از ورج عورتی که شرف ناکت حضرت
رسالت شرف نکست و عایشه رضی الله عنها از نقیبات صحابه بود و بزرگ عقل و فطانت از سایر
امهات موئین امتیاز داشت و بعضی از فضلا روایت نموده اند که رسول صلی الله علیه و سلم در شان او

فرمود که خد و اثنی و ستم من خد الطیر ال جرم جمی کثیر از محابه و تابعین از وی حدیث روایت
از عروه بن زبیر رضی الله عنهما روایت که گفت من ندیدم هیچ احدی را بجای قرآن و فرائض و احکام
حلال و حرام و عیب و علم من اعلم از عایشه رضی الله عنها و این حدیث در فضیلت انتخاب
بهجت پیوسته که فضل عایشه علی النساء کفضل الرید علی حایر الطام و از صدیقه رضی الله عنها
منقولست که گفت مرا فضیلت و مرب و او و اندر برابر زنان رسول صلی الله علیه و سلم
پره چیز اول آنکه بگوید غیر از من شرف مناکت آنحضرت شرف نکست دوم آنکه پدر و مادر
پس یک از امحبات مومنین در راه خدا نیایی هجرت نموده اند غیر از پدر و مادر من سویم آنکه
در باب طهارت ذیل و عفت من آیات نازل شد چهارم آنکه پیش از آنکه پیغمبر را بقتل خویش
در آور و جبرئیل صورت مراد و هر بار به با آنحضرت نمود و گفت این شخص را نزد خدیت قبول کن
پنجم آنکه من در رسول صلی الله علیه و سلم از یک طرف غسل میکردیم و هیچ زنی دیگر را این شرف نداشت
ششم آنکه حضرت نماز میکرد و او من بخلاف زنان دیگر در پیش نماز اصطحب میکرد و خفت سووم
هفتم آنکه در جواب بلع یک از ادایع طهارت و نجس نبود مگر در ما خواب من هشتم آنکه هیچ
منظر خیر البشر را در میان سینه و شمش من قبض کردیم آنکه آنحضرت در روز نوبت من دفاتر
یافتیم آنکه در خانه من مدفون گشت و در وقت آنکه جناب مسطورست که از حضرت رسالت
ماب پرسیدند که دو سترین او میان نزدیک تو کیست فرمود که عایشه گفتند از مردان گفت
بدرومی و در صحاح اخبار وارد شده که چون شجابه کمال محبت حضرت رسالت منقبت را
بصدیقه میدادند هدایا و خود را در نور نوبت عایشه نزد آنحضرت میفرستادند و آنها
مومنین دو کرده بودند که وی عایشه و حفسه سووده و صفیه و کرده و کبرام سلو و سایر
زنو حیات طهارت پس کرده ام رضی الله عنهما با او میگفتند که از خواجه انبیا علی افضل الصلوات

انها من ناي که با علان بگويد که ارسال هذا يا را مخصوص ميگردانست عايشه ناسازد بک انحضرت در خانه
بر کيك از امهات مومنين باشد چکس بديه داشته باشد بفرستد و ام سلمه ابن طلحه را بفرستد و عايشه را بفرستد
بنياب عليه من الصلوة انها صافرمود که مرا و باب عايشه اينرا کن بدستني که وحي در جابه خواب ح زلي بر
من فرودني ايد مکر در جابه خواب عايشه ام سلمه گفت اتوب الي الله تعالي من اذ اک ما رسول الله
و چون ان زمره از ام سلمه نوميد شدند بظاهر زير ا تو سل جيتند و سيدة النساء و درين باب
با حضرت رسالت ماب سخن کرده انحضرت فرمود که اي دختر ک من تو دوست نميداري آنچه
من دوست ميدارم زير ا رضي الله عنها گفت بلي دوست ميدارم رسول فرمود که بس دوست دار
عايشه را پنج حافظ ابرو و اربع الا برار مل السفينه منقول است که در شهر است و حسين که عايشه را بلي
منقبان جيت و بيت بدمينه رفته امام حسين عليه السلام و عبد الله بن زبير را بر بخايد عايشه زيان
ملاست و اعتراض بروي کيش او و معاويه در خانه خودش جايي کمنده سرانرا بخاشاک بپويد
و کسي انبوس بر بران نهاد و انگاه عايشه را بجهت خفاقت طعنه است و بران کسي نشاند اود
جاه افتاد و معاويه سر جاه را با کس محفوظ کرده از بدني بک رفت اود روضه الله جاب سحر
که عايشه شب شنبه هفتم ماه رمضان سنه ثمان و خمسين بمصر طبع در گذشت و هم در آن
شب پيغمبر ابو عمر ميره بروي نماز گذارد و قاسم بن محمد بن ابي بکر و عبد الله بن عبد الرحمن
بن ابي بکر مصر کس که در کورستان بفتح مصر کرده بودند در اوردند و اود را دفون کردند و الله
تعاالي اعلم بالصواب و الله المبرح والاب جعفر بن عمر بن الخطاب رضي الله عنه و دي زينب بودند
مطلون بن جبيب بن و محب بن حوافه و قول جعفر بن شمس از بعثت هر پنج سال دست او
داد و اول حال زن خنيس بن خزانه بن قيس سيمي بود و بعد از فوت خنيس که در کسک
خضار مکر که بد را نظام داشت و در آخر سال دوم يا او ايل سال سيم از هجرت رسول الله صلي

الله عليه وسلم حفصه را بجهاد کفاح در آورد و نوبتی او را طلاق داد و دوران ایام فراق و عثمان کبریا
مطعون و خالان حفصه بودند مردی در آمد نزد حفصه نزد ایشان بکرست و گفت والله که
صلی الله علیه و آله و سلم مرا از سیری طلاق نذاوه و رین سخن بودند که آنحضرت تشریف فرم
از زانی داشت حفصه را در پسر انداخت آن سرور فرمود که جبرئیل باین گفت که راجع
حفصه فاشها صوابه و انهار و قبک فی الحکم بعقیده صاحب کزیده فوت حفصه و زریان عثمان
بن عفان رضی الله فی سینه سبع و عشرين اتفاق افتاد و برایت روضه الاحباب نوشت استیلا
معاویه و رسال جیل و پنج با جیل و یک با جیل و هفت با پنجاه از هجرت انصورت دست و پا
و مروان بن الحکم علیه ما یصحف بروی نماز کرد و در مدت عمر حفصه مردای سمیت سال الی
کورستان بقصع است و زینب بنت علی علیه السلام بنشش شش و اسطه بعامر بن صعصعه می پیوندد و او
در اول مال زن فضل بن الحارث بن عبد المطلب بود و طفیل زینب را طلاق داده تقوی
برادرش عبیده بن الحارث و مروانی عبد الله بن محسن صدی او را خواست و چون روح
ثانی زینب بجهان جاودانی انتقال نمود و در ماه رمضان سال سیم از هجرت حضرت زینب
او را بعد از خویش در آورد و زینب هفت ماه بشرف از دواج آنحضرت شرف بوده و در ماه
ربیع الاخر سال چهارم وفات یافت و بعضی از مؤرخین چنین گفته اند که زینب زیاده از سه ماه
در خانه رسول صلی الله علیه و سلم نبود نسبت او ام الساکین است و زینب نسبت به حقیقت و
و محتمی که نسبت بفقیر او ساکین داشت می نمود باین نسبت استظهار یافته بود ام سلمه
ابا ایسه بن نام است و اسم او ابوامیه و بعقیده ابن جوری سبیل و بقول بعضی دیگر از
مورخان مدینه بود و قبل مویشام بن المغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم بن بقطه بن مره بن
کعب بن لوی بن غالب و مادر ام سلمه عاتکه بود که عمر حضرت رسالت است و اسم

رضی الله عنه در اول حال زن ابوسلمه عبدالله بن عبدالله سید بن عبدالمطلب بود و مادر ابوسلمه نیز عمه معمر بود بره بنت عبدالمطلب را از ابوسلمه چهار فرزند در وجود آمد سید و سلمه و عمرو و زه و او سلمه و ام سلمه از جمله مهاجران حبشه بودند و چون از انجا بدریغ آمدند در جنگ احد ابوسلمه را رنجی رسید و بعد از چندگاه وفات یافت سید کانیات اسم را خواستگاری نموده در سوال سال چهارم از هجرت عقد نکاحت منعقد گشت و مهرا م سلمه رضی الله عنها بروایتی متاعی بود که برده در رمی ارزید و او را در ملازمت خانم الدنیا منبری عظیم پذیرا شد و فاش در زمان یزید بن معاویه بن ابوسفیان در سال مصمت و یک از هجرت بوقوع پوست ابوهریره بروی نماز گذارده و برقیع مدفون گشت و انخریانی از او باج طار است سید کانیات که فوت شد ام سلمه بود مدت جانش را شصت و چهار سال گفته اند و لعلم الله رب بنت حبش رضی الله عنه نسب حبش عمریه بن مدرکه از اجداد رسول صلی الله علیه و سلم می پیوست برین سوال که حبش بن رباب بن بن نزه بن کشر بن دودان بن اسد بن خزیمه و مادر زینب نیز عمه معمر بود و بی اسم بنت عبدالمطلب و کنت رباب ام الکرم و فاش در اصل بود و حضرت خیر البریه ان نام بر زینب میفرمود ایند و زینب در اول حال رسول صلی الله علیه و سلم از برای زید بن حارثه خواستگاری نمود و او و برادرش عبدالمعز بن حبش ازین مواعلت اباکر و نذر ایت و اما کان لم یمن و لم یؤمنی و افقی الله و رسول الله و انما یكون المعقود النبی من امرهم و الله در این باب نازل گشته اینان بدان مواعلت رضا دادند و نگاه حضرت رسالت پناه زینب را بعد زید و او را و از برای مهرده و تیار زینب شصت و درم نقره و مقنعه و چادری و میرانی و پنجاه من کنده و سی صاع خرما نزد زینب رساند و در یک سال با بیشتر بایند پس برده میان ایشان سارکاری شد چنانچه زید پیش حضرت رسالت از زینب

شکایت کرد و گفت یا رسول الله دختره ترا طلاق میدهم آنحضرت با وجود آنکه محب و محبی میبود
 دانست بود که زینب و سلسله امهات مؤمنین انتظام خواهد یافت زیرا که گفت زن خود را نکاح دارد
 و نیز پس از سرور و کار و چند روز دیگر زینب زندگانی کرده مایل خیره او را طلاق داد و چون
 مدت زینب منصف شد پیغمبر صلی الله علیه و سلم دی فدر سال پنجم از هجرت زینب را فرمود که برو
 و زینب را برای من خواستگاری نمایی و زینب بوجوب فرموده عمل نموده زینب گفت ای سخن را
 جواب تو انم گفت تا و فیکه با سرور و کار خود شورت نیام پس بگوشه رفته بدرگاه کریم کار ساز
 عرض نیاز نمود و در مقام مناجات گفت اللهم ان رسولک بحظی فان كنت امهاله فمروني
 منه و غیر و ما بهدوت اجابت رسیده این آیت نازل گردید که فلما قضی زینبها و طهر اروحها
 لها لليلة یلوت علی المؤمنین صرح فی امره و اوج اوده عیانهم لاوله فقصوا رشتن و طهر انگاه حضرت
 رسالت بنیاد بی آتون بخانه زینب شریف برده زینب بر زبان آورد که یا رسول الله بی
 و بی کوله آنحضرت فرمود که الله الفروج و حسب مثل انت بعد و نیز بر طعام و لیم شربت
 فروده مردم را از کوشش و مان میگردانید و در همان روز است حجاب فرمود اند چنانچه تفصیل
 در کتب بسط و سطور است وفات زینب در سال بیستم از هجرت روی نمود و عرضی الله
 عنه بیرونی نماز گزارده و بر بقیع مدفون گشت مدت عمرش پنجاه و سه سال بود و میره رضی الله عنها
 نام وی در اصل بره بود حضرت خبر العبریه ان اسم را بجوریه تغییر فرمود و بی بنت الحار
 بن ابی ضرار بن حبیب بن عابد بن مالک بن جذیمه بر اعده و جویریہ و را اول حال و سلسله
 از و اوج سیر عم خود و و الشفرین متافع بن صفوان انتظام است و متافع و زغروه و بضع مقبول
 گشته رسول صلی الله علیه و سلم در شعبان سال پنجم یا رمضان سال ششم از هجرت او را عقد
 فرمود چنانچه سابقا گفته از بیعتی مذکور شد وفات جویریہ در سنه خمسین و شصت و شصت و شصت

دست داد و مروان بن الحکم بروی نماز گذارد و دست عرض بر او باین نوری شست و پنج سال بود
 ام حبیب بنت ابی سحان رضی الله عنها بروایتی رط نام داشت و بقول هند و ماوروی منقبه است عمر عثمان
 بن عفان و پی بنت ابی العاص بن ایتة بن عبد شمس و ام حبیب و راوایل السلام ایمان آورده و حال
 کفاح عبید الله بن حبش اسدی لبری مرد و همراه او حبشه رفت و ام حبیب از و حرو و حاصل شد
 حبیب نام و عبید الله در و آخر ایام حیات مرتد گشته ملت نصرانیت اختیار کرد و هم و حشمت بر هم صلات
 نمود و رسال ششم از هجرت خبر ابی عبد الله علیه السلام و انحنه نامه جاشنی نوشته و ام حبیب را برای منزه خواه و حاکمی
 مضمون مکتوبه مایون را بام حبیب بنعام کرده و فرمود که کسی و کبل خود سازد و ام حبیب خالد بن سعید بن
 بدان امر تعین نموده نجاسی در حضور جعفر طیار رضی الله عنه و بعضی دیگر از مهاجران حبشه بکالت
 حضرت رسالت ام حبیب را عقد فرمود و چهار صد و بیار بر سر سج با چهار هزار درم نقره مهر و سیاحت
 و جوار در مجلس تسلیم خالک کرد و ام حبیب را با شتر میل بن حبشه و جمعی از مهاجران حبشه ملاقات
 علی الله علیه فرستاد و رسال هفتم از هجرت ام حبیب شریف معاصبت حبیب حضرت عزت شریف
 گشت و فائس در زمان حکومت معاویه فی سنة اثنتی و اربعین با سنة اربع و اربعین در مدینه وقوع
 یافت و مروان بن الحکم بروی نماز گذارد و فوئی انکه فوئس و شام اتفاق افتاد و حبیب بنت حمی بن
 خطی رضی الله عنها از چو بی نظیر بود از سبط هرون علیه السلام مادرش فزه نام داشت بنت ثنوال
 و منقبه و راوایل حال زن سلام بن مشکم بود میان ایشان مفارقت دست داده کنانه بن الربیع
 بن ابی الحنفی نور بنو است و کنانه و عروه نقبل رسیده منقبه و اهل سبا باشند و خبر ابی الله علیه
 من الصلوة افضلها و از ازاد کرده بعقد خویش و راورد و اعناق او را صدای کرد و اند و در منزل
 صبار غاف بوقوع انجامید و منقبه در وقتی که سعادت معاصبت حضرت خبر ابی الله رسیده
 معصده سار بود و منقبه صاحب گزیده در سنة ست و ثلثین از عالم انتقال نمود و بقوی

سال پنجاه و هجرتی در سنه اختری و فاشن اتفاق افتاد و نقشش کورستان بقیع است
 میسر رضی الله عنهما در اصل بزه نام داشت و خبر الله نام علیه العلواء والسلام ان نام را میمونه
 قنبر داد و بی نیت الحارث بن خرن بن خرن بن ایزم بن رومنه بن عبدالله بن مهال بن عامر
 بن معصمه و مادر او معند بود و نیت حوث بن زحیر بن الحریب از بی حمیر و قیل من بی کسانه و در
 معند گفته بودند که بی انهم بنحوه جمعیت علی الله رضی الله عنهما را از برادر او را نیز و تعالی و اما و ان ما
 نهایت کرده بود بیان بن سخن آنکه معند از حارث دو دختر بود میمونه و ام الفضل و میمونه بحاله
 الحاح سید عالم علیه وسلم در آمد و ام الفضل را عباس رضی الله عنه در سلک انداخت و کسید و هند از بن
 ضحی که شوهر او بش بود بنزد دختران داشت و از انجمله یکی اسماءت که در اول حال روجه حقیق بن
 ابی طالب بود و بعد از حقیق مدینه اکبر او را بخوانست و پس از فوت ابوبکر شرف معاصرت
 ولایت صلوات الله علیه شرف شد و دختر دیگرش زینب بنت علی را سید الشهدا خواند
 رضی الله عنه در حباله داشت و دختر دیگرش سلیمه بنت عیسی را شد او بن الحارث خوانست
 بود الفقه میمونه در زمان باطلیت در عقد نکاح مسعود بن عمرو و حقیق بصری برود و چون ابی
 معاذ رفت اتفاق افتاد او هم بن عبدالغنی ماحوط بن عبدالغنی با قروه بن عبدالغنی
 ماحوط بن ابی اسلم بن عمرو او را بحال نکاح در آورد و بعد از وفات شوهر ثانی میمونه بمن مساعدت
 تحت و طالع در سال نهم از هجرت شرف شاکت رسول صلی الله علیه وسلم فایز گشت و انحر
 در وقت مراجعت از عمره انفا و منزل شرف میمونه را شرف رفت رفاهت مطهری ساخت و از
 غریب اتفاقات آنکه وفات میمونه هم در آن مرحله دست داد و هم انجامه فون شد و انقورت
 بعقیده صاحب کعبه و در سنه ثمان و شصتین روی نمود و بر و ابی در سنه احدی و شصتین و بیست و یک
 احدی و شصتین و قبل فی سنه ثمان و شصتین و قبل فی سنه ست و شصتین و بر تقدر صحت کبی

ازین دورایت اخر زنی از امیبات موشین گرفت شده میبونه بود و بشده نام خلیفه و الله اعلم
 بالصواب و الیه المرجع والمآب اما سرار سید المرسلین صلوات الله علیه چهار نفر بودند
 اول باریه فطیه بنت شمعون که مفوس ملک اسکندریه برسم حدیث برای حضرت خیر البریه علیه السلام
 و البخته فرستاده و حضرت بلک بن دروی نصرت کرده ابراهیم از وجود آمد و فوت باریه در زمان
 عمر بن الخطاب بن سه اشق اتفاق افتاد و در کورستان بقیع مدفون شد و در هم رجمانه نیت نیت
 بن عمرو قبل نیت شمعون در روضه الحجاب مسورت در رجمانه از جمله سیاهی بی نبی نصرت بود و بقوی
 از نبی فرط و پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را بجهت خاصه شریفه اختیار فرموده و حضرت بیان اسلام دینی
 گذاشت در رجمانه مسلمان شده و حضرت ملک بن درو نصرت نموده و بدو ای آنکه در محرم سال هشتم از هجرت
 او را از او کرد و بقیع خود در او زد و افندی این قول را مرجع داشته و ابن عبد البر و غیره رجمانه را از جمله سراسر

شمرده اند و نفس بقوی در سال حجة الوداع بوده و بدو ای و در زمان خلافت
 ابو طلح صبح سیم کنیز کی جمیل که از بیج حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیده بود چهارم کنیز کی
 محسن با حضرت بخشیده بود و پسیده مانند که چون در بغداد سوانی که پیغمبر اخر از زمان صلوات الله علیه
 ایشانرا عقد نموده بود و در قاف نصرت نموده با خواستگاری کرده و عقد نیز اتفاق نیفتاده فایده
 منظور نیت فایده مسکین عامه رفتم محقق بر ذکر ایشان کسید و عنان بیان را بصوب غیر بر شمر از
 احوال اولاد امجاد خیر العباد معطوف گردانید الله محمد عبده و کرام اولاد امجاد خیر العباد صلی الله علیه
 و آله الی یوم التلا و باتفاق جمهور اولاد و کور مینفع روز نوریه نصرت بود و تقاسم عبد
 ابراهیم اما تقاسم پیش از نیت در که از جدی رحمنی الله نموده و دو سال عمر یافته بمیان جاودان
 و عبد الله که ملقب بطیب ظاهر است و در که از جدی بعد از نیت تولد نموده و در طفولیت از عالم انفس
 فرمود و ابراهیم و در ربه از باریه فطیه در وی چه سال هشتم از هجرت از کم عدم بعالم وجود آمد و در

بهتّم از تولد او رسول صلی الله علیه و سلم کو حفندی برای او عقیقه کرد و در شش ماه از آن سید نورانی
 نقره تصدق فرمود و بر دایه ^{اصلاح} ام ابیوسف انکار بار صاع ابراهیم مقرر گشت و ابراهیم در یک سال و نیم
 در سال هیم از محبت و در گذشته و ابراهیم را فایده او غسل داد و قوی آنکه فضل بن عباس رضی الله عنهما آن
 بنفیر ساختند و عبدالرحمن بن عوف بروی اب میز عتبت و حضرت رسالت مآب و متعاشل حاضر
 بود و در وقت آن باب مسطور است که روایت صحیح آنکه رسول صلی الله علیه و سلم برابر ابراهیم نماز کرد و بر
 قبر وی نشست تا او را دفن کردند و فضل بن عباس و اسامه بن زید بقریش در آمدند و چون از وی
 فرغت یافتند بر است ساختن صورت قبر پرداخته اب بر آن پاشیدند و اول مرتدی که در اسلام
 اب بر آن ریختند قبر ابراهیم بود و العلم عند الله او و دافعات کلمات سید کانیات علیه افضل الصلوات
 و احسن التحيات بعد عقب تائی اهل سنت و جماعت چهار نفر بودند زینب و رقیه و ام کلثوم و سیده
 فاطمه زهرا علیهن رضوان الله تعالی و صاحب اعلام الوری و بعضی دیگر از شیوه و عیالنا مقیده
 است که حضرت خیر البریه را غیر از سیده انسا علیها السلام و خنری نبی و وزیر و رقیه ام کلثوم و باب
 حضرت بوده اند از خدیجه رضی الله عنها و ظاهر کلام حسب کشف القم و موافق بدیه اهل سنت است
 زیرا که در وقت تولد او از و اوج و اولاد امیر المومنین علی سلوا له الله علیه رقوم خام بلاغت نظام کرد و در
 که محمد و وسط امامت ابی العاص و عده امامی است زینب بنت رسول الله صلی الله علیه
 و الله و البیاد و رفت بعد او اولاد و خدیجه از جنین بن عابد مخزومی و الوصاله زینب و رقیه و ام کلثوم و خدیجه
 ساخته و انعام عند الله تعالی و تقدس نام ^{نور} است و روایت اول در سال می ام از واقعه قبل تولد
 فو قد و چون بعد بلوغ رسید او را به سپهر خانه اش ابی العاص بن ابی معنی بن عبد العزی بن عبد
 شمس بن عبد مناف و در سلک آن و اوج کشیدند و ابی العاص و خدیجه در کسبه زینب غلامه را
 که خدیجه رضی الله عنها بوی داده بود و بیعت فدای شوهر خود از آنکه بعد از سال سن و چون بیستم

علم بران کردن جدا افتاد از خدیجه رضى الله تبارک و تعالی کرده رقت بسیار نمود و انرا باز فرستاد ابو العاص
را اطلاق فرمود اما باو می گفت که چون بگره می باید که زمین را بدینی فرستی که اسلام و نصر میان
شما جدا ساخته است و ابو العاص این معنی را قبول نموده حسب اومده تقدیم رسانید و بعد از چند
گاه حسب اسلام ورود ابو العاص افتاد و به مدینه آمد و مسلمان شد و بر ولایتی حضرت رست
بهمان کفاح اول زمین ابوی داود بقوی تجدید عقد فرمود و زمین را از ابو العاص سبری علی السلام
و دختری سماه یا ماه در وجود او و علی نزدیک بلوغ از عالم انفعال نمود و امام را علی مرتضی
بعد از فوت سید الشاهاده الله علیها بموجب وصیت بجهاد کفاح در آورد و وفات زمین
در زمان حیات خواجگانبات علیه افضل الصلوات و رسال حشم از هجرت بوفوع بیعت و نمود
و بیعت رفتند و ام ایمن و ام عطیه انصاریه او را غسل دادند و حضرت خیر البشر علیه السلام
و الحینه لنگونه خود را عنایت کرد که شمار بر بر پوشش و علامت ساختند و بعد از غسل و تکفین نماز
بعمر صلی الله علیه و سلم بقبر زمین در آمده او را دفن فرمود اما رقیه خایر مذحبه علما اهل سنت
در سال سی و دوم از واقعه فیل منور شد و چون بن بلوغ رسید عنبه بن ابی لهب او را در سنگ
از دواج کشید و لیکن قبل از آنکه زنا مت واقع شود و سوره ثبت نازل شد و ابو لهب و ولد خود را
بطلاق رفته تحریر کرده ان فیض بموجب فرموده بدر عمل نموده و برابر خیر البشر او را اطلاق
داد و زمان تکفین انواع حدیثات و کرمات و انحضرت دست بردار آورده گفت اللهم
سلطه علیه کلنا من کلابک و عیسیه هم و ان بجانب شام رفته و در منزل زلفا شنی شیری سرور
رسید و او را بقبر جنم روان کرد و بعد از ان پیغمبر از زمان رفته را عثمان بن عفان رمی
الله و او عثمان باو می بجانب حبشه هجرت کرد و رقیه از عثمان رضى الله عنه سبری آورده
عبد الله نام و عبد الله دو ساله شده با شش ساله خروسی سفارش چشمش زود بان حسب وفات

یافت افعال رفیع از در طال بسیاری بجهت مال و سام و دم از هجرت بوقع انجامید و مروا به
 در آنوقت رسول صلی الله علیه و سلم خود از خروجه بدر بحدیثه نرسیده بود و ام کلثوم صلی الله علیه و سلم نام داشت
 و او را در ازل حال بعثت بن ابی لهب عقد کرده بودند و عفته نیز بموجب فرموده پدر و مناست
 برادر پیش از وقوع زفاف ام کلثوم را طلاق داد و پس از وفات رفیع در سال سوم از هجرت
 حضرت خیر السریه او را با عثمان رضی الله عنه در سلک انداخته و کشید و بروانی او را از عثمان فرزند رسول
 نشاند و بقولی فرزندان پیداشدند اما در صغیر من وفات یافتند و ام کلثوم در سال نهم از هجرت
 رضوان انتقال نموده است و بنت عبدالمطلب دام عطفه انصاریه او را غسل دادند
 و رسول صلی الله علیه و سلم بر سر قبرش خاکریز کرد و گفت و چون ام کلثوم را بفرموده او را در
 که منها خلفا کثر و منها بعد حشر و منها آخر حکم تازه آخری پس گفت بسم الله و فی سبیل الله و علی
 علیه رسول الله و فرمود که در زحماتی خست را بکبرید که ازین عمر نفی محبت نمیرسد و لیکن اجناس
 موجب تسلی خاطر زکمان میکرد و سیدالتفاطمه بر اهلوا الله علیها با اتفاق جمع افاضل علمای و تاجی
 اکابر فضلا غیر نرین فرزندان بفرما از زمان بود و از سایر اخوات و اخوان بیروت وفات
 و محاسن صفات و علوم مرتبت و سمو منقبت ممتاز و مشتبه می نمود و در کشف الله مسطور است
 که ابن شهاب در تاریخ موالید و وفات اهل بیت سید کائنات با سناد خود از ابی جعفر محمد
 علی ابی القریه نقل نموده که تولد فاطمه سلام الله علیها بعد از ظهور نبوت و نزول وحی پنج سال
 اتفاق افتاد و در وقتیکه هجده سال و نه ماه و پنج روز از عمر پیش گذشت بود از عالم رحلت
 فرمود و بروانی سن سر بعثت نه سال و یکماه و پانزده روز بود و کان عمر جامع ایها المکمل نه ماه
 سن و هجرت ابی المدیینه مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فاطمت موعده سنین و یکماه
 عمر هاتمانیه عشر سنه و اماست مع امیر المومنین علی بعد وفات ابیها حسن و سبعین بود و متاخر

روایتی از بعضی نوگان و در تفسیح این جزئی مذکور است که در وقت غایب علیها السلام و آنحضرت
 پنج سال قبل از بعثت وقوع یافته و در روضه الحجاب و در باب و در وایت مذکور است که در
 اول موافق آنچه از تفسیح نقل کرده شد و قول ثانی آنکه در سال چهل و یک از واقعه قبل از آن
 سپهر نبوت از آن وقت طلوع نمود و ایضا در کتاب مکتور مسمت تحریر بدین فرقه که در وقت
 غایب علیها السلام در شب شنبه سیم ماه رمضان وقوع یافت بعد از معمر شش ماه و پنج
 سه ماه و بر وایتی نسبت شده روز و پنج صبح بفرقه سبی و پنج روز و با اعتقاد طایفه سبت و چهار روز
 در قول اصح است و بنا برین در وایت که از روضه الحجاب نقل کرده شد غیر نفی آنجا
 نیست و هست سال یا سبت و دو سال بوده باشد و العالم عند الله تعالی در کشف الغمیه بر وایت
 صاحبان طریق ایه منقول است که سید ابرار صلی الله علیه و آله و آله اظهار فرمود که در شب معراج
 از آثار اشجار خلد انار ربی تناول کردم که نرم تر از مسکه بود و شیرین تر از عسل و از آن خرا نطفه
 در صلب من محمول پیوسته بعد از صیوطه نرین با خدیجه رضی الله عنها نزویکی نمودم و خدیجه کبری نقیض
 حامله شد و هرگاه که من مشتاق رایحه هستی شوم بنزدیک فاطمه می جویم و او را می جویم و بجا
 انعامت شکاری معالی و ناری مولانا کمال الدین الحسین الواعظ السیّد و آری در روضه الشهدا
 از روضه الواعظین بسج مفید نقل نموده که چون خدیجه کبری رضوان الله علیها فاطمه علیها السلام
 حامله شد خاتم الانبیا علیه من الصلواته الطیبات فرمود که ای خدیجه مرا این خدا خیر کرد که این فرزند تو
 و خیری است او را فاطمه نام کن که اسبیه باشد یا کینه و یا برکت و چون خدیجه را زمان وضع حمل
 نزدیک رسید کس نزد بعضی از خویشان خود فرستاد که بیا مید و از من کفایت کند آنچه من
 از یکدیگر کفایت گشته انجم است چون از خدیجه بواسطه ازواج رسول صلی الله علیه و سلم رجیده بود
 و تمام اسرار اجابت نمودند و این معنی موجب طلال خاطر خدیجه کبری رضی الله عنها شده که آگاه چهارین

شبیه بزبان نبی دایم بر روی ظاهر گشتند و در بجه از آن عنوان فهم نموده یکی از زبان گفت
 منم که فدای تعالی مارا نزد تو فرستاده است و ما خواهران توایم من ساره ام و این یکم مریم
 عمرانت و سیم کلشم خواهر موسی و چهارم اسبه زن فرعون و اینها رفقا و نوخواهند بود و در بهشت
 پس یکی از آن زنان بر جانب راست و دیگری در طرف چپ و یکی از پیش بود و دیگری در پشت
 و در بجه نشستند تا فاطمه متولد شد و در آن زمان نوری از آن موی و درخشید که خانه را احاطه کرد
 و در شرق و غرب زمین هیچ خانه نماند که از آن نور روشن نگردد و در نیت نوری در روزن اقبال
 در افتاد و مرا که از آن خانه دل شد و نیز در کتاب مکرر مروریست که حضرت و احباب
 حور از تحت اعلی بحره طاهره در بجه و سنا و بر یکی طبعه و بر یکی دانه این اب کوثره است
 پس آن زن که در پیش روی در بجه بود فاطمه را در آغوش و در آن اب نشست و غرقه سفید
 بیرون کرد و نبات نوشیدی و وی را در آن خونه پیچید و رفقه و دیگر مثل آن بطریقه مقصود پیش
 آمدند و گفت کیم ای در بجه و دهم خود راه ده که برگشت با دوست و در نسل دی زمان و دیگر
 در بجه را تنیت گفتند و در بجه فاطمه را فرستاد و رغبت فرح و بهجت و چون حضرت راست
 در اندر فرقه ابن حوزر او را کنارش نهاد و آنحضرت را در فاطمه نام کرده ام محمد گفت داد
 انقاب فاطمه علیها السلام مبارکه و طاهره و زاکیه و راضیه و مرفیه و محمد شد و بنول در بر است از امام
 جعفر الصادق صلوات الله علیه مرویست که حضرت مقدس بنوی روزی فاطمه را گفت ایما
 میدانی که مرا نوسماه لفاطمه شده ام و امیر المومنین علی ۱۲ مرتبه بدن و به نسیمه سالفت نموده
 آنحضرت جواب داد که ای فاطمه من و سیمه من انار و از امیر المومنین علی علیه السلام روایت
 کرده اند که گفت بدستی که در موی سوال کردند که بختیست جواب داد که بنول آن زینت که در
 نه بند هر زینتی خالص نشود فان الخبیث مکره فی باب الله انما هو مرویست که سبب نسیمه

سيدة النساء ابنة الامام محمد باقر عليها السلام سوال کردند فقال ان الله طعنا من نور عظيم فلما
اشرفت افادت السموات وثلث زقن نورها وصنبت العار الملله ومرت اللبكه ساجد
بن وقالوا المصاوس سبنا ما حضر النور فادحي الله البسم افضل على جميع الله بنا اخرج من ذلك النور
التي نغومون باري وبيدون الي خفي واجعلهم خلقا في ارضي بعد الفجار وحي وحياته ما تبارفهم
ملك بيان كنت دهم دوم از حوت بيان شاه ولايت سبده الشافعه ساكنه منفذ شد و در
زمان زهرا عليها السلام برويت ان بيت نه ساله بود و بقولي چهارده ساله و برغم زهرا بيت ساله
در صحاح اخبار و اردست که از غايه برسدند که از او بيان نبرد و يك بنجر اس و جان و سر و
کبي که بود جواب داد که فاطمه گفتند از مردان گفت شوروي و الفبا از عابيه رضي الله عنه
منفست که گفت نديم سج احدي را مانند زهرا فاطمه زهرا بر مول خدا از زوي فصاحت كلام
و سکنه و قمار در قعود و قيام و چون فاطمه بر خبر الامام عليه الصلوٰه و السلام در آمدني انحضرت
بر غايه و اورا بوسه دادي و بر جاي خود نشاندني و هرگاه حضرت رسالت نياه بخانه و بي مقي
فاطمه نیز سهين طريق بايد زهرا کو ارحم خود عمل نمودني و نيز ثبوت بوسه که رسول صلي الله عليه و سلم
فرمود که فاطمه بعهده مني که اخا خدا و ابي و من انفسا فخره اعظمه و در بعض اخبار آمده است که انا
الله تعصب بفضيل فاطمه و بر صفي که زهرا را بوبان مولي رسول اخر الزمان صلوات الرحمن عليه بود
که چون خبر البشر سغري برفت انگر کسی که و داع ميگرد فاطمه زهرا بود و چون مراجعت مي فرمود
اول با قبول خبر الطافات ي نمود و رکنف انتم بطريق ابن عمه از ابوالو ب انصاري رضي الله عنه
روايت که رسول صلي الله و سلم گفت او امان بوم القبه ناوي منا ومن لطان العرس با اهل
الجمع تمسوا و سلم و مضوا ليعاز حتمه مني بوز فاطمه عليها السلام على الصراط فخر و معا سبون است
جاريه من الحور العين و از ابو سعيد رضي الله عنه نقلست که رسول صلي الله عليه و سلم گفت که

منا از من زهرا که بي مقي و طعنين
عظيمي اخبره من سبب بي مقي است

قاطع خبر الشاه اهل الجنة اما کان من مريم بنت عمران و در کتب فرشتگان بطرف متعدد سمت
 درود یافته که چون است کریم و است ذات القربی حقه نازل شد و جوابه کلمات علیه افضل الصلوات
 مرده مذکور با قاطع زهره صلوات الله علیها مسلم است و صدیق اکبر ان مرده را با سایر مردهگان
 داخل بیت المال کرده قاطع باز نگذاشت و چون امیر المومنین علی و زهره صلوات الله علیها در
 قضیه با انجذاب سخن گفتند گفت من از رسول خدا علیه من الصلوات افضلها شنیدم که فرمود
 بحق معاشر اهل بنی اسرائیل و کشف انوار امام محمد الباقر علیه السلام منقول است که پس از فوت
 رسول صلی الله علیه وسلم امیر المومنین علیه السلام را گفت برو نزد خلیفه رسول خدا و میراث
 خود را طلب تا منی قاطع نزد انجذاب نفع گفت میراث برادر من ده امیر المومنین ابو بکر گفت ای
 یوسف رت فقامت المزمرة ثیلان و اورد و مضرب و قال البقیة و فقامت فقامت علیه
 الصلوات بوسم الله فی دود و حقه مثل اللقین خط المظلمین فقال البقیة یوسف رت الفقه وین
 قضیه میان امیر المومنین علیه السلام و ابوبکر و عمر و عیسی و انجذاب از کتب مسبوته ذکر است گفت و پسندید
 برفع انجاس و صدیق اکبر مذکور را با اهل بیت از کد است و از مردهگان مسجد کلمات حقه
 بنویسند زهره را ندانیم و بعد از انکه از مردهگان از کد است و از مردهگان از کد است و از مردهگان از کد است
 قاطع علیه السلام بمصیبت خبر امام صلی الله علیه و آله یوم القیام کرد تا رت شد از صبح تا شام و از شام
 تا ايام انقدر کرمه و زاری و ناله و بیقراری می نمود که اهل مدینه از کرمه او شکسته آمد و بزبان غبار
 عرضه داشتند که ای و خیر منفره خدا اگر بر روز یکشنبه است اسایش کن تا ما را هم ارامی باشد و اگر
 بنسب کرمه میکنی بر روز خاموش باش تا ما را نیز احاطه بمصوب بوند و از امام جعفر علیه السلام
 روایت است که گفت کرمه گدگان در عالم پنج نفر بودند اول اوم که بعد از مصوبت از پشت چندان
 اسک بارید که دو روز در جبین او پدید آمدند دوم محبوب که در فراق بوسفت چندان گشت

که چشمالش از حلیه بنیای عاقل اندسیم پوشست که در زندان از مغارفت معفوت انقدر گریان
 بود که ز زانویان تنگ آمدند چهارم فاطمه علیها السلام که در فراق خبر از نام انقدر گریست که اهل در بند بوی بنام
 فرستادند که ای قره العین خواجه کونین گذرا و بنا بفره بجایگاه نگاه قبول ز برانشها معاف بشمارفته کردید
 پنجم امام چهارم صلوات الله علیه که جهت محبت که ملا پست اسک می لقانند پیش به که بر کز طعای بخشش ان امام بی
 مقام نهادند که آب چشمش تر نشد و پدید از امام عالی مقام محمد الباق صلوات الله علیه روی گفت بجلد فوت
 حضرت مقدس نوی چاکس فاطمه زهرا ندان نریز ما و قتیکه وفات یافت نقلت کرد بر اعلیای السلام که در
 موت سلیخه فرا کرده حضرت مصطفی را طلبیده گفت برای من مقداری آب بیاساز و غسل کنم سلیخه کوچه
 زهر العوز از رتبه آب غسل کرد که هرگز ندیدم که کسی بدان خوبی عمل نموده باشد پس طایه های پاک خود را
 طلبیده پوشید نگاه فرمود که فرانش را در میان خانه بیدار و من بوجوب فرموده عمل نمود فاطمه
 علیها السلام بران فرانش نگیه کرد بر چلو بی راست روی بقبله دست راست در زیر روی خود
 نهلو بس گفت ای سلی من همین لحظه از دار فنا مبرای بقا انتقال می نمایم و غسل نمودم ما بدکم بس
 مرا بر نه نهان از این کیفیت و طایر روح مطهرش بجانب خطا بر قدس پرواز کرد و بعد از لحظه ای
 بی غنا و در آمده و کیفیت حال را دانسته قطرات عبرت از صاحب دیده اشکیار فرو بارید در رویه
 مسحورت که این واقعه را همین طریق محمد بن سعد کاتب واقعه در طبقات خویش ایراد نموده و اگر
 بودند از مخصوصات فاطمه آسمات باید دانست زیرا که مخالفت حکم قضایی است و کشف انوار مذکور است
 نه بجز زهر اعلیای السلام نزدیک وقت وفات اسما بنت عمیس را طلبید و گفت ای اسما زوی جبریل
 علیها السلام نزد پدر آید و بفرماید که مرخص بود و قدری از کافور بهشت جنبه خط و دی بیاورد و پدر من
 از منقسم به قسم است بحسب را خود بر دست و دو بخش من داد و گفت فیما برای خود و فیما را بجهت علی
 مرتضی نگاه دار ای اسما کافور را که محل منافست و فلاق موضع نهادم بیت انتقال را که منتهی بیاورد

امام بی
 امام بی

و نزد یک سر من بگذارد و بیت شغال نیز و بکبر را برای علی مرتضوی بسیار اسما موجب فرموده شد
 انگاه فاطمه علیها السلام اورا گفت بیرون رود و مرا تنها بگذارد و بعد از ساعتی که انتظار کشید و چون آنرا
 در هم قیام داد و آنکه من نزد پدر خود رفته ام و اسما از خانه بیرون شتافته و خطه منظر بوده و او را آورد
 که با منیت محمد من کان من ربه فاب تو سین او و ده فی و بیج جواب نشید لاجرم از پای در افتاد و قبل
 اقدام زهر علیها السلام اقدام کرده گفت ای قبول عدرا چون بروم پدیت رسی از من سلام
 عود دارد و درین صحن حسن حسین صلوات الله علیهما از در آورده پرسیدند که ای اسما مادر او را
 اسما جواب داد که ای پسران رسول خدا ما در شما و خواب نیست بلکه بچار مغفرت است باب
 انفعال فرموده لاجرم سبیلین سید نفیس آغاز کرد و زاری و بناد و آه و بیقراری نمودند و بیت
 اعلام علی علیه السلام روی مسجد خیر الامام نهادند و چون نزدیک بدان بقعه متبرکه رسیدند
 او از کبریه ایشان بلند شد بعضی از صحابه که در ملازمت شاه ولایت نشسته بودند گفتند چه خبر
 شمارا بگریه در آورده ای فرزندان رسول خدا ای ایزد نانی حسیما ی شمارا گریه نماید و در خانه خواجه
 کونین با تظاران حال زبان کشاده حیدر گوار علیها السلام از عنایت خزن و اندوه بروی در افتاد
 و گفت ای دختر منم خدا خاطر خود را بعد از آنحضرت تو بکن مبادم پس از آنکه تسکین دم
 دارم ان مفارقت رقت بی نهایت فرموده این دو بیت آن رموز کمال اجماع
 من خلیسین فرقه و کل الذی دو الفراق فلیل و ات انصفا دی فاطما بعد اتمه و بیل علی ان
 محب و م خلیل انگاه شاه ولایت بنام عجمه طاهره شتافته اسما را العیسی و کفین سید
 طالعین مامور گردانید و اسما موجب فرموده عمل نموده و شب بر فرقه العین رسول عرب نماز
 گذاردند و بعد از طهرش را در رقص عرفه و دفن کردند و محبت گفت الله کو بد قال ابن بابویه رحمه الله
 هذا الخبر خذوا الصبح انذی انما وقت فی منها فاما ترا و فوامعه فی المسجد صارت فی المسجد

محمد المصطفی صلی الله علیه و آله
 بعد از آنکه در آورده جامه از روی صبا که سید الدلف در کشنده و دیگر از این در در حال گساری کرد و در حال نمودند

مسارت المسجد طاهر و المشهور بالنقل الناس و البر باب النوارج و السراهما عليه قنت بالجمع
در رفته الی باب مسطور است که بر خواره رحمت اندازد فاطمه بقول بر نفسی علی صلواته علیه انما کذا و در روز
دیگر ابو بکر صدیق و عمر و سایر اشرف اصحاب خبر البیتر با ابی المومنین حیدر بر زبان عتاب گفتند
که چرا ما را خبر نکردی تا شرف نماز فاطمه را در ایام شاه ولایت فرمود که بایر و شنیدن چنین کردیم
اشبهاد مکرر است که بر دایت اهل بیت وفات و قتر سید کانیات شب سیم ماه مبارک
رمضان سنه احدى عشر من الهجرة اتفاق افتاد و در رفته مقدسه مدفون شد در اقم حرمت
کوید که بعضی از درات طریق اهل بیت گفته اند که زهرا بعد از خاتم الانبیا به قضا و پنج روز فوت
شده و برخی اصل روز گفته اند و در کشف الغم از کتاب دیت طایره که نصف آن روایت
که زهرا بعد از مصطفی سه ماه برست و از امام محمد الباقر فوت و پنج روز مرده است و یک این روایت
اقضا نیکند که آن مصیبت علی در سیم ماه مبارک رمضان وقوع یافته باشد زیرا که تحقیق وفات
سید کانیات در او اخر صغریا در اوایل ربيع الاول همان سال واقع بود و العلم عند الله
تعالی در تلیق این جوری مسطور است که فاطمه زهرا سلام الله علیها چهار فرزند داشت امام حسن
و امام حسین و زینب الدلثم و زینب ابی عبد الله بن جعفر الطیار رضی الله عنه و در سلک ازواج
کشیدند و از او پسری بود که عبد الله و عوف و ام کلثوم عمر بن الخطاب در زمان خلافت
خود بجا لکلیخ در آورد و از او پسری متولد شد زینب نام و بعد از فوت عمر عوف بن جعفر او را خواست
و چون عوف نیز فوت شد محمد بن جعفر بنا کنش رغبت نمود و محمد را از ام کلثوم دختر بی در
وجود آمد و چون محمد نیز فوت شد عبد الله بن جعفر ام کلثوم را عقد کرد و فوت او در خانه عبد
بوقوع انجام میدوید و است این اسحق و لبث بن سعد فاطمه را علیها السلام دو فرزند دیگر نوه
موسوم بحسن و زینب و آن هر دو در صغر سن وفات یافتند و در رفته الی باب مسطور است

۴۴ جی کئند ویرکلا یان عجب بھدا لاس کس ویرس ماسٹ لکھت آباب

اور عوف میں ملک

که از زینب و ام کلثوم مطلقاً تفصل نماند پس در میت ظاهره حضرت خاتم الانبیا علیه من الصلوة
الجمعة و از کتبهها محضر باشد و اولاد و امجا و امام حسن و امام حسین سلام الله علیهما و علی سایر ائمه
الطهارة من المها و بنی سلا ما و اقر انوار الکبریا فی یوم الدین ذکر کتاب حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله در روضه الاحباب مسطور است که کانیان رسول صلی الله علیه و سلم چهار
نفر بودند علی بن ابی طالب علیه السلام و عثمان بن عفان و ابی بن کعب و زید بن ثابت و معریض
بود که شاه مروان علی علیه السلام و عثمان بن عفان رضی الله عنه کتابت و حبه قیام نماند و اگر
بجایگزین از بنی چهار کس در مجلس میایون حاضر نبودند و هر یک از کتبه اصحاب که حاضر می بودند و می
می نوشتند که زکوة از کجا حاصل شد و یکدام معروف معروف گشت و محمد بن ابیان کاتب حضرت
بود و مخیره بن سحر و حصین بن نمیر نوشتن معاملات مقرر بودند و عید الله بن ابراهیم تحریر
مکاتیب ملوک می برداشت و نوشتن صلح نامه ها تعلق بشاه اولیا میداد است و اسکافی
سایر کاتبان بنی هاشم از زمان در کتب مبسوط مسطور است و در اتم حروف خود کما من کنار از تعداد
انجماعت سعادت و معذرات ربی مغفور سکندر ذکر کمال نیکو کاتبان بر صدق است در روضه
الاحباب مسطور است که در زمان حضرت رسالت ابی عبد الرحمن بن عوف عامل بود
بر صدقات بنی کلب و عدی است حامی بر طمی و عبیده بن حصین بن فراره و الباس بن
قبس اسدی بر بنی اسد و ولید بن عبیده بر بنی مطلق و طارث بن عوف بر بنی بری مره
و مسعود بن ریحل اسحیج بر اسحیج و عطفان و بنی عبید بن عثم بن منبها بر عدیه و سلمان
و بلجی و حنه و عباس بن مروان بر بنی سلم و لبید بن الحاحیج قبیله دارم و عامر بن لک
بن جعفر بر بنی عامر بن صعصعه و سعد بن مالک البصری و صهاک بن منبها کلابی
بنی کلام و الله اعلم بالغواب و ذکر هو الله و قد امان علیه الصلوة و السلام در روضه الاحباب

1

که در کتب میرزا خادمان خبر البشر اسامی بیت و هفت مرد و یازده زن بنظر آمده
 روان یکی انیس بن مالک است که مدت ده سال در ملازمت آن سرور بسر برد و دیگر
 نیز بن کعب است که ترتیب آب و فوی آنحضرت تعلق بوی میداشت و دیگر عبداللہ بن
 است که صاحب فیلین سواک و قنقا و عصای خاتم الانبیا بود و دیگر عقیقه بن عامر
 خبر البشر را در اسفار میکشید و اسامی سایر آن خادمان از مردان و زنان نیست ^{چون} ^{بنا}
 و سعد که از او کوکان ابو بکر بودند و و نخر که او را و و نخر نیز گویند و خواهرزاده نجاشی بود بن
 بایس ابو دغفاری عفاری اسلح شریک اسود بن مالک اسدی امین بن ام امین
 ب مطهر مطهره رسول علیه السلام ثعلب بن عبدالرحمن عفاری جوهر بن مالک سالم شیب
 باجر غلام سلمه رضی اللہ عنہا نعیم بن ابی ریحہ اسلمی ابو الطحان اعلال بن الحارث ابو المسیح ^{ابو}
 ام ابو عبیدہ که جوانی بود از انصار محمد اصحاب سران حارثه الله بنت ربه بر کوه ام ام
 اول جده خفص و بیه ام علیه سلمه ام رافع ماریه ام الرباب ماریه جده بن صالح
 است سعد ام عباس صفیه اما مولد رسول صلی اللہ علیہ وسلم از مرد پنجاه و نه نفر بودند و اسامی
 اینست زید بن حارثه بن مرآجل کلبی که امیر سر به موند بود و دوران معرکه شهید شد
 بن زید ثوبان بن جده که ابو عبید اللہ کنیت داشت ابو کبشه که موسوم بسلم با اوس بود
 ح کنیت اوست صالح که لقب بضران است رباع سباز ابو رافع که مسیح با سلم بود ابو
 بی که نامش رافع است بر شش ابو رافع بود مخم رفاعه بن زید الجذامی زید عدلال بن سار
 بن عبدالغفار صفیه که نامش همان باکسان با مهران با و کولان با و مان با حبیس بود
 سلمه و اقد و قبل ابو اقد حشام ابو حمزه که بقوی سعد نام داشت دبر و ابی روح بن
 ده جمعی ابن بنیر از و حمیری چنین ابو حبیب که موسوم با حمز ماره بود ابو عبیدہ اسلم بن ابو

عبیده افصح الجثه با دادم حاتم در روایع زید بن لوط سعید بن ربیع سعید بن کثیر
 انفاری سدر شمعون که در رحانه است خبره بن ابی خضر عبید الله بن اسلم غیلان فغانی
 محمد بن عبد الرحمن محمد که نامش در اصل نامیده بود در رسول صلی الله علیه وسلم خبر فرمود و گویند تا مع که
 ابو سائب گفت این بنده بنیگ الوالتیره الوصیه ابو قبیله ابو بایه ابو لطفه ابو التیره در تلیف این
 جزی بروایت ابو بکر بن خرم مذکور است که یکی از عوای رسول صلی الله علیه وسلم موسوم بود و بگویند که
 و بعضی الرواه فیها و قال مصعب اعدهی الله المتوفی صبا امه ما بورا و قیل ما بود و اما
 نوابه کانیات علیه نقل الصلوة بروایت روضه الی حباب نه نفر بودند و اسامی ایشان است
 سلیمه ام رافع رفوی امیمه رجبه سابعه ماریه مبر بن قاهر ماریه ام حمیر و ابن جوری ام ابن
 را که بر که نام داشته و میونه بنت سعد و میونه بنت عسب رانی و رطلک موالیات اخضر
 تقداد عنوده و العلم عند الله تعالی و چون در باب کتبت مراکتب و اصله و الویه و سایر شریکات
 سید کانیات علیه شایم النجیات در میان ارباب روایات اختلاف بسیار است و اما
 موجب اکثر رعا به یلیع آثار تقداد و حیات مذکور را و الله بکتب بسوط بنیاید و ذیل این خبر در اند
 از معجزات بنیاب اخضر صلی الله علیه وسلم می آید و منه الی حاتم و التوفیق و کریم
 با هرات حضرت حیر الامام صلی الله علیه و الله الکریم بر فایده عالیشان ناظران
 اوراق پریشان پوشیده و پنهان خواهد بود که بعضی از معجزات بعد از زمان صلوات الله علیه
 حکایات گذشته مرقوم غایبان گشته و برخی از کمال سبوح و شهنار حاجت شنیدن و تذکار ندر
 لا بر م قلم مشکین زخم دیرین مقام بر ذکر شده از احباب اعجاز آثار که بخیرید غایت انباز و ارفض
 بنیاید بر محالیت خواطر اکابر و اصاغر بخانه تقدیر صفت تحریر یافته که اعظم معجزات سید عالم صلی
 علیه وسلم قرآن مجید بانی و فرمان حمید سبحانست و ان کلام هایت انجام نحوست هر چند معجزه به

۴۰ روضه که او مرده گفت داشت و میگویند او را ابوالحسن گفت و در دلش را باو آید

که چون در زمان بعثت مایون مصطفوی نقاب نعامت و بلاست در وجه حال رسیده بود و حضرت مجید جان
 کلام را بر طبق فائز و بسوره من شد اما آن صورت سوره از مثل آن مجیدی فرمود و اکابر فرس با وجود اهل و بیرون
 را بی نصیب از صحابه عربی ری بودند از اقوام بر معارفه احترام نموده و غیره تصور متصرف کنند
 ام مقابل مقابلت پیش آمدند و دیگر آنکه در ایل نشو و نما سهل خسته طلال بوشش مضمون آن کلام مایون
 فرمود که بن فویم اسلام بر سایر اویان حرالانام ظاهر شود و هو الذی اراه کل رسول الله بالحدی
 الحقت بنطقه و علی الذین کلمه و این خبر تحقیق پیوسته بانکه زبانی انقابیت مینا
 نت مایون و ارجا و انجا مشرقین را بر وجهی روشن کرد و این که موافقا از ابواب اقبال بارور
 است بر روی روزگار منقوح شده مخالفان را طرد نشیده و از بنای آسود و گردید و دیگر آنکه عرب و المصطفی
 است تفاوت صلی در مقام معارفه آن کلام معجز نظام در آمد مانند سله کذاب و عبد الله بن المقفع و غیر
 دوی رسوا شده معذمانت فرمود و او معجزه فعا و بلغا کشت و علی السمع الحال دست تقدیر ایزد
 بر صفحه اعمال و سجل افعال او رقم ابطال کشیده و در نوبت سه ختم شد بر کوه نور مایلی یکمان
 ی دعوی بعد بر معان موکد میروند و در بنود کین زبان در محاسن کلم فضا بر زبان جرج و اختر لفظ
 میروند و معجزه دیگر آنکه ماه که کوه شب چراغ بحر افرا فلاک است با اشارت سنان بنان مبارک
 شده و دینم بنظر در آمد و کیفیت این واقع عریبه در روضه الهی جباب از شاه ولایت مای علی
 اس رضی الله عنهم و عبد الله بن سعود و عبد الله عمر و الس بن مالک و عد نفی بن ایمان
 بن مطهر برین وجه منقوس است که مشرکان و لشب و رعایت حدت و طیشش نزد رسول صلی
 که نقتند یا محمد اگر نور و دعوی نبوت صادق ماه را در آسمان دو نیمه سازد حضرت فرمود که اگر
 ایمان می آید کفنداری الکاه معیطی علیه من صلواته اشرفها دست بر عا بر داشته انصورت
 او رخسار مسالت نمود و بر و انبی با کنت مسجد خود و اشارت بجانب قمی کرد و ماه و دینم شده نصفی

در آسمان ماند و نصیحت در پس کوه مخفی گشت پست شاه جهان در نبوت بستی از منجره جان و شکر
شانه و دهنه کردی بدو نیم مرده صاف بدر این گنج و بعد از وقوع آن صورت حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم نذا فرمود که ای فلان و ای فلان کواه باشند و اهل سرب این منجره عربیه را شاه
کرده ایمان نیاوردند و گفتند محمد بر ما سخن کرد و ایت کریم اقمه شب الساعه و انسق القم و این بر و اله
بقره صوا و یقوتوا سخن منم در آن باب نازل شد نظم توان سنکین و لایزال این کویدند چنین اجازه
بر روی نکر و دیدند معجزه و اگر آفتاب صوا و سایه رفیع با به سید ابرار را نکر است که طرقته الهی بر
افتد و چون سرمه در چشم ثوابت و سبار کشیده سایه چشم هایون رسول ایزد چون مانند آفتاب
همت عالی بهمتش سایه انفات بر دنیا و اینها حیدر افته از محیط باب و بر باب غیر محتر و محنت
سه در منظر ظهور نکرد از طوفان با آفتاب سایه شصت برابر بی آفتاب ذات نورس از عالم
سایه کرانای خود را اجازت نداد که با خاک و لیل غمینی کند و نیز وجود مقدسش از بنایت لطاف
طوت باشد البته آن مزید که تشریف طلال طهارت مال او بود شب تشریف سایه تو زمین کریم
در چشم آفتابندی خاک تو یا معبود و اگر هرگز مکس بر اندام هایون بنمزمای مقام نمی نیست
شاه باز بلند پرواز صدره المصنوع در شب اسیری از مرافقت آن عای برای قمر دنی فتدنی فکاه
قالب نویسن آواز دنی بار السناد و بزبان اغدا گرفت بود فوت اندک وقت کس که با آری
انکه بر بدن بی بدلیس نشیند و با وجود آن طهارت خود را با طریقه شکر خای و ما یمنطق من
الهی علیه من الصلوات انما صا منشی بیند مشرب های که بر دهر اوج کمال بود و در آن
از مبارک طلال بطاوس زیبای باغ هست کجا منشی کنز از غرشت نرید ز طریقه سر من
که هم دم شود بی جیت با غنم روحی که با کفر نب کس چسان بر وجودش نشیند مکن ز بی شمار
بلند ایشان که شد صیدا و مرغ سدر مکان با بی خاک بر سلسبیل مکس مان حواس بر جلال

پنجم ذراع افزایش از بس اشیا را بچنان میدید که از پیش رو شمع را پشت درو یکی باشد
 شمع مجلس انبی و شاه عالم جانی نیاز بر همه خوابان که نازنین جانی معجزه و دیگر آنکه اهوئی در دام صیاد
 افتاده بحسب اتفاق رسول صلی الله علیه وسلم بر آنجا عبور نمود و اهو بلفظ قطع و بیان صریح بر پشت
 حضرت او را شهادت نموده تعرض داشت که بچکان ریش کد داشته ام و امیدوارم که در ازما
 مان شوی که بروم و فرزند مرا شیر داده باز بزم و ان متمم مکارم اخلاق این انما سر فرموده
 میا و زبان بقول کشاد و اهو خلاص شده سیرعت تمام نزد بچکان خود رفت و فرزند را
 می شیر کرد و آینده باز آمد و پایی در دام صیاد نهاد و بروایتی که در روایت صحاب سطور است
 و بنا بر درخواست خیر العبادان اهو را از او کرد و اهو میدید و میگفت استمذ ان
 الله الله و انک رسول الله صلی الله علیه وسلم طرز خانت نقص کنش کلید فلک و کشش
 بی اهو من کو به کمی میز کفش حبت زبان و گاه شمشیر شکوه انساب از پای او بجزوی هر که باشد
 سایه او سحره و در آنکه در حجه الوداع طفلی را از اهل ماه و رها نمود که تولد نمود نزد رسول صلی
 علیه وسلم آوردند حضرت فرمود که ای کودک من کیستم طفل گفت انت رسول الله صلی
 بر است گفتی بارتک الله فیک و دیگران کودک سخن نگرفتند تا وقتی که معبود است و او را مبارک
 ماه لقب دادند بطفلی اگر کرد عیسی سخن با عمار بن مرام گفت طفلی که بگوید
 بن سان او ای شهادت نمود که هستی تو معمری پاک دین ز نزد خدای جهان افزین
 و آنکه روزی صیادی سوسمار را بمجلس حضرت رسالت آورد گفت یا محمد بلات
 روی سوکنند که بتو ایمان نمی آرم تا وقتی که ابن سوسمار بتو نگوید و آنگاه سوسمار را در برابر
 صلی الله علیه وسلم میذاخت و سوسمار راه گیر پیش گرفته رسول عربی گفت که ای سوسمار
 باز گشته بزبان قطع گفت بسبب و سعاد یک حضرت گفت که ای سوسمار گفتی ان خدای

در آسمان است و در زمین است سلطان او و در بهشت است رحمت او و در دوزخ است عذاب او
رسول پرسید که من کیستم جواب داد که تویی پیغمبر پروردگار و خاتم انبیاء و زید کو را فلاح یابد هر که تصدیق تو کند
و زیان باشد هر که تکذیب تو نماید و چون مشاهد این گفت و شنود نمود و متعجب شد گفت سبح
و دیگر نمی طلبم انگاه کلمه بر زبان جاری گردانید نظم مار کشید انتظار مقدم او را انجا از دوشتراف
و او خبر مو سماره آنکه ابوی از گری کریمه بجرم درآمد و بایستاد و کرک و در خارج حرم توقف کرده
و ابوی نیکریت ابو سفیان بن حرب و محرم بن نوفل آن حال را مشاهده نموده متعجب گشتند
و کرک سخن درآمد گفت تعجب مینماید و حال آنکه در شما از بنی اعراب است زیرا که مصطفی شما را
بودانیت خدا میخواند و اجابت نمیکند و بخدا سوگند که هیچ چشمی مثل محمد ندیده و هیچ کوشی مانند او
نشیده و ابو سفیان و محرم را حیرت زیاده گشته از عایت خدا اینصورت را هیچکس ظاهر
تا زمانی که مسلمانان نشنیدند نظم ای خسرو اعظم عجم شاه عرب ایجاد و کون را وجود تو سبب
بگشت و اگر کرک بوصف تو زبان نبود ز کمال معجزات تو تعجب محو و در آنکه از ابولاه مرسلست
که روزی رسول صلی الله علیه و سلم موزه می پوشید چون یک پای مبارک در موزه کرد و کلاغی
آمد موزه و بکرا و در بود و بهو ابرو و بیداخت و ماری از موزه بیرون آمد حضرت فرمود که کس
بخدا و فرزند ایمان دارد باید که موزه بنوشد ما و فیک انرا نیش انداخته ز بی مهر سبب طفت
و احسان که از اعجاز او عقل است حیران حکم کرد کار و احب انچه نموده خدا منش کرد خوش
که طبع محو و دیگر آنکه هشتم بن عدی از پدر خویش روایت کند که در روز احد بسبب اصابت
رنجی حشمت فداوه بن نعمان از کاسه سرش بیرون افتاد رسول صلی الله علیه و سلم قدم
او را بدست بجای نهاده اب دهن خود بران انداخت و فداوه فی الحال صحت یافت آن
جیش از چشم دیگر بهتر شد ای شرف مکتب انعم تو بر رویش دیده مردم تو سزید

عبادت است. عرض برین آمده منزل کعبت معوه و آنکه در پیشگاه سعید کار دینی از حسن بی پرواست
که شیخ نزد حضرت مقدس نبوی آمد و گفت و خبر خود را در فلان داد بی پروه و بدم سید عالم صلی
الله علیه و سلم باین شخص بر آنجا رفته فرمود که باطله تقدست احسب زنده کرد و خبر خواسته گفت
بیک و سدید رسول علیه و سلم گفت مادر و پدرت مسلمان شده اند خواهی نرا باز باین و هم
که مرا حاجتی باین نیست که خدای تعالی را از مادر و پدر بهتر باقیم لطم از هر کسی که هر صفت ذره
پرور است: بر بندگان خویش خواهران نرست معوه و در خواست الهی از علی رضی صلوای الله
مروست که حضرت مقدس نبوی صلوای الله و سلام علیه مرا فرمود که بر نامه من سوار شو و بمن رو و چون
بمالای فلان عقبه که نزدیک بمن است برای خواهی دید مردمان را که استقبال تو کرده باشند
بلوی با حرم مادر رسول الله یقرک السلام و من بموجب فرموده روی بمن آورده چون بران عقبه
برآمدیم دیدیم که مردم با استقبال من می آیند لاجرم بآنچه سید عالم صلی الله علیه و سلم فرموده بود پیش را
حجر و در سایندم فروش و غنای از زمین برآمد که علی رسول الله السلام و میان این امر مبلغ را شاهد
نموده با سلام در آمدند لطم هر که نه روا آورد و راه محمد کی بودش راه در پناه محمد که کعبه حسن اقباب
شکست شش طاعت و ماه محمد چون که دعوت زبان کشید و بدو می بود حجر با حجر کوه محمد
آنکه از عقیل بن ابی طالب مروست که گفت در سفری لازم خیر البشر شدم در موازی و در پیش
سافت چند حجره از آنحضرت ظاهر شد اول آنکه عطش بر من علیه کرد چون این معنی را خاتم الانبیا
رسایندم فرمود که برو با کوه بکوی که مرا اب ده و من بموجب فرموده علی نموده کوه در لطم آمد
بار رسول الله علیه و سلم بلوی از آن زبان باز که در معلوم شد که حق تعالی فرمود و انقوا النار فی
فؤادها الناس و انجاره از خوف چندان کریم که اب در اجار من نماند دوم آنکه حضرت سید
صمد فضای حاجت کرد و بنای بی بود که از نظر مردم میباید تواند شد با سه و خست متفرق که در آن

بود خطاب فرمود که اکثر دینی و از درختان بصورت فبر مجتمع گشتند باینکه از زمان برانجا آمده
بکفایت هم خود پرداخت سیم آنکه بوضع رسیدم که ششتری بر او در آمده بود و این ششتری چون خبر
را دید بر جبهت و نزد وی آغاز تضرع و زاری کرد و چنانچه فرزند باید بر او مادر کند آنحضرت گفت ای مردم
خود چه سگایت داری جواب داد که بار رسول الله مردم قبل از او از نماز خفتن و خواب میبوند و میبستم
که خدای تعالی ایشانرا عذاب نماید و حضرت رسالت اب انخوم را طلبیده از آن امری فرمود و نظم
خسته که باینجه را گوید که کوه از غم باز گوید زهره برون بود اعجاز خاتم کتم ختم سخن و الله اعلم
ملخص این حکایات غریب ابیات آنکه غایت بی غایت حضرت احدیت ذات کامل صفات
محمدی را مظهر جمیع نعمات نباتات و درسلین گردانیده بود و صورت هر خرافت عادی را
آنحضرت توجیه نموده بران شری بر صفحه هستی باطل و جبهی جلوه ظهور می نمود و خواه مکتور اللسان
از خبر تمامی آن امور بجز و تصور اعتدات بنما بدو با طهارت و سپاس الهی بر تمام این خبر و محنت
انجام زبان بیان میکند شوی مجد الله مساعدت ایام سیم باب از کتاب یافت انعام بن
خاتم دولت مسلم جو آمد در بیان اخبار خاتم زری سلطان تحت بی مع الله ز قهر قدر او آمده
گویند بصورت خاتم احکام دین است یعنی مقتضای در سلین است سر نفس عیب و بر غم طفل
مقدم او هر دو عالم زبان حاضر ز وصف حال او شد دل و جانم فدای ال او شد زری ای که باشد
از کرامت مکرمل ایان تا قیامت چنان روشن ز نور رایی ایان بود فرمود پس اعلی جا
ایان ز روح این کرده پاک طینت جو این اوراق بزرگ و زینت ایام این بود از فضل
باری که بنود نامه ام از نفس عاری ز هر حرفش فروغ صدق نماید با حسن صورتی انعام باید طاعت
خبر و از انعام بسیار محل اقتضای آمد بدو از آن روح پاک سخن سازد موسی خبر و چهارم کرد و دراز
خبر چهارم از جمله اول در دو کوفت و فایده از آن خلافت خلفاء است و در آن ان الله یعلمهم اعمین

سبحان مادی که بر طبق است کبریه و معلنا لیه و خلافت فی بلد من دخل او و انواع انسانی در امور عبادت
و حیاتی بحقی حکمت سلطه است و ارتفاع اعلام عدالت و کثرت انسانی بصورت مکان ساکن
کارانی از مشیت قدرت کامله اوست ای همه هستی ز تو بد است که خاک ضعیف از تو بپاشد
که نه بد لطیف تو خوت یکس که بی خلافت بود پس دست رسن و صاحب اسباب خلافت نوی
عاجل حکام زلفت نوی از کرم خاتم پیروان یافت شرف بر همه سرور ان چونکه بر او اخت
نواهی جاد و کشت کون راست کفر و عناد شاه مجر را سرافراز نماید قصر جهانی فی قیصر نماید غلبه از
شوکت او شد بلند فرزند در خانه کبری فکند نور هدایت ز جیش یافت روی زمین نوی
اسلام یافت باد نور زور و اسلام تربت ان سرور عالم مقام الکرم صل و سلم علیه و اله الطرام
و امشب العظام الی قیام الساعه و ساعه اقیام الامم بر ظاهر فطنت ماثر امان را با
و انس و انصاف و حواله حقیقت ماثر امان انار بدعت و انصاف و نجف و مستر خوانند
که با اتفاق علماء و رب اهل منت و جماعت از حضرت رسالت علیه السلام و انتمه لعی فایع و برانی
سایع و رباب خلافت حج یک از خلفای بعثت نه پوسته و بعد از انقال انحضرت منته صفت
اصحاب بر خلافت ابوبکر الصدیق رضی الله عنه اجماع نمودند و انجانب بر مسند سروری و سر بر
الحسن بر روی نشاندند ابواب متابعت و متابعت بر روی زور کار خجسته اما خویش شود و اما عقیده
ساکنان مذہب شیعہ است که در عصر مرقم رسول صلی الله علیه و سلم علی المرسلین صلی الله علیه و سلم و السلام و السلام
خویش مقرر کرد ایند چنانچه شمه از ان کجایت سابقان ذکر کردید و تا بر اخفا و انجاعت ابد و بنی معتقدند
و در و از و نفر و اول اینان امیر المؤمنین علی است و انوشان محمد بن حسن عسکری و بعد از اهل سنت
و جماعت خلفا را شدند بنی نضر ابوبکر صدیق و عمر الفاروق و عثمان ذی النورین و علی المرتضی و حسن
مجتبی علیهم السلام و بر طبق مر و به صحیح خلافت بعد از طوالت صحنه و بی سال زمان است

مکتبته بعد از آن اوقات خلافت بنیامیت انجامید و معاویه بن ابی سفیان سفل امر حکومت کرد و بعضی
 از قضایای و محاکمه و قیام و حادثات اخذت برین موجب است که سمت نظیری باید و موقع سعی و انهم برین
 ابن قتال و تفصیل این احوال بی باید و نوشته اند احوال بدایت مجلس اصحاب تحقیق ظیفه اول بود بر صدر بن
 هو ابن ابی فحاضه عثمان بن عامر بن کنعنه بن نعم بن تریه بن کعب و مره در سکن اجداد غیره اجداد علی
 الله علیه آلی یوم الناد و انتظام دار و دار مدین الکبرام الخیر سلیمی بنبت صخر بن عامر است که دختر عم
 ابو فحاضه بود و ولادت با سعادت انجابت و ایت امام با فقی بعد از واقعه اصحاب قبل بدو سال و چهار
 در آخر روز و سینه با سینه دست و او و دانش و راهام جامعیت عبد الحکفه بود اما چون سینه
 اسلام شرف گشت حضرت رسالت نباه ان امیر را بعید الله بغیر فرمود و بر غم اکثر اهل سنت
 و جماعت اول کسی که نصرتی معراج کرد امیر المومنین ابو بکر بود و بنا بر ان مقلب نصرتی شد و چون
 فوجی رسول صلی الله علیه وسلم در شان ان فزوه اهل عرفان که الله و عنقت من النار و بر این
 انجابت را مخاطب ساخته گفت که انت عنقت من النار عنقت نیز در سکن العالی انتظام
 یافت و در زمان خلافت ان عربین محمد تحقیق را خلیفه رسول الله بنوا نرد و نفس خائش بر روی
 نعم القادر الله بود و بنوی عبد و لیل راب طلیل و با اتفاق ارباب فضل و کمال امیر المومنین
 ابی بکر اول کسی است از رجال احرار که حال عائش مجلس ایمان رعیت یافت و انوار سلطنت
 طلعت و عنایت سید ابرار صلی الله علیه و اله طهارت و بر وجبات روزگار شش یافت و در
 منقعی از قاسم بن محمد منقوست که رسول صلو الله علیه و سلام علیه فرمود که عرض کردم اسلام را
 بر چه احدی مکرانکه او را در قبول ان تردوی و تفکری روی نمود و مکر ابو بکر بی نصرت ایمان آورد
 و صدیق رضی الله عنه نخستین صحبه است که بر مسند خلافت نشست و در حین وفات خلیفه نقین
 کرد و اول کسی است که در حضور پیغمبر صلی الله علیه وسلم خطبه خواند و شکر کاثر با سلام دعوت نمود

و نخست مومنی ازین امت که بنابر مسجد بروست و صاحب شرط و صاحب مقر ساخت او بود و دفع مسدود
کوزب و ارباب روت و در زمان خلافت انجناب بوفوع بوسنه و فتح بعضی از بلاد و عراق و شام هم
در ان ایام واقع گشت و فعات ان خلیفه نجسته ضعات رضی الله تعالی عنه بقول احمد بن اعمش کوفی
در روز و شب ششم جاوی الهی خرمی سال سیزدهم از هجرت دست داد و برویت اکثر مورخان
ان واقعه روز جمعه بیست و نهم بیت و سیم ماه مذکور اتفاق افتاد و در روضه منوره حضرت خیر العبره
علیه السلام و العجده بر قون شد مدت خلافتش بقول اصح و ششم و سال و سه ماه و چند روز در آن
جانشین گشت و سال و الله عالم عقیده الحال حدیث بیعت امیر المومنین ای یکرین الله تعالی
و رقیقه بن ساعد کافه علماء انام و عامه فضلاء اعلام مرفوم از قام احکام کرده اند و چون
حضرت اصول علیه الصلوٰه و السلام از عالم غم انجام بر باض و از اسلام انتقال فرمود و جمعی کثیر از انصار
و رقیقه بنی ساعده که مهاجرت کلیه را انجا قرار میدادند مجتمع گشته و اعیانه نمودند که امر خلافت را بر سعد بن
عباده رضی الله عنه مقرر سازند و این خبر با جمیع اشراف مهاجر رسیده و مدتی اکبر و فاروق اعظم و ابوبکر
بن الجراح رضی الله عنهم با بعضی دیگر از اصحاب خیر البشر صلی الله علیه و سلم بران مجمع سنانفتند
ان مهاجران و انصار و رباب یقین سخمی که مقصدی امر خلافت کرد و گفت و شنود بسیار
واقع شد هر یک از فریقین در ذکر مناقب و منافع خویش سخنان بر زبان آوردند چون اصحاب
دانستند که اکابر مهاجر خلافت سعد بن عباده را رضی الله عنه بطریق نهانند گفتند ما اسیر و سیر
اسیر مهاجران بر زبان آوردند که بر طبق ایت کریمه لوه کان فیها الحسنة لله الله فخذنا الله
امر اسلمهم صحابن فبه و مسادست بای فرقه امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت ای گروه انصار
شما از سید امیر صلی الله علیه و سلم و الله ان طهارت شنیدید که فرمود ان یمنه منہ فرسین بشیر
سعد انصاری رضی الله عنه جواب داد که بخدا سوگند که من این حدیث را از حضرت قائم صلی

علیه السلام شنیده ام و میدانم که این هم بر یکی از فرزندان قرار میابد ابو بکر صدیق رضی الله عنه
 احسنت احسنت و نعم القدر جل انت ای کرده مسلمانان من این منصب طلب نمیتم باید که با
 یکی ازین دو بزرگوار یعنی عمر بن الخطاب یا ابو عبیده بن الجراح بیعت نماید امیر المومنین عمر و ابو عبیده
 رضی الله عنهما گفتند که با وجود فضیلت و سبقت تو در اسلام چگونه ما مقتدی ابن امیر گردیم دست
 بیرون از ما با تو بیعت کنیم و تحت غاروق اعظم با صرنا بیعت اقدام نمود و روانی آنکه لول
 که با ابو بکر صدیق رضی الله عنه بیعت کرده سر برین سوار نصاری بود و بعضی از مورخین گویند که نخستین
 که با صدیق رضی الله عنه بیعت نمود عباد بن بشر بود و الله اعلم عند الله تعالی در روضه الصفا مسطور است
 که بروایتی در آن روز از و عام خواص و بیعت بمرتبه انجامید که سعد بن عباد و رضی الله عنه بیعت
 عرض عرض در آن انجمن یکدیگر کرده و با مال شد از عام انتقال نمود و قوی آنکه در وقت از و عام
 او رانده از آن محفل بیرون بروند و سعد رضی الله عنه مخالفت جهور کرده با امیر المومنین ابی بکر رضی الله
 عنه بیعت نکرد و از مدینه شام رفته و در آن دیار بخریک یکی از عظامت است در روضه
 الاجاب مسطور است که روایتی ضعیف هست که آنرا در هر سبیل گراه از سعد رضی الله عنه بیعت
 چهار چنانند بیعت پوسته که در صفی بنی ساعده حصار مجلس از مهاجر و انصار بر خلافت صدیق
 و بر رضی الله عنه اجماع نموده بیعت کردند و در و بکر بیعت عام بوفوع پوست اما بمقتضای این که
 بیت از مشرق تا مغرب که امام است علی و ابی او مارا امام است فرقه اهل اسلام با این مهم رضا
 نداشتند و گفتند که با یکس بیعت نمایم مگر علی بن ابی طالب و اکثر بنی هاشم و سلمان فارسی و
 عمار بن ابی اسود بن ثابت و و الشما و تبی و انواع انصاری و ابو ایوب و انصاری و جابر
 بن عبد الله و ابو سعید خدری و مقداد بن اسود و اکثری و بریده بن الحبیل و از جمله انصار
 و عباس رضی الله عنه و در آن ایام بنی خدیج گفتند که این نیست الله ندانم خلافت بر انصاری است

هشتم دانکه از جو الحسن نه او اولین مقبل قبله بود نه او بود اعلمه بودی و سنن نه اقرب بعد بنی بود
بود معین جبرئیل پس بصل کفن خبر او جمع حله اوصاف گشت زعفر علی فرطق حسن روست
است که چون ابو بکر بن شد خلافت تمکن گشت امیر المومنین علی علیه صلوات الله عزت اختیار
کردن در خانه نشست و ابواب اضلاع خلایق برست و ابو بکر الصدیق بر انخاب پیغام فرستاد که چرا
از خانه بیرون نمی آیی و با من بیعت نمی فرمای مگر کرده میدانی خلافت را امیر المومنین علی علیه صلوات
الله علیه جواب داد که از خلافت تو را اگر ایت نمی آید لیکن سوگند خورده ام که در او بر دوشن مگیرم الا
برای او انما از رفقه تا وقتی که از جمیع قرآن خارج شوم چه از آن می اندیشم که جبری از کلام الهی باز خواهد
محو شود در وقت الصفا از غنیه منقولست که در آن ایام ابو بکر الصدیق یحیی بن ابی طالب نامه نوشت
مضمون آنکه اهل اسلام بخلافت من رانیده سوخت کردند باید که تو هم با ایشان گفت
نمایی انخاب در جواب فایده فرموده که رفقه تو وصول یافت و فحوائی آن بوموج پوست آید تو
بودی که مسلمانان بخلافت من رانیده سوخت نمودند صورت حال است که من پیش ازیم
کس بدولت اسلام رسیده ام و خدای تعالی را گواه بگیرم که بخلافت تو را می بینم و می
از اهل تاریخ بران رفقه اند که در روز دوم از بیعت امیر المومنین ابو بکر محمدی علیه السلام
را طلب داشت و بعد از آنکه انخاب مجلس اصحاب را بغیر حضور موز کرد و ایند از حسب طلب
پرسید امیر المومنین عمر گفت ترا بران بیعت طلبیدیم که با اهل اسلام در مبايعت و متابعت
ابو بکر موافقت فرمای امیر المومنین علی فرمود که شما نوسل خویشی سید المرسلین صیه
و انصار را تسکین داده با ابو بکر بیعت کردید و من اکنون بهمان وسیله طلب حق خود
بنیام ملاحظه کنید که بحضرت رسالت اقرب گشت و از حق سبحانه تعالی تبر سید و از جا و اوقات
در مکرر بد عمر گفت ترا ندانیم تا بیعت نکنی جناب ولایت باب جواب داد که من ازین سخن

نیندیشیم و نامرتی حیات باقی باشد طالب حق خود با ششم الفقه و از نور بیان شاه مردان و اصحاب
 پیغمبر آخر الزمان و برین باب گفت و سیند ز اوان واقع شده باشد خمره شاه ولایت بی انکه با ابوبکر
 معیت نماید مراجعت فرموده و عقیده علامه صاحب شعبه امامیه است که انجانب هرگز با ابوبکر
 بلکه با هیچ یک از خلفا از ثلث معیت ننمود اما بعضی از اهل سنت و جماعت گویند که مرتضی علی ما
 صلوات الله علیه بعد از صل روز از فوت خیر الانام صلی الله علیه و آله یوم القیام با ابوبکر معیت کرد و در
 اعتقاد آنکه تا ظاهر بر اهل صلوات الله علیه در حیات بود معیت نفرموده انگاه شرط مبايعت بجای آورد
 و اعلم عند الله تعالی ان باب اخبار آورده اند که چون امر خلافت بر ابوبکر قرار گرفت چنانچه حضرت
 خیر البشر مقرر فرموده بود اسامه بن زید را با شکرت فرخنده اثر بجانب دیار شام ارسال فرمود
 و از آن حبش خیر از امیر المومنین عمر کسب محقق ننمود و آن بر بنابر اجازت اسامه بود و روایتی
 آنکه اسامه تا بدان منزل که پدرش شهید شده بود رفته بی آنکه با مخالفان ملاقات نماید باز
 و قوی آنکه میان او و مخالفان مصافق اتفاق افتاده اسامه بفتح و طفره اختصاص یافت انگاه
 خان مراجعت بصوب مدینه یافت و الله اعلم بالصواب و الله المرجع و المآب و اگر خروج و بگو
~~نموده~~ و لا محنت من و کشیده شدن او بین تمام مجاهدین و شمشیر عسی که موسوم بعبد بن کعب
 بود و دو الحار از جمله انصاری است و در اواخر اوقات محبت سید کائنات علیه افضل الصلوات
 و در حدود ولایت یمن آغاز دعوی نبوت کرد و چون او در فن کلمات و سجده مهارت
 تمام داشت و امور غیره مردم می نمود و جمعی کثیر از بنی مریج و غیر ایشان از قبایل عرب بنوش
 ایمان آوردند و اسود بن جاحبت انجاعت مستظهر گشته با حقتصد حواری و سید پادشاه برار
 از کعبه چنانکه ممکن او بود متغایر توجه نمود و حاکم آن ولایت شهر بن مادن بخدمت مقام
 پیش آمده بفرستاده یافت که است و اسود بشهر متغایر رفته شکوه شهر بن مادن را بحال انکاح

و میرم این شکوه را که فیروز نام داشت با دادویه که دوستان پاک اعتقاد بودند بامارت
 یعنی از عجیان که در آن مملکت اقامت مینمودند نصب کرد و چون خبر فرمای آن مدعی کذاب
 بشیخ شریف حضرت رسالت باب رسید بعضی از امر او کما ششکان خویش که جزو
 مین بودند نامه نوشتند این را بنقل اسود و خلیص فرمود و اهل اسلام بوصول به ایون خبر نام
 علیه الصلوة والسلام مستنفر و غوی حاضر شده و در یک موضع مجتمع گشتند هم عالمیه بر قیل
 صید که گماشتند در آن اثنا قیس بن عبد الله بعوث که سپهسالاران خاکسار بود و از حرکت
 ناخوار از سفر شده با اتفاق فیروز و دادویه قاصد قتل او گشت در روضه الصفا فیروز
 که گفت بعد از آنکه جمعی در کشتن اسود متفق شدند من پیش و خرم خود که زوجه او بود
 و متابعت ملت محمدی می نمود رفتم و داعیه که داشتم با وی گفتم ان مومنه بزرگوار بود
 که من سخن ازین کذاب فاسق نترسیدم شب به شب شراب خراب قیام مینماید و ناچار ششگاه
 در خواب مانده غسل جنابت بجانمی ارد اکنون باید که شما در فلان شب بفلان موضع آمد
 و دیوار خانه را موراج کرده بپایین اسود و زید و همیش را با تمام رسانید و در شب مور
 من و دادویه و قیس بن عبد الله بعوث برانجا شتافتند و دیوار خانه را بکافتم و من شراب
 نموده برانجا در آن دم چون از غایت خوف و وحشت شمشیر خود را در جیرون فراموش
 کرده بودم سرور قیس آن ملعون را گرفتم و بقوت هر چه تمامتر کردنش راجان باب
 سوادم و شکست و از اسود و در آنوقت بانگی عظیم صادر شده پاسبانان او از نامبارکس
 در آنجا رسیدند و مضرب بر خانه آمده از مورانش پرسیدند که بفرما چه می شود این مومنه
 جواب داد که دخی بر و نازل شده و از نقل آن می نالد القعه بعد از غایب شدن فیروز و زید

سپس بدان خانه در آمده سر اسود را از زمین جدا کرد و در قفالتش بنمازل خویش بازگشته چون صبح
 طلوع نمود و مودنی را فرمودند که با دار اودان قیام نمود و مودن پس از آنکه همان محمد رسول الله
 گفت آن عیلة کذاب و منافقان اسود را نشیندن آن کلمه در خروش آمده خبر فرموده اسود
 را بجانب ایشان انداخت و انجاعت برانگنده گشته بینان از سر ایشان نجات یافتند
 گویند مدت استبلا و اسود برین سه ماه پیش نبود و قتل او قبل از وفات سید کائنات
 علیه افضل الصلوات یک روز بوقوع انجامید و آنحضرت را این صورت بومی معلوم شده است
 خبردار گردید و بر زبان معجز میان گذراند که باز خبر دهد و بروایتی آنکه بعد از انتقال پیغمبر از دنیا
 بر یافرض رضوان ابو بکر لشکر بی بدو امر ایمن رساند داشته ایشان را بمقتل اسود و امورش
 و میان اهل اسلام و اصحاب طلام محارب بوقوع پیوسته نسیم فتح و فیروز بی بر هر جم علم است
 سید عالم صلی الله علیه و سلم و زید و اسود بر دست فیروز مقول گردیدند و حمید حمید و کرامت داد
 تو اهل حرب از ملت محمدی و جان محارب خالید بن الولید علیه السلام و جمهور در باب اخبار اختیار نمودند
 که چون واقعه انتقال سید اخبار صلی الله علیه و آله را برادر و اطراف بلاد و دیار نشر یافت
 اکثر قبایل عرب قدم در ولوی از غلاد نهاد و خرقه او از زکوت را مکرده داشتند و طایفه من حالی
 اختیار کرده صوم و صلوة را نگذاشتند و مهم طلبی بن خولدا سدی و مسلم کذاب که دعوی نبوت
 میکردند قوت یافته جمع کثیر در ظل رامیت بکبت امیت ایشان مجتمع گشته و طلوع در زمان شب
 سید کائنات علیه رواج الصلوة و فواج التسلیمات بدین طریقه شتافته شرف صحبت
 آنحضرت را دریافته و ایمان آورده بقبیل باز خود گشت انگاه مرتد شده آغاز دعوی نبوت
 کرد و مردم را از نماز و روزه معاف داشته ربا را ببلع انگاشت و بنای بر سبکدلی

مجموع بنی اسد نرک سلمانی و او ده برسات دی اقرار نمودند و عیینه بن حسن فراری و محمود بن
 معد یکرب زهدی با قوام خویش بر دو پوستند و ابو بکر در اوایل سال و دوازدهم از هجرت
 خالد بن الولید را با سه هزار مرد شمشیر زن بقفال ارباب روت نامزد کرده خالد تخت
 متوجه طلحه شد در آنوقت بنو امی ای از مباد بنی اسد که انرا ابن اخر گفتند نزد او آمد و طلحه
 بعد از آنکه معشکر او نزد یک رسیده و کاشانه بن محسن اسدی و ثمانیت بن ارقم را که
 از کبار صحابه بودند پنجس احوال مخالفان فرستاد و اینان را در اثنا راه طلحه و برادرش اسد
 که بیت اسما را متوجه بودند دو چار خور و شهادت یافتند و وزیر خالد بن الولید طلحه رسید
 نایره قفال مشغول گردید و طلحه کسای بر سر او افتاده در گوشه نشستند و مردم گفت که محل تزلزل
 وحی است و عیینه بن حسن فراری در اثنا و شک نوشت نزد طلحه رفته پرسید که جبریل نازل
 بانی و هر کرت جواب شنید که هنوز جبریل نیامده مگر در نوشت اخر که طلحه گفت جبریل نزول نمود
 و ما بن گفت ان لک رجا که جاه و در بناط نشاء و صاحب مقصد اقصی این سخن را همچنین نوشته که ترا
 اسما ای پسر اسما ای است و ترا حدیثی است که فراموش نخواهد شد اما در روضه العفا از مترجم تاریخ
 احمد بن اعظم کوفی منقولست که سخن طلحه این بود که ان لک رجا که جاه و در بناط نشاء
 امید تو با امید خالد هم دوش شود و بیان شما حاتی است که ترا ان فراموش نگردد و علی کلا نقیر
 بن حنیبه بعد از شنیدن این سخن او از بر آورد که ای بنی قریظه فرار برقرار اختیار نماید که این
 که این محبت در دفع کوی است الکاه با قوم خود که خننه خالد بن الولید رضی الله عنه بر سایر صحابه
 طلحه که بنی اسد و عطفان بودند حمله کرد و اینان از میدان ستر روی یوادی گریز آورده طلحه بر کباب
 شام نشست و این خراب سلام معاودت کرده در حرب نهادند شربت شهادت چشید و بعضی
 از کتب معتبره مسطورست که خالد بن الولید رضی الله عنه چون از محارب طلحه فراغت یافت با سپاه اسلام

بطاعت رفته و سراپا باطراف و جوانب فرستاده بودی که ابو بکر رضی الله عنه در وقت دوا
 اورا تعلیم نموده بود با اینان گفت که در میان هر قبیل که مالک نماز نشوند دست نرفتن کوتاه
 دارند و اگر از اذان نشوند و دانند که آن قوم قبول اسلام نمی نمایند و دوازده و دوازده ان
 برارند و هر که ابو فضا و انصاری رضی الله عنه در میان اینان بود مالک بن نویره را که بعد
 حضرت رسالت لارث بطاع و اخذ صدقات بنی مریح فلق بوی میداد است گرفته مش
 خالد آورد و ندانم فاده و ای دو که من مالک نماز از میان قوم مالک استماع نمودم و بعضی در جانب
 نقیض سخن گفتند و چون خالد با مالک در تکلم آمد بوی در وقت نقل از حضرت مقدس بوی
 صلوات الله و سلامه علیه بر زبانش گذشت که خال را حاکم کرد و خالد از شنیدن این سخن
 در غضب رفته گفت ای یک محمد رسول الله مردمان بود و شما بنوا کناه اشارت کرد و حاضر را
 سر مالک از بدن جدا نموده و در زیر یکی که جهت بختن طعام بر آئینه موضوع بود نهاد و نا
 دران افتاد و امام باغی گوید که سر مالک مقدار موی داشت که تا وقتی طعام بخت شد شش
 بود و خالد بعد از موختن خرمن جات مالک شکوه او را ام نیم نبت انهای که بحسن و جمال
 امثال بود و در جاد نکاح در آورد و ابو فضا و ازین مجله از ده خاطر گشته سر کند یاد کرد و که سر
 در لشکری که در تخت لوی خالد باشند بجا و نرود و منوجه مدینه شده کیفیت حال او را
 اصحاب رسانید و مقارن آن حال بر او مالک شتم که در سلک شعراء عرب انظام دارد و
 خلافت رسیده بنیم آن نیمه پرواخت و با او عمر بن الخطاب رضی الله عنه که دوست قدیمی
 مالک بود با صدیق اکبر گفت بر او رم بر جاده شریعت حضرت خاتم صلی الله علیه و سلم نبات
 قدم داشت و خالد بطمع ام نیم او را نقیض آورد و در باب طلب خالد جهت نقصان بسیار
 کرد ابو بکر نخست از قبول آن سخن ایا نموده باطل خر نام بخالد نوشت که سپاه را با خالد

نہا بدینہ ستابد و خالد شرط اس سال سال مرغی داشت چون بدینہ رسید و دینار از سرخ
نزد بلال که صاحب امیر المومنین ابو بکر بود فرستاد که او را بی حضور عمر مجلس ابو بکر در آورد و بلال
با خندان و جماعتی نمود و خالد را تنہا نزد ابو بکر گذاشت گویند اول رسولی کہ در اسلام رفتند این بود
و در روزی انصاف مسطور است کہ عمر بروی مسجدی کہ نزدیک بمنزل ابو بکر بود اقامت داشت کہ آنجا پیش
بر خالد بن الولید کہ برسم بازاران عرب و یثرب و سنار و سلس طائفہ سبیل خلیفہ میرفت افتاد و
فی الحال بر خاستہ و سپہام را از عاہ خالد بیرون کشیدہ شکست گفت سلمانی را کسی در میان
نزدیج نمودی بخدا سوگند کہ ترا ستمار کنم و با یکدیگر بدرخانہ ابو بکر شتافتہ و زبان خالد را فرود آورد
رضعت و دخول از زانی داشت و عمر را باز کرد و ایند و عمر در آن محل دست بر ہم زد و میگفت ویران
نمودند مالک محمد شہید چون خالد نزد خلیفہ درآمد ابو بکر بزبان عناب گفت کہ مثلت سلما و
عمر است یا مرا تہ خالد جواب داد کہ ای خلیفہ رسول خدا ترا سوگند میدہم کہ از پیغمبر نشیندہ
کہ خالد شمشیر خداوند است ابو بکر گفت نشیندہ ام خالد گفت شمشیر خداوند مگر کردن
کافری با منافق را صدیق اکبر بعد از رسیدن ابن سخن خالد را اجازت مراجعت داد و
او فر خاک از آن خانہ بیرون خرامیدہ متوجہ مسکر خود کرد و در بارخ طبری مسطور است کہ
چنان خالد از دار الخلافہ بیرون آمد امیر المومنین عمر را بر و مسجد شستہ و بدو دست بقیعہ
شمیر برودہ گفت تعال یا عمر و خالد بچہ ان عمر بن الخطاب را باین لفظ مخاطب کرد و ایند
کہ ہر گاہ کہ مردم بدست راست کنند بدست چپ بکشد و الفقیہ چون عمر خال نمود و بدو دست
کہ خالد در باب قتل مالک غدیری گفتہ کہ مقبول طبع ابو بکر صدیق افتاد و ہجرم دست از تفرغ ابو
نوامہ کرد و ایند و روزی انصاف مسطور است کہ بعد از رضعت خالد ابو بکر رضی اللہ عنہ دست مالک را

را از بیت المال ادا کرده سبابای قوم او را تسلیم متهم نمود و او را شاکر و دشمن و باز گردانید
 العلم عند الله الحمد لله و در شهادت از حال مسلم و شیخ و بیان از دراج ابن ابی و قویح و طحان
 چنانچه در ضمن و قایل سال بازو هم از حیرت بنی فزریافت چون مسلم با و مدنی خبیثه از مدینه
 بریار خود شناخت آغاز دعوی ثبوت کرد و بنابر آنکه او از حق سحر و شنبه و قویح نام داشت
 امور عجبه مردم نمود و در هر ایات بنات الهی کلمات مرمره مسحه نرغ داده و انواع
 خویش خواند و بر غم بعضی از سوز خان مسلم اول کسی است که بمیه را در شنبه مرنگ و زور
 و تحسین میخاست که بر بریده طایر او صل کرد و بواسطه امسال ابن افعال سبلری را سکانا
 کتابه ثبوت مسلم ایمان آوردند و بعد از فوت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم کارش
 قوت گرفته مدینه را کس در ظل علم متفاوت شیم او مجتمع کشند و خلال ابن احوال و شیخ
 حارث که مورقی فصحی نمرانه بود و بنابر حب ریاست آغاز دعوی ثبوت کرده سخنان صحیح
 بر زبان او رد و مجموع نبی تعجب که قوم وی بودند درین دعوی او را تصدیق نموده بیکناگاه بر
 بنی رباب رفتند و با تنهاب اموال آن قبیله پرداختند و کثرت ایشانرا و فتن خاک خند نگاه
 ارباب تدبیر صلاح چنان دیدند که بجایه متابعت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم اقدام
 نمایند اما شیخ کلمه صبیح بر زبان خواند پسینی از آنکه اول بجانب بیاه زفته مهم مسلم را فیصل بیاید
 و او و انجاعت طریق لطاعت سلوک داشته شیخ را بیت غیر محبت لطیف بهای برافراشت
 و مسلم ازین معنی وقوف یافته جمعی را بر سر رسالت خود و شیخ فرستاد و نایبیت حال او را
 معلوم نمایند و بعد از آمدن در سل و رسایل آن کتاب و کذاب را حقیقت مهم بیکدیگر معلوم
 بین الجانبین مصالحه بوقع پوست و شیخ بر لشکر مسی گرفته با و کس از خواص مسلم

رفت و سید در خیمه که نزد یک لقلعه خود نصب کرده بود با او ملاقات نمود و آن دو کاتب در آن
کلمات مسجده و عبارات در خرقه بر یک دیگر خوانده مایل به اصلت هم گشتند و سه شبانه روز یکایم
گذرانیده از سید در آن اوقات حسب المقدور قوت رجولیت ظهور می نمود و سماع بهاکن
انظار ملائمت و معاسفت می فرمود و آنگاه سماع طبل رحیل کوفته بقوم خویش بر دست و چو
زیر عاشق بن درو عطار و بن الحاسب و غیره می خواند و ساروی سوال کردند که ملاقات
سید با تو چگونه اتفاق افتاد جواب داد که سید را مانند خود پیغمبر مسل باقم بموجب و می
ساروی عنان نوسن نفس میناکش تا فتح آن طایفه رسیدند که مهر توجه بود و گفت
نقشند عیب تمام باشد که مثل تو عقیقه بی مهر شوهر کند اکنون همانا باز گشت طلب مهر نامی
و سماع بطمع خام بار و یک منوجه باده شده چون سید از قدم او خبر یافت فرمود تا ابواب
قلعه را مضبوط ساختند و غیبت شوم بر بر دروازه برآمده از سماع پرسید که چه سبب زخم شد
سماع صورت حال را بیان کرد و سید موزن سماع را که سبب بن ربیع نام است طلبید
که در میان قوم خویش بزرگن که سید رسول خدای ناز باشد او و نماز خشن را جهت مهر
سماع از شما بروست آنگاه سماع بیکر خود معاودت نمود و بر وایت مفصل اقصی سماع
چند روزی در آن نواحی رحل اقامت انداخت تا سید نصف خرمای پیام را بر کاهن
نزد او فرستاد و الفقه بعد از وقوع قصه مذکوره نزد اکثر سواد قبایل کذب سماع ظاهر
شده از متابعت او پشیمان گشتند و روی بنارزل خود آورده بدین اسلام جوع کردند
و سماع با حمار حد نصر عنان غریمیت بموصل که سکن او بود منعطف گردانید جای دروغه
و سماع مذکور است نازمان حکومت معاویه زنده مانده حال حالش علیه ایمان زیور
یافت آنگاه بهایم آخرت شتافت ذکر واقعه بایم و قتل سید را بن تمام در اکثر کتب مورخین

است خبر مروایت روضه ۴۴ حباب بیت برادر فرزند بجانب شرافت و در آن وقت
 مسلم چهل برادر و برادر فرام آورده در قوامی باقی که از اجداد الله الرحمن یکفند و باطله خبره محدثه الموت
 موسوم شد مسند خلک و مکار شسته بود و چون تقارب فریقین بنیلا فی انجاسد و مایه حرب
 و قتال با و حله ابطال رجال منتقل کرید تحت ارباب ضلال را استیلا دست و او را خدیف
 و ستم که صاحب ریاست اهل اسلام بودند با خود می کشید از قتل و اسباب غیر شهادت نمایند
 و کفار خود را بنجه خالد رضی الله عنه رسانید از ایشان گفتند شمشیر برام نهیم حاکم کرده خواستند
 که بنیم کار او بر و انداخته خبره بنابر شفاعت مجامع که در سلک اصیان پیام انظام دست از خود
 این صلیفه در گذشتند و چون ثابت بن قیس انصاری و برادر بن مالک و زید بن الخطاب علیه
 کفار و فزادست سبکبانات مشایره خود در زبان طالت کشاده که شجاعت بر میان بستند
 و جابر اتمام ایشان مسلمانان و بر شده بر انعام مسلم حاکم کردند و در انتار کرد و فر محکم بن فضل که از انعام
 شجاعان پیام بود و قریب شمشیر برادر بن مالک یا بر خرم شان عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنهما
 بقتل رسید و بدان سبب کفار دل سکنه کشنده از میدان سینه روی بود و کی کزیر تپا و ندید بقتل
 الموت بناه جسته متحصن شدند و برادر بن مالک سنج چا و اخنه و خود را در آن باغ اداخته چندان
 و کوشش نمود که اهل پیام ابواب حریق را باز گذاشتند و مسلمانان در انجا رنجی بسیاری از
 کافران را بفرجه فرستادند و مسلم بر دست و حش فاقل سید الشهدا خمره رضی الله عنه و ابن ام
 عاری انصاری کشته گشت و نسیم فغ و طغر بر پرچم علم اسلام درید و او کفر و ظلم کونسا را
 کردید و مهم مروی که در قتل پیام محسن بودند بنابر سماعی بطریقه معانی که فعل ثابت و کار خیرین
 فتح معین را با خمس غنایم نزد خود صدقین اگر دستاوه انوار فرج و سرور بر و حیات احوال ارباب فویدت
 دوران محاربه از سپاه مسلم چاره نه از بقتل رسیدند و از مسلمانان بروایت احمد بن اعظم کوفی

مهند نفرو بقول بعضی دیگر از مورخان فضیلت اثر سید شمس کس شربت شهادت چشیدند
و از جمله شهدای اکی بود حاج سید بن خرمش انصاری است و از مناقب او بداند آنکه حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم در احد شمشیری بر دست گرفته فرمود که کیست که این تیغ را بجا
منز او راست بگیرد و صحابه پرسیدند که یا رسول الله حق این شمشیر چیست آنحضرت فرمود که حق این
شمشیر آنست که از لغات را دروغ نراند و مسلمانان را یار اند و فقال او بداند اما آنحضرت
و رسول صلی الله علیه و سلم آن شمشیر را باو عنایت کرده او بداند بدان وسیله در روز نوک
بسیاری از مشرکان را مجروح و بی روح گردانید و یکی از شهداء بماء فرید بن الخطاب
است و او بحسب سن از امیر المؤمنین عمر کلا نتر بود و پیش از وی نقد بن ثوبت حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم نمود و دیگری از شهدای آن معرکه مذکور ثابت بن قیس بن
ساس انصاری است و او خطیب صبیح حضرت باری بود و در وقت درود و فود و بید
در حضور صاحب مقام محمود و نقراءت فطیحه قیام می نمود و ابو خنیفه بن عتب بن ربه و غلام او
سالم و شیر بن سعد الله انصاری و عبا بن بشر و طفیل بن عمرو الدوسی و عامر بن بکر و سائب
بن العوام برادر زهر و عبد الله بن سبیل بن عمرو و حجاج بن عصب بن عمرو و سلک شهداء
آنم که انتظام داشتند و مدت حیات عبدالله سی و هشت سال و اوقات عمر شجاع چهل و چند
سال بود و در ماه و ی الحجه مین سال ابو العاص بن ربیع العرصبی که خواهر زاده خدیجه کبری
رضی الله عنها بود از عالم انتقال نمود و در کنش اهل بحرن از پیش رسول انقلین و میان فریج
نقشه این نام عالم المحرقی نام سابق اعلام امیر الله نام بر مجایف سالی و ایام مرقوم
صحت است تمام گردانیده اند که منذر بن ساد و در زمان حیات حضرت مقدس نبوی
تمام مرقوم بحرن و سلک اهل ایمان انتظام یافته بود و در سال و هم از هجرت علامه حضرت

از موقع نبوت جهت انداختن انجمت بر انجا رفته نور علی در آن دیار اقامت داشت که حضرت
خاتم الانبیا و اولاد نوح بجانب بلاد اعلیٰ می فراشت و مقارن وصول آن خبر بحمرین میزد و آن
یافت و مردم بحمرین میزد شده علایم بدین طبع شنافت و در وقت آن حجاب مسطور است و آن
بحمرین دو قبیل بود بنی عبد القیس و بکر و بارودین و هر که از روستا عبد القیس بود خدمت
حضرت سالت صلی الله علیه و سلم رسیده بشرف ایمان و تعلم قرآن مشرف و کرم گشته بود
بعد از فوت آنحضرت زبان بفتح بنی عبد القیس گشاد و انجمت را بر جاوه شریف نگاه
داشت و مردان بنی بکر بنا بر عداوت قریبی و نقیب بنی از ملوک عجم استمداد نمودند که
ببر عبد القیس کشیدند و بنی الحانین حرمی صعب دست داده کفار طغیان کنند و عبد القیس
بودی فرار شتافته در قلعه جوانا محصور گشتند و بکران حصار را میگرداورد و میان گرفته
و فقه از و فائق محارب و حمامه امر می نگذاشته و چون این اخبار بدیده رسید امیر المومنین
ابو بکر عمار الحضری را بر وارسای جبار گردانیده بدو افعه بکر نامور ساخته و علایق او را توجیه
اخذ داشته در آنجا را با بکر بن انال الحبی و قیس بن حاصم با قوام خویش بدو میوستند و
باتفاق روی بنی بکر نهادند و ثبوت پوسته که در آن سفر عبور آن لشکر طغیان بر یکستان
افتاد که از آب و آبی بسیار دور بود و بسبب بوب هر مردی برای از رستن سینه
و با حسن نهایت پیچ و در آن بیابان انس عطش بر میآمد آن استیلا یافته زبان تفرج
و بخار از کریم عطا بخش بنده نواز مخلص خود را مسالت نمودند و بر طبق کلام أَمِنْ حُبِّ الْقَطْرِ
او او عاقل و عاقلان بفرما جابت آنرا یافته ناگاه از رشحات بحاب غنایست
این بحاب در زمزمی که بوسته آن باب بود و خبری برابر نظر ایشان درآمد و ممکنان آن
اشایده و چهار پیمان خود را برابر گردانیده روی براه نهادند و ناصدی همگان با و نعل

از سال داشته از آمدن خویش اعلام دادند و استعلام نمودند که کدام طریق با اصل ملام و مقام
ایند و محصوران این را بشنوند و حالت فرموده ملام با اتباع خویش و برخی که مغفون بر فرج و نجات
بود سکنه گاه بر سبزی بکشت و اهل قلع نیز از احسان میدان خبر داشتند و یکدیگر جمع گشتند
و تدارک گشتند و بقید السیف قدم در راهی که پناه داده پناه بچاره دوم بردند و علاء المحرمی جادو
بمنه کرد و سایر روساء عبد القیس را نیز در شش بیکران اختصاص داده بآبراسته و آب این
بجانب جزیره دابرن که پناه جمعی از منورین بود توجه نمود و بعد از آنکه مسلمانان تزدیکت
رسیدند و دیدند که در بای زغار در میان ایشان و مقصد مایل است و تدارک گشتند و آب را باطل
لاجرم مل شدند و با نمره توکل بر غایت حضرت احدیت کرده بیکبار باخیول و جمال و احال
و اقبال و انعام و دو آب باب درآمدند و عمارکنان از آن خبری بآمان بگشتند و آن هنگام
در بار و غار از گدازه جزیره محاربه درآمده گشتی عمر کفار و این را غرق کرد آب فکروا نیند و باز
تسیم طفر بر پرچم علم اسلام و زبده فوجی از اصحاب ملام بانفس و وزخ پوستند انگاه ملا
المحرمی متوجه قلع او دم شده بخدیو مانی بکشت فانی شد بد کرد و باز مظهر و سر او زکشته سالما
همانا از آن دیار مراجعت نمود و الحمد لله المعبود و در بعضی از مرتبه در دیار عرب جان
اعلام السلام بنی فریب در رفته الا حباب مسطور است که بعد از فوت حضرت مقدس نبوی
صلواته الله و سلمه علیه و و اتباع نبط بن مالک که او را در زمان جاهلیت جلد می بکشتند از دین
اسلام برگشته باسقطار بعضی از جنود شیطان بر دیار عمان استیلا یافت و موطان آن
مکان را مانند خود مرتد ساخت و ساکنان محقر منسب فب و جوار او دین بی بهره گشتند
و این خبر بدیده رسیده ابو بکر الصديق حذیفه بن محسن جبری و عمر قح ماری را عرب انجاست
مامور گردانید و مقرر فرمود که عکرمه بن ابی جمل که در حدود بامه بودند بان ملحق شود و خدیف

و عرقه منوجه گشتند و در آن راه عکس بر لبان پیوسته و با اتفاق تخت بر سر عانیان ظاهر گشت
و از آنجا بجانب کفره محره شتافتند بر این نیز طغیان یافتند و سالها و عانیان عانیان را حجت نظر
میدادند تا قند بصوت پیوسته که بسبب اشتغال رسول حضرت و الجلال از دور طلال قبایل که در
موت و مصارعین اقامت داشتند مانند سایر اعیان تفاوت انتساب از نسبت
حضرت رسالت مآب اصحاب نموده و ابیات فتنه و فساد و مرفع ساختند و زیاده بن سید
انصاری که دانی خرموت بود فرار کرده خبر از ادیان را با یو یوگر مدین رسانید
الیه کریمی اله غنه زیاده و را به چهار هزار مرد و چهار هزار گاو و گاوین باز گردانید و زیاده
وصول بدان و بار با کفار آغاز کار را نمود و مدتی مدید بین الجاجین نامه جنگ و شبن اشتغال
داشت اخلاص مکرر بن ابی جیل و مهاجران ابی امیه بموجب شهادت امیر المومنین ابی کبیر
برباد پیوسته و دوازده دمان اهل از نواد بر آوردند و حضرت بن خلیس کنده را که از جمله روی
ان قبایل بود در قلع از قلع بمن محصور گردانید و زمان محاصره امتداد یافتند اسب طالت
گشت و بعد از آن شد سفر ابراهیم بران فرار یافت که مسلمانان ده کس معین را از اهل قلع
داوود بن مردم بی ایمان را در صحنه فتنه گردانید و چون اشعت در قلع بازگشت و زیاده
مرفقه خواست که قبیل رسانند بر آنکه از مردم حصار زیاده از ده کس را امان نداده بودند
اشعت بر سبیل هجوم در اهل ان ده نفر نگردانیده بود اشعت از مشاهده ان حال شخیر گشته
گفت چگونه جایز توان داشت که من از برای دیگران امان بستانم و خود بمعرف من امان
من بدلاست عقل مقرر است و درین باب قبل و قال بوقع پیوسته با خبره چنان فرار یافت
که اشعت را زنده برار الحذفه فرستند تا بدینجه رای مدین ابراهیم نماید و زیاده او حکم فرما
انگاه زیاده و قرب مقصد نفر از میدان کردن زده اسعت را با جمعی مقید و معلول بحدیه ارسال

داشت و چون اشعث مجلس امیر المومنین ابو بکر در آمد اظهار اسلام نمود و زبان از خداوند استغفار
گفت و عمر رضی الله عنه که یکی از حصاران محفل بود روی بابو بکر آورده گفت یا خلیفه رسول الله
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من بدل دینه فاضلوه فاجرم سزاوارست که اشارت فرماید
تا غبار فتنه و فساد اشعث را بنهر نیک شمشیر ابرار فروختند و اصل اسلام را از ظلم و جور او بر داشتند
و اشعث کثرت و بکر منقطع و زاری امان طلبیده خواهر امیر المومنین ابو بکر را خواستگاری نمود و بکر
رضی الله عنه از سر کشان است و نگذاشته و جرایم او را ناپود انکاشته خواهر خود ام فروه را با و
و در سلک ازدواج کشید و باین جهت بار دیگر سر و ارمه گذاشته بغایت معتبر گردید و او را از فرو
بهر و دختر بی و در وجود آمده اسامی پس از آن است که اسمعیل اسحق و دختر محمد نام داشت کفار و اسلام
ششم بنی هاشم شیبانی و در فن خالد و ابید جانب احراق جنت شهدایان مسلمانان

حاربان قضایل نهند و راویان و قابع انسانی آورده اند که در سال دوم از هجرت پیغمبر آخر الزمان شبی بن هاشم
که از اعیان بنی سبسان بود بنابر حسب سلبانی بدینه شناخته زبان بکلمه طیبه توحید جاری گردانند
و بعضی ابو بکر صدیق رسانند گفت و صحبت لوک بجم بصفت و پرستی سمت بدل گرفته بود
و اقبال از مخالفه بکلیت و او بار صفت غیر بد گرفته امید آنکه در اشرف اجازت از زانی و ادبی تا
با اتفاق مردم کاری لشکر عبود و کوفه و سواد عراق برآم و دوران و یار دست بتاراج اموال کفار
بر آوردم و ابو بکر صدیق او را بخصمت داده مشتی بر این موجب بنفد برسانند و بسیاری از مراعی و
مواشی خارسیان را عرصه شیب و مهارت کرده اند و بخیالین در صدد وضع آمده با اجتماع سپاه
و ارسال رجال رزمخواه اهرام نمودند و چون این خبر بدیدند رسیدند امیر المومنین ابو بکر را خواست
جای بر مهاجر و شاهزاده از نام سردار و سپاه عراق و متعاند اهل کفر و عتاق را در قبضه گرفتند
خالد بن الولید نهاد و نام بوی نوشت که از پناه روی توبه بران صوب آمد و در اعلام اعلام

اسلام مساعی جمیله مبذول دارد و خالد بن قریب به هزار جوار نامدار بسواد عراق و راکه شعی بدو
 پیوسته مردان وقت حکومت سواد مشغول باین صلوات و ایالت جبهه مغرب و بعضی بن دو
 طایفه بود و بباران و دوسر در مسلمانان مهم بمصلحت انجامیده خالد خبریدر این مقرر است
 و این اول خبر بود که در عراق وضع نمودند و خالد و صفی بعد از فراغ از مهم جبهه با هر دو
 مرد خبره بجانب ابد شناختند و هرگز که از قبل کسی حاکم آن سرزمین بود بقدم مقابله
 پیش آمده صریح اتفاق افتاد که از مهابت آن پیرام خلیجی عنان نمالک و نمالک از دست
 و هر فردان مکر که بقرب تیغ خالد گشته نعت نصیب اهل اسلام شد مقارن آن فتح قارن
 که امیر ایوار بود و با سپاه صف مکن بدو هر فرمی آمد نزدیک بمشک مسلمانان رسید و خالد او را
 استقبال نمود و باستفال الشرفاال برداشت و توبت دیگر نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم ارباب
 توحید و تیرد و قارن در پنجه تقدیر اسیر شده و بر سر از کفار خاک بریزم همیشه ایدار و تیر
 نیزه ثعبان کردار از پای در افتادند و بسیاری از ارباب بقید اسارت گرفتار گشتند و از جلد اسیران
 یکی بدر حسن لیری که ملت نصرانیت داشت در معتقد اقصی مذکور است که بعد ازین واقعه کسی سخنی را
 که موسوم بود بهتر از مرد با جمعی کثیر از دیران میدان نبود و بخت خالد فرستاد و مدت مقابله بیست
 امتداد یافت و در روز اخر هزار مرد و مردوست خالد با هزار سوار بر ایدر شد و کفار بکمر خیزند و نگاه
 جانان تاییه باسی هزار مرد و خنجر گذار بجایه خالد مبارزت نمود و مهم او نیز مثل سایر عجمیان
 انجامید و خالد درین محاربات غنایم موفور و اموال نامحور گرفته خمس از ایدرینه و ستاد و غنایم بر سر
 تقسیم فرمود و هم در آن سال بضمایت ملک متعال انبار و عین النمر و دونه الحیدل خبر با قهام خالد بن
 الولید و صفی بن حارثه بنیستان و سایر حاکمان حیره سلطانی منقوع گشت و رفعت با جمیع اعلام اسلام از هر
 طرفه بن و دلت است و در این وقت سپاه اسلام بکامب و دلت است و جانان الف حمد را بنیاد علیهم السلام و در

در شب ششم خضلا و انام و صهار و دی این خرام آورد و ما ذکر در سال سیزدهم خبر انام علیه الصلوٰه و السلام
امیر المومنین ابوبکر را و اجد و هشام و در خاطر افتاد و هفت بار در مقابل براق نمود و هر بار یکی
سپاه را العبد و عاص و ابوعبیده بن الجراح و بنید بن ابی سفیان و مرسل بن حبسه نفویض فرمود و عمرو
عاص و ابوعبیده بن الجراح و بنید بن ابی سفیان و مرسل بن حبسه نفویض فرمود و عمرو عاص را
بامارت فلسطین نامزد کرد و ابوعبیده را بایالت محس و بنید بن ابی سفیان را بکویت و
و سر جبل را بریاست اردن و حبان مقرر نمود که چون امراء اربعه در یک موضع مجتمع باشند
امارت نامی لشکر خلق با ابوعبیده داشته باشد و اگر متفرق هر یک بامارت سپاه و ناحیه
خود قیام نمایند و قصد چون انجاست بی منزل و مراحل کرده بآنک شام و راندند ابوعبیده
بمقتضای راسی خویش یا بامارت امیر المومنین ابوبکر هشام ابن عاص را که برادر عمرو بود
با دیگر از خواص نامزد و راست قهر فرمود و او را بقبول دین اسلام و متابعت شریعت
صلی الله علیه و آله و السلام دعوت نمایند و او را از مقام و علاج بی فرمایند
از هشام روایت که گفت چون از ابوعبیده رخصت یافته بصوب مملکت برعل شتافتم
در غوطه و شقیه پایه سرر حبله بن ایمن غسانی که در آن ولایت از قبل قهر بر سر گذارانی
شکمن بود رسیدیم و او در آن وقت بر تختی بلند مسکن داشت و هر جانب از دست
او که سپاه می زمین نهاده بودند و جامعی از ملکان بر سر سپاهی نشسته و جامعی را
پوشیده و تاج جلالت بر سر داشت و چون چشم حبله بر ما افتاد کسی بقتضای
فرستاد و پرسید که چه میسر رنج شده اید گفتیم که بسبب آمدن خود را نگوییم الله با حبله لاجرم
حبله ما را پیش طلبیده بی واسطه در تکرار آمد و او را با سلام دعوت فرمودیم قبول نکرد
آنگاه سوال نمودیم که چرا کنوت سپاه پوشیده جواب داد که این کنوت را شعار خود ساخته بودند

خزوه ام که از از تن بیکستم تا وقتی که شمار از نوا می شام بیرون گفتم ما گفتیم که غریب نیزی
گروه و عجیب امری بخاطر آورده و حال آنکه ما بران غریبت این مسافت پیوده ایم که از آنجا
باو شاهی را که از تو بزرگ تر است از ملک دوم و شام انرا می نمایم و درین دیار شمار ملت رسید
ایرار صلی الله علیه و آله و آله خباطه فرمایم صلوات گفت ایمنی طایفه را که سوار باشند میفرستد
و نه شمار ما رسیدیم که سوار گدازم قوم اندوخت و آنکه سوار حجب اند که هر قدر رفته و از بدو شب نماند
گفتم و الله که میام قیام ما برین متوال است و بعد از استماع این سخن تغییر بی تمام بحال صلوات
یافته گفت بر خبر میدوی جانب مقصد شما بدو شخص را رفیق ماکر و ایذه نزد هر قل بستاد و آنکه
مابعد از ملک فیض و آیدیم آن شخص گفت شتران شما قابل آن نیست که بران سوار بوده ببارگاه
باو شاه روید اگر خواهی در آن راه و از حاضر سازم جواب دادیم که با همین وضع تا در خانه فیض
و انهم رفت و او را موقوف گردانیده صورت حال را عرض داشت هر عمل کرد و جواب آمد
که بر نوع خواهند ایشانرا و استوری ده تا بیایند و ما چون بر بارگاه باو شاه رسیدیم شترانرا
بخوابانیدیم و گفتیم که لا اله الا الله و الله اکبر و از گفتن این تکبیر غرقه کونک و بروائی
مجموع فیض و انند تجلی تر از باد و صرصر در حرکت آمد و فیض و انصورت را مشاهده کرده که فیض و انند
که شمار از رسید که اینجا انهار ملت خود کشید هر سخنی و پیغمبری که دارید اعلام نمایند با جواب
که بغیر فیض و انهم نگویم و فیض این ملت مبدول و شسته رحمت ملائکات و ملائک و ملائک
در آمد و بدیدیم که بر تخته نشسته و جمعی از مردم قومی بکلی در پای سر سرس السنا و اندوخت و او را
ارکان و دوشش با سبهای سرخ و در بر دارند و چون چشم فیض بر افتاد تبسم نموده رسید
که چرا مرا سم نعت بجای نیاورد و بد جواب دادیم که نعت ما بر شما حال نیست سماعت نعت شما
بر ما گفت نعت شما بر باد شاه چه شد گفتیم که السلام علیکم گفت او که کیفیت جواب گویند

گفتم که این لفظ را منقلب کردند باز پرسید که بزرگ ترین الفاظ شما کدام است گفتم که **الله**
الله و **الله** اکبر و بعد از مدور این سخن دیگر از آن مراد گویند سر رسیدن کرم بر قل ^{گفتم}
هرگاه در خانه های خود این کلمه بزرگان شما بزرگان باین صورت مشایخ شود گفتم که ما هرگز
در سکن خویش مثل این حالتی ندیده ایم گفت ای کاشکی درین گفتن این کلمه خانه ها شما
فرود آید و یک نیم ملک من زایل گشتی گفتم که هر گاه گفت که فوت نصیب از ملک بر من آید
زرت از ظهور دین محمدی مقام گوید که قیصر بعد از قیل ققال جواب و سوال فرمایند و او که بار آورده
نزل نبرد و در او درخت و خدات سایه کند و در قریش از انقطاع سه دور شی بار آورده و
طلب داشته حکایتی چند پرسید و جواب شنیده نگاه فرمود که صدوقی بزرگ مدحی که محبوب
بر خانه های کوچک بود و حاضر ساختند و در خانه آن خانه را کشاده حریر باره سیاه بیرون آورد
و شکر کرد و بر آن حریر صورت مردی بود و سرخ رنگ و فلج چشم بلند کردن امر و که دو سبوی
مافته است با حسن و هباتی تمام بعد و پس هر قل مارا گفت بدانید که این صورت چیست
گفتم نمیدانم گفت این صورت آدم است علیه السلام نگاه در خانه باز کرد و همچنین حریر باره سیاه
که در آن صورت مردی بود سفید روی جد موی سرخ چشم که سری بزرگ و هباتی مطهر و محاسنی
نیکو داشت بیرون آورد و گفت بدانید که این صورت چیست گفتم نمی دانم گفت این صورت نوح
است علیه السلام بعد از آن از خانه دیگر صورت مردی بیرون آورد روی سفید بود و از شب بر پیشانی
می نمود و چشمهای سیاه داشت و پیشانی کشاده و موار و بینی بلند و از تاره روی کسی را تصور
می شد که در نیم است و گفت این صورت ابراهیم خلیل است علیه السلام پس از آن در خانه
بنا و در آنجا حریر باره سفید که صورت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر آن منقش بود بیرون آورد
گفت این صورت را می شناسید گفتم بلی این صورت محمد رسول الله است صلی الله علیه و سلم و در آن

آنگاه دیدیم چون اجماعت مشاهد فیض گشت بنظم ایفورت برخواست و باز نشست گفت شما اینجا
موندید می بینید که ایفورت محبت کفایت که بخدای که چنین است و کویا که انحضرت را حاضر می بینم
پس زمانی بجانب ملکیت و گفت ایفورت بهتر است و تخیل من در ظاهر ساختن آن از تخیل
شما بود و قبضه بعد از آن صورت دیگر پیغمبر از از خانهای آن صندوق میرون آورده بانمود
و آخر الامر از وی سوال کردیم که این صورتها چه کیفیت بدست شما آمده و ما قیاس بصورت
پیغمبر خود کرده و انستم که جمع ایفورت موافق وی الصوره است هر فعل جواب داد که ابوالسیر از
حضرت واجب الصور سالت نمود که صورتهای فرزندان او را که لشرف نبوت مشرف نموند
نماید و این و تعالی این متمسک بقربانیت رسانیده صورت پیغمبر از او فرستاد و این صورتها در
مغرب زمین در خراته اوم بود و از پدر آن به سیران انتقال می یافت تا بدو اقرین رسید و
از وی سلاطین منتقل میکرد تا بدست ما افتاد و اکنون که شما صورت پیغمبر خود را شناسانید
مرا و توفیق تمام پیدا شد و انستم که هر صورتی مطابق وی الصوره است و گفت ای کاش
خدای تعالی بدرقه توفیق رفیق من گردانداست از تمثیل امور مملکت کوتاه ساخته بخار
روم و لوازم عبودیت کمترین کسی از شما بقدر برسانم لیکن در رفع کدول از سلطنت فرمان بران
برنجیونم گرفت و در تاریخ احمد بن اعم کوفی سطور است که فیض بعد از وقوع این معاللات مقام و نظام
او را جوابزد ملات کرامت بخشیده رخصت معاودت اردانی و است و این انعامات او را
سو کرده بر رواج خویش نشاند و روی خدمت ابو عبیده آوردند و پس از وصول انچه
در آن سفر دیده بودند و شنیده بنفصیل معروف من کرد و ایندند و ابو عبیده از استماع سخنان
سخنان قیصر متعجب گشته این است بر زبان راند که ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی
بصرهم عتوا و کفرهم عذاب عظیم و کیفیت حال را با بوی بکر عرض داشت نمود و بشکر بابر است

و او تنه اسباب قتال اشتغال فرمود و کفار و یهودیان فتح بصری و واقعه اخلاصی و ذکر بعضی دیگر از حوادث
جانبین چون بنیوت پیوسته که چون قیصر از در آمدن سپاه اسلام بولایت شام خبر یافت
برادر خود تزارق را با پنجاه هزار یا هفتاد هزار مرد و چهار چست تزارک آن مهم به تنه خلق از لوا
فلسطین فرستاد و خود با طایفه شناقه با جمیع سایر خود و نگهبانان و فرزان فرمود و عمرو
بکفیت حال را در اخطار نوشته امیر المومنین ابو بکر عماره الوقت عاشق بن ابی ذحاف
را با سه هزار کس بدو امراد شام ارسال داشت بعد از آن مکتوبی بخالد بن الولید و زعمان
مضمون آنکه امارت سپاه شام بجانب تو تفویض کردیم می باید که زمام مهابم عراق را در دست
نگذایت شنی نهاده خود بریار شام روی و لشکر اسلام را در سایه اعلام نصرت انجام جایی داده
مهمت بردفع کفره روم و شام معروف داری و چون این نامه بخالد رسید بموجب فرموده عمل
علی نموده با سپاهی که در مکه که بانه همراه داشت علم توجه بطرف شام برافراشت و در آن راه
بفتح بعضی از قلاع و قصبات پرداخته و در منزل قناده بصری با ابو عبیده پیوسته و متوجه فتح
آن شده مردم بصری جزیه قبول نمودند بعد از آن خالد و ابو عبیده بدو عمرو و عامر شتافتند
و در فلسطین بوی ملحق گشتند و طایفه از سپاه روم که سردار ایشان فلطف نام داشت دور
کرد و فلسطین بودند بر جمیع مسلمانان اطلاع یافته بطرف اجنادین که موسیست در میان
رمله و بیت حرمین رفتند و مسلمانان نیز در آنجا جانب توجه نمودند و در آنوقت سسی و شش هزار کس
در خل رایت خالد بودند و عمرو و جنود روم و شام را از هفتاد هزار تا سیصد و بیست هزار نفر
و بعد از طایفی فریقین عربی معرب دست داده بمضامی است و انی غایت کم من قبیله
قلیبت فتنه کشیده که غریمت بر لشکر کفار افشا و بروایتی سه هزار نفر از ایشان بر اثر
کشته گشته غنایم بسیار و اموال بسیار تحت نصرت امت احمد مختار صلی الله علیه و آله و آله ظاهر

درآمد و در آن واقعه جمعی از صحابه و تابعین نیز بعالیام بقامتزل گزیدند و از آنجمله یکی امام بن سعید
بن العاص است و او بروایت صاحب گزیده کتابت وحی نموده بود و سلم بن هشام المصطفی
و نعیم بن النجم و هشام بن العاص بر او عمر و نعمان بن شحر الجودی و عبدالله بن عمر و الد
هم و در آن معرکه شهید شدند و از احوال ایشان خبری که لایق بسباق این مختصر باشد بوقوع
تبعیضه لاجرم جواز خوش مرام خا و در طریق اختصار سلوک نمود و القصة چنانچه در روضه
مشطرت خالد بعد از واقعه اجنادین با لشکر طفر قرین متوجه دمشق شده بدری که اکنون
از او بر خالد گویند و از آنجا نامشق از باب شمرتی یک میل راه است منزل گزید و ابو عبیده یحیی
الله در باب جابه فرو داده نزدیک بن ابی سفیان و روزه نو مار مشکله کرد و ایند و بدین طریق
دمشق را در میان گرفته آغاز محاصره فرمودند و در آن اثنا بوضع پوست بسج العفر با جهت
نفر از لشکر روم جهت امداد و بشقیان سفر کرده بموضع مرج العفر رسیدند و خالد متوجه ایشان
گشته یک حله جلان سپاه را انهمزام داد و فریب هر اکس را بدوزخ فرستاد و مسلمانان
که جنگار اقاغب نموده سردایت امدن اعظم کوفی اکثر بیت برادران تبع نبر و حرور کنار کارگاه
که نظام نام داشت با مد و شصت کس سپهر کرد و ایند و ایشان نبر بجنگ خالد گشته کشته و بعد ازین فتح مین
خالد باشد و طفر قرین از مرج العفر گشت و بکر منان غریمت بصوب دمشق انطاف داد و سوار
بسیار برقل آن شهر فرو داده و در باب و محاربه شامیان اهتمام کرد و آن احوال معلوم
چون خبر واقعه اجنادین بسمع برقل رسید لشکر بسیار ترغیب نمود و مجبور و سوار خود را
چار سوار تعیین کرده بجانب خالد روان کرد و ایند لاجرم خالد با اتفاق سایر سپهسالاران
اسلام از ظاهر دمشق برخاسته روی برو میان آورد و در کنار شهر هر دو کس بدیشان
رسیده از جانبین جنوب صفوت پرداختند و خود را مستعد جنگ و جدال و حرب فعال شدند

در آن مکه جنود روم سید هرار بودند و لشکر اسلام بقول چل هرار و پیش از آنکه ایران روزگار میمان
مکه که کارزار پر دارند فاصدی از مدینه رسید با و از این گفت نموده با و ای مسلمانان که اینک از نزد خلیفه رسول الله
و در مدینه هرار سوار خنجر گوارید و شما می رسید و در پهلوی خالد استاده ایستاده او را از قوت ابوبکر و خلافت عمر رضی
منها خبر داد و گفت برین تقدیر من از امانت لشکر مخوفم فاصدی اب و ابلی سرور ای ابن سپاه شعلی ابوعبیده
گرفته با وجود اجتماع این اختیار خالد دل را عای نمود و با اتفاق سایر مردمان میدان نبرد ناخته و دو در گران
کفار بر آورد و سرب هر مکه خالد بر آورد و بنی فز و بنی قریظ بنی حواریان بنی غنیمت بنی سبی بنی یثرب بنی
کادان کینه نداشت و سایر سرورانی و مسلمانان نیز شمشیر جهاد اخذ و بر مسلمانان ناخدا اعدا نمود و از هم شمشیر
نقد میرسانید و معاویه بر آمد و هر دو گروه از زمین شد و زمین ستوران ستوه بخون دین خاک گشته شد و قو
لغنی زمین از روان گشته شد و بال غره ریح نهرت احدیت از صیبت بی غایت ششم علم امت سید عالم صلی
علیه وسلم در دیده لشکر فخر فرار بر فرار اخبار کردند و در آن مکه که قرب مدینه است برار از کفار گشته گشته از اهل اسلام
که برار نفر شربت شهادت شجید و انصاف از غنیمت است مسلمانان افتاد و کربان بانی از خود و انصاف
انصاف غنایم از بسبازی رخت و آب شتر و دل و دیده غنایم گشت بر و بعد از اجتماع غنایم انصاف
رفوت و بنایم خالد نزد ابوعبیده رفته او را از قوت ابوبکر خبر داد و خلافت عمر رضی الله عنها و عزل خود و نصب
بامارت لشکر خبر داد و ابوعبیده به تقسیم غنایم پرداخت و حسن ان اموال را بدین فرستاد و بچوب گشته
که از نزد عمر بن الخطاب رضی الله عنه باسم او صدور یافته بود نصف جهات خالد را نیز رفته در سال در است
و این معنی بر خواطر لشکران ثابت گران آمد و الله المستعان و کرد و فاطمه امیر المؤمنین ابوبکر صدیق و عمار
فضایب آن سالک مسالک تو جوق در رفته الاحباب سلطنت که سبب فوت ابوبکر
ابوبکر آن مکه که یکی از مفاوت بود او را بافت نمود و در هر در علم ابوبکر و حادث بن کله منطرب
طعام خودند و در آن سال مارت گفت صدقه رسول الله در بن خوز و فی زیر ملک است و من و ملک

روز از عالم خاتم رفت و هر دو هم در آن رفته جایگشته و مدت یک سال بریض بوده در او احدی از سال مسجون
انجوت برده وفات یافتند و در باب فوت ابوبکر را افعال دیگر نیز در دو یافته که در این اوان جاده صورت
و ابوبکر در ایام مرض و وقت که زمان از حال از در طلال نزدیکیت بن الخطاب را بواسطه است عیض
منو و در آن باب وثیقه در قلم آورد و تحت طبع بن عبدالله و بعضی دیگر از اصحاب در باب خلافت فاروق
اعظم اندک مخالفه کردند و با هر طاعت خطب بر زبان ابوبکر میخوانند و در روزه الصفا مسطور است که ابوبکر
ابی بکر رضی الله عنه در وقتی که به بلور بستر نانوایی دست فرمود که چون مرا حلقی که ناگزیر مخلوقات است بر
نماید و شربت نما چشمه اید از غسل و تکبیر و نماز و است دست و دست خانه را فریب روزه منور
مصلحت علیه من الصلوات اشرفها برید و بگوید که یا رسول الله بفرموده و سوزی میجو امید که در ایام اگر اجازت
شود مرا در جنب قبر مطهر خیر البشر دفن کنید و علامت رحمت آن باشد که در روزه بی آنکه کسی مفیدی
بکشد و آن شود مفتوح گردد و اگر دستور بی نیاید بر او در نرسد آن بقیع حقون گردانند و نگاه بر زبان
العلم بیان دارند که انا لله وانا اليه راجعون این کلمات روز یکشنبه از انجانب صدور نیت و در روز
بهست ملاشتافت گویند آخر سخنی که ابوبکر رضی الله عنه بان فکلم شد این بود که نو فنی سلامه الهی
اصحاب برایت است از بعد از اقامت مراسم پنجبر و تکبیر و ادا نماز چهاره رحمت انواره او را عرض
حضرت رسالت ناه بودند و الفالی که تکبیر کرده بود بر زبان آوردند در ساعت در روزه باشد لازم
در جنب قبر مطهر خیر البشر ختم فرمایم نموده و ابو عبد الله و عمر و عثمان و طلحه رضی الله عنهم
در آن روز در شب او را دفن کردند و تکبیر که چون قبر برک ابوبکر رضی الله عنه بدرش ابو حمزه رسیه اصلا
تغییر شد و گفت الله ما اخذ له ما اخطى و ابو حمزه بعد از خداه از فوت بزرگ عالم دیگر افعال نمود و بعضی
که ابوبکر صلیق رضی الله عنه زاهدترین و متواضعترین صحابه بود و در ایام خلافت عامه شمیمه بودیدی و در
ما قول و ملبوس کوسید در روزه من صاحب مسطور است که در آن روز که صدیق اکبر رضی الله عنه امان

صاحب الزمان علیه السلام که در کتب قدسیه و الهامیه و باطنیه

۱۴۰ لا تفاضل بینم و تیره
خود را از بوم میر ریحی
نموده که رسول صلی الله

اصحاب دایم آنست که آنجا که می نشستند از شما روزی در آنجا نشست ابو بکر رضی الله عنه گفت که من
پس رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که کیست از شما که امروز غیب جباره رفته باشد ابو بکر گفت که من باز
پس بر زبان مبارک را نه که گفتم از شما که امروز مسکن را طعام داده باشد صد بنی گفت که من باز
خاتم الانبیا فرمود که کیست از شما که امروز عیادت بیمار کرده باشد ابو بکر گفت که من رسول صلی الله علیه و سلم
فرمود که این حاصل در مردی جمع نشود مگر آنکه بهشت در آید را فم عروفت گوید که بناقب و منافران فلیضه
ستوده مانتر موفورست و فضایل حمیده و فضایل پسندیده او غیر محصور و فاشگشته زبان از ایراد
جمع آن معاف و معذورانه حق العفو العفور در اذاع و اولاد امر المصلح ابی بکر در و فضیله حجاب
سطورت که ابوبکر رضی الله عنه در محلیت و عورت بجایه کفاح در آورد یکی قبیل غیب عبد الوکر
که بعضی نام او را فتنه گفته اند و عبدالله و اما که تر است النطاقین استنار ریاست از و غول نموده اند
دوم ام رومان بنت عامر که والد عبدالله بن و عایشه است ابوبکر در اسلام نبرد و زن عقد کرد یکی
استنابت همیس که محمد از وی نولد شد دوم حبیب بنت خازمه بن زید الفاری و او در وقت زفا ابی
عاطه بود و و خیری از او آورد و در جامع کوفت است ابوبکر رضی الله عنه بر سر تخت و خطب در
باتفاق ابواب خبر فاضل و کاتبین عسان بن عفان و زید بن ثابت و عبدالله بن ارقم رضی الله عنهم
و غلام صدیق منصب حجاب است و عامل او در کعبه عتاب بن اسد لا موی بود و عتاب نیز همان سال
عالم را بدرود نمود و در طایفه عثمان بن ابی العاص و ابی بود و در صفحا محاجر بن ابی امیه و در حضر
موت زیاد بن بسید در بجران حریر بن عبدالله النخعی و در بحر بن علاء الطفیری و در سوا و عراق مشن بن
حارثه شیبانی و در بلا و شام ابوعبیده بن جراح و سر جبل بن حصنه و زید بن ابی سفيان اما این سه کس
در تحت امر و نهی حاکمین بسر سوزند کفار و در میان احوال امر المؤمنین شریک خطاب علی سید الانبیاء
الا علی طهری الا طهارت نسبت عارف اعظم بهست واسطه بلعین بن لوی که از جمله اجداد حضرت

رسالت است صلی الله علیه وسلم می بودند و برین منوال و عمر بن الخطاب بن اهل بن عبد العزی بن رباح
بن عبد الله بن قوط بن رباح بن عری بن کعب و مادر عمر خنمه بود و تبت اشتم بن المنیره و فوفی بن شمام
بن المنیره روایت اول والده عمر بن الخطاب ربه الله عنه و خنم ابو جمل است و بقول ثانی جابر ابو جمل و قوله
عمر جابر بن سعیر و سال از واقعه قبل اتفاق افتاد و کنش ابو جمل است و قبل ابو جمل و لقب ان خلیفه
نیز احب فاروق بود زیرا که فوفی حضرت مصطفی علیه من الصلوات انما و در شان او فرمود که ان الله
جعل الحق علی سنان عمر و قلبه و هو الفاروق فرق الله بین الحق و الباطل و شعر یا جمعی است این
بیت شیخ فزید الدین عطار که سه جوحن را بر زبان او طام است زفر فانیست فاروق ابن تمام است
در وضعه الصفا مسطور است که چون عمر رضی الله عنه بر مسند خلافت نشست فرمود که ابو بکر را خلیفه رسول
خدا می کشند اگر مرا خلیفه خلیفه رسول خدا می گویند سخن دراز کرد و پرسیدند که از ذات محبت صفا
نویکدام لفظ نغمه کنیم جواب داد که شما موافق مند و من امیر شمایم لفظ امیر المومنین بر من اطلاق نمایند
در روایتی آنکه ابن سخن را منقبه بن شعبه گفت و فاروق اعظم قول او را بسمع رضا اصفا فرمود
لقبش را امیر المومنین و از یافت فال در روح الدیوب و هو اول من سمی امیر المومنین سماه
عمر بن حاتم و قبل غیره و الله اعلم و نفس خانم امیر المومنین عمر ابن بود که گفتی بالموت و اعطایا
عمر و فاروقی اعظم از اشرف و اعیان فرشیان است و در ایام جاهلیت با بر مغارت و رسالت
ایشان تمام می نمود و در سال ششم از بعثت شرف اسلام صرف کشته میان عت حضرت سالت
و اصحاب را که در پنج امضا منزل و شدند مسجد الحرام برو تا در شکار آبادان باز تمام نمودند و در مکان
از مهابت انجباب توانستند که در حدیث منع و زفر آیند و بروایتی در ان ایام که بر باها البنی حاکم
الله و من انبعک من المومنین و در شان ان خلیفه هدایت قرین نازل گشت و مرده او در مکه
سند سینه نبوت از اشمال و اوان در گذشت و امیر المومنین عمر اول کیست که مردم را ام

که در نماز بر لوح جماعت گذارند و خمین شیخ است که دره ساخت و شارب غمر را پشت و باز
 خرد و اول خلیفه که شمعانیا دوران نمود و از احوال رعایا تعقیبش فرمود و او بود و اتحاد بیت
 در اسلام و اختراع نمودن دیوان و وقت کردن مواضع و مزایع و وضع تاریخ هجری و غنویت
 نمودن بر حجاب و ساختن زندان از جمله مخمرات اوست و عمر غمت که است که در دوم را اربع ام
 و در نفع گشت و فرمود که نماز چهار رکعت گذارند و پیش از اقام خلافت او پنج تکبیر و شش
 تکبیر میگفتند و مساجد جامع در امصار در زمان خلافت ایجاد شد و کوفه و بصره هم
 در آن اوقات تعمیر گشت و اکثر بلاد و شهر و مدینه و کعبه و عراقین و ادیرجان و فارس
 و کرمان و طبرستان در زمان خلافت او مفتوح گشت و حیت فوت و شوکت طایبان
 خوره دین در اطراف و اقطار زمین شایع شده مآخذ علم و دعت مسلمانان از جرح برین
 و گرد گشت در روضه الاحباب مطهر است که در وقت خلافت عمر رضی الله عنه هزار و سی و شش
 عده با انواع و لواحق غیر شمر در آمد و چهار بار مسجد عمارت بدین عده چهار بار گشت و در آن
 و بصره و مدینه و سایر بلاد و در جمعه نزدیک بابت مدت خلافتش روایت مقصد اقصی
 سال پنج ماه و بیست و یک روز بود و وفاتش در روز یکشنبه فرم ماه محرم سنه اربع و عشرين روی نمود
 در روز دوشنبه در مرقده بنور غیر البشر سلوی صدیق اکبر مدفون شد و در روز دوشنبه احباب ملوک
 که بتولی عمر رضی الله عنه در روز چهارشنبه میت و نعش وی محبت ثلث و عشرين زخم خورد
 در روز پنجشنبه وفات یافت و روایتی که چهار روز از ماه دی جمعه بزرگوار فانی بود که از سرای
 فانی نقل نمود مدت عمر فاروق اعظم سر مختلف فیه است بقول اشهر که اوقات زندگانی او
 شصت و سه سال بود و در فرم بنجاه و چهار روز و نیم تا پنج سال و طایفه بنجاه و سه سال گفته اند
 و العلم عند الله تعالى و کرمات و طاعات و الامام سلام و تعالی که در زمان خلافت و جهاد علیه السلام

بیماری از کتب مغازی و سر شمس برین خبر که چون امیرالمومنین عمر بن عبدالمطلب
کلی که کرد و زل خالید بن ابولید بود از امارت سپاه شام و نصیب ابو عبیده بن جراح بجای وی
معنی بر ظاهر اکابر و اصاف و نجات کران آمد زیرا که چنانچه سابق مسطور شد بواسطه ساعی خالید
در ممالک عراق و شام امور کلیه تمثیل بر برفته بود و فتوحات اعظمیه سمیت سهولت گرفتن
ابو عبیده مقتدی امارت گشته از سمت عنام معرکه بر حوک باز پرداخت با اتفاق
خالید بن ابولید و دیگران و شوق را بفریب خیم اقامت ساخت و مدت کاره عبیده حسب مقتضای
اقتضای کمال و بر دایمی نهاد و در زور و نفوذی شش ماه اعتدال یافته کارانی و شوق با صراط
شعبه لاجرم ارباب جابیه در باب معامله سخن گفته چند سر انجام ان هم فاصدی نزد ابو عبیده
و حضرت ستانند و ابو عبیده بصلح رانج گشت اما قبل از آنکه این فقه سمیت اختیار کند و قواعد
بمان با بیان ناکید پذیرد و شبی خالید بن ابولید که در طریقت دیگر از امر او و شوق منزل داشت
مصور انرا فاضل یافته در دستبازی مجامعت و پهلوانی و با محرومی طبای که لکفل مردان ترب
نموده بود و میری از بدو حصار برآمد و با اتفاق مبارزان که همراه داشت بدر و ازه شناخته
جمعی را که در آنجا یافت بفضل رسانید و بکسیر گفته مودی را که در بیرون مکمل کرده بود و بشهر
دوست بخون برنجین و غارت کردن بر آورد و لاجرم غوغا و سورشیه عظیم در میان دشمنان
افزاده علی الصباح که فله سپهر و دار بود و حضور خورشید خجرا از افاضات بدرفت حاکم
فعلات هم غسان اکابر و اصاف از شهر بیرون آمده انجا ابو عبیده نمودند و بیانی معامله
را استحکام داده و در بدل صلح صلح حد در اردن بار در سرخ نقد کرده بنظر آوردند و ابو عبیده
خالید را نزد خود طلبیده تا پنج رجب سنه اربع عشر صلح نامه نوشته شد انگاه ابو عبیده
برید بن ابی حقیان را با امارت و شوق تعیین نموده بر افت خالید متوجه محل شد زیرا که جمیع

از قول سپاه روم بموضع هجوم کرده و اعيه تقاطع داشتند و بعد از وصول ابو عبیده انجمت
انهرام یافته فتح محل ملاوه فوجات و بکشت و هم و سال چهاردهم از هجرت مسلمان سعي
مصر خیل بن حسنہ و طبریه با تمام ابو الاحور السیجی منقوع شد و امالی آن و و بلده بدرود
انهرام او از خبریه نمودند و در همین سال فتح بعلبک برت قالد بن ابویده تسبیح برداشت و از
کفار و یار بسیاری قتل رسیده اموال ایشان برت سپاه اسلام افتاد و در وانی فتح بعلبک
نیز بطریق مصالحه دست داد و در سال پنجم از هجرت بر محل نوبت و بکشتگی فرام
آورده و و نفر از لشکر خود را که بکلی نود و و بکشتگی سنن نام است بران سپاه سرور کرده
و انباشت از ابر بحار به اهل اسلام تحریص نموده و ابو عبیده و خالد با استقبال آن فرقه صلاح شتافته و در
مرح الروم ملانی مسلمانان بآن گروه جهول علوم اتفاق افتاد و بحار به عظیم دست داده ماری هر
حضرت باری باو فتح و نصرت بر حق اهل متابعان ملت محمدی صلعم و زید و عبودان انهرام
یافته بسیاری از آن خاک ران باش و و نوح پوستند چنانچه از لشکر نو و زنده ماند و شمس
که شش با خبر انجمیده بودیم در آن معرکه دست از جان فشانند و چون ابن خیر سمع فمیرسد
بقایت نیز رسید و از الطالک کوچ کرده و ظاهر بلده را غنیر ل کرید و ابو عبیده و خالد را بعد از
فراق از واقعه مرج الروم را بیت غریمیت بجانب حمص را بفرستند و آغاز محاصره کرده و محبت
بر فتح آن حصار استوار گشتند و در آن زمان در نصیب حوران کوشیده چون لشکر دور
از محب فتح و غروری در و زنده اند و غنچه قلعه طبری از عبود باو حمیری کشتن آغاز نهاد و سر قدان
کلسنان ملت حیف بکان غنچه آن را بخون دشمنان اب و لوده جنگ سلطانی در آنرا خنند
و بیکبار زبان انهرام میان بیکیر ملک نشان کردند و ساختند و مفارن آن مال زلزله عظیم در حمص
واقع شده بسیاری از ارضیه قلعه انهرام یافت و از غنچه ارکان ثبات متوطنان آن

بنیان منبر نزل گشته طالب مصالح شدند و ابو عبیده بقرین که با دشمنان صلح کرده بود با
نیز مصالح فرمود و خمس غنایم را از وجه بدل صلح او را نمود و مصحوب عبدالله بن مسعود و امیر المومنین عمر
فرستاد و از کماهی قنوجانی که بعیانیت و ارباب العقیات دفع یافته بود اعلام داد و انکار عیان
بن النصاروت را صاحب عهده ماطق و صامت آن ولایت گردانید و او ظفر انما بجانب جمعی بر او
و آن بلده را نیز بصلح منقوج خست و همچنین در همان سال معره محس که بجزیره النعمان استنبار یافته و
شهر لا و قبه بسایه جلیله ابو عبیده رضی الله عنه در خیر تنجیر آمد و قسیر بن باهام خالد بن الولید
با سایر بلاد اسلام انعام یافت و خالد بن ولید بعد از فراع از سهم قسیر بن باهام استغاث ابو عبیده
و عیه نمود که لشکر بر قهر کشد و هر قل این خبر شنیده و منویم گردیده از راه مصر بطریق
افت و آن بلده را دار الملک ساخت و ابو عبیده روم و قسیر غنیمت شمرده بالشک طفر بطلب
جانب طلب شتافت و آن خط را نیز بمعالیه معروف گشته از آنجا همان غنیمت بالشک کتب
و مهم اهل انطاکیه نیز بصلح فصل بدیرفته ابو عبیده جمعی کثیر از اهل اسلام در آن حصار کن
گردانید بعد از آن بموجب فرمانی که از دار الخلافه بدور رسید معاویه را با پنج هزار سوار از
انمار بر سر قنار که از قبل هر قل حاکم قناریه بود ارسال نمود و قنار با نجاه هزار از روم نامدار
و برابر معاویه آمده بعد از وقوع مغایره شکست یافت و معاویه بمساربه و رومه بر مسند حکومت
نشست و هم درین سال عمرو عاص بموجب فرموده امیر المومنین عمرو بن عثمان ابو عبیده را
از طبرستان که از قبل هر قل حاکم عره و اجناد بن بود لشکر کشید و بن الجانین قتالی شدیدی بوقوع
از طبرستان بجانب بیت المقدس بکشت و در همین سال مروایت صاحب مقصد افعی و بعضی دیگر از مشایخ
فصل هر قل با مان و قنار و در همان راه که از اعیان بطارقه روم بودند شکوه و آن داده
بجنگ سلمان فرستاد و ابو عبیده رضی الله عنه با چهل هزار مرد شجاعت نشان بدفع آن

کرمان که با صفات متعاضده سپاه او بودند منوچهر گشته در کنار هر یک طاقی فریقین روی نمود
 و دلاوران آن دو لشکر دست بستان و خنجر و شمشیر و سپر برده بعد از معرکه نوازم کشش و گوی
 بنفید برسانند و بطریق معمول بطارقه شکست یافته مندم گردیدند و مسلمانان قریب اتفاق هزار
 کس از رویان گشته احوال فراوان نفیست گرفتند و ابو عبیده زبان بشکر گریه مطاع حبس
 خنجر غلام را بحدینه فرستاد و در راضی از مواهب مجذوبه الهی اعلام داد و بروایت امام باقی
 در معرکه مذکوره حکیم بن ابی جیل و عبدالرحمن بن العوام بر او زیر و عامر بن ابی و قاص بر او
 معترفی غنیمت شهادت رسیدند و بقول خداوند متعالی حکیم در معرکه احسان شد و
 و اتفاق مورخین عمر و قاص بعد از آنکه از طوبیون را بجانب لشکر ابله بکفر آیند بموقع فرموده ابو
 او را تعاقب نموده بیت المقدس را محاصره کرد و از طوبیون که از جمله علماء تعاری بود و بهر مقام
 و رتبه که محالست که از آنجانب این شهر مسیر شود زیرا که نزد من بود و چون چوشت که اوشت
 شخصی که بیت المقدس را مستحضر سازد و در ذات تو موجود نیست پس غایب جان بنماید
 که خود را و ما را از بخانی و معاودت کرده کلمه الهی و احمد بر خوانی عمر و قاص در جواب این سخنان
 مکتوبی نوشته معرب شریف گفت رویان دلا بودند و در طوبیون ارسال نمود و رسول را
 و صیت فرمود که چنان گفت که اهل شهر دانند که او زبان ایشان عالم است و هر چه از طوبیون^۲
 رسید همان سخن را بر زبان گزرايد و در آن مجلس یکی از رویان از وی پرسید که ابا خنجر
 این شهر پر دست و کتیر بدید و از طوبیون جواب داد که نزد من چنین بود که عروزی
 که این بلده را مستحضر سازد و احاطت کند باوصوف بود و دانشش بر حجت باشد و ایت این
 شخص که حاله بمحاصره مشغولست بدان صفات منصف نسبت و دانشش با جزئی که کار
 میان عمر و قاص علیه چهار فرست و قاصد باز گشته و آن ستما را بسمع عمر و قاص

۲
 بنمود و از خبر طایفه باز کرد و القصه چنان شد که در میان طوبیون

رسایند و عمر دانست که او صافی که در لفظ از یونان گذشت بر امیر المومنین عرض داد و می آید در خود
باب علمی نموده بمیزان رسالت و عمر بن الخطاب رحمه الله بعد از اطلاع بر مضمون آن کتابت
باستقواب اصحاب در سال شانزدهم از هجرت بجانب بیت المقدس نهفت نمود و چون شهر
جامعه کذا ^{بجانب} آنجا رسید روزی را دست رسید امر از شام مثل ابو عبیده بن الجراح و خالد بن الولید و برید
بن ابی سفیان و سر اصل بن حسنه با کثر سیاه بمکب خلافت ماه پوستند و ابن خنیس با بطون
بر سبیل خدمت عثمان غنیمت بصوب نهر منوطف گردانید و طایفه از علماء و راغبین بیت المقدس ^{مطارد}
عمر رضی الله عنه شایسته جزیه قبول نمودند و طرق مخالفت مسدود ساخته ابواب الجلیا بازگشت و نند
فاروق اعظم در آن بلده داروغه تعیین فرموده منور ایالت و لایست بر سر انجام عمر و عاص فکری کرد
و عمرو روی بدان طرف آورده و له بطون بصوب دم گرفت و عمرو روی در سریره و امیر مکان
در آن ملکیت بای بر سر بر عزت و حکومت نهاد و روانی است که فتح معر و سال بیستم از هجرت
دست داد و چون امیر المومنین عمر از مهم بیت المقدس با برخواست بنجد ابو عبیده را
بر جمع امر از شام فرمان داد و روان ساخت را بهت مراجعت بجانب مدینه برانداخت و در مدینه
مسکون است که در سال هفتم از هجرت فوت و بکر قبر مدبر امر و شجاعت اثر زمان کرد و شام
فرستاد و آن لشکر بجانب مدینه و مستقر ایالت ابو عبیده بود و روانی است ابو عبیده بعد از استماع
ابن حبه شهر بند محض را مستحکم گردانید و مسرمان از سبب بیت اجتماع امر او سیاه بر جانب
ارسال داد و هر یک از سرداران که محض بر سببند ابو عبیده و با بر سکون در صارد و اوار حصار
نخبر پس می نمودند مگر خالد بن الولید که او را بر خروج از قلمه و اقدام بر محاربه ترغیب فرمود ابو عبیده
بر حسب جوابید خالد عمل نموده است سر پرده از شهر بیرون کشید و همه سوی اموان کشید
و منارن اخیال رومیان بدان نواحی رسیده و مدت سه شبانه روز میان اهل اسلام و اصحاب

غلام بساط محاربه قایم بود بالافره بین شجاعت و شهامت خالد رومی الله منه سلیمان را بکسر فتح و ظفر
 در اینده مرام روی نمود و از کفار صهار هرگز گشته گشته همین مقدار در عهد اسار که فرار شد و چندان غنیمت
 بهر دست صاحب ملت در آنکه و مغش نکند و ربان سرش نباید در قلم و ابو عبیده رومی غنیمت حسام
 را بهر غنیمت فرستاده بغیره را بر لشکران نصیم نمود و بموجب فرموده امیر المومنین عمر قحطاع بن عمر را که
 با چهار هزار کس اعلام اتهام باید و سپاه اسلام از قنقاع داده بعد از و قنقاع فتح محض رسیده
 از غنیمت همه ارانی و است و چون در آن معرکه بسبب جلالت و بهلولانی خالد رومی الله شکر
 ظفر و نصرت جلوه کرده گشته بود بعضی از شعرا و مدح گویند و معایده را در ملک نظم کشیدند و بوی
 که رایزه از حلات کرامند بهر دور گردیدند از جمله شعوت بن قیس کنذی نصیده گفت که
 مضمون بعضی از ابیات این معنی این چهار بیت نزدیک است که قنقاع تهنیتی نو که زبرد را و
 حمل تو بر زور معرکه دندان چل و کام ننگ قیامت است که کفر تو در مالک روم نصبت است
 رنغ تو در بلا و فرنگ در ازمان که اصل و سمنان جا به ترا شود مخالف امال و ستاب و کثرت
 کنذستان تو باری جهان جمع خاکت بغض و لشکران و لیران شاه مدتنگ و خالده هزارم
 اسعت را خلد و او و چون این خبر بگوشش امیر المومنین عمر رسید موجب همه از ار خاطر کش کردید
 و ابو عبیده نوشت که باید که خالد را نزد خود طلب نمود و فرمای که دستار از سر بردارند و در گوش از نشسته
 از و برسید که مبلغ ده هزار درم که با سعت انعام کرده از چه می بود اگر گوید که از بیت المال اهل
 اهل اسلام داده ام خیانت او و ضلوع بود و اگر بزرگان اردو که از اموال خاصه خویش انعام کرده ام
 امر لغت او بخشنی انعام و الله لا عجب الله بین و بر هر بعد خالد را از مغلی که و او مغول سازد
 و دیگر بر تو انفات بر حالش میدار و ابو عبیده بموجب فرموده خالد را طلبیده از وی پرسید که
 ده هزار درم انعام شغیت از اموال خاصه تو بوده باز بیت المال و خالد در جواب سکوت ورزید

بلال و ستار در کوشش انداخت و گفت فرمان امیر المومنین چنانست که ترا بدین سان دارم
تا جواب گویی خالد گفت آن وجه از مال من بوده و ابو عبیده خالد را بپذیرد و آن کرد
چون چشم فاروق اعظم بروی افتاد نوبت دیگران سوال کرد خالد جواب داد که این وجه را
ششصد حاصل نموده بودم و غضب عمر نسبت به او را بدین مرتبه فرمود تا چنانست خالد را
فرمود و از مجموع آن که موازی هشتاد هزار درم بود بیت برادر درم را بیت امالی مروا
را بوی که استعد و این خبر با بی شام رسیده زبان طعن بر عمر دراز کردند و شرا بط عمر و طاعت
بجای آوردند و عمر از کرده پشیمان شده خالد را طلبید و لوازم اعذار بفرستید و پس از دو سال
ببرویم از هجرت در بلاد شام بلاد و با جمیع تمام یافت و این اول طاعونی است که در اسلام
بوقوع انجامید و انرا طاعون عمواس گویند زیرا که اول آن بلیه در فیه بود انشد که انرا عمو
اسکس صلیفند با عین و السین المعلن و ان فیه در میان رطبه و بیت المقدس است
و در آن و با برواتی بیت پنج هزار کس از محاصره و نالین و غیر هم از عالم انتقال نمودند
و از آنجمله یکی ابو عبیده است رضی الله عنه و عمواس بن عبد الله بن الجراح بن طلال بن اسب
بن صهم بن الحارث بن فهر بن مالک و قهر از جمله اجلاء حضرت رسول است صلعم
و ابو عبیده مدینه اهل سنت در سکنه مشرقه بشهره انظام دارد و در او اهل بیت
بود انبت حضرت عزت اقرات نمود و از جمله احادیثی که در شان ابو عبیده رضی الله
نزد محمد ثمان محقق بهجت پوسته آنکه رسول صلعم فرمود که ان اهل الله امین و امین مدینه
الام ابو عبیده بن الجراح و فاش بر واتی که در سیر اسلف شرف و فصیح یافته در اردن
انفاق انما و معا و بن جبل بروی نماز گذارد و صاحب کزیده گوید که ابو عبیده در بیت
هفت سالگی سلمان شد و بیست و یک سال در اسلام اوقات گذرانید و در معص منوجه

عالم آخرت گردید و از غسل نماند مدت عمرش بروایت مذکور پنجاه و هشت سال شد معا
 بن جبل رضی الله عنه بعد از وفات ابو عبیده روزی چند بموجب قضیتش بایست سباه اسلام
 منبهم نمود و جهت عارضه طاعون هم در آن ایام از عالم انتقال فرمود و معا و ابو عبید الرحمن
 بیست و هشت و از قبله خرج بود و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم او را بعلی بن ابی طالب
 با نقض آن ولایت سرافراز گردانید و برایت انس بن مالک در آن ایام بر زبان وحی
 بیان گردانید که اعلی با الحلال و احرام معا مدت عمرش بروایت امام موسی بن سید
 بود و بقول احمد بن محمد بن عوف بن سی و هشت سال عبد الرحمن بن معا و هم در آن سال بمکه
 از وفات معا بنی انتقال فرمود و از جمله اموات آن سال دیگری بر این حدیث است که برادر
 بزرگتر معا و به و حاکم و مسن بود و دیگری از انجمله سهل بن عمرو است که نسبش بعامر بن یوسف
 می پیوست و او از اشراف قریش بود و در منزل جنین ایمان آورده بر حالت عبید بن
 اشرف نمود و میر سهل ابو عدیل بنی در آن واقعه فوت شد و از جمله اموات آن طاعون
 دیگری سرخیل بن حسنه است که با در مشوب بود و پدرش در ملک اثنی عشر بنی انعام
 عبد الله بن مطاع نام اوقات حیات شمر صل بر شصت و چهار سال کفنه و از انجمله دیگری
 بن هشام بن الحارث است که برادر ابو جیل بود و بر و ابی حارث در واقعه بر سر
 یافت فضل بن عباس رضه و منها بروایتی هم در آن بلیه بر محبت حضرت و امیر العظمه
 فایز شد و قوی آنکه فضل و حرب بر موک سربت شهادت چشید و بعضی گویند که در
 واقعه احد بن بنجد بر بن رسد اوقات حیاتش سبست یک سال بود و الفقه چون خبر وفات
 جماعه مذکوره و سایر مروی را که مع زندگانی ایشان در حد و دو شام با تمام رسیده بود و خلفه
 ثانی شود جهت ضبط و نسق اموال اموات و قسمت موارثت و تعرف احوال امرائش

عوارض بخیزه و رعایا منوجه آن مملکت گشت و چون ببلده رمله منزل نمود از رانی سیاه را
مقرر گردانید و در تمامی بلاد شام امر او حکام متعین ساخته اموال جماعتی که در طاعون بواسط
اساس حیات ایشان اند را من یافته بود و بحیط ضبط در آورد و از هر که وارث شرعی مانده بود
و ترک نمود بپورته رسانید و هر که وارث نداشت منزه و کانش را داخل بیت المال گردانید
و چون غلط از امر احوال مذکوره بموجب فرمان عمر بن الخطاب رفته عیاض بن غنم العجمی
بانج هزار مرد و چهارین سپاه شام منوجه تسخیر بلاد حبریه و دوبار بکرب شد و نخست برقه رفته
خطبش که از قبل هر قل ماکم آن بلده بود در شهر خشن نمود و عیاضی آغاز محاصره و محاربه
کرده مطس از مقاومت عاجز گشت و قاصدی نزد عیاض فرستاد و پیغام داد که اگر مرا
باوه بطریق امان دهی بخیرت توایم و طریق مخالفت را مسدود ساخته ابواب صلح
و مصافحت گشایم و عیاض امان نامه ارسال داشته خطس باوه کس از چهار بیرون آمد
و نزد عیاض رفته بعد از اوارنجیت از وی پرسید که نام تو چیست عیاض جواب داد
که مرا عیاض بن غنم میگویند مطس چون این نام شنید روی بامحاب خود آورده و قسم
کرد و باز عیاض را مخاطب گردانید و سوال نمود که ما را چه جز میجویانی عیاض فرمود که
بقبول هست حمیده اسلام و انقواء احکام شریعت خیر الانام علیه الصلوات و السلام
خطس گفت که نمیتوانم که ترک دین حبسه بن برم گفته شریعت می عربی را قبول
نمایم بامری دیگر اشارت فرمای عیاض گفت اگر مسلمان نبی شوید جزیه قبول نماید
تا اموال و عیال شما در بنیاه ما محفوظ ماند و خطس برین معنی راضی شده مقرر شد که اهل
رمله و ربدل صلح بکبت هزار و چهار نقد جواب تویند بعد از آن هر سال هر یواری از حال
صلح چهار و چهار خرب و چند و از اعنای و مواج خبر و یک بطایط اموال بیت المال رسانند

۲ حکام آن زمان قاضی صاحب این امر چون بحاجت رسید بر او اذن و در طحال

و بر بجهل هدایه در قلم آمده و در آخر مجلس عباس از مجلس برسد که در وفنی که نام و نسب خود را بر زبان
 آورد و مردم را در باران خود مکرر مستهضم کرد و بی جوابی او که ما در کتب متقدمین خوانده بودیم که فتح
 رفته بروست کسی میسر شود که نام او با نام پدرش منم باشد تا بران چون لفظ غم منم
 اصحاب خود را تنه نمود که توان منجی که این بلده را خواهی گرفت با مصالحه راغب گشته ترک محله
 نمایند انقضه عباس من از فتح رفته برآمد رفته ان بلده را نیز نظایر مصالحه مفتوح ساخت
 و برین قیام شهر حرار و من الور و او جز شهر کشیده در ان بلدان را بت نفون مرثوا
 بعد از ان بجانب حصن در حرکت آمده مالک بن حارث الاعمش الحمی را باعه و مامان
 ارسال داشت و مالک ان دو حصار استوار را بصلح مسخر کرد و انچه سالما عاتما مراحت نمود
 و در ظاهر بفسین عباس ملحق شد و عباس چند ماه ان قلم من را محاصره فرموده بکسر فتح و طفر
 جلوه کر نکشت اخر الامر منجی او را گفت معلوت است که کی بشهر روز رسیم ناخنده
 مردم بیاورد و ان کوز را در محقق نهاده حصن ننداریم زیرا که بنجره معلوم شده که هر کس را که
 نرزم شهر روز منس تندیر و شاید که نصاری عاجز گشته بصلح و مفارقه بدهند و عباس بر
 حواجز ان شخص عمل نموده و ران شب چندین کس از رزم عقب بر شهر افتاد و حال ان
 نفس با صراط را انجامیده کس از عباس فرستاد و طلب صلح نمودند عباس اجابت
 نکرد و چند کوزه کزوم دیگر در شهر انداخت و مردم انجامی بکشتن غمار مشعل گشته
 از اطراف و جوانب خنک پیش میزد و رخنه در دیوار حصار افکنده از روی غلبه
 شهر را بکفر فتنه و دست فضل و عارت بر آورده و عاقبت الامر عباس بر عجز و بیجاری رعایا
 نرزم نموده بفسنه اسبف را مان داد و مقرر کرد که عمار انوقت صلح چیل برار و بیار بیل
 صلح جواب گویند و ملزم حربه شده و بکسر بر امن خلافت نکردند چون خاطر عباس از

فتح نامی بلاد جرم و دیار بکر فارغ گشت بحسب فرموده عمر بن الخطاب ایالت انولایت را تصدیق فرمود
باز گذارند و ایت مراجعت بجانب شلم برافراشت و بعد از وصول بحسب داعی حق را بسبب حاجت نقصه
فوت شد مدت جانشین سست سال بود وفات عباس در سال ستم از هجرت روی نمود و هم
درین سال بروایت وفات الحجاب ابو محمد موجب شهادت امیر المومنین عمر زه نعم و در وقت
و او اول کس است از اهل اسلام که با قوام اتهام بدان ولایت در آمد و فونی آنکه نخستین
لاجهت جهاد بروم رفت مبره بن مسروق بود و هم درین سال بر فل وفات فیه بنسرت
مسلم بن مالک تاج و کین شد و در همین سال ^{ابو} مسلم بن عوف در تمام فوت شد بدلیل
رباع نام دست و مادرش عامه و او در اوایل اوقات بقیت زبان بکلمه توحید گویا کرد و
و از مالک خود امیه بن خلف نقیب سکار شد و در آن آثار روزی ابو بکر رمی عنه شد
امیه و بلال رسیده از امیه و درخواست نمود که دست از ایزار او باز دارد و امیه جوابی در
نقصه بالاخره بلال او کسی است که با ملک نماز گفت مدت عمرش را باده بخت سال بود
رفتش بلیه و شوق است و در سال سبت فیکم عمر و حاص بلاد نوبه و بر برو و رفقه و طرا
بطریق مصالحه فتح نمود و دو نوزده هزار و چهار از اهل برفه و بدل صلح بستاند و هم درین سال خالد
بن الولید و حمص وفات یافت و ابو خالد بن الولید بن المعمر بن عبد الله بن عمرو بن مخزوم
او خالد بن ابیه است که خواهر ارم المومنین میمونه هلاله بود و نقیش ابوسلیمان است و نقیش
بقول اهل سنت حیف الله و خالد سست سال عمر دست و در سال سبت سیم از هجرت مسلمان
بر دست معاویه بن ابی سفیان که بعد از فوت برادر خود حاکم و شوق شده بود بطریق مصالحه
مصنوع گشت و هم در آن سال معاویه عمرو را بنهر در خیر تسخیر آورد و بر بنهر مطالعه کنندگان این اتفاق
پوشیده و پنهان ماند و بمجلی از و فایع مالک شام بروایتی که نصبت از سب این بود که در قوم

فلم منوره رفتم شد و اطلاع بر سایر اقوال و وقوف بر تفصیل احوال حواله کتب مسبوک است اکنون
وقت است که بر تو اینها را بر تحریر شمه از فتوحات عراق و ممالک عجم باید و عثمان جان بگو
و قاضی که نا عابت بنابر ملاحظه ارتباط سخن در حیرت با هر افتاده العطف باید و من الله العالی
و الوفاق از هو العاد علی الناس بالحق و کفر فتوحات بلاد عراق و ممالک عجم چون نهایت منفعه الاول
و مانی مناجات و صلوات از این خلافت عمر بن الخطاب

مصحفان میدان سخن سازی و عارفان من میر و مغازی با قدم صحبت نشان بروج بیان گشته
اند که در او اهل ایام خلافت عمر بن الخطاب رضی عنه شنی بن حارثه سسانی از سواد عراق مدینه
سنانیه جهت مقابله و مقاتله جنود عجم استمداد نمود و کیفیت یربانی و بی سامان فارس را
بر وجهی که واقع بود شرح فرمود و امیر المومنین عمر بن الخطاب اکابر اصحاب و اعظم اصحاب را جمع
ساخته خطبه خواند و مردم را بر فتح بلاد عراق و غر و کفار عجم ترغیب کرد اما در این روز یکس زبان
اجابت نکند و زیرا که بسیاری از اصحاب جهت عزل خالد بن الولید از امیر المومنین عمر رضی عنه
رنجیده بودند و از کثرت عدو و فرمود حکام فرمن اندیشه می نمودند و چون دعوت فاروق
اعظم مدوم را بدان سفر تکرار یافت ابو عبیده بن جراح و النبی که بر عزم امام باقی معالی بود
و بدوایت اکثر مومنین در سلک اکابر تابعین انضمام داشت آن امر خطیر را قبول کرد و بعضی
از اصحاب نیز شرط معافیت بجای آوردند و عمر رضی عنه هزار مرد و چهار دینار و چهار هزار کس
براق داد و ابو عبیده را بر نشان امیر گردانید و معویب سنی بجانب عراق فرستاد و این اول
جیش بود که در زمان خلافت امیر المومنین عمر بن الخطاب و عثمان جهت جهاد و اعدا دولت تا
و در آن زمان بقول اکثر مورخان حکومت عجم تعلق یوران و خت داشت و رسم فرج را و امیر
بود و انقضه چون ابو عبیده و شنی سواد عراق و عرب را کردند بر حسب فرموده پادشاه عجم سبانه

گفت و نگاه کرد به علم شخصی که موسوم حاکمان بود و متوجه حرب سلیمان گشتند و ابو عبیده و منی ایشانرا
 استقبال نموده بعد از تلاقی فریقین قتال اتفاق افتاد که از آن صعب تر نتواند بود و لقمه و لشکر
 تویم که دو کوه قامت رسیدند و جلوه گاه معصات را فرامیدن با و پادشاهان بکشتن نازل در کنگره
 در کوه و کشت عرق نوسان و شتاب زور بای اس بر آورد آب سپاه از علما
 شده سایه دار و پیران بر افشانه دیوانه و از هر سینه نوشیده کینه کمر بران شده رحمت از پادشاه
 و بعد از کوفه بسیار حال افتاد و سپاه عرب بر بنود عجم ظاهر گشته روزی یوادی و آرد و نزد ابو عبیده
 بفرست و طفره اختصاص یافته یکی از لشکریان مطرب فقه نام جانان را اسیر ساخت اما او را شناخت
 و جانان در غلام و کینتری در راه و رم مطر را وعده کرده اما آن یافت بعد از آن یکی از سلیمانان
 حاکمان را شناخته باز سر سپر کرد و ایند و نزد ابو عبیده آورد و کیفیت واقعه شرح نمود و ابو عبیده
 گفت چون مطر را از امان داده است و بکر شرف منموان شده و نفوذ پان مخالف شرح
 و بفرست پیش از آنکه ابو عبیده بفرست نمایم پرواز و این خبر شایع شد که سبزه کسری ز منی نام
 با لشکری در نواری کسری شده است و حصار منطاطیه را پناه خود ساخته و منم فرج را در
 موسوم بجانبوس و قبل جانبوس با سبیت برادر و نامزد و در سبسی کرده لایم ابو عبیده و طاهر
 نذرانید که قبل از آنکه آن دو سپاه بهم پیوند و متوجه فتح شیران کرد و در بدین فرصت لشکر
 سبزه سبسی کشیده او را بقرب تیغ و سنگان نهزم کردند و ایند الگناه سبزه جانبوس ناخنده نام
 نیز بر طبق ناموس فصل داد و چون بر زمینان برستم فرج را و چو سبزه سبسی نام
 بعد از آن دخت بهمن با شاد و برادر فرج زن کنیا را بفرات شناخته در موضع که از افسل الساطفت
 منزل ساخت و ابو عبیده با هفت هزار یانم برادر از ابطال صفت شکنی متوجه بهمن گشته ابن صلوات
 فرموده او حسری بر آب نرات بست و هر چند سلیط بن قیس انصاری و منی بن حارثه سبزه

ابو عبیده را از عبور مانع آمدند بجای نرسید و از صبر گذشتند در مرحله تک فضا خیمه افامت
برافراخت و ابو عبیده سبی که در ویک در میدان کرد و افاب فرحانش بموید فضا غروب
نمود و شرط وصیت بجای آورده جمعی را نامزد امارت کرد و گفت اگر من بقتل رسم نسزم و
اگر لشکر باشد و اگر او نیز کشته شود و بعد دوم من مالک مالک از امارت کرد و اگر
مالک نیز بر حمت حق پیوندد و رسم من خبر سرور لشکر باشد و اگر او نیز غریب است
جستد سلب بن قیس الانصاری لشکر بطبرستان قیام نماید و اگر سلب بن قیس را خبر داد
تا که بر پیش این شنی بن عارثه شبانی بوازرم امارت بر داند صبح روز ویک که اعلام
اخبارت گستر در قفار هوا بیدار شده سپهر میل بیکر موج رزنگار خورشید زین
و از ظلم امواج بحر نملگون کردند دست لغز بر ملک چون سباه نمایش امواج کوب
را در نوست بت مسجد مان کابنه افاب بر دزدیده خیالات خواب
موج زمان گشت زتر و یک و در چشمه خورشید چو در بار نور گشتی م رفت در بار و
عظمه زو انجم چو شاور بر و لشکر تن بن یمن و قس کا و با بی برافراسته و اقبال کوه
شال را در پیش صفت باز داشته میدان مصاف شتا قند و ابو عبیده و سرداران سپاه
اسلام بجهت و سره غریب داده عنان یعوب مقابل و مقابل اب بن تا قند و چون
از جانبین و بران روز بقرار در میدان تا قند و خاک معرکه را چون بگویند کل ساختند
مسلمانان از بیلان رم کرده باز گشتند و کفار از عقب فرار کرده بر خم خبر و بره جمعی را
گشتند ابو عبیده که آن حال مشاهده نمود با اتفاق جمعی از دلاوران از کسب پیاده شده بح
بهاره بیلان آوردند و بنی از زبان بیلان را بفرود کرد و انید ابو عبیده هر طوم قیل معبد
را که در عظم اقبال بحم بود و قطع ساخته اما در وقت راجعت قیل بدو رسید و از سر ششم آورد

وزیر و دست و پا در آور و شهادت کرد و لاجرم کفار و کشته شدند و کفار را در وقت
 انهرام بافتند و در آن حال عبداللہ بن مرثد نجابی آنکه چون در میان مفری نباشد باز کشته شد
 نمایند جبر را و ایران ساخت و هر کس بر آنجا رسید و بل را فرات برد از ویم کفار خود را با دست
 بنابر بن سید بنی از مسلمین عربی بخر فاش شدند و بعد از شهادت اولاد ابو عبیده و سلمیط
 بن قیس شنی را بت برداشته بطریق غده با کفار حرب می نمود تا بقیه مسلمانان از دریا
 ملاک با حل نجات رسیدند و در آن معرکه از اهل اسلام چهار هزار کشت شده و در هر طرف
 باز گشتند و سه هزار کس با بر از نصر با شنی در موضع لبس منزل کردند و بهمن جا و در وقت
 شکر شنی خبر یافته قصد کرد که برابر فرات جبر میزد و تا با با شتری بی کران خود را بمشینی
 رساند اما در آن ولا اخبار پریشان از جانب رستم شنوده بدین مراجعت نمود و هم
 در بن سال یعنی سنه اربع عشر من الهجرة عمر بن الخطاب رضى عنه شکری بران کرد و در بن
 عبداللہ الحلی را بر و از ایشان کرد و ایند و فرمان داد که بمشینی ملحق گشته قدم در وادی جلاو
 نهند تا احتلالی که در واقع جبر دست داده مذاکره پذیرد و چون حرب حسب الامر موده
 بمشینی بوست در آن آنامهران بن ماوان با سپاهی بی کران متوجه حرب ایشان شد و در
 موضع نجبله ملکی فریقین اتفاق افتاده در خلال حال مهران بفرم یکسان یکی از ابطال حال
 بفضل رسید و انبا عشت انهرام یافته اهل اسلام بیخ بیدریغ در کافران نهادند چنانچه بر و
 حد و مظلومان آن معرکه بعد از رسید و بوقت از اهل اخباران روز را بوم الا عصاره اند
 زیرا که حد و بازار در شک مسلمانان شمرده شد که هر یک در آن روزه کافر منور گشته بودند
 و هم در آن اوان شنی سوق حافس و بار از کفرا و که مجتمع تبار کفار بود غارت نمود و اهل
 بسیار بوست آورد و در میان لشکران ضمت کرد و چون این خبر بدین و سدا صیان عظم

شده بر و مرد بن شهید یار را بیاو شاهی بر دستند و رستم فرخ زاد را بمقابلہ عرب نانو کرده
 احوال ایشان روی با نظام آورد و مسی کبفت واقع برادر الخلد قه عرض دست نموده عمر بن
 رضی الله عنه باسند و اباحه اصحاب زمام رتن و فتن و مل و مقد امور عراق را در فیه اعتبار
 سعد بن ابی وقاص تبار و او را در سال چهارم با اوایل سال پنجم از هجرت با جبار
 با شش هزار با هفت هزار کس برانجا نب فرستاد و سعد رفته آن رسائی در منزل گرفت
 که فریب بخرد و سوار است اوقات گذرانده چون خبر اعظم از مرطه حوت به بیت الشرف
 خویش فرامید سعد رفته از انجا کوچ کرده توجه فادسه کردید و قبل از وصول او مشنی از و انجا
 بعالم بقا پیوسته بود و سعد در فادسه رحل اقامت انداخته تمامی سپاه سوار بود و ملحق گشتند
 و عمر رفته عنه طلحه بن خولید اسدی و عمرو بن معد کرب الزمیدی و عامر بن عمرو و العتبی و
 سر جیل بن سبط الکندی و فرات بن عمار را متعاقب یکدیگر با سپاهیان عطا و بستان
 بعد و سواران ساخت و از انجا نب رستم با شصت هزار سوار بران و اگر زنده و سب و سب
 قبل نوه بیکر کار دیده از دین بیرون فرامیده سباط را مل سباط غفلت کرد و اینگاه
 سعد بن ابی انارث امیر موافق عمر رفته عنما جمعی از اصحاب را که نعمان بن مقرن و مزی و عمر
 عبد الله الحلی و طلحه بن خولید اسدی از انجمله بودند نزد و بر و مرد بن شهید یار فرستاد و اوال
 با سلام دعوت نمایند و ابواب نصیحت بر روی او بکش بند و انجا مت تحت بمسک رستم
 معجب معاندان او بدین شتافتند و در مجلس پادشاه عجم راه یافته با و در سالت قیام
 نمودند لیکن بر و مرد و بقول ملت ضیف و انساب و احکام شرع شریف موافق نشد و از او
 خبر به عار و شسته نوبه خاک بر کردن یکی از رسولان نهاد و ابانرا اجازت مساودت داد
 و اهل اسلام بدان معنی نغال نموده گفتند غنم رب زمین عجم در خبر مسیامت سید عالم صلی الله

علیه وسلم در خواهر آمد و نزد مردی در رختی ایچیان متغایب کس نزد رستم نرساده مقام فرمود
که میرست هر چه تا منتر منوج میدان قتال کرد و چون رستم از او ضاع بجوی معلوم کرده بود که
تو کب طالع سعد و سپاه عرب در اوج قوت و مساوت و اختراخت نزد مرد و جنود و عجم و بعض
معرف و منوج در حیطی مسافت یمن و و پیوسته فاصدان سخن دان پیش سعد رزمه را سال داشته
طالع مصالحه می بود و پس از ظهور عدم قاعده به ارسال رسل و رسائل مایل جل غنان مار کمر رستم
گرفته بمیدان مقابل و مقابل رسائید و سعد رزمه از قریب وصول اعدا و قوت یافته بمسپاه
خوشش که می و چند هزار مبارز خنجر گذار بودند استعمال نمود و مندر بن صان صبی و طالع بن
خوبلد اسدی را در قلب لشکر جای داده جبر بن عبدالله الحلی و محمد بن معلوم کرب را
بمینه فرستاد و ضبط مسیره را در عهده فیس بن کشوح مرادی و ابراهیم بن حارثه سبنا
کرد و خود بواسطه ظهور دامبل و ثرات و عرض مرض عرق النساء بر بام فصری که مشرف
بوده که بود منزل کنیز و خالد بن عرفه را بجای خوشش مقرر کرد و ایند امارتسم جاکب
باجل هزار مرد و مقدم لشکر سخت و هزاران ابرهیمه باز داشت و مسیره را بهمدان بن
براهم رازی کرد و بجای خود در قلب مقرر کرد و هزاره رنجر قبل در پیش خوشش
جای داده خبر اندازان طبل بران فیلان سوار کرد و ایند و هزاره فیل و بکر بمینه و مسیره
فرستاد و القصد صبا می که خورشید خنجر گذار و ابرهیمه از افق سرتی بر او افتاد و فرغ هوا
تو اکب را پیش نهاد و همت کرد و ایند و فضای مسبط زمین از عکس خوشی زرانید و اها
از کین شده خطوط شعاعی میان طالع خط بجانب عمود و در میان افلاک درار گردید
رستم با سپاه عجم ناچهای مکمل لعل و در بر سر و جوشها محلی بمسم و زرد و بر کمرهای نزع
بر میان بسته و بر اسبان نازی تراوشسته صفت قتال مبارک شدند و سعد و قاص و لشکر

ملک نبال باد او مومنان قیام می نماید بالجمله چون خسرو کوکب موکب از جولان در فضای سحر که
 استان طول گشته روی بدیار مغرب آورد و غلام شلم و پیران خون اشام را از استعمال ریح
 و مسام منع نمودن و لشکر از یکدیگر جدا شده ابو محسن حسب الوعد به مجلس خود شناخت و سعد
 از کیفیت حال و قوت یافته نزد ابو محسن رفت و زبان قدر خواهی گشاده ان کب و صلاح را
 بوی خشنید شرط کرد که دیگر جهت خرب خراور احد نزنند و ابو محسن خود را از ارتکاب شراب کفر
 گفت من هرگاه بشامیدن تمام اقدام مینمودم چون بنوع شرعی ناویب می یافتم از تمام ایام
 از صفره حال من باب عفو و مغفرت شسته می شد و اکنون که تو مرا در ان کار مطلق العنان باش
 اگر دیگر مشغول کنم و امن عمت من تا قیامت از لوث ان جریب پاک نی شود و لاجرم توبه کردم
 که هرگز بران خمر نگردم القصه زور بسم که موسوم است بغاس بار و دیگران و دو سپاه سپهر اساس
 بلباس جنگ شده روی بمیدان نام و ننگ نهاده و از هر دو جانب دست بخنجر بری و فتنه انگیز
 برآورده و او مردی و مردانگی دادند نظم و کربار شهیدان بخوش آمدند بشیر افکنی در محوش
 آمدند و در ان اثنا ششم بن عبید اشام بفرکه رسیده با هفتاد و مبارز کار و بده بر میجه سپاه عجم
 حمله نمود و صفوف انعامت را متفرق ساخته راه سفر حضرت را بشان کشود و سپاه خشم را
 برداشت از پیشین سرآمد دولت ان قوم بدکیشین ز ضرب تیغ ان مرد سرانند بهر سو صدوری
 باور آمد و در بارخ احمد بن اعظم مرقوم فلم محبت رقم گشته که در ان روز از ان که رسم بطول
 شهنشاه نام براسج بفرشته و باجی از زر بر سر نهاده بیان پر و وصف آمد و جولان کرده
 مبارز خواست و چهار مسلمان را که متعاقب یکدیگر بجنگ او بیرون رفتند شهید شهادت
 چنانید بعد از ان زمره از اهل اسلام عروین بعد یکدیگر را که بکمر من رسیده بودند گفتند
 توانی که قدم در میدان نهی و مسلمانان را از شر ان کافر متهور نجات دهی و قبل از انکه عروین

شجاعت

بقول بکشاید جوانی از بنی نیم گفت مردی بر وضعیف با این شخص فوی میه جکوز نهادت توان کرد
 عمر و گفت اگر چه من من سیر حد رسیده نور مثل تو جوانان را در میدان مردان ارسلس بر بی نام
 دست این جوان با اتفاق جمعی دیگر از خویاتان بر زبان آورد که هکسان را کمال شجاعت و
 شجاعت تو معلوم است اما چون بغایت بر وضعیف شده می اندیشیم که مبادا جسم رخمی
 رسد و گفت شتری را بر آوردند تا بر نسیم گفتند شتر سوار جنگ این مرد جبار خواهی رفت
 فرمود که هر چه من نیکویم چنان کنند و آن ستر می پیش کشیده عمر و بران نشست
 و آن جوانان را گفت جای بر غم خویشین راست سازند ایشان بنیلو آن کار کردند چون فر
 ایشان بر بر شنگاه او درآمد قوت کرد و ستر را بر الکیخت چنانچه دوشن اران مردم ازدو
 جانب ستر او نیمه مانند و فریاد بر آوردند که ای عم مارا راکن و او شتر را میدوایند حالت
 نرم نموده ایشانرا گذاشت و گفت این حرکت بد انجست از من صدور یا که بشمارا
 معلوم شود که مراجع مقدار قوت باقی مانده است انگاه از شتر فرو داده و بر آسبی بازیاد
 نشسته بمبارت شمشاه مبادرت نمود و نخست شمشاه شمشیری بجانب عمر و
 انداخته عمر و آن حله را بر رو کرد و هم در آن کرمی معصام بر سر شمشاه فروه آورد و چنانچه
 اثر رخم بد باعث رسید از سب در کردید و مسلمانان نگه گرفته کافران پریشان
 خبر گشتند و در آن مغز قوتع بن عمر و در حال بن مالک اصدی میر تماند سر سب
 تیغ شجاعت اخذ نمایند با بر قتال افعال فرمودند و بعضی از افعال ایالی ضلال را بقول
 کرده و برجی را مجموع ساخته که بر آید نبشوت پیوسته که در دور عاس بدان روشکر
 در افعال اعدا ام بکبر بر نیه انجامید که چون خامان قضا قندیل نور بخش اقبال را بقت
 این کینه فروده مفرش نهانخانه موب در آوردند از جانبین شمع و مشاعل بر افروخته

بپایان بهشتان نابره مرید مشغول میگردد و در آن شب که موسوم است ببلبله البریه تا صبح سانی تغییر
 اقلاج تلخ مذاق مرکب بران شور بخان می پیوندد و دیده روشن فلک جبهه نظاره کارزاران کرده
 خنجر گذران و فتنه ظهور بناسیر هر خبر بار بود روز دیگر که انصاف نفع زن بطالع سحر کیلور و در میدان
 و سمان ناخت و جمل نجوم نخست هجوم را بغرب اسنه شعاعی مغلوب مندم خست از نار غرور و
 بر صفحات احوال سپاه عم نموده ارشده شد شجاعت عرب بموجب شارت سعد بن ابی وقاص
 رخصه بیکبار نموده اعدا کشته حمله کردند و اقدام ثبات و فرار ان کرده تا بکار نرزل یافته تو
 بودی فرار آوردند و مسلمانان ایشان را تعاقب نموده هلال بن علفه برستم رسید و سردار
 عجم خبری بجانب او انداخته ان تبر بر بالای هلال خور و چنانچه قدش بر رکاب دوخته شد
 و هلال هم در ان کربی نفع رستم رسانید که قدش از بار خمر شک کرد و این نظم جوید بر رستم
 ز خون نبره کشت بهیا بخوی نازی بر و خیره کشت و ذکر نفع زو بر سر و کوشش خاک اند
 افکند چکی تنش هلال نداء الی قد قتلست و سما و طارم افلاک انداخته و در بدو
 می خدانش نمود که نرجه ان ابیات است سحری نریدی که چون نام ابای من باشد نرجه
 از بر و لبهای من بوفت که رستم هر محبت نموده در بدو بی برنج خود کشت و در ان دم توان
 زخم کاری مرانه برین دخت بای سواری مراد بنا مدعی کوشش سینه چاکت ز مرکب
 فرستاد و مش سویی خاک روانش بر دوزخ روان ساختم نفع عجم را بخت افرا ختم
 و نرجه بن جو به نمی بجایینوس رسیده را بغفل رسیده و مراد بن الخطاب درفش کاویانی
 را که شرح نرمن در وضع ان بجو امر همین در جزو نانی سبق ذکر یافته بدست آورد و در
 محارب قادمه بروایتی از کفار فرب گذار بغفل رسیدند و از مسلمانان است برارد
 با فصد کس شربت شهادت چشیدند و سعد بن ابی وقاص چون نفع و نصرت

یافت بلوازم شکر الهی قیام نمود و از بلغم قنبر جابان متانفت و پندش و نوازش و لا و ران
قیام نمود با جماع عنایم که زیاده از حد حضرت و احسان و فرمان فرمود و اما سلب رستم را بپالاسم
داشت منقوست که قیمت کرد و منقول بر و دیار و بهای و تاجش صد هزار و بنار بود و همین
سلب جالوس را که نفاست بی نهایت شست و بزره عنایت کرد و در عوض درفس
کا و بانجی سبی هزار و بنار بفرار و او را داخل حمام خست و عیبت را اوار نمود و بده
فرستاد و تخت حمزه سواری بدان بلده رسید و آن اخبار سار را باهل اسلام رسانید
امیر المومنین عمر بنیج و شاهان گردید و سایر مسلمانان در مین فرج و سرور و اسم محمد
کریم عطا بخش بجای آوردند و خلیفه را تهنیت گفتند و تقاب خبر فتح فامدادان سعد
بدیده و رانده تقودنا سعد و دو اهر و زو اهر و او ابی زرین و همین و البسه زرینقت و
و ابریشمین و احسان را هزار و شتران بار بردار و استران رکابی و قطار و اسلحه
بسیار که خمس عنایم آن مهر که بود بنظر رسانیدند خلیفه آن اموال را بمبارت برید
صرف نموده در جواب نامه سوزنا نه نوشت که جهت استراحت سپاه و رفاد بده و نفقت
ناید و ما و فنی که ما موز نکرد و قصد بد این نفر باید و هم در بن سال یعنی ششده شش من
الهمزة السنوی فاروق اعظم عنبه بن عمرو ان را که یکی از اصحاب بنوعمر از زمان بود
با فوجی از جنود طغور و در بجانب ابله فرستاد و او را ناصحه بلده تا کبد و غرض عمر
رغم از نغمه آن شهران بود که من بعد میان باو شاه عجم و ملک هند طریق اندشد
مسدود کرد و و از یکدیگر استدا و تواند نمود زیرا که نزدیکتر طریق که فارسبان از ان
مهر هندوستان نواند رفت ان بود و با جمله عنبه با بله شناسانده در ساحل بحر شهری کسح
بنیاد نهاد و استبادان با فرس سال و ران کار کردند تا با تمام رسید و با بران که ان بلده

بومنی واقع شد که اطرافت و چو انیس شک لانج بود به لبره انسام بیت به اعراب مثل این
جانبی را لبره گویند و بعد از آنکه لبره مجمع طوالیت خلافت کنت عتبه مجاشع بن مسعود
بجکومت ان باز داشته بدین مراجعت نمود و در سال هفتم از هجرت بعالم اعراب
انتقال فرمود و عمر خه مجاشع را عزل کرده مغیره بن شعبه دالی ان ولایت و پس از عباده
مغیره برنا هم کشته فریب منصب حکومت لبره با بومنی اشعری انتقال یافت
و در هجرت سال یعنی شش عشر عمر وضع دیوان فرمود و در سال اول اهل بیت و اصحاب
را بر و فتنه ثبت کرده جهت هر یک خبری مقرر نمود و ابتدا عباس را بر عتبه کرده با هم
شمر نفس و دوازده هزار درم و بر و ابی بیت و پنج هزار درم نوبت بعد از ان شاداب
عازان سید کائنات را بر سایر برابرا تا نفیض داد و بنام هر یک از امهات مومنین ده
درم تعیین فرمود و بر یک از حصار معرکه بدر پنج هزار درم نوبت امام حسن و حسین را
صلوات الله علیهما بدستور بدر و طبقه مقرر کرد و ابو در غفاری و سلمان فارسی را نیز
داخل ان طبقه گردانید بعد از ان جهت تبعه صحابه از چهار هزار درم نادرست و درم علی
اختلاف مرا بنهم رقم زد و در شوال هجرت سال سعد بن ابی وقاص بمقتضای فرمانی
که از دار الخلافه بدور رسیده در این کشته در انسانی عراه نیر صرد بابل و ساباط را فتح
نمود و عاکر بن کرم که در ان حدود بود و بدین طریق فرار از حصار و جله کشته بل را و بر ان
گردند و سعور خه با شصت هزار سوار نامدار بکنار اب رسیده بنابر فغان کشته نوکل
بر کرم ابی کرده اسیر اب راند و نمایی قبول و فغان و دواب و جمال ارباب فوجید
با احوال و افعال چون برق دیاد از اب گذشتیم چ چند ضایع نشد مگر فدیج مالک بن عامر
که در و جله افتاد و بالاخره موج دریا انرا بر ساحل انداخت و یکی از لشکریان بن عامر

که در دجله افتاد و باغچه موج دریا از ابر ساسل انداخت و یکی از سکران آن فتح را
برداشتند تسلیم عام نمود و چون نزد پروه خرو بوضوح پیوست که سعد و قاص رفعتند با سپاه
عرب بی وسیله خسرو سقید از دجله عبور نمودند است تمام بر خاطرش استیلا یافته آنچه گواشت
از اموال خرابین و فغالس و غنای بر دست و بصوب حلوان روان شد و بسیاری از نفوذ
جواب و انفسه و امت را بحسرت باز گذاشت چنانچه این قبیله را بعضی از مورخین چنین نوشته
اند که وکان فی بیت المال ثلثة الف الف الف رات اخذها رستم عند مسره الی القاه
و عند النصف و بقی النصف و عبارت بر خنی دیگر است که وکان فی بیت المال
ثلث الف الف الف فاقه و النصف و لک در لوبا و نرگوا الباقی و چون سعد
رضی الله از فرار برود و فوت یافت بدل جمع فحاطر مطمئن بد این در آمده نظر
بر آن قصور منفس شمع و البوائی و لکش رفیع انداخت و آن اموال لا تعد و لا
و انما یس لی حد و قیاس را دیده زبان بحد مبین بنیان کرد آن ساخت و ضبط
عیان را در محدوده عمر و بن مقرر مری کرده آن مقدار انشاء نفیسه و انفسه شریفه و لک
و ادای نفقه و طلا و فروش و با طهای که آن بیاد است آمد که و صفت آن با داد
نظم و بیان سیر بند مرد و از انجمله بسط بود ابر سبین شصت کرد و شصت کرد که اطرش
آن مرد و مرصع یافته بود و بر دانی بر زده ارش از آن فروش بچهر مکرر زن دست
چنانچه ده ارش از زر نر سیر بود و ده ارش از بلور سقید و ده ارش از باقوت
سرخ و ده ارش از بواقوت کبود و ده ارش از باقوت رز و درواشی و حواشی
اصوات ربا چین و از ناز و انواع و شمار و اثمار از جواهر ابر و لالی شاهوار یافته بودند و از
بهارستان نام نهاده و ملوک بجم در قفل نشان لباط را مسیوط ساخته مجلس عزت

می ار استند و بیان زیستان اوایل ایام بهار می پذیرا شدند القمه سعد از آن غلام
 جدا کرده نهصد شتر جهت حل آن مرغی نمود و چون از قیمت بساط برصورت نمود
 وی البصره عابره گشتند از برای آنکه در قسمت داخل سازند اضااف اموال محس که در آنجا
 بیشتر بن الحاصه بدیده فرستاد و نهمه غلام را بر شصت هزار سوار قسم نمود و بدست
 بدین سوار می و دوازده هزار و دینار و در آمد و چون اموال محس و خیر فتح در این بدیده
 عمر بن عبد شمس و مسرور گشته آن اموال را بخش کرد و بساط مذکور را که مجرور و ب
 آن موجب نشاد و انبساط می شد قطعه قطعه ساخته یک وصله را از آن پیش شاه
 مردان مصلوات الله علیه فرستاد و انتخاب از آن به بیت هزار درم و بقولی
 به بیت هزار و دینار فروخت در روزی که از اجاب مسطور است که چون بر وجه و علوا
 که قیمت بسیاری از سیاه عجم در جلولا اجماع نمودند و مهران را ری را با مارت و
 نصیب کرده بهمان را با میان موکد کرد و ایندند که مها لکن در دفع لشکر عرب سامی حمله
 دارند از میدان قتال فرار نمایند و بعضی دیگر از کربلایان موکد فادسه و غیر ایشان
 از همان بجانب موصل رفته در فوجی که کرب مجتمع گشتند و این خبر بسمع سعد
 رسیده بر او ده خود با ششم بن عبده را با دوازده هزار مرد و چهار بطرف جلولا
 و عبدالله بن المقم را با شش هزار مرد و مهور بجانب کرب رسال داشت چون نام
 خواجی جلولا رسید مهران از ری قلعه آن بلده را استحکام داده متعین گردیده و ششم
 در تحقیق محصوران کوشیده بعد از آنکه مدت شش ماه را آن محاصره اندلویات
 بیکر فتح جلولا بعبایت ایند قتال دست و او و قرب صد هزار نفر از اساع مهران

رازى بر دست مبارزان حمازى كشته كشته از قتل بر طوف بسيار ديده و اسمعى سبب
بلده شد علولا بنا حلفت بالتقلى و در آن و بار بتر عنايم بسيار بدست مسلمانان افتاد چنانچه بعضي
از مورخان خمس آنرا شش هزار و چهار كفته اند و چون بزود در طوان از دافعه علولا و قوت با
حلاوت زندگاني برومي تلخ شده و فوجي از سپاه را انجا كنداشته روي بري آورده و دكشتم بر فراز
بزود و مطلع كشته بصوب طوان شناخت و آن بلده را بنجر خلك تسخير نموده و برخه تصرف آورد
و بر بن عباس بن عبد الله بن النعمان كرم و موصل را مفتوح ساخت و فتح ماسند ان و شيردان هم
در آن سال بر دست حرارن الخطاب مصر بدرفت و در سال نهم از هجرت فتح اكثر بلاد
كوبه و بعضي از ارباب اخبار غفاد و هشت شهرت بفتح بوسه و البوسيره بفرموده فاروق
اعظم لشكر بر امير مصر و لشكر كشيد هر زمان كه حاكم آن امعار بود باوي صلح نمود و بدينه شناخته
زبان نيكو طبعه نو جلد كوي كروايند و در هين سال فتح سوس سعي البوسيره واقع گرديد و در دست
صاحب مسقطي تفسير ابو از ابو موسي اشعري را دست داد و هر فرازا او كفته بدنه و
و در هين سال سعد بن ابى وقاص از امير المؤمنين عمر رضي الله عنها اجازت طلبيد بنابر بلده
كوفه بروخت و با سپاه اسلام در آن مقام لوا را قامت برافراخت سبب نعيم كوفه آن
شد كه هواي در اين كه در آن زمان دشمن مسلمانان بود با مزاج اعراب موافقت نداشت
صاحب باج جعفري و بعضي ديكر از سالكان سالك منخوري آورده اند كه آن بلده را بخته
آن كوفه نكند كه تحت در آن موضع از بني و بوز با منازل ترتيب نمودند و مثل اين جاي را
اعراب كوفه كويند و با اتفاق اكثر مورخان وضع تاريخ هجري در هين سال و فوج بايت
و سبب اين اختراع را راجع بشهره اخبار حمزه اصفهاني در كتاب تواريخ كبار الاحم نو
بر موجب رزم فرموده كه در زمان خلافت عمر بن الخطاب رضي الله عنه و بجهت نوشته شد

که حاتم این شهر شعبان مخوم بود و نظر امیر المومنین عمر بر آن نوشته افتاده بر سید که با ازین
شعبان شعبان اشال مراد است با شعبان زمان استقبال ازین اطلاق و اجمال صورت
معین طریق صواب در نقاب ارباب بی ماند و هیچ حساب نیست پنجه چک را که در رفع حصول
و قطع معاملات مرتب بر ضبط و معین می باشد از مطالعه اشغال این خطوط یا زنجیر اندکی
جهت قطع این شکل و قطع این معضل اجتماع اعظم اصحاب و اصحاب صحابه او و اولاد ابواب بود
و با ایشان آغاز مشورت کرده فرمود که چون مواجب الطاق الهی احوال شریعت تحت
رسالت پیامی را بکثرت اموال و معول احوال مخصوص فرمود و در اینده قسمت زکوات و اخراج
صدقات را از تعیین اوقات چاره نخواهد بود و وضع قانونیکه بواقیت او ارجح است
مضبوط ماند و انعام سیر انجام آن راه نباید تا که برست مناسب آنکه بار نمایند که طریق حصول
بمورثت زمان حدوث و فایده بجهت شمس بر دست بکنان تر افرجه اختیار برین صورت
افتاده که دانستن این نوع ضابطه بر قاعده رسوم فارسیان بنیاد توان نهاد و انگاه با حصار
هر مرز آن که از اعیان و انما بان فرس بود اشارت فرمود و او بجازت رسیده بعد از وفات
بر سبب طلب جان باریخ و که فارسیان را حسابیت که آنرا ماه روز بخوانند و مواظبت
معاملات را بان حساب درست میدانند و اصحاب ماه روز را نوبت نموده مورخ
گردند و مصدر را نیز انعام باقی مصادر لفظ تاریخ بر زبان آورند بعد از آن عنوان اتمام
بطلب و قسب که اصل تاریخ اسلامی را بر آن بنیاد دارند معطوف هستند و با انعام و اجماع
ضایده است بعد از تاریخ این ملت سال هجرت را بر محالیت اوراق نگاشتند و بعضی
از او باور تعریف تاریخ چنین گفته اند که تاریخ بوم معلوم مسالیه زمان بانی علیه و بنا بر
نست بیتی پنجم گویند که درخت الکتاب نور محالیت نبی مس بر زبان رانند که از رخت تاریخ

و علی ای حال تاریخ در اصل مصدر باب تفعیل است و اطلاق تاریخ بر تاریخی که مشتمل بر
 بر وقایع و احوال بعضی از ارباب جاه و جلال و اصحاب دولت و اقبال و مهنوی بود
 بر چگونگی حالات برخی از ملوک و امصار و حادثات فزون و احصاء نیست شیوع و اشتهار دارد
 و قبل از آن تاریخ قوه ای الهی است که هر چه در این عالم نازل شود بطور غایت حضرت
 خانم صلی الله علیه و سلم بوسیله طالع بنی آدم و قایم کلیه تاریخ میگرداند و به تمام نفس
 اوقات آن واقعه را در علم می آورد و اول تاریخ که مقرر شد مبطوع آدم بود بعد از آن
 طوفان نوح علیها السلام انگاه نخل ابراهیم علیه التحته و التسلیم از آتش نمرود و بنی
 اسمعیل مبارک و معطره تاریخ ساختند و اسرا بلیان مبعث موسی را صلوات الله علیه
 در میان جلوس اسکندر و الفهرن و فرس واقعه قبل و عجمیان بوسند جلوس کور
 ذی شوکت را تاریخ اعتبار میگرداند و آخرین تاریخ ایشان ابتداء پادشاهی
 بر و جردین شهر ریاست که سلطنت آن طبقه بر و اختتام یافت و تاریخ جلای که حال
 بهشی لغا ویم برانست مبدار آن اول سلطنت سلطان جلال الدین ملکشاه است
 و بعضی از تواریخ بر حرکات شمسی که یکسال آن عبارتست از سجد و شصت و پنج روز
 و کثیری منی است و برنی بر سر فر که سالی از آن مصاد و پنجاه و چهار روز و کثیری است
 و تاریخ هجری ابتدا دارد و بر حرکت ماه کمالا یعنی علی اصل السطه و الا شباه و چون طلال است
 مثال محرم سال هجری از محرم در هر روزه سپهر حضرت انوار گردید بسبب مقدم
 باران مابت ملک نماند و ریلده مدینه قحط و غلای بوقوع انجامید صامی راف و
 عبون جبال لسان سراب و بریا مان و چشمه خورشید در آسمان از آب غالی شد
 و صاحت فرار و گشت زار و موت اعتبار و اهل آنکه حبس الطعام تا آخرین ماه و خوشه

و احتیاج

سنبله از موهای ماری کشته انش جوج در معدن شیوع فیت و مایه کرسکی کانون درون
 ساکنین را فرو فیت خودی بخوان فقیر و غنی بخر کرده ماه و خور خور و فی نماند از زراعت
 اصلا نشان که شبیه باره کشتان بجای مایه و عذیر و میون روان کشت اچسبها
 جوی خون و چون اضطرار خلایق بسیار شد عمر بن الخطاب رضی الله عنه با طایفه از اهل اصحاب
 جهت اشتغال بفرات شتافت دست و عابر آوردند و عباس را رضی الله عنه شتفع ساختند
 و انجناب بفرع و زاری از محاب منابت حضرت ماری باران طلبیده انعام عباس غفر
 اجابت یافت و همان لحظه عام انعام الهی آغاز بعبان کرده تا یکصدت اوطار امطار است
 زار امید مکنان می بارید و طوایف انسان شکر گذاری ابن احسان دست بهای عباس
 را بوسه جان بن است بی چند و در سکن نظم کشید که اول ان ابیات منست
 سال الایام و قد ضاع حرمه صبیع انعام بعد العباس و در سال نور هم از حجت المیزان
 عمر ماری عباس و منزل روان را فریده داخل مسجد رسول صلی الله وسلم گردانید تا
 ان بقیع شریف و وسیع و فتح گردید و درین سال بقول امام باقری علیه السلام ابوالمختار
 بن کمال الله علیه و آله و اوقات یافت و او از جمله اصحاب بدرست و فوت حافظ
 اش بر تبه بود که بعد از نزول سوره لم یکن حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت
 ان الله امرنی ان اقر اعلیک لم یکن الذین کفر و ابی گفت یا رسول الله حق عزرا
 مرا نام برده است انحضرت فرمود که اری و ابی از عایت مشاومانی گریان شد و ابن
 حدیث که بروایت انس بن مالک بجمعت موسسه و لالت بر فضیلت ابی بن
 کعب میکند رضی الله تعالی عنه در روضه الاحباب ذکر است که درین سال فوجی از
 اهل هدایت در بلده ریله بنار کوه لبنان درآمدند و در انجا تخی مذهب بدیدند و

مرده بر زمران خفته و در یک جانب آن است لوی مجسم از طلا یافتند که سطر عیسی خدایت
 روی بر آن نگاشته بود و در مضمون سطور آنکه من سبط الله ابراهیم که شریف و نامت
 عیسی بن اسمعیل بنی مشرف گشتم و مدتی بدولت و اقبال گذراندم و در وادی
 عجایب با انتهای شاهده نمودم از آنکه در چله نور کبریات باریدن برفت و در آن
 دیدم باید که اگر امثال این امور بنظر آید و باید تعجب نماید و غیب تر از هر امری آنکه بی او
 از مرکب غایت عاقل است و حال آنکه خوراک او اجزای اجباب و لولا و خوراک بی بند و
 از اعلم و قانع و حساب و قیامت نیست نمی اندیشد محقق من بدانم قومی را که با وجود اقرار
 بوحدانیت پروردگار را ازین غار بیرون برند و این تخت را ملک خویش شمرند و چون
 این امر بطور اید مراح زمان از هیچ اعتدال انحراف نماند و امانت و دیانت در میان مردم
 نماند و عاقبت محمود و صلوات متغیان را باشد و السلام و در سنه منبر بنی هاشمی از اهل
 کوفه بود که شرافت از سعد و فاضل رفی الله عنه شکایت گویند و عمر سعد را رفی الله
 عنها از آن امر معاف داشته امارت کوفه بر عمار بن بامر و از گرفت و عبدالله بن سواد
 جهت ضبط اموال بیت المال متعین گشت و در همین سال اسید بن جعفر انصار رفی الله عنه
 وفات یافت و او از جمله روسای بنی عبدالاهل بود و حکومت فرات و حسن صورت
 الصاق داشت و اهل یومحی است و قبل او عسک و هم درین سال ابو صفیان بن حارث
 بن ابی سفیان که سیرم سید عالم بود و سعد بن علفه الجهمی فوت شدند و در سال بیست و یکم و آنکه
 نهاده اتفاق افتاد و در آن معرکه اهل اسلام را طغری و لغرت دست و او بمحلی ازین
 واقعه مذکوره آنکه چون خبر عزل سعد بن ابی وقاص از ایالت کوفه رسید بر و در حین
 رسیدن خاک شده طبق اتمام سلوک دست نامردم خراسان و ری و همدان

دنيا و نذر باب بخار به مسلمانان باوي انفاق نمودند و قرب صد و پنجاه هزار مردن گذار
فرستادند و خبروران را که از جمله اعظم مبارزان عجم بودند بران لشکر سرور گردانید و این خبر
به مدینه رسید و عمر خطاب بنابر استنوا ب شاه ولایت لب نامه عثمان بن مفرن مکتبی که در
لشکرانعامت داشت نوشت مضمون آنکه سردار لشکر عراقی بوده تبعاید و مقابل این ستاف
پروان و بر و ابنتی به خود عبدالله را با پنج هزار مرد و بعد عثمان روان فرمود و چون نامه عثمان رسید
سباه کوفه بصره را جمع گردانید و بنیه اسباب قتال بر او تحه نمودند و کشت و کید از
وصول بدان منزل در برابر خبروران که در گرد و مسکر خویش خندقی عمیق کنده بودند و در آنجا
برافراخت و معبره بن شعبه را بر سالت روان ساخت و معبره نزد خبروران رفقه
اورا با سلام دعوت کرد و گفت که اگر تظلمه داده ملت خضعت نمیکردی چرا قبول
نمای خبروران عجم یک از آن دو امر را قبول نمود و چون معبره بی نیل مقصود مراجعت
کرد عثمان بنابر عواید بید طلحه بن خویلد یکد و کوچ بار سپس نشست و خبروران این معنی را
بر عجز حمل نموده بیای صبارت از خندق بگذشت و از عقب مسلمانان متوجه کشته بوزار
غلافی فریقین سه روز متعاقب بمیزان جنگ و جدال انهاب استعمال داشت و روز
سیم با آنکه عثمان بن مفرن سهاوت شهاوت رسید بنجم فتح و طفر بر برجم علم اسلام
و زید و حدیقه بن ایمان بموجب وصیت عمر با انارت عثمان حسب رایت کشته و او را مار
برافراشت و کفار عجم را مغلوب و منهدم گردانیده روی زمین را از خون دشمنان بر
شقایق انعمان ملون ساخت و خبروران بغرب تیغ قلعاع بن عمرو کشته کشته خبر
بر ارس از لشکر عجم بسر حد عدم شناسافتند و اهل اسلام غنایم فراوان گرفته و درهاوند
جل انعامت انداختند و خمس غنایم را مصوب مایب بن الافرغ مدینه فرستاد و فتح

نهادند رافع الفئوح نام نهادند ^{بند رفت و از جمله شهدا بر سر که نهادند}
یکی ^{طیبه بن خویلد است} است که ذکر از تراژد معاودت او با سلام سبقت دریافت و بر دوش
احمد بن اشم عمرو بن سعد بکرب خرد معرکه نهادند عجم شتافت و هم در آن سال و نیز
و بعد از آن طریفه مصالحه مفتوح شد و چون این اخبار بشیخ بر و جرد بن شهر بار رسید دل
از ملک مال بر گرفت باصفهان رفت و اینجا نیز بحال توطن محال و است روی بصوب
خراسان آورد و هم درین سال در دیار اسلام در هم جو بار بسیار نام حضرت و دیگر
خراسم مغرب گردید و در بعضی از آن و ما سر کلمه طسه رالا اله الا الله مفتوح شد و دیگر
لفظ نجسته الحمد لله منور و قوی انکه نام عمر بن الخطاب بنزوران حکایت نقل کرده بودند
و در همین سال اصفهان سبی عبدالله بن عثمان مفتوح گشت و حاکم آنجا بعد از محاربات
قزاقان امان طلبیده خبر قبول کرد و هم درین سال بواسطه شکایت اهل کوفه عمار بن
ابا تان سزین مغول گشته مغیره بن سبغ نام مقام شد و در همین سال عمر بن عبد الله
در اصبی خبر اخراج نموده آن زمین را در میان مسلمانان قسمت فرمود و فوت علامه
همدین سال واقع بود و در سه اشتری و عشرین آور بجان با جتباد مغیره در خبر نهم
آمده و امانی اینجا مبلغ هشتصد هزار درم و در بدل صلح ادا نمودند و درین سال اهل مدائن
آغاز سرکشی کرده بنیم بن مغیر بن بقره فح و سنان کرت و یکرا ایش از اطمینان و معاف کردند
طهر ری و قوشش و امان را نیز منعم و مفتوح گشت و در زمانه اعیان بطور است که هم درین
سال و امانی باز در آن و امانی طبرستان با مسلمانان طریق مصالحه سلوک داشته قزاق بر کردن
گرفتند و اصعب بن قیس طائفت عمر بن خطاب با سبیت هزار کس از لشکر بصره و کوفه
بصوب خراسان ستافت و جرد و پناه بجاقان ترک برداشتند و قزاقان با

فراوان در مقام ابد و اندک از آب مویه عبور فرمود و از حنف از طرف برودن و نوبه فوج ایشان گشته و نشان
 با کس از فزولان طمان باز خورد و ایشان را پناه عدم روان کرده چون این خبر جانان رسیده
 نظر نمود و دلیل مراجعت نمودن فوج راه و باز خویش پیش رفت و برودن و جبران و سر روان
 می بود و تا وقتی که بدست سیاهابی گشت کشت پناخه محل ازین واقعه در ضمن حکایت ساخته که
 در سال سیم از هجرت نبی از زمان ولایت کرمان بروست سبیل بن عدی و عبداللہ بن عثمان
 و مملکت سبستان با تمام حاکم بن عمرو بنی و خط کرمان بسعی حکیم بن عمر ثعلبی و زبیر بن جراح و درین سال
 خبر بدید رسید که شهرک حاکم فارس با جمعی کثیر از فارسین حق نامحاسب شهر فتح را کرده و در
 ان ولایت بجانب امور واقع است معکراته و رایت شوکت فوج و مردم سپاه اسلام
 بر او اخته و عمر امارت بلاد و کار و ساز و بار و اقطاع شهرک نامور کرده و هر یک را بکومت
 ناحیه از ان ولایات لغزو فرمود و ان جو و طغر و رود و ملک فارس و رانده اقدام ثبات
 و اول شهرک نزل یافت و عنان غریبیت بهوب و لوی قرار یافت و مجامع بن مسعود فوج
 را داخل خوره ایمن ساخته عثمان بن ابی العاص در شیراز و اصطخر علم تسلط و اقتدار را برقرار
 و در این سال ساربه بن زیم موجب فرموده و مر با لشکر طغر اثر بجانب فساد و از انحر و رفیع
 لغاران ناحیه و قلعہ خربند و ساربه بدست و دواہ با بر محاصره بر و اخته بالاخره جمعی کثیر از اراک
 بدو ان در امیر آمدند و ایشان از حصار بیرون شتافته عنان بمجور که بکار تا فتنه دوران جنگ
 بسیاری از مسلمانان سعادت مشاهدت یافتند و کتب اکثر اهل بیت سطور است که نزد
 مجتهد کار ساربه و منافعان او با خطر را انجامیده بود و کیفیت حال در وقت او و در خطبه بر عمر
 رضی عنہ ظاهر گشته و انکه و کبا ساربه الجبل الجبل و حضرت حق عزوجل بقدرت کامله و حکمت
 شاطه ان اوزار را بکوشش ساربه رسانید تا خود را از قفای محراب امن کوهی کشید ان جل

بر پیش بست کرده کرت ویکر روی باعدا آورد و دست ببلخ و نشان برده جزدان کارزار
 نمود که صورت فتح و ظفر در این راه و درام چیده شود و در بین سال قادیان و انوار و طی
 ابوری ذی قعات یافت و او را راه را دور می بود و بر و است حد الله مستوفی
 درت شصت و پنج سال در عالم زندگانی کرد و کرج گذاردن امر المومنین و در انتقال اهل بیت علیهم السلام
 در راه دوی هجده سینه نیک و عشرين عربین الخطاب رضى الله عنه بیت کز ارون حج اسلام
 با فوجی از طوایف امام متوجه بیت الحرام شد و اکثر اشیاء مومنین را از او راه حله داده
 در آن سفر همراه برود چون بکله مکده رسید بشرایط تقطیع و احترام خانه ملک علام حجاب
 آورده و لازم طوافت رکن و مقام بقدر برسانند و معفی المرام غنایت غریبت مدینه
 طبعه خیر الامام علیه الصلوٰه و السلام معطوف گردانید و بعد از وصول بمقصد روزی گفت الاخبار
 ماوی گفت همه سفر آخرت بر کوز از عمر تو زیاده از سه روز بمانی مانده جو علی مطلقا مرضی و
 الهی نداشت از سخن کعب نوح و به پرسید که ترا این معنی از کجا معلوم شده جواب داد که
 از نوریت و هم در آن اوان غلام مغیره بن شعبه که کنی ما بولولو و موسوم بغرور بود و بنغم
 این سینه جو می بالنظر الی دور سلک اهل اسلام منتظم و اتقد نزد خلیفه ثانی رفته از کثرت
 مطالبه مالک خود و شکایت نمود عمر رضى الله عنه پرسید که چه خبر داری خبر و گفت انگار
 و بخار و تقاسم فاروق بار سوال کرد که روزی مغیره از توجه مبلغ مبطیله جواب داد که دو
 درم و قوی آنکه گفت چهار درم گفت با وجود این همه نرا بجه مغیره از تو طلب مدارد
 مناسب است انگاه عمر گفت ای ابو بولوس شبنده ام که اسیایه ماوی توانی ساخت چه
 باشد اگر بیت ارد کردن غلات بیت المال آسیای کردان ساری خبر و جواب داد
 که از برای نو آسیای سازم ناچرخ دوار و ابر باشد و اما بی دیار و امصار از آن بازگویند

نمود و علامت مغیره بن شعبه است که از احوال اهل بیت

در میان ایشان بود از اصحاب کبار و از ائمه و از اولاد و از اولاد و از اولاد و از اولاد

و از مجلس بیرون رفته حکمی گفت ابن غلام مرا بغل نهدید نمود و هم در آن نزدیکی صحیحی که سار
خویش بدست خود تمام عقیدت خویش بر بی از علف اتق بیرون کشید ابو یوسف و سجد شرافت و وقتی که
عمر بن الخطاب در محراب امامت با و دو نماز با دو مقام می نمود و قدم جرات پیش نهاد چهارم
باسن زخم باز داشت پس بایند و از آنجمله زخمی که بر مات آورده بود کارگر آورده فاروق اعظم از باب
در آمد و فیروز بر دایت تبعه از دیند که رنجیده بدست عرق شرافت و در کاشان وفات یافت
و بعد از اهل سنت همان اعت که قرار گشت و چون دانست که مال حاکم کما می خواهد شد
کار و بر حل خویش مایده منوجه عالم عقی که وید الفقه بعد از آنکه عمر رفته در آن زخمها مجروح
شد و نزد اجداد اصحاب تحقیق پوست که مختص مکن نسبت الیاس نمودند که شخصی را
که سلبه بسته خلافت و اند بولایت بعد خویش معین نماید عمر علیه السلام علیه گفت
سزاوار این کارش برزگوارند علی رضی و عثمان بن عفان و طلحه بن عبدالله و زبیر بن العوام
و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف صاحب است که ایشان یکی را از میان خود بر سر
امدت نشاند و بعد از گفت و شنید بسیار هم بر بخیله قرار یافت عمر ابوطالب انصاری را و
الله علیه گفت می باید که پس از فوت من با جاده نفر از انصار بر اصحاب سوری موکل باشد
و ناکس را طلبند پیش ایشان نگذرد و تقاضا نمایی که هم خلافت را بهرعت قرار دهند
و اگر مخالفت باشند بغل سانی و اگر نه نفر ازین مجلس کس بر یک طرف باشد و نه نفر طرفی
و بیکر جانب آن سه کس که عبدالرحمن بن عوف در آن باشد نزع نمایی و باید که بسر عمر علیه
در آن مجلس باشد اما در امر خلافت دخل نکند و در روضه انصاف است که چون عمر
الله علیه ان شمس نفر را بجهت سوری تعیین نمود و عباس رضی الله عنه ان و صبی
شعوب امیر المؤمنین علی را سلام الله علیه گفت نسب است که خود را داخل اصحاب

گردانید جناب ولایت تاب حجاب و ادکائی اندر لطف عباس گفت برین تقدیر خواهی دید آنچه کرده
 طبع گفت و پس از آنکه ترجیح جانب عبدالرحمن بسمیع شریف شاه مردان رسید با عباس گفت
 که بار دیگر خلعت خلافت از ما مسکوت شد عباس پرسید که اینمغنی را از کجا دانستی علی مرتضی و
 مذکور را بر زبان آورده گفت بی شبیه عبدالرحمن که و اما و عیانت بخلافت رای او نقل
 نخواهد نمود و سعد بن ابی وقاص که برعم عبدالرحمن است جانب او را رعایت خواهد نمود و برین
 تقدیر با وجود آنکه ظلمه وزیر موافق من باشد دست بر این مقصود نخواهد رسید عباس گفت ای الحسن
 ترا بکرات نصحت کردم و شرط نیکو خواهی بجای آوردم تو اصلا ملتفت بقول من نشدی از جمله بعد از
 فوت سید عالم صلی الله علیه و سلم گفتیم که در طلب خلافت سارعت فرمای خواهی سخن را بسمع رضا
 شنوئی و وی روزی ترا از شاگردم که خود را داخل اصحاب سوری مکر و ان ایضا قبول نمودی
 حال باری مصلحت چنان نیامد که چون این مهم را بر تو عرض کنند و فرمای مگر آنکه اهل سوک
 متفق اللفظ و المعنی خوانان معیت تو باشند و ای علی از مکر این قوم مذکر کن که همت برفع
 ما معصوم و وارند و میخواهند که با ویکدیگر تو از من مخالفت بجای آرند و در روضه العفا مسطور است که چون
 فاروق اعظم را بغض شد که آن زخم القیام پذیر نیست پس خود عبدالله را فرمود که نزد امیر المومنین
 عایشه رود از من یا امیر المومنین تعبیر کن که من امروز امیر مسلمانان نیستم بلکه گوی که عمر ترا سلام
 و محبت میرساند و از تو رجعت میطلبد که در پهلوی دو صاحب خویش مدفون گردد و عبدالله
 بموجب فرموده عمل نموده آن انما پس بغیر اجابت اقراران یافت عمر لعنه الله علیه قدر
 اتفاقا کرده وصیت فرمود که بعد از انقضای رشتہ حیات من بار دیگر از مدینه و شریک
 خواهد آمد اگر اجازت و هدیهها و الا جدم را در کورستان مسلمانان دفن کنند و فاروق
 اعظم رضی الله عنه بعد از آنکه از امثال ابن و صایا فراغت یافت و در اضر دی حج منه ثلث

است بر آن نه مایه و کار و نیت نهاده باشند با مسلمانان را در آن قیام و انوار و امیر

هم خلد برین شتافت اکابر اصحاب و حاصل اصحاب پس از اقامت مراسم خیر و کفایت
جایزه رحمت انبیا را بر دهنده بر رجه عایشه رضی الله عنها بیرونند و بار دیگر استناده
کردند صدقه فرمود که من بر کثر از عطیه خود رجوع ننموده ام انگاه انگشتان خود را مشک
ساخته بر سر نهاد و او از بر کشید که داماده و ابابکره دوست شما عمر زیارت آمده است
و رخصت و قول بطلب از استماع این او از فریاد از نهاد اهل بدینه برآمده ز لرزه در زمین
افتاد پس حیدر مظهر خباب خلافت تاب در بطوی قیام امیر المومنین ابی بکر مدفون شدند
رضی الله تعالی عنه و من جمیع اصحاب خاتم النبیین ابی یوم الدین و در جمیع از فضایل اهل
اصحاب امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه از جمله عظمای رسیده و شواب
علیه که امیر المومنین عمر را در متابعت خبر البشیر میبرد یکی آنکه در چند اعرار امور و عنه
کلام مغیر نظام حضرت و امیر العظمه موافق رای صوابهاش نازل گشته اول در قصه اسیران
غزوه بدر و کیفیت آن قصه بیان بود که خبر البشیر علیه السلام و النعمه در بار قتل و فدیه
انجاعت با اجله اصحاب طریق مشورت مسکوت و صدیق اکبر رضی الله عنه گفت باز بگو
الله پدر ما درم قذایی نو ما و صحابه تو در میان فرشتگان ابا و انبا و اعمام و اخوان و انبا
اعمام دارند و بعد ایشان تو نیز و یک است که اجماعت عاقبت ملازمت نوسنایند
رسول صلی الله علیه و سلم در جواب ابوبکر رضی الله عنه هیچ نگفت و چون اصحاب از مجلس
پایون بیرون رفت فاروق اعظم بوجوه حضرت خاتم صلی الله علیه و سلم رسانید که این
دشمنان فدای اند و ترا نکند بنبوده از وطن اخراج کردند و در میدان عداوت لازم
مقاتلت بجای آوردند اشرار فرمای که همرا کردن زنند تا اسلام بیع و غیره و کفر و کفر
و ناچیز کرد و دورین باب بیان حضرت رسالت تاب و اصحاب گفت شنید بسیار

شده اند الامر انحضرت را ي صديقي را اعتبار کرد و همه سپردن بر خدایه فرار یافت و بجانب مدینه
 برنگشت اینی که مشعر بر نشن سلمانان بود و فرو آمد و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
 بر زبان و حی بیان کرد زانکه اگر عذاب رب الارباب نازل میشد غیر از عمر که گفت بشکر ما
 می باید گشت و خدا نمی باید گرفت بچکس خاتمی یافت و دیگر آنکه در صحیحین از انس بن
 مالک و عبدالله بن عمر رضی الله عنهم مرویست که امیر المومنین عمر گفت که موافقت کردم
 با پدر و روکار خود در مسه از فلک بار رسول الله و آنحضرت من مقام ابریم مصلی شریعت
 و آنحضرت من مقام ابریم مصلی و قلت بار رسول الله ید حل علی بابک الله و الفاضل فلو ان
 بختین فرزت اینه الحاب و التجمع السی فی البقرة فقلت عسی ربه ان یقلل
 ختمت کذلک و دیگر آنکه بعد از فوت عبدالله بن ابی سلول چون حضرت رسول صلعم
 فرمود که بر خیاره او نماز گذار و امیر المومنین عمر رضه الله عنه دست در و امن انحضرت
 زده و رفع از آن امر مبالغه کرد و پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه منع شده بر عبدالله نماز گذارد
 و نور از مصلی و و نکست بود که ایت و لا فصل علی احد منهم مات اید اولانم علی قبره نازل
 و دیگر آنکه در او این هجرت که روزه ماه رمضان فرم شد بعد از نماز حقیقی رخصت اکل و شرب
 جماع نمود و امیر المومنین عمر رضه الله هواره خاطر بخواست که در سال این ماه متبرک ناست
 طلوع صبح صادق خورون و شامیدن و جماع کردن مباح کرد و اتفاقاً شبی از آن سببانی
 بود و علوه عشا انجاب بابا اهل او اتفاق مجامعت افتاد و صبح این صورت بعض
 حضرت سالت رسانیده مفارق ان حال ایت کریمه اهل لکم الله العام ایت الی سالت
 الایه نازل شد و امور مذکوره برین ایت بلند ریت تا زمان طلوع صبح گشت و دیگر آنکه
 بعضی از مفسران گفته اند که چون این ایت نزول نمود که الله من الاولین و قبل من الامم

فاروق اعظم کمر بست و بعضی حضرت پیغمبر رسانید که ما ایمان داریم بخدا و رسول وی و کلام او و العید
 بنجام و اندک از مباحث باید و همدران او ان این است نازل گشت که نلت من الاولین و نلت
 من الاخرین و حضرت پیغمبر امیر المومنین عمر را طلبید و بر زبان وحی بیان کردز انید که خدا نزل الله
 بماتت با ابن الخطاب و در روضه الاحباب مذکور است که جمعی از اخبار بود با صاحب مقام محمود
 که جبرئیل بر نوح فرمودی ابد و حال آنکه میان ما و او عداوت است اگر میکائیل بر نوح فرمودی ابد و حال
 نوح میگرددیم فاروق اعظم رضى الله عنه فرمود که دشمن جبرئیل و دشمن میکائیل است و دشمن میکائیل
 و دشمن جبرئیل و هر کس این کار ورزیده متوب را و دشمن بر او و دشمن خداست پس بعد از آن
 عمر این است نازل شد که من کان عدوا لله و ملائکته و کتبه و رسله و جبرئیل و میکائیل فان
 عدوا لکافرین و در جامع ترمذی از عقبه بن عامر روایت است که گفت رسول صلی الله علیه و سلم
 فرمود که اگر یوزان من پیغمبری بودی بر اینه عمر بشرفت نبوت مشرف میشد و انصاف و کتب
 مذکور از انس بن مالک رضى الله عنه منقول است که رسول صلی الله علیه و سلم گفت که ابو بکر و عمر و سید الکونین
 اهل الجنة من الاولین و الاخرین و الامم و المرسلین و در روضه الاحباب مسطور است
 که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در شان عمر رضى الله عنه فرمود که ان الشیطان یسفر من عمر و در جامع ترمذی از ابو
 سعید خدری رضى الله عنه منقول است که رسول صلی الله علیه و سلم گفت که هر کس که بر سر
 نبوت نشسته او را دو وزیر بوده از اهل آسمان و دو وزیر از اهل زمین اما وزیران من
 از اهل آسمان جبرئیل است و میکائیل و وزیران من از اهل زمین ابو بکر است و عمر در روضه الاحباب
 مسطور است که در زمان خلافت امیر المومنین علی سلام الله علیه نصاری بجران که امیر المومنین
 عمر رضى الله عنه با خراج ایشان فرمان فرموده بود و ملازم شاه ولایت آنرا میبرد
 کردند که با امیر المومنین عمر را از وطن مالموت بیرون کرده بود و هر کس که حکم فرما

بدان دیار رفته ساکن شویم علی مرتضی فرمود که کان عمر شیخ الامیر قلا افرغیست صنفه و از امام
 جعفر صادق رضی الله عنه مرویست که گفت من چهارم از کسی که ابو بکر و عمر را نیکی نپاؤد نکند
 پس بدینسان که امثال ابن احوست از حضرت سفید منوی و مقتضیان میر مصطفوی صلوات
 الله و سلام علیه در شان امیر المومنین عمر رضی الله بسیار مرویست و ایراد مجموع آن
 اخبار صحت آنها را بقای تاریخ نیست لاجرم قلم سخن کو از طریق اختصار مسکون گشته
 بعد از ازدواج و اولاد انجناب مبارکتم نمود و جو الهادی الی سبیل المطلب و المفقود
 را بجاه زد و دوح و اولاد همین خطاب رضی الله عنه ارباب اخبار آورده اند که امیر المومنین
 عمر رضی الله عنه مده الحیوة شش زن در سلک ازدواج کشید اول زینب بنت موطون بن
 حبیب و عبدالله که بزرگترین فرزندان انجناب بود و عبدالرحمن اکبر و جعفر ازین منکوحه
 متولد شدند دوم ملیکه بنت جبرول بن مالک بن حبیب و زید اصغر و عبدالله که در عکین
 با صلوات بود و ازین زن در وجود آمد سبوم ام حکیم بنت عارث بن هشام مخزومی و از او
 و خنری نولد نمود که فاطمه نام است چهارم عیبه بنت عامر بن یاسر بن ابی الاطح و این جمله
 پسری بودند

تولد نمود پس زید نام داشت و دختر رقیه و ازین ان عقیب نماند و چنانچه در مصنفه اقصی
 مذکور است زید را عبدالملک بن مروان زهر و او ششم مالکة بنت زید بن عمرو بن
 فضل و ازین زن پسری متولد شد که او را عیاض میکشند و امیر المومنین عمر بن الخطاب
 را رضی الله عنه و در سرت بود یکی ازیشان یک پسر آورد که موسوم بعبدالرحمن او وسط
 گشت و از ویگری پسری و دختری بوجود آمد پسر را عبدالرحمن اصغر نام بود و دختری را
 ازین عقیب بدین روایت امیر المومنین عمر را نه پسر و چهار دختر بوده باشد و الله تعالی اعلم

ذکر جمعی که در وقت فوت امیرالمؤمنین علیه السلام و محل بود به جنور مورخان برآمد که در وقت
 وفات عمر رضی الله عنه نافع بن عبدالله خراسی و رکن ملک بود و سنان بن عبدالله نفعی در
 طایفه و ابویوسف اسمری در بصره و معبره بن سعید در کوفه و عمرو بن العاص و مصر
 و عمر بن سعد و حص و معاویه بن ابی صفیان و در دمشق و عمرو بن عثمان و در اردون و ابی
 بن امیه که او را ابی بن سائر گویند و یمن و عثمان بن العاص در بحرین و حذیفه بن یمن
 در عمان و قاضی بدیه در زمان فاروق صریح اعظم زید بن احب بود و قاضی کوفه شرح
 بن حارث کندی و قاضی مصر کعب بن یسار و کاس عمر رضه الله عنه زید بن ثابت بود
 و بعضی از مورخان زید بن ارقم و ربیع بن محروم را نیز گفته اند و حاجب ابن خلیفه عالم نظام
 خلافت بود و بر فائز و العلم عند الله علام حکایت از اوست ثوری چون انابی مدینه از دین
 رضی الله عنه و اقامت بر اسم نعمت فراغت یافتند اصحاب سری بنی عثمان دی النور بن
 و علی مرتضی و طلحه و زبیر بن عبدالله و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف رضه الله عنهم
 سرای سور بن محرم و حمزه عاصمه رضی الله عنهما و ربیع المال جهت شاورت و ارام
 خلافت مجتمع گشتند و هر یک خطبه خوانده و مناقب و مناقب خویش بر زبان رانده بیان
 ایشان قال و قبل سیر حدیث بل کشید بالا فرة عبدالرحمن گفت ای قوم بدانید که مرا سید
 امر خلافت ربیعتی منبت و با شما درین باب مضایقه ندارم لیکن اگر خواستید این مهم را
 مقوض برای من سازید تا هر کس را لایق دانم خلیفه گردانم و روانی انکه عبدالرحمن گفت این
 مهم را راجع بیه من سازید زبیر رضه گفت من مهم خود را ابی بن ابی طالب مقوض نمودم
 و طلحه و زبیران آورد که من امر خویش را بسمان باز ندانم و سعد گفت من کار خود را
 عبدالرحمن متعلق گردانیدم انگاه عبدالرحمن رقبه خود و سعد را از رقبه خلافت بیرون آورده

اصحاب سوری و جهمان در میان آوردند که از استیضاب عبدالرحمن درگذشت در روضه الاحباب سکوت
که چون عبدالرحمن رضی الله عنه گفت که اختیار این کار را بمن تفویض نمایند امیرالمومنین علی رضی الله عنه حالت
بله و نعم زبان الهام بیان نموده عبدالرحمن جهت سکوت را پرسید انجذاب جواب داد که شرط کن که بی
ملاحظه اعراف و بیوی در معاشرت جانب افرا و اتباع نفس و هوا این هم را تفصیل دی و عبدالرحمن برمود
عبدالرحمن در میان آورده بعین حلیفه مفوض برای او شد بعد از آن عبدالرحمن از شاه ولایت
پناه سوال کرد که اگر با تو معاشرت تمام رضای تو مغفون اختلاف کمیت انجذاب جواب داد
که بایالت عثمان نیز همین سخن پرسیده عثمان گفت علی بن ابی طالب بدین کار مناسب است و بیا
عبدالرحمن و طلحه و زبیر بر این جواب سوال کردند طلحه عثمان را اخبار نمود و زبیر علی را صلوات الله علیه
لاجرم عبدالرحمن گفت این کار میان علی عثمان رضی الله عنهما و امیر کنت و مدت سه روز درین
بسر برده با اکثر اشراف و اعیان شرایط استشاره نمودند و بسیاری از کبار اصحاب شاه ولایت
نایب را اختیار فرمودند و بعضی از صحابه بسیار بی امیه و اتباع ایشان جانب امیرالمومنین عثمان گرفتند
از سوره بن محرم که خواهر زاویه عبدالرحمن بن حوف بود مرده است که گفت در آن اوقات شبی
عبدالرحمن بخانه من آمد و مرا از جواب هر آنچه بطلب برسد و سحر روزه مامور کرد و ایند من بی طالی
ایشان را احضار نمود و عبدالرحمن زمانی نیک بطریقه متناوبه با آن دو و غیره سخنان در میان آورد
چون رسد و سعد بن زل خوش بزرگ شدند عبدالرحمن را بطلب علی بن ابی طالب فرستاد
و من انجذاب را حاضر ساخته عبدالرحمن با دوشاه مروان آغاز مکالمه نمود و تا نیم شب صحبت ایشان
استدلال یافت و علی رضی الله علیه با سیدواری تمام از خانه بیرون رفت و حال آنکه عبدالرحمن
خامع بود که اگر با دیگری بیعت نماید شاه مروان تجویز نفرماید مگر سوره گوید که چون علی صلوات
الا علیه از آن مقام شریف مروان بموجب فرمود عبدالرحمان عثمان بدرنجا آورد و عبدالرحمن

مرو عثمان و از

و عثمان تا وقتی که یزدان نزاری جمع کردید نایبم مباره شمول بودند و بر دایت صاحب مقصد
افعی مسعود بن محرمه در آن شب بر طبق اشارت عبدالرحمن شاه مروان و عثمان بن عفان امر یافت
بلکه ترو خال خود برود و عبدالرحمن در آن مجلس امیر المومنین علی صلواته الله علیه گفت ای ابا الحسن
با من بیعت میسختی که بحکم کتاب الهی و سنت حضرت رسالت بنی و سرت بهمن در میان
مسلمانان سلوک فرمای آنجا بفرمود که بی بغیر طاقت خویش در آنچه گفتی خواهم کوشید نگاه
عبدالرحمن همین سخنان را با عثمان رضی الله عنه گفت و بر آنجا بر سبیل خرم زبان بقول شاه
و مفید بوسع و طاقت نکرد اینقدر روز دیگر که فرستید از مجموع موابب کتاب خرامید عبدالرحمن
اشراف و ایشان را در مسجد خیر الوری صلی الله علیه وسلم جمع ساخته بر بلوی بنبر بالستاد و
ای سوری بنابر اتفاق شما لعین خلیفه با قضا ی رای من تو بغیر یافته بود و من خبر لازم عبدالرحمن
و مساوی بجای آورده بودم که جانب حق را فرو نگذازم و بکنان نصیبی این سخن کرده عبدالرحمن
عثمان را پیشش خود طلبید و اعاده شرایط مذکور نموده امیر المومنین عثمان بطوع و رغبت همه را
قبول فرمود و عبدالرحمن بیان کرد بینه گفت خداوند آگاه باشد که من ربنه خلافت را در حق
عثمان انداختم و بروایت اشهد که عبدالرحمن در آن مجمع نخست امیر المومنین علی صلواته
الله علیه را بعد از او یک خود طلب داشته گفت یا علی بیعت میکنی با من که بحکم کتاب خداست
معهضه در روش ابو بکر و عمر قیام نمایی و شاه مروان بپسنوری که سبقی ذکر یافت جواب گفته
عبدالرحمن دست از دست آنجا باز داشت و عثمان رضی الله عنه را طلبیده چنانچه مسطور شد
بلوی بیعت فرمود و در مقصد افعی مذکور است که چون خباب و لامیت ماب را ربنه اجتهاد
حاصل بود و مناصب رای صدر بن اکبر و فاروق اعظم و در انجام جمع مقام لازم نمی نمود و جواب
عبدالرحمن بر زبان آورده که بغیر طاقت و توان در آن باب سعی تمام و عثمان ندانست که بحسب

قهر زمان اختلاف در مثال وقوع بی باید و برگاه موافقت موافقت نمی شود و مخالفت جلف است
 و الا مخالفت محرم و واجب لا جرم بلا فیه تقلید متعین را قبول کرد و حال آنکه خواست که بر محرم
 عمل نماید و بالاخره بغیر رسید الفی چون عبدالرحمن دست عثمان را گرفته با وی بیاعت نمود
 و حصار محبس شرط مخالفت بجای آوردند علی رضی مولا اله علیه و ان بیعت من فرمود و در
 درخواست که از سید میرون مود عبدالرحمن گفت یا علی و من مکت فانما مکت علی علیه السلام
 جواب داد که این نه اول روز است که شما بر علیه کردید و غیر جمیل و الله المستعان علی بالصون و تعالی
 بعد از آنکه مردم با عثمان رضی الله عنه بیعت کردند امیر المومنین علی علیه فرمود که ایها الناس مکنتم
 سیدیم شما را که با من رست بگوئید که در میان اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم یکمست که خواهد کوشید
 او را کفنه باشد که است ای فی الدنیا و الاخره غیر از من حصار محبس گفتندی بعد از آن فرمود و طبع دور
 در میان شما که میدان الطین در شان او فرموده باشد من کنت مولا فید علی مولا عبدالرحمن هم جواب
 دادند که بی انکاه فرمود که هیچ احدی هست در میان شما که خانم الانبا با وی کفنه باشد که است فی المنزله
 بیرون من موسی و عرار من اصحاب گفتندی پس فرمود که هیچ روی هست از شما که خبر را با او دادند
 مسوره بر است این ساخته گفتندی که لا یودی عتی الا انما و در جل من عرشی غیر از من روزه حاضران
 گفتندی انکاه فرمود که میدانید که سید المرسلین هر اهل بیله جبرین و انصار و وقت ارسال
 سر را امیر نصین نمود و هرگز مرا مود هیچ کس نکرد و این جواب دادند که بی همین بود با زبان سرور
 سر فرار گفت که یا علم این معنی دارید که عالم در همه و ملک عالم مکن تعلم در شان من فرمود
 که انما یدینه العلم و علی با سب و بدعتی انما دار الحکمه و علی باها گفتندی معلوم دارم بار و بیکر امیر المومنین
 فرمود که انما خداوند که خداوند است اصحاب حضرت رسالت تابا در مقابل اعدا که است از میدان مقابل فرار
 و من در هیچ مکر که از مقابله فاعل مکره انما بی السیف خلف نمودم و پیوسته نفس خود را فدا و است نفس او

[illegible]

ترشیاں بود و در این مملکت صفت تصدیق حضرت سالت نمود و در تمامی عروا و محاسن فاصله
غیر غمره بدر و مجلس بود از عنوان با حضرت نبوت بنای برای کرد و در زمان خلافت پیش
در فتح بعضی از بلاد و امصار طریقه انجام بجای آورد و از رفقه و غیره و آن دانش و غیره و کاروان
و قلعہ سفید و سرخان و مازندران و بسیاری از بلاد خراسان و در آن حکومت عثمان مقنوع
گشت و امیر المومنین عثمان اول کعبه است که نامی قرآن را حفظ و در کتابت و حج فرمود و
جمع کلام ربانی را این ترتیب و قرار است که عالم شرافت است بوی منور دارند و بلکه تاریکین
را که در روز جمعه اهل سنت و اول وقت گویند از محرم عایش شمارند و عثمان رضی الله عنه
و در زمان خلافت جمعی از فرزندان خود را که مجلس و ظلم مطعون بودند بایالت و ولایات فرستاد
و بسبب استیلا ی ایسان خواطر اکابر و اصاغر از وی شکر گشته انقیاد ابواب قسطنطنیه و غوغا القوا
انما و چون مدت بلذده سال و یازدهم مرده روز اند زمان ابالت صمان در گذشت
در روز جمعه اوسط ایام تسریع نه نمش و ثلثین بر دست جمعی از معمران گشته گشت او را
بجانش بقول صاحب مقصد اقصی هشتاد و هشت سال بود و هشتاد و دو سال و نود سال نیز
گفته اند بر حسن زمری است که در میان نفع بمرقد و کورستان پیروز و اوسط بود و بعضی از زمان
و سجود است و میان تغیر حکیم و حال بن و در احوال جمهور موفان مایسان و مولا
نصاحت نشان مرفوم ملک بیان کرد و باده اند که چون عثمان رضی الله عنه بر سنده خلافت نشست
اول قصبه که در میان آمد فقه عبدالله بن عمرو است که بر مرز آن و حسنه نصرانی و صبیحه ابو لؤلؤ را
بقضی آورده بود و مفصل این محال آنکه در آن اوان که عمر بن الخطاب رحم خیر ابو لؤلؤ و لوط
هلاک رسید عبدالرحمن بن ابی بکر با عبدالله بن عمر گفت که من روزی مشاهده نمودم که کشته و کشته و کشته
و حسنه نصرانی و بر مرز آن دالی خورستان با یکدیگر مشاوره و مکالمه داشتند هیچ یک از فریقین از

سرمنده شده هر یک بطرفی رفته و از زبان ایشان خبری و دسر بنهاد و عبدالله چون این سخن
و خبری که او نو فو سرش رسانیده بود و بدان مفت یافت کمان برو که بر زبان کزینت اسلام شرف
در ظل رعایت بنی هاشم سپهر سپرد و در ظل فاروق اعظم بنین داشته تا بران نور انقیاد آورد
بجانه جسمه نصرانی رفته او را به پهلوی کنی گردانید و صبه فیروز را نیز تیغ خبر بگذرانید و وایست که بر
از سیاهای عجم باید بدست بیاورد از پای و او را در اجله امحاب که بر کمال حیا بر عبدالله مطلع شدند
زبان به خشنود و او را بر برابر عثمان بر نیان گفته میان عبدالله و سعد بن ابی وقاص قتل و قتل
بسیار توقع انجامیده بهم بجای رسید که یکدیگر را دشنام داده و در هم او میخند و حصار ایشان را از
هم جدا کرده صیب بن عثمان روی عبدالله را در محلی باز و است و بعد از آنکه از خلافت عثمان
رضه الله عنه قرار گرفت او را از مجلس آورد و امیر المومنین عثمان در باب افتاء و انصار عبدالله
مشورت نمود امیر المومنین علی علیه السلام فرمود که قعاص بروی واجب است و بر خجی جاب
نقض گرفته بالا فرمود امیر المومنین عثمان نیز از مرتبت المال و کرده باطلای عبدالله
فرمان فرمود و عثمان هم در سیاهای ابام خلافت خویش مغیره بن شعبه را از حکومت کوفه
معزول گردانید آن منصب را سعد بن ابی وقاص رضاء را بی دست و بعد از انقضاء یکسال
نیز عزل نموده و بعد بن عقبه بن ابی معیط در آن ولایت را بیست حکومت برافراست و ولید
مدت پنج سال در کوفه بدولت و اقبال گذرانیده سبی بساطت و بسطت و تسخیر و فتح
مالا مال بر و اخته و روفت صیوع نیز از می ارعوان خط انصانی حاصل نمود و در کمال بی
مسجد رفته بجای دو رکعت فريضه با و او چهار رکعت گذارد و بر و انی بر زبان آورد
فرمایست فرخاک و سرور ام اگر خواهم چند رکعت و یکم بگذارم و چون این خبر
را به بنیه طلبید و اشارت نمود تا عبدالله بن جعفر رضه الله عنهما بفرز و ده باب

او کوشید و حکومت کوفه بر سید بن العاص قرار گرفت در وقت الاحباب مسطور است که چون
مرت شمس شاه شهادت عمر شهادت عمر بن الخطاب در گذشت خبر نفوذ بیان اسلیم
در میان مسلمانان سیاح گشت و مغیره بن سعید نصح آن سرزمین مأمور شده در آنجا بستان
و بار و یکم هم مدایان بصلح فیصل نیت و متوطنان ملک می نیز تغلید ساکنان همان
نموده مغیره بدو برابر بن غارب و قرط بن کعب کرت و یکم آن ناحیه را داخل خوره ایمن
ساخت و درین سال یعنی عده اربع و عشرين مرض رعا ف بر ائال دیده بشاه سنوبی شد
سال را سنه الرعا ف نام نهاد و در همین سال سرافه بن جعتم بن مالک المدنی وفات
یافت و در سنه فخر بن ازیمرت سردار ملین ارباب اسکندریه منفع عهد ساهین
نموده فتح آن دیار سعی عمرو بن العاص اتفاق افتاد و هم درین سال اهل بی اورخان در مقام
مرد و عصیان آمده و لید بن عقیله از کوفه بموجب فرموده عثمان لشکر بدانجا بفرستید
و میان دید و متروان هم بصلح انجامید و درین سال معاویه حسب بن سلمه انقیری را با خود
از سپاه سامع و روم فرستاد و ولید بن عقیله سلمان بن رعبه با هلی را بموجب فرمان
جست او او حسب بر آنجا بفرستاد و آن کو داند و حسب قبل از آنکه سلمان بدو میفرستاد
که از جلد سرداران شاه روم بود و با هشتاد هزار دینار قعد او دست در خواجی شیط
سحاریه نموده بظفر و قدرت انحصار یافت و عنانم فراوان گرفته روز دیگر سلمان بدو
و از آن غنیمت جبر می طع کرد و حسب از قبول این امر با نموده بن ایما بنین هم شک
و جدال انجامید و این اول نزاعی بود که در اسلام میان کوفیان و شامیان خالوش
گشت و در آن مصافقت سلمان را علیه دست و لعل حسب بن سلمه طالب معالجه شد و عوار
قبل و قال هم بران قرار یافت که کیفیت احوال مدار الخلافه عرض دارند و هیچ یک از فریقین از

فرمان خلیفه مذکورند و چون وضو است ایان منظر عیان رسید علم فرمود که حسب اینان غلام محمد
سلمان و کوفیان نسیم نماید انگاه حسب درحد و دردم توقف نمود سلمان روی بصوب ارمیه
شاه و در تاراج احمد بن اشم کوفی مسورت که بواسطه توانرا احبار کمال اقتدار است میداد بر صلی الله
علیه و آله الاخبار بساطع انالی بلا و آریه رسیده بود و خوشی عظیم بر ظاهر ایان ستولی گردید و لا یمرم
سلمان بر هر شهر و قصبه که عبور نمود ابواب فتح و نفرت بر روی روزگارش بر نشود و سلمان
فراغ خاطر از مهلت ان و لا بیت عازم شیروان گشته از اب که یکدست و با ملک ان ملک صلح
کرده روی بجانب ربه بنهاد و غافان که در ان اوان در شهر یاب بود از توجه سلمان خبر یافته با وجود
آنکه سبب برار کس همراه دست براس بنفاس بخاطر راه داده را بت نهیمت بر داشت و این کثرت
بر خاطر سرداران دشت خزر کران آمده بدو گفتند که جنود تو میصد هزار است و عدد حیوش عربیه
از ده هزار نیست چه سبب از مقابل ایان اجتناب مینمایی و او به نهیمت منهای جواب داد که در
چنان معلوم شده که لشکر اعراب از آسمان نازل گشته اند و تیغ و تبر بر بدن ایشان تاثیر نمینماید
بتجلیل هر چه تا مقرر عثمان بکران بصوب فرار و لطافت داد و سلمان او را نقاب نمود تا مشعر در
رج سفر ارام گرفت و در بعضی از مرعرا را و انولایت که در غایت نهیمت بود روزی چند صل
انامت از اخته جمع اموال کفار برداشت جاعی از هر زمان که در ان حدود بودند شیخ تجسس را گذار
و ان مشق بکنار معسکر اهل اسلام رسیده سلمانی را وید که بجوی اب در آمده غسل میکنند و بهیمت
تیری در کمان نهاده بنیادخت قضا را ان تیر بر مقتل ان قفسه خورده بنیاد و جاموس سرش از تن
جدا کرده مانند باد روی بار و وی غافان نهاد و بعد از وصول جابر سریر سلطنت مقرریت
واقعه را تقریر نموده گفت ان شخص اصلی که اعراب را نمیتوان گشت و بر ایان غالب نموان
گشت غافان از وقوع ان حال و استماع ان مقال دلیر شده با سیمد هزار مرد کار دیده منور

مسلمانان گردید و چون تلا فی فریقین اتفاق افتاد اهل اسلام شکست یافته آن ده هزار مرد و تمام سرست
شهادت جسته شدند و این خبر بمردنه رسیده صحابه عظام بجایست تباختند و محزون گردیدند پس امیر
عسکان نامه نوشت بحسب بن سلمه و اورا فرمود که با جنودی که همراه دارد و از راه شمشاط روی بارمنه
در روان مملکت را مضبوط ساخته اگر تواند از عافان انعام کند و بحسب بن عمرو و بن عبد بن ساند از راه بدیعی
از راه بشیر اخلاط رفت و آن غلوه که مسکن فوجی اگر تار بود بر سیل غلبه نکرده تمامی رجال را بشع بدویج
بگذرانند و بشیخه ان و اطفال را در سلسله اسر کنند بعد از آن بلاد مطابق ستانده مکاتبه فرود امر او اعیان
فرستاد و این را با طاعت و تقوا و دعوت کرد و جماعتی را از باب و کلا نگران بار روی او شتافتند و ششاد
هر روزم بغل نموده بین الجابین قواعد مصالح احکام یافت مقارن ان حال مدینه بن ابیسان از مدینه الجا
رسیده نشان امیر المومنین عثمان که در باب نصب او و عزل حبیب صادر گشته بود ظاهر شد
و بحسب عافان معاودت بطرف شام نرفته مدینه یکسال در آن ماصت نمیدارگان اسلام
بر وقت انگاه بوطن ماکوت باز گشته معمر بن شفعه قایم مقامش شد و بعد از آنکه رمانی عفا
رفته مدینه رفت و غزل بر محبف حال خبره کشیده اشعت بن قیس در آن ولایت را بخت حکومت
برافراست و تا اخر ایام حیات خلیفه انام در ولایت ازان و اور حمان و نواح و لواحق ان بر سر
ایالت نکلن و در سال سبت و ششم هجرت کارزون و قلعه سفید با تمام عسکان بن ابی
ازفاق افتاد و درین سال عثمان رحمة الله علیه و عاص را از و خل و را مور خراج معزول کرد و ان
منصب را بعد الله بن سعد ابی سرح قبول نمود و اما امارت را که بدستور میسر عمر و معین بود و بنا بر
مقتضای کلمه لا یصلح منقبان فی عهد و اخر بیان عمرو و عبدالله در سوانح امور خلافت خراج سبت
هر یک حکایت نام بدار الخلافه فرستاد و بدست و وضع اندر بنامی داشت بنامی فرو فرستاد
باید و لکن عسکان شد که عمرو از ان امر معزول گشته عبدالله در حکومت استغلا کرد

و عمرو بن عبدیه غنائت با سعد و عامر بنه که از ایالت که نه مغرول شده بود و استقلال آغاز نهاد و بین
را به محبت استحکام تمام یافت با اتفاق زبان طعن بر امیر المومنین عثمان بنه الله دراز کردند و در
بروز نهال عداوت دی النور بن و زلفای سینه عمرو نشو نایافت تا کار بجای رسید که خواهر او را
که در حاله و است طلاق داد و هم درین سال عبدالله بن سعد ابی شریح امیر المومنین عثمان ابی
طیلسید که نمر و فرقیته سعد و خلیفه شرف رخت ارانی داشته عبدالله بن عباس و عبدالله
بن عمر را با سپاه فراوان بحد و ای مهر روان فرمود و از عقب ان لشکر عبدالله بن ربیع را نیز روان
و دیگر از مردم دلاور ارسال نمود و عبدالله بن سعد با ستمکاران خود و خنجر گذار شومعه و فرقیته گشته
در حد و بطله سبطه او را با جبر جبر که از قبل فیض حکم ان ممالک بود و قرب حد و بیت برار سوار
اتفاق طاقات افتاد و اوقات محاربه چهل روز معتد شده بالاخره بنابر تدبیری که ابن زبیر بنه
انزلیشید نسیم فتح و طغر بر پرچم علم اهل اسلام وزید و جرح بر دست عبدالله بن زبیر نقل رسیده
سیاسن خنجرم گردید و عبدالله بن سعد بدین سطله شتافته بعد از محاصره صورت نصرت و رایحه
فرا و جلوه گرفت و در ان حصار اهل اسلام چندان غیبت یافتند که هم سواری سه هزار و سیار
و حد مایه هزار و سیار شد و چون این اخبار بمجامع امای افزاید رسید بخدمت طاعت پیش آمده
بذل صلح و دو هزار و سیار و با نقد هزار و سیار تسلیم نمودند و ابن ابی سنیخ دختر جرج را عبدالله
بن زبیر داده او را با خمس منام سبطه و افزاینده بدین فرستاد و چون ان اموال را عبدالله بن
عثمان بنه الله عند رسانید روان مجموع انرا با نقد هزار و سیار خرید و امیر المومنین عثمان از ان عمل
صد هزار و سیار بوی بخشید و اهل بیه بواسطه ابن معاویه امیر المومنین عثمان را عیب و طعن کرد و بد
و عبدالله بن سعد بعد از آنکه مدت یکسال و سه ماه در بلاد افزاینده بگذراند حکومت ان مملکت
را عبدالله بن نافع بن عبدالغفس داده بجانب مصر بازگشت و در سنه سبع و شصت بن فتح آمد

بسی عبد الله بن نافع بن عبد القیس و عبد الله بن نافع بن الحارث بن ستم بر گرفت و ابالتانیش
بعبد الله بن نافع بن الحارث بن نعلن گرفت و بر وانی در سال بیت هشتم معاویه از راه دریا لشکر کشید
بر نهره فرس و جبره و دوس برده و در آن سفر برده بسیار اموال بشمار بست آوردان و جزیره
مفوح شد گویند که عدو بسیاران غزوه پشت برار غلام و کنیز یک ماه مال رسید و هفتصد نفر
ماه بیک در میان ایشان موجود بود و در سال بیت دهم از هجرت بنجر انحر از زمان بنابر مکان
اهل بصره امیر المومنین عثمان ابو موسی اشعری را از حکومت آن بلده معاف داشته بسر خانه خود
عبد الله بن عامر بن کریم بن ربیع بن حبیب بن عبد شمس را بجای او نصب فرمود و هم درین سال
خبر بدیده رسید که اهل فارس نفق بمان نموده عبد الله بن معمر را که والی ایشان بود نقل آورده
از دوشمنان اشارت فرمود تا عبد الله بن عامر با سپاهی وافر بجانب فارس رود و در تدارک
افلاکی که روی نموده شرایط اتمام مرعی دارد و عبد الله بن عمرو بن عبد الله بن عمرو
اصطخر سان او فارسبان سمار به عظیم اتفاق افتاد و سلمان را غلبه دست داد و عبد الله بن
از کافران منع بیدین بگردانید و جمعی را اسیر کرد و ایند از گاه بدار الهز و شافت و آن بلده
را بتر فح نموده بعد از آن سیاه منصور بشهر جوهر بر و و بس از بنجر جوهر با صطخر معاویه کوه
قلعه را که امانی انجا مضبوط ساخته بودند محاصره فرمود و افزان حصن حصن را که فیه بسیار
از روسای فارس را نقل رسانید و بر مسفران امیر المومنین عثمان بر م بن جان لکر
و هم بن جان عبیدی و عربی بن راشد و منجان بن راشد و مرجان بن راشد را حکومت ملاو
فارس باز و اسیر را بیت مراجعت برانراست و در همین سال عثمان رضی الله عنه با جمعی
کثیر از اشراف و اعیان به نیت اود مناسک حج و فرمان بکه مبارک رفته فرمود تا اود

منی حجت وی بنام در کمال وسعت در ثبت نصب کردند و جماع را بدانجا طلبید و از مضاقت و اطعام
بجای آورده و در عرفات و منا نماز ظهر و عصر را تمام کرد و چون این دو صورت بحسب ظاهر مخالفت
حضرت رسالت و مسان سرت سالکان سالک ملت روی نمود صحابه زبان اعتراض عیان
رضی الله عنه گشادند و ساعت و قیامت آن ضعیف را شرح دادند و هم درین سال غنیف از قبیل
نزد امیرالمومنین عیان آورده گفتند که ازین عورت بعد از عقد نکاح و وقوع خلوت صحیفه یا شوم
بدست شش ماه فرزندی تولد نمود و امیرالمومنین عثمان بی تا مل برهم آن زن حکم فرمود چون
علی صلوات الله علیه بر کیفیت واقعه اطلاع یافت نزد و انور شدافت و بر زبان کمر افشان
گذاشتند و در امر این سیاست تا خبر مائی بنهرت زیراک ابنو غفای می فرمایند که در حلقه و
نمون شهید او این است ستمت بر اقل ملت حل و مدت فقال منضفا ی است کریمه
و التواترات بر محسن اولادین حوین کالین و وساست پس اقل زمان حل شش ماه باشد
و برین تقدیر زبان برین صحیفه ثابت میشود و عثمان رفته الله این مقدمات را اطلاع کرده
کس فرستاد که ازین را رم کنند اما پیش از وصول فرستاده فقا کار خود کرده بود و در
نشین از هجرت سید المرسلین و الی کوفه سعید بن عامر با ساسانی طفر اختصاص که بعد الله بن عامر
و عبدالله بن عمرو و عبدالله بن البربر و عبدالله بن عمرو عامر و عبدالله بن ابیانه از آنجمله بودند و
جر جان گشت و برواتی که در رفته الاحباب سطور است امام اجماعین المکر بن ابی محمد الحسن و ابو
الحسن سلواة الله علیهما فی الکونین جهت ابراز مشوبت جهاد و عزرا همراه آن شاه قدم نهاده بودند
و بمن اقدام و حسن اتمام ایشان خطه بر جان بصلح مفتوح شده الی انجا بصلح دوست هزار
و بیار نقد و بدل مصالحه تسلیم سعید بن خنفه و درین سال خانم خانم الیها که ملقا و احد بعدو احد

از آنگاه میداشتند از دست امیر المومنین عثمان یا از دست غلام او معصب و رجا به ارسل که از آنجا
نامیده و دو میل راهست افتاد و هر چند عثمان رضی الله عنه از آن جای کشید و مراسم اجتهاد و نقد میکرد
آن کوهر که آنجا به دیگر بدست در میاد و هم درین سال بیان ابو در عمار رضی الله عنه و معاویه بن ابی
سفیان بن حرب لغار و خلافت اربعاع یافت و ابو در طوعا و کرها از شام مدینه شتافت یکی از اصحاب
ابن قتیبه آنکه ابو در می گفت در آیت الدین بکرون الذهب والفضة ولا یعقوبها فی سبیل الله صریح است
اینهم جابر جوم فقط کتاب کرم اهل اسلام در نهید و اصل اند معاویه را عقیده آن بود که ملک این است بود
و نصاری اختتام دارد و دیگر آنکه معاویه پوست از بیت المال به بیت مال الله تغییر میکرد و ابو
برنان می آورد که تو بجهت این بیت المال الله میگوی که حساب این را در روز جزا جواب گو
و حال آنکه بیت مال مسلمین دست و محاسب این را در دنیا معروف می باید ساخت و دیگر آنکه
ابو در طربن امر معروف و نهی منکر و سلوک داشته معاویه را از ارتکاب امور نالایق
منع می نمود و اصلا در گفتن کلمه الحی سئل و مدانه تغییر نمود و جابر بن جلیعت این ابی معینان
از ابو در تنگ آمده معینان رضی الله عنه فوست که ابو در اعتقاد مردم شام را درباره نوک
می ساز و سخن آن مدبر موثر افتاده امیر المومنین عثمان ابو در عمار رضی الله عنه طلبید و بن
گفت و شنید بسیار بوقوع پوسته بالاخره امیر المومنین عثمان فرمان داد که ابو در از مدینه
بیرون رفته در ربه موضعی است در بادیه و از آنجا مدینه سه مرطه است منوطن گردد و ابو در
ساز او لم بسیار بمعنی قبول کرده گفت از حضرت خاتم الانبیا علیه السلام صلوات الله
و من انجبات اعمیاسنیدم که فرمود هر وقت ایینه و عمارات بر نه بلوه سلع رسد آنجا
منزل کن و حال عمارت بدان مرتبه رسیده است هر چه کنون نیست این شهر مایه یک
آنگاه بریده رفته ساکن گشت و بعد از گذشتن دو سال ازین در طلال سبزی راحت

نمود و ابو زر رضي الله عنه موسوم مخدب بن ضاده بود و او در اوایل بعثت ایمان آورده و در
کتاب اصحاب سید ابرار علی الله علیه و آله الاطهار از مقام یافت و همواره انوار انکسار
میرد فاضلات احوال غیبه دانش بی یافت نقلت که در وفات ابو زر رضي الله عنه بکرات
موت گرفتار بود عبد الله بن مسعود که با جمعی از صحابه رضي الله عنهم از طرف مکه می آمد و سر و تنش
و او را نهیم و نکین کرده بعد از اقامت نماز در آن سرزمین مدفون گردانید و فرمودات و بیانات
شریفان و بیان بعضی دیگر از وقایع زمان خلافت امیر المؤمنین عثمان و بعضی از کتب معاری و غیره
این ذره احقر و آمده که در سال سی و یکم از هجرت خبر ابی بکر عبد الله بن عامر بن بکر
اصف بن قیس که از جمله اصحاب بهره بود از عثمان رضي الله عنه رجعت طلبید با سپاه فراوان
بطرف مکه آمدن و چون بخواجه کرمان رسید و معلوم کرد که امالی آن دیار و فقر عهد
و همان را بر طاق سنان نهاده ابواب طغیان باز کرده اند فتح انولایت و حکومت آن بهیت
را بجامع بن مسعود تفویض نموده او را با هزار سوار جرار انجا بکشد و بر جمع بن زیاد جاری را
بجانب شهبان فرستاده خود از راه بیابان رایت توجع بعرب خراسان بر فراخت و
بن نسیس را مقدمه نکر و اندوهر و طبعین را بطریقه معالجه منقوح ساخت انگاه بفسان فتنه
بعد از وقوع محاربه میان او و فسنانیان نیز هم بصلح انجامید و برین قبایح اکثر ولایات
را مانند چون و بجزایا و اسفرا بن و خوف و با همز و جهان و ارغیان و نسا و بورد و سپه و ارد
باندک زمانی بعضی را ببلطف و برخی را بعنف و بجهت تسخیر کشید و در بلده فافره نسا و خند کامی
انعامت انداخته لشکری بفرستاد تا آن خط را بنزد داخل خوره اهل ایمان گردید انگاه
عبد الله بن حارم را بدار السلطنه راه ارسال داشت و فوکی آنکه خود توجع آن مملکت گشت
و با بر زبان برآه معالجه نموده از امالی آن بلده و نواایع صلح هزار و درم بدل صلح بستاند

و میان عبدالله بن علم و ماهویه که دانی می بود نیز صورت مصاحبه روی نموده مروان دوم برادر
و دوست برادر دم نقد نسیم کردند و قبول فرمودند که هر سال مبلغ سبعمه هزار درم به بیت المال
مسلمانان فرستند بعد از آن عبدالله بن علم احف بن قیس را فرستاد تا بلخ و جورجانان و
طبرستان و طالقان را فتح نمود و چون ظاهر عبدالله ازین امور فراغت یافت حکومت او را به
برقیس بنتم و احف بن قیس و خالد بن عبدالله تقسیم کرده و احرام حج بسنه نموده حجاز شد و
بر و جردین سحر بار قبول اکثر ارباب اخبار درین سال بوفع پوست و دم درین سال قسطنطنیه
روی بعد سیمصر و اسکندریه با بالند کشته که مشحون بود مروان جنگی در دربار است و معاویه
بن ابی سفیان چهل کشتی ترتیب داده با اتفاق عبدالله بن سعد بن ابی سرح بدفع رویان
که از اجناد و بر میان بیت و در موضع ذات العوار فرقتی بهم رسیده بر روی آب اسل قابل
انتهای یافت مسلمانان بظفر و نصرت محض کشته بعضی از مخالفان با و پیافرا نمودند و در
ازان خاک را از اسفیه حیات در کرد آب اهل افتاد و قسطنطنیه سور از جمله جان باطل
تجات رسانیده اهل اسلام سالها مانا مراجعت نمودند دوران غزوه میان محمد بن ابی حذیفه و
محمد بن ابی بکر در باب مصالح جهاد سخن میگذشت که موافق مزاج عبدالله بن سعد خود بنابر
نیزبان کتاب ایشان را گفت که شمارا با بن گفت و شنید چه عار است و ایشان او را جواب
درست گفته هم بدانجا انجا مید که محمد بن ابی بکر رضی الله عنه بی دست زبان طعن در این امر نمودن
عسایان برکشا و اموری را که مخالف منت بسنه نبویه از روی روی نموده بود شرح داد و گفت
از جمله اطوارنا پسندیده او یکی آنکه عبدالله بن سعد را که قرآن یکفر او نازل گشته بود و خبر ابرار با علیه من
الصلوات افضلها در حرم خون او را پذیر فرمود و ابی مالک اسلام ساخته و را به بیت نفوس
اقربا و خود را نوعی برافراخته که هر چند او را ظلم و فسق ایشان را می شنود و اسلاما نثر نیکو دو و از شنیدن

امثال این سخنان خشم این ابی مسیح طعنان کرده محمد بن ابی بکر و محمد بن ابی ذریعه را از گشتی
اخراج نمود و زاریع احمد بن اعثم کوفی مسطور است که چون فسطاطین از راه که ذات العوار و در صنفه قرار
نشسته بدار الملک خویش رفت نوبت دیگر نکردی بعد و امواج بحر اخضر فراهم آورد و در هر دو
کشتی و دوزق مرتب گردانید و بکنار دریای صطاطه شناخت تا از راه آب خود را بحد و بحر رسانید و انباشت
اتش قال اشغال نماید فضا را روزی که در کشتی می نشست با دوی در غایت شدت بوزید و بوزید و بوزید
سپاه این معنی را بفال برگرفته اند از امصار و ان غریمت منع نمودند فسطاطین طاعت بان سخن
و باخیز چشم بدریا در آمده چون میان بحر و باد مخالفت بعضی خبش نمود که اکثر کثروم
کرد و این افتاده و کتب خاصه فسطاطین و زردی که خبره سفینه از حرکت کشتن یا ایلی ان خبره چون در مد
با دوی موافق بودند غمت مقدم او را با قدم توپیم و اجلال استقبال نمودند و بعد از آنکه دانستند فسطاطین
بخلات استغواب امیر ابی جلال بدریا در آمده و بدان سبب جمعی کثیر از احیان و ثرات روم معدوم گشته قصد
تغلبش کردند و رفتی که ان بی دولت و رحام در آمده بود و جمعی از سر نهکان حاکم سفینه با نفعای شنیده
سیر و قشش رسیدند و او را انگوشتش نموده کشتند که سلطنت تو بر امت مسیحا مبارک نماید زیرا که با عرک
محاربات بی صرفه گروی و اکثر سرخیلان نصاری و بطارقه را و رطه هلاک انداختی و ما بنجا میسر را بحرب
بیخ اضر ساختند و در همین سال یعنی سنه اصدی و ثلثین هجری فوت حکم بن ابی العاص اموی
که پدر مروان و عم امیر المومنین عثمان است محای که در ان جهان برای تعذیب و ی تعذیر
بود انفعال نمود و در بسیاری از کتب معتبره بنظر در آمده که حکم مغزی از عقب جد عالم صلی الله
علیه وسلم برای میرفت و با بهای نامبارک خود را بچ و راست نهاده اراده تقلید بمعمر میکرد
و بر تو شور اخفرت اخفرت بر ان حرکت افتاده فرمود که کن کذلک لاجرم اقدام ان بارت
همچنان که بماند سحر یا راست روان کوی سعادت بروند راستی کن که مقصد رسوخ

در تاریخ امام ماضی مسطور است که حکم ماضی سرری از امر رسیدار مبارک نمود بنابر این نکته است و از آنکه
انصاف فرمود و عثمان رضی الله و ابام خلافت خود را باز بدان بلده طلبیده منظور نظام و اکرام کرد و اند
و در بین سال ابو عثمان به حرب و الدعا و به برافقت حکم از عالم انتقال نمود مدت عمرش بروایت نوده
مشت و در مدت سال بود و در سده تسبی و ثلثین قارن که یکی از سرداران عجم بود سپاهی صف شکن
فرام آورده در فرسان را بست اینک را فرست و پس بن شیم از بلده بشا بوجهت استوار
موجب بهره گشت اما قبل از مراجعت او دفع فتنه فارن پنا بر و فور شجاعت حسن تدبیر عبدالله بن حاتم
دست داد و فارون در معرکه قتل ماضی از اقبال رحال سته گشته عبدالله بن حاتم خمس مایم را
نزد عبدالله بن عامر فرستاد و چون خبر این فتح بگوشش امیر المومنین عثمان رسید عبدالله بن حاتم
در حکومت فرسان مسفل گردانید و درین سال جمعی از اهل اصحاب صفت سیات ماضی
الله علیه ای بوم الحساب از سر ای غرور برادر سرور انتقال نمودند و از جمله یکی از او در غفار است
که سابقا شمه از حال او مسطور گشت و دیگر بی هم شرف و دو مان بوی بن غالب ^{علیه السلام} ^{بنی هاشم}
ست در سر اسفند از او رافع که از او کرده خواجه کانیات بود و مر و بست که گفت من عظام عباس
خووم و در کتب پیش از واقع بر با اتفاق عباس و ام الفضل رضی الله عنهما سلمان شدم و لیکن عباس از
آفرینش در کتمان ایمان خود بیکوشند و دلیل بر محبت این روایت کنند که در اکثر کتب میر مسطور است که خبر
صلی الله علیه و سلم در روز بدر اصحاب و صیت کرد که اگر عباس رسید بقتل او بیادرت بنما بدیز که من میدانم
که فرستش او را با گواه همراه آورده اند و روایت مشهور بنی المهور است که عباس بعد از عروه بدر و رضی که
اهل اسلام را بر او اسیر کرده فدی طلبیدند زبان بگفتند توحید کو یا گردانیده و سب ایمان عباس
رضی الله عنه ان شد که رسول صلی الله علیه و سلم او را خبر داد و از جمعی که در وقت توحید بجانب
الفضل پیروده بود و از جمله اصحابی که در شان عباس رضی الله عنه صحبت بوسته یکی است عم اهل

صحابه هجرت عباسی بر روایت امام مافقی هشتاد و شش سال و بنقول ابن حمزوی هشتاد و شش سال
 بود مسکوستان بیعت است و از اولاد امجد عباسی پنج نفر منظر در آمده فصل و عبدالله و هضم
 و عبدالله و کثیر و کوفات فضل مایه و حیر بیان آمد و کثیر که بصفت ملاح و سدا و انعام
 و است و در زمان عبدالملک بن مروان در مدینه وفات یافت و آنچه از احوال ان سر برادر دیگر
 بود صوح چون و امید است که در من فعالیت اینده مذکور کرد و ان الله و انباء در سینه مذکور
 بن مره بن کعب و در ملک احمد و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نظام است و امام محمد بن
 در جابلیت جید و با عبد الله بود و صاحب مقام محمود ان اسم پیدا از من نفر بود و گفت عبد الله
 ابو محمد است و او با تمام اهل سنت داخل مروی است که صحابی صلوات الله علیه ان را به بیست
 مرده داده و رابع گرفته مسورت که عبد الرحمن رضی الله عنه در من بیج مالکی مسلمان و اصل راجع
 سال در اسلام سیر بر و از وی ان مقدار مال ماند که مجموعی که وصیت کرده بود بعد از وفاتش یک
 از اهل بدر از مال او چهار صد و یاراد و در ان وقت صد نفر از اهل بدر زنده بودند و نیمه
 ترک او را در میان و رنه شانوه بخش کردند و هر بخش ششصد هزار درم بود و بیست و بیست و بیست
 را اکثر مورخان متفاوت و پنج سال گفته اند و در همین سال ابو عبد الله حسن بن علی بن سوره از غاتمال
 نمود و ابو عبد الله بن سعد بن عافل بن سحر بن قار الهمدانی و او از جمله سابق اسلام و علم از احکا
 بعد بنا پی امام مافی ره است کرده که نوبی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم چهار نفر از جمله
 را نام برده فرمود که قرآنرا از بن چهار کس فرا کرد و یکی از ان جمله عبد الله بن مسعود بود و در صحیح
 الصحاح مسورت و هو احمد بن احمد بن و حفاظ و لوقفا و انکوف و بیت مالها العرم و عثمان
 ثم رجع الی المدینه فوات سادش مسکوستان بیعت است و مدت جانش از یاده هجرت سال گفته

وهم درین سال ابوالفضل ... عوم الانصاری الحرجی فوت شد و نام پدرش علمدار
بامرد و قبل قبس و فضل زید و الدرد و از جمله فقهار صلی بود و در سن و رو که منصب قضا
استغال و است از عالم انتقال نمود و فوت عبد الله بن زکریا الانصاری درین سال بوفع بخت
و کلمات او ان را بر وجهی که مضارفت او و خواب دیده بود و فاشش در مدینه روی نمود
و مدت جانش شصت و چهار سال بود و در سنه ثلث و ثلثین از هجرت خاتم البین
عمر او بن الاکود بملویه بستر ناتوانی نهاد و عالم را برود و کرد و هو مفدا و بن عمر و بن ثعلبه
الکندی و چون مفدا و رمی الله عنه هنوز در سن طفولیت بود که پدرش عمر و عالم را برود
و اسود بن عبد نفوت زهری والده او را بحاله نکاح در آورده مفدا و را از سرس کرده
بوی مشوب شد و مفدا و رمی الله عنه در سلک افلاطم اهل بدر و اکابر اصحاب رسول جای
قدر انظام داشت و یکی از نبات عات مسید کانیات و عقدا و لبر می بود رحمه الله علیه
رحمه و اسفند در کتب تصاحیح بیان محمد بن العباس و اثران کوفه و را فرزند بن ابی اسود
بکوفه آن بکره در طایفه از و اقصان اخبار آورده اند که ولید بن عقبه اگر چه بار نکاحش استغال
و از سایر طایفه و مناسبتی اصرار و اجتناب نمی نمود و اما و رمی الله عنه که حاکم کوفه بود باهراف و اعیان آن
بلده بی تکلف طریق اتصال و این اسلوب سکونت و مهمات ایشانرا بکفایت افزان
بعضی از جرایم و ذناب کوفیان را نا بوده می انگاشت و چون سعید بن العاص بان منصب
اختصاص یافته بکوفه شناخت فرمود که خبر ولید را می باید شنست تا از لوث وجود او
پاک شود و فرمان بران موجب عمل نموده سعید و ربانی تعیین کرد و نسبت باکابران
ولایت ابواب مخالفت نمود و کرد و اندیشه شرط فظیم بجای آورد و بنابرین بزرگان
ان سرزمین مانند مالک بن حارث الحمیری المشرب بنصره و معمر بن موحان العبیدی و برادرش

زید بن ثابت بن قیس و کبیل بن زیاد و غیر هم زبان عرب و طعن بر سعید کرده و در حق سعید
عثمان نیز سخنان گفتند و سعید درین باب زعمی بخلیفه نوشته حکم باخراج ایشان صادر شد و حکم
کوفه حاکم اشاره آن فرقه را بشام و شام و کوفیان روزی چند در خدمت معاویه بسر بردند و با
طعن بروی غیر دراز کردند و معاویه بموجب اخباری که از راه خلافت مدوریت استوارت کوفه را
بجمله روان ساخت و سعید را آن دیار عبدالرحمن بن خالد الوهیدی با کوفیان در حال کم انفجاری
سلوک نموده مدت یکماه ایشانرا باز نداد و بعد از آنکه رخصت ملاقات از آنجا دست
اجازت جلوس نفرمود و اصل ایشان سخن نکرد و روزی مالک و رفقا در عاصبت بی اعتبار
در آن بلده بسر بردند و در سنه اربع و ثلثین که عثمان سعید بن العاص را جهت مشورتی بخدمت
طلبیده بود بهانه تنگ بسته از عبدالرحمن اجازت مراجعت حاصل نموده و کوفه فرامیگردد
اکثر کلام آنرا آن خطر را در مخالفت سعید با خود موافق گویند و چون سعید از مدینه باز
گشته نزدیک کوفه رسید مالک با فوج از سپاه او را استقبال نموده گفت باز کرد که مردم
انجایی ترا با مارت قبول ندارند سعید گفت احتیاج باین چه شورش و غوغا بنمود قایم
جهت اعلام این حال بخدمت میباشی فرستاد تا ویکری با مارت تعیین یابد و چون سعید
بناکام عثمان مراجعت العطف و او مالک چند کلام پیش نهاد و گفت بعد از این امر موافق
عثمان رسان که ابو موسی اشعری را بکومت کوفه نامزد نماید تا خلافت بقدم فرمان
برای پیش آید و سعید بعد از وصول بدین کیفیت انعام کوفیان را با عثمان رضه
در میان نهاد و ابو موسی با بابت آن ولایت میرا از دست و کوفیان او را استقبال نموده و
انقیاد و اطاعت مرغی داشتند و درین سال ابو طلحه زید بن سهل الانصاری که رسول حضرت
باری شان او فرموده بود که صورت ابی طلحه فی الجشت خرمین فیه در مدینه از عالم افعال نمود

و هم درین سال عباده بن الصامت که در سلک نقباء انصار نظام است و در طایفه مفسرین است
عمریت بجانب عالم آخرت بر او است و در بین سال مطیع بن اناه مطلبی که از اهل بدر و سپهر
خالص دین آید بود از جهان گذران نقل فرمود که در دیدن مرتبت رحمت و قیامت شدن
جمعی کثیر از دین بدعت و عیان بخش مردم از افعال جلوس راویان اخبار و قلم اخبار و انما
نکر و اندیشه اند که این السواد که بعد از الله نامساو استوار دارد و در سلک علمای مهور و مستطعم بود و در میان
عثمان اخبار شعار اسلام نمود و از او رجیده خاطر میسر ساخته و رسد نفس و نشین مجری در آن بار
باشغال نیزان اصلاح استحال کرد و بعضی از مهربان گفت مرا عجب می آید از جمعی که نصیبی از
عجب بر نیامیکنند و بنحویز باز گشتن حاتم الانبیا نمی آیند و این است که یه را که ان الادی فرمود
و اعران که او ک ابی معاویه و دعای باطل خود کرد و اندیشه طایفه از مهربان این عقیده فاسده
از وی فرا گرفتند و چون این سباده و نور بن را تصفیه نمود و انضا خاطر نشان اما می می نمود که
که در از من سبایفه و می هر مغری قلم مقام او می بوده و وصی بنی اشج علی رقی است و عثمان خلعت
را انصاف منصرف گشته و همچین زبان طبع و عیب عال عثمان که روان ساخته مهربان که از
عبد الله بن سعد از زده خاطر بودند این مختار السبع رضا استخوان و نود و مراسلات که با سایر طایفه
عثمان که در کوفه و بصره اقامت داشتند آغاز نهاده و رفع ابواب خلاف اتفاق فرمودند و نوی
اسباب مخالفت آنسان با خلیفه یتیم آن بود که عثمان رضی الله عنه و راوان خلافت جمعی از جوانان
خود را که مطعون بعثی و ظلم بودند بایالت و ولایت فرستاده آن ظلم را بر مفاارق بر ایستاد
نام داد و اکابر اصحاب از صاحب منقول ساخته حکم بن ابی العاص و اولادش مروان و حارث
که مطرد و در و در مقام محمود بودند بحدینه طلبید مروان بدتر از او را و در و اما و خود ساخت
و حارث را نیز و ختر و او به بلهای که آمدند از بیت المال مسلمانان باین دو برادر و بدر بر اختر

ایشان بنشد و بگرانکه چون در زمان ایالت عثمان با اختلاف در میان فراء و ان پید شد فلق را
بر جمع و قوارت یک مصحف تکلیف نموده و باقی مصاحف را جمع آورده بسخت و بگرانکه هر چند علما
از ظلم بی امید و سابر غلام او شکایت نمودند رقم عزل بر محیفه احوال ان طبعه کشید و بگرانکه ان
غفاری را با عوار معاویه از مدینه اخراج کرد و عمار بن یاسر و عبدالله بن مسعود را رضی الله عنهما بلا حقه
سر عید بدست و زبان ببار و دینی غفار بواسطه از زوینی محروم بسبب عمار و دینی مدبل از بر او
عبدالوذر الله بن مسعود و کینه عثمان در دل گرفتند و چون عثمان تابع رای غلط نمایی بر و ان بوده
و در سوانح امور محضضای بزرگ اصابت پذیر اکابر صحابه علی بنیمو و امیر المومنین علی علیه السلام و عبدالله
بن عباس و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و فاطمه و عائش و غنیمت بنیفر بودند و ان اخبار در احوال
و بار عرب اشتها یافته سر بایه غوغا و موجب گفت و شنید بر ایا گشت و در او اخر منته اربع دین
بموجب استصواب اجله اصحاب سید المرسلین امیر المومنین و امام المسلمین احمد الله الغالب علی بن
ابیطالب علیه السلام نزد عثمان رفته زنا گنج افشان بغیبت او بکش او را و اربلک طریق
رشد و رشاد و رعایت جانب ایش و رعایت جانب ارباب صلاح و سداد و ولایت
فرمود و اما فایده بر ان مرتب گشت و عثمان از مرتبیت عال ظالم ها و خود و زکد گشت و بعضی
از ان طایفه مثل معاویه و سعید بن العاص و عبدالله بن عامر و عبدالله بن عمر را بدمینه طلبیده
و در باب نمیشیت امور خلافت و مدافعت ساکنان ساکن مخالفت با ایشان منور فرمود
و ان بر ان قرار یافت که عال بر سر اعمال خود رفته برفع هر کدام جمعی از اهل فتنه که در ولایت
او باشد قیام نماید و عثمان نفس خویش را از اذیت دنیا محافظت فرماید و جماعت مذکور
مراجعت نموده همه بمقصد رسیدند مگر سعد بن العاص که بنا بر سببی که سابقا ستور گشت مغرور
بدمینه باز گردید و در محرم طایفه از مخالفان امیر المومنین عثمان و بیان امور که وی نمود در ان

در اوایل سنه خمس و شصتین از هجرت سید المرسلین بنابر حساب مذکوره و احوال مسطوره از مصر
و کوفه و بصره جمعی کثیر بمحبت آنکه عثمان را از خلافت خلع نمایند و مسند خلافت را بوجه
یکدیگر سالبه آن ابراهیم بن ابی بکر بنی امیه و معاویه بن ابی سفيان بن امیه و کوفیان بمنزل احوال
و بصریان بمقام ذی خبثت نزول نمودند و کثرت اهل مصر عافیه حریج و عبد الرحمن بن عبد
المطلب و کثرت بنی امیه و معاویه بن ابی سفيان و کوفیان در سلک انجاس انظام داشتند
و معاویه بن کوفه مالک اکثر بود و زید بن صوحان و زید بن نضر عاری و مرید بن قیس بنی ثعلبه
بودند و سرور بصریان حریف بن زهر بود و حکیم بن حبله عیدی و روح بن عباد و بشر بن شریح
و غیرهم و رفته رفته سبب میسر دهند و بصریان طالب خلافت ابدالله الفاسد علی بن ابی طالب
بودند و بصریان خوانان طلحه بن عبیدالله و کوفیان جویان پیر بن الحوام و اهل مصر بلازمست حضرت
امامت منقبت رفته رفته از مافی الخیر خویش عرض کردند انحضرت بانک بر ایشان زود فرمود
که رای شمارا در عزل و نصب حسب منصب خلافت و عزل و نصب و کوفه از طلحه و زید
همین جواب شنیدند انگاه بروایت اشهر عثمان بنی بنی مروان رفته و حال مکارم اخلاق
انحضرت را شیفته ساخته انکس نمود و نوکی سازد که ان مردم از نصب و عزل او در گذشته بواجب است
نمایند و علی مرتضی که نخست با او عهد و پیمان در میان آورد که من بعد بنی مروان و سایر مردودان
عمل ننمایم و از منصفی رای موافق با اهل علم اصحاب و نگذرد بعد از ان متمسک او را بواجب است
و او با اهل فتنه و غوغا اوقات فرمود و زبان فصاحت بیان بجهت ایشان گشوده و اوزارم
بفصدیر ساییده و نایب چشم انجاعت از رشحات زلال کلام معجز نظام ان امام عابتهام علی
بنیاد علیه التحنه و السلام سمت الطفا بدین فتنه بواجب خود باز گشتند مشروط باینکه دیگر عثمان
باز کتاب امری که مستلزم انکار صحابه بزرگوار باشد اقدام ننماید و چون خاطر عثمان از ان طمأنینه

یافت بر وی گردان باشند حال خبر آن عدوان پروا نداشتند بفرمان رسانیدند که هم مخالفان را و در میان
خود خرو و در آن دوران و زنی بنود و در مخالفت تو دلیل ظاهر و محتمل باینند استند اما لایق
میخواست که ترا نمون خود گردانند باین این قصه را بزرگ ساخت اکنون مناسب است که خطبه
خوانده حاضر نشان مردم نمایی که جماعتی که جهت فتح البواب فتنه بدیده آمده بودند بطلان خود را
دانسته دیدند که هم اینان تمسیت نمی پذیرد و مردم جانب و حاضر باز گردیدند و عثمان با حصار
اشرف و اعیان فرمان داده بیالای میسر برآمد و بعد از او و محمود و سایر ابرو و تعالی گفت
طالبی که بخال فساد است عدا داشته بودند چون دانستند که داعیه خود را از پیش می
توانند برد و منفصل و نام باز گشتند و مردم که در آن مجلس حاضر بودند غریب و بر آورد
که ای عثمان از خدای قبرس از احوال قبیله توبه نموده شرفیله خواهم را از سر معمران باز دار
که این مردم را بدرخواست تمام باز گردانده ایم و چون عثمان بنو به جواب عروشد از احوال
و جوانب مسجد او از برآمد که با عثمان اتق الله و رب الله دوران روزی چکس او را امیر
تکلف و عثمان مخبر گشته از خبر فرود آمد و بروایتی در آن مکر که بعضی از حاضران سکسک
عثمان انداخته او را از غیر بابان کشیدند و اعضایش را شکستند و عثمان به پوس کشید
او را بر پیش گرفته و نمبر پس میزد و امیر المومنین علی علیه السلام با دو ملاقات فرمود گفت
بابا عمر و ترا باین خطبه چه کار بود و خلق مدینه میدانند که ما انجاعت را بخوارش بسیار باز گردانید
ایم عثمان گفت الاضی لایق که اکنون ببلوک طبعی که متعذر است این حال شهدا سارت
فرمانی تا بقدم رسانم انصرت فرمود که صواب جان میباشد که بمجمی ساخته نوبت و بکر خط
خواهی و از کردار و کفار سابق انصهار و اعتدال نمود و در دامن انابت زنی و عثمان
ممن شاه مرد و انرا قبول کرده فرمان داد تا طایق مسجد حاضر گشتند و بر میسر برآمد گفت

ایها الناس بر شما پوشید نیست که صیوة خطا از بنی اوم در وجود آمد و من دعوی عصمت نیکم اگر این
وقت صدور یافته باشد عجب نیست اکنون از هر امری که مقبول بارگاه الهی و پسندیده طابع اکابر اصحاب
حضرت رسالت پناهی نبوده باشد نوبه کردم و مجدداً بگشتم و رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که انما جب من الذنب کمن لا ذنب له و در اخراج خطبه گفت که بعد از بنی مرا حاجت و در بیان
نحو اید بود تا هر کس که حاجتی داشته باشد سهولت باین طاقات کرده من خود را بگوید و من
در اینجا بمقصود او سعی نمودم و در اول دارم معارف مجلس از اجتماع این سخنان شادمان
شده رقت نمودند و عثمان نیز گریان گشت از شیر فرو آمد و بجان خود رفت و در عیبت او
امیر المومنین علی علیه السلام فرمود که برین مرد پیش ازین بود که اظهار نمود امید آنکه حق تعالی
او را توفیق مات بر آنچه گفت گرامت کند و ما روز شرافت مدینه در خانه عثمان رفته خوا
که با او طاقات کنند و جهت سخنانی که بر زبان آورده بود تخمین نایند اما مروان با اتفاق بعد
بنی العاص محرم سرای عثمان رفته ملامت کردند و گفتند که این خطبه از خطاب امیر المومنین منسوب
واقع شده بدستی که ابروی خویش بر روی و نقش افشار خود را از محفله روزگار سرودی و مقصود
امیر ابو طالب آن بود که ترا در پیش مردم بصفت ساخته عوام معرفت گرداند آنچه در عا
دست بمصوب بیست باری با این مردم که بر در خانه بجمع گشته اند طاقات منبای که اگر باز
بایند مکن که سخنان گستاخانه بر زبان آورند و این منی موجب هیچ تخفیه و عثمان
گفت برو و اجماعت را باز گردان که من سرم میدارم که بایسان سخن گویم و مروان از خانه بیرون
آمد و بزبان تعصب و متبرک و گفتن سخنان وحشت انگیز اعیان مدینه را بر جانید و نو امیدوار گردانید
و بعضی از آن مردم بپلازمت امیر المومنین علی علیه السلام شرافت بقبضت عال عرض نمودند و بخت
بر مسافت و گفت مرا این غیر کارهای غریب افتاده اگر در خانه خود نشسته در مهلت بود و فلان کجایم

مراتب صلح رحم و احسان حقوق فراست نسبت میباشد و اگر او را سلوک طبعی رسد و رشاد و ولایت بیفزاید
از حال ابن امور از وی بظهوری آید بعد از او را کثرت شرف محبت حضرت است مروان با وی ملاصق
میباشد و از نام اعتبار خویش بدست وی داده باین طرف که میخواهد او را میخواند معمر او را کان
الغواب دلیل نوم شبیدیم بسبب الباکلکنا انگاه شاه ولایت بنام خانه عثمان رفته نوبت دیگر
او را ملامت و نصحت نمود و بعد از مراجعت آنحضرت باین صفت انفرادی که عورتی جافله در حق
عثمان بود و او را بر اجماع رای انساب شجاع شامروان و مخالفت سلوک طبعی مروان و محمد بن
فرمود و عثمان را بلازمت علی بر نفی و رستاد تا مگر اسم اقدار منقدیم رسانند و انما من معاونت
و مظاهر نماید و عثمان بنابر استعجاب او با شاه ولایت باب ملاقات نموده و در آن باب
سختان عرض کرده تا بر طبق حدیث لا یلدع المؤمن من امر من المملکین این نوبت ملوک عثمان
معه قبول مقرون نداشت و نفس نفس خویش را از دخل در هم او کشیده داشته و یکی
با صلاح آن امر بر داشت ذکر عثمان لشطین مروج و بعد از آن کلام زمره از باب
اخبار از بن معنی اخبار میباشد که در آن او ان که ثانی هر بلا و دیار از احوال و اعمال حال عثمان
از زود خاطر بودند جمعی از اعیان مصر شمع قیام اعمال عبدالله بن ابی سرح را عرض نمودند و عثمان
کتابی عبدالله نوشته شرط نصحت بجای آورد و او را با سفر ضای خواطر مظلومان امر کرد و آن
مطلوب ملکن شمع داده و الی مصر بفرستاد از آن مروج را محسوس گردانید و یکی را از اسبان
بفضل رسانید و بعد از آن اتفاق هم در خنی که نخست او را حضرت اکرم و ثانی
بیان نیست در از جوی خلدش به مقام ابی بنج المکن ربرجی و جبرئیل سرانجام هر
یک را آورد و جان عبودیت با او آورد و القصد بعد از آن و انچه مقصد نفرار مصر بودند آمدند
و حرکات شنبه عبدالله بن سعد را بمساجع اشرف مهاجر و انصار رسانیدند و مقصود آن

از بن گفت و سید غزل عبدالله بود بلکه میخواستند که جهت سنجی که منع ظلمش گشته شده بود و در
قصص نماید و امیر المومنین علی علیه السلام سخن معرب را با عثمان در میان نهاده فرمود که بجز این
نقصه می باید رسید و ظلم بن عبید الله و عایشه درین باب براسطه و بیواسطه سخنان و شت عثمان
رسانند و او را بر غزل بن ابی سرح تکلیف نمودند عثمان گفت بر هر که خاطر فرادهم بدین بیاست
ولا بیت معرب را با و باز گویم کثر اصحاب فرمودند که محمد بن ابی بکر نشانی این امر است و اهل معرب نیز
او را امر او را بن کار میدادند بنابران عثمان شال را برت معرب نام محمد علی نموده او را معرب
معربان رفعت و او و جمعی از مهاجر و انصار را بنزدان صوب روانه کردند و بعد از
وصول بران مملکت محمد بن ابی سرح را بوفوت ایشان فصل و مدد و روانی آنکه درین
نوبت بنم اعیان بهره و کوفه معرب ارباب معرب مدینه آمده بودند و عثمان ایشان نیز
شمول لطف و احسان گردانیده همراهم را بکار تجارت معاومت ارزانی داشت و چون محمد
بن ابی بکر مدینه شبانروز بجانب مصر طی مسافت نمود ناگاه غلامی ستر خوار که در رفتار
سرعت تمام داشت و منوجه مصر بود و دو چار خوزه و معربان او را گرفته پرسیدند که کوی
و کجا میروی جواب داد که غلام عثمانم و جهت همی نزد و ابی معرب بروم گفتند اشک عامل
مصر همراه است جواب داد که مقصود من عبدالله بن سعد است محمد بن ابی بکر به نفس و
غلام را طلبیده پرسید که چگونگی معرب نوبت گفت فی اما چون لوازم بجای آوردند
منظره خشک و بار غلام یافتند که چیزی در جوفت آن بود و منظره را شکافته مکتوبی
یافتند که بر عنوان آن نوشته بودند که من عثمان ابی بن ابی سرح و محمد بن ابی بکر در حضور
اشراف و اعیان هزاران کتابت برداشت مضمون آن بود که چون محمد بن ابی بکر و مظلمان
انهارسند باید که در قتل ایشان تدریس نمایی و در ابطال شای که همراه دارند کوشیده بدستور

در قصص و معربان و ابی سرح

سابق حکومت شغوی فرمای درویشی اگر در آن کتابت قلم کرده بودند که عبدالرحمن بن حسن
و عمرو بن الحنف و عمرو بن السباع را در زده بس از تراشیدن محبه مجوس کرد آن دفا را
شد ساخته از درخت ماور و قوی آنکه نوشته شده بود که ننگها را حبس کن تا فرمان من در
اینان نور شود بر هر نقیض مضمون آن مکتوب موجب اضطراب محمد بن ابی بکر و همرازان نوشته
بجانب عینه در اجتهاد خود فاسدین نزول کند و بعد از دستاورد باز آمدند و محمد بن ابی بکر چون بر
بلده طبرستان رسید در حضور امیر المومنین علی علیه السلام وزیر و طلحه و سعید و رضی الله عنهم و بعضی دیگر از
اجل صحابه کیفیت حادثه را بر زبان آورده مکتوب را ظاهر کرد و چون اصحاب و یاران آن نوشته بخوان
و هر صفاست و غلام دشمن را نیز شناساند و خبر شدند و علی و رضی علیه السلام با اتفاق طلحه و زبیر
و سعد بن عثمان رفته پرسیدند که این مکتوب بهر تو هست گفت بلی گفتند این غلام دشمن از
تست جواب داد که ای فرمودند که بس این کتابت را تو فرستاده باشی گفت عا
که من ازین مهم خبر داشتم شما هم گفتند طرفه عالمی است که غلام تو بیشتر نو مکتوبی بهر تو
و خط کتابت و باب نو نو و حال نوی برده و اکنون نو مکتوبی که ازین حال بهر محمد بن عثمان
مؤکندان بر زبان آورده که من بر نوشتن آن مکتوب دستاورد غلام اصلا اطلاع ندارم
اصحاب آنستند که عثمان مؤکند دروغ نمیخورد و در این بی وقوف او ترکتب آن امر شنع
گشته است لاجرم فرمودند که مرا ترا تسلیم نمایی تا حقیقت حال تحقیق انجام عثمان از قول
این سخن انشاع نموده در باب حمایت مروان مبالغه فرمود و این معنی معلی ضمیر از ار
خواهر صغار و کبار گشته بعضی از صحابه در منازل خویش نشستند و ابواب اضلاع با خلق
بر بستند و برخی بجانب ضباع و مزارع خویش رفته از فتنه کناره جستند و مهران باقی
سایر اهل طعیان سرای عثمان را مرگ و در میان گرفتند و گفتند اگر این مکتوب را مروان

با برادران کرده بود عثمان واجب القتل است و الاستحقاق خلع و عزل و در آن اثنا عایشه
که بسبب نقصان و طیفه از عثمان رنجیده بود مردم را بر قتل او تحریص نموده گفت اهلوا
قتلوا و قتل مردی طویل البشیر بود که با و در نورین مشایقی داشت و عثمان در ایام محاصره ^{عبدالله}
بن عباس راضی الله عنهم امر حاج کردائیده بجانب مکه مبارکه فرستاد و عالیه بر محبوب
بن عباس جهت گذاردن حج بحرم حرم شرافت و مخالفان روز بروز و تعقیف و بعضی
عثمان بیشتر از بیشتر عیال می نمودند و نگذاشتند که کسی طعام و شراب برای او برود و ^{عبدالله}
علیه کرد این خبر بسید شریف امیر المومنین علی رسید فرمودند و برابری فتنه نروا و بودند
و مولای نبی با ششم محبوب فرموده عمل نموده مهربان در مدینه آمدند اما شعیبان غالب شده
ان ابی بکر عثمان رسانیدند و درت محاصره بقول امیر و شهر جل دور افتاد و باقیه صباح جمعه
نزد امیر المومنین علی علیه السلام بوضع پوست که امیر مخالفان قصد قتل عثمان دارند
و انحضرت بر بامین و اجه کوفتن یعنی حسن و حسین را فرمود تا سلاح بوسیده بخانه عثمان
رضی الله عنه روند و خبر را همراه برده نگذارند که کسی برای دی در اید و طلحه و زبیر برین معنی اطلاع
با فتنه ایشان خبر رسان حوزا در طارست سبطین علیهما السلام بدانجا فرستادند و اهل
قتله چون دیدند که آن کرده واجب الانصرام بدو امیر المومنین عثمان آمدند مذم و در مقام عیاد
استوار داشته بکار هجوم نموده دست بازداشتن سنگ و نیزه آوردند بنیای که روی
به ایون امام حسن علیه خون آلوده و محمد بن طلحه بموضع کشته سرفه شکست اهل مکان
چون آن شاه گروند حضرت امام حسن را نگاه داشته لحظه ترک جنگ نمودند و اهل
در سرای امیر المومنین قهارا انفس زدند تا مردم دور شدند نگاه بدان دارو آمدند و
قولی آنکه حوزا از بام در آن سرانداختند و برواتی بخانه شعیبه از انصاری که در جوار امیر المومنین

عثمان بود رفته و بوار خانه او را رخنه کردند و درآمدند و بقیه ییغی از مورخان در آن زمان
مروان و ییغی از غلامان امیر المومنین ^{علیه السلام} سلاح پوشیده و اعیه مقابله نمودند و عثمان رضی الله عنه گفت
که هر غلامی که سلاح انداخته ترک محاربه نماید از مال من آزاد باشد و اکثر غلامان را حسب ازادی
بر حاجت امیر المومنین عثمان رضی الله عنه غالب آید هر یک بطرفی رفتند و احدی استیلا
تمام یافته بروایتی نخست محمد بن ابی بکر بر آن خانه درآمد و ریش او را گرفت و گفت اکنون چنان
بتو عاید میشود از محبت عبدالله بن سعد مرتد و مروان مرعوب و معاویه طغیان امیر المومنین عثمان
گفت ای پسر برادر من بگذار همه مرا که بد تو اگر زنده بودی ترا ازین امر منع نمودی و محمد
بن ابی شرمه از خانه بیرون رفته یکی از مخالفان درآمد و شمشیری بر سر وی زد و خون
بر معیبه که در پیش دست چکید و باین آیت رسید که تسکین الله و هوا بسمیع العالم الکاه
سودان بن حمران اصمعی غنی برو حمله کرد و ناگارش تمام رساند و شکوه المومنین
عثمان باطله خود را حمله ساخته شمشیر بر بجه او انداخت و ییغی از آنکسانش قطع گشت
و مورخان در قتل امیر المومنین عثمان رضی الله عنه اختلاف کرده اند و ییغی بر آن
اند که سودان او را بقتل رسانید و برخی گفته اند رومان بن مرعان شمش ازین باز کرد
و زمره گفته اند کنانه بن ابی شرمه او بود و طایفه ان امر را با قاضی و قیصر نسبت کرده اند
و مروان رضی بر کون رسیده شمش او را بر دست و بیکر برانید و چون خبر قتل امیر المومنین
عثمان بمعرض حضرت امیر رسیده با انجاستان فته اولاد و اجداد خود و بیره طایفه در بر رضی الله
عنه را مخاطب و معاتب کردند و زمان همایون بطله انالله وانا الله را چون کرد آن
بمنزل خویش باز گردید و مخالفان بعد از قتل امیر المومنین عثمان مرالش را غارت کردند
و خانه ابو هریره و ضد مرادی و بکر محبت قریب جوار را حراص یافت و ابن دافع و زور سنم دهم

یا نهروم و بی حقه خمس و ثلثین از هجرت است و او در مدت سه روز صاحب المومنین عثمان
در آن خانه افتاده بود و یکس از برادران استن در پشت بالافره نشیمنی صبی اتفاق کرده
او را بر تنحه در می نهادند و بجانب بقیع می بردند و او غن کنند و شخصی از بنی مایون مانع
شده گفت اگر عثمان را درین وقت بکشند من اهل فتنه را اخبار نامم نا اوارا برآور
میرودن کشیده رسوا سازند و بر غم بقیعی از اهل باریج صبی از اشتیانیان آن اجازه را عطا
نموده اند استغذ که در کورستان مسلمانان بیت امیر المومنین عثمان رضی الله عنه فیر
کنند لاجرم انجذاب را در عاقلی که واسطه بود میان بقیع و مضره بود و در فتنه درویدند
و در مضره الاجباب مذکور است که بروایتی یکس بر خواره دو انور بن رضی الله عنه
نماز نکرده و فوی آنکه حکیم بن خرام با حو لطلب بن عبد الغری یا حیرن مطعم را انجذاب
اقامت صلوة نمود و اعتقاد فرمود است که زیر رضی الله عنه بر امیر المومنین عثمان نماز نکرده
پوسیده ماند که در باب آمد شد اهل فتنه و خوف و اعترا ضات البیان مروی السور بن
رضی الله عنه و جوابها را انجذاب و توسط حضرت ولایت باب و انجذاب و مخانی کردن
ادان در میان آمد و کتب نوایح روایات متعدد و حکایات مختلفه در روایت و
چون این مختصر کنجایش نامی قوال در پشت بایر او روایتی که بخت اوب نبود فتنه
کرده شد امیر آنکه مطالعه کنندگان اقتدار غایب کسور اللسان را بر فتنه و برزگان
نموده بر خروان بکیرند که بعضی از امیر المومنین عثمان علیه السلام و بعضی از علویان
احکامات انسانی مانند نرندی و نسای و دار فطنی از تمام بن مزین قیسری روایت کرده
اند که گفت در آن اوقات که اهل فتنه و غوغا امیر المومنین عثمان را محاصره مینمودند و در
انجذاب برام سرار آمد و انفراد را مخاطب ساخته فرمود که ای امیر ایند که در وقتیکه رسول صلی

الیه علیه و سلم بنی مقدم شهر مدینه را مکرم کرد و ایندوران بلده غیر مایه بر روم اب غیب
نبود و آنحضرت بر زبان وحی باین گذرانید که هر کس بر روم را بحد و اب انرا بر اهل اسلام
حلال کرد و اند خبر میداد و باید عمل بهست پس من فریدم ان جاه را از خالص مال خود و ش
امروز مرا منع مینماید که از ان اب ما شام معاندان جواب دادند که اللهم نعم باریکر
ذوالنورین رضی الله گفت که ایامیدانید که مسجد رسول صلی الله علیه و سلم نیک بود و آنحضرت
فرمود که هر کس بحد و بقدال فلان را و انرا در مسجد انراید خبر میداد و باید قبول بهست
پس من ان بقعه را فریدم از خالص مال خود و در مسجد افرودم و شام امروز مرا منع مینماید
که در ان مسجد دو رکعت نماز گذارم انجماعت باز گفتند که اللهم نعم و امیر المومنین عثمان
باریکر فرمود که ایامیدانید که من تخریر حسن عمره کردم از صلب مال خود جواب دادند که اللهم
نعم باز گفت که ایامیدانید که رسول صلم بر جبر که بود در طارست آنحضرت ابوبکر و عمر بودند و
حق پس کوه در حرکت آمد بنابه که چاره از ان محصل افتاد پس مع صلوات الله و
علیه بای مبارک بر جل زده گفت اکنون میرانما علیک بنی و عذیق و شهیدان قاتلوا
اللهم نعم قال الله اکبر مهد و اورب الکعبه انی شہید ثلثا و الامام احمد جنبل رحم الله و مسند
خود از عبد الرحمن بن عمره رضی الله عنه روایت کرده است که در وفی که رسول صلی الله
علیه و سلم پنجمه حبس العمره اشتغال است عثمان رضی الله عنه بسوی آنحضرت آمد و مبلغ
هرار و نیاز از استن خود در کنار مسجد ابرار صلی الله علیه و اله الاخبار رحمت پس و بد
رسول را که ان وجه را میگردانید خود و میگفت فرمونی رساند عثمان را بر عمل که کند
بعد از امروز و این حدیث را دو بار تکرار کرد و در صحیح مسلم از عایشه رضی الله عنه روایت
که گفته بود رسول صلی الله علیه و سلم در خانه خود نیکه زده کاخها من فخره او سابقه پس

نفت
که بود کبر پس مردان و فرمود و او بر همان حال بود و سخن کرد با صدیق بعد از آن اذن در آمدن طلبید و او را
در رسول صلی الله علیه و سلم بر همان حال باو سخن گفت پس ایشان نمود عثمان پس پیوسته و عامه خود را را
ساخت تا موفقی که مکتوف بود و پوشیده شد عا بسته که گوید که چون سخن و دو نورین رخصه الله غنیم
مجلس مایون بیرون رفتند نفهم رسول الله ابو بکر و عمر متعاقب یکدیگر در آمدند و از زبان آن سخن
نگردی و پاک نزد ایشان و عثمان که بعد از ایشان در آمد ششمی و عامه بر بدن مبارک خود را گریه
فعال الا انهم من اجل تسخیر منه الخ لایکه در روایتی آنکه فرمود که عثمان روی کثیر الحماست کف من باید
بود این حاجتی باشد و چون بر این میاست بدشترم و او که حاجت خود را عرض کند و در جامع
تریزی از طلحه بن عبید الله رضی الله عنه مروست که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که هر چه می رانم
است و در پشت و رفق من عثمان است و در روضه الاماب سطرت که روزی رسول صلی الله علیه
و سلم خانه امیر المومنین عثمان شریف بروی دیو که رفته سر و نورین را رضی الله عنهما شانه میکند
و فرمود که ای دختر ک من گرامی دار عثمان را بدرستی که روی شبه اصحاب است از روی خلق
این در روایتی آنکه بر زبان ابیهم بیان کنز اند که انا قسبه عثمان یا بنی ابراهیم علیه السلام و هم
در کتاب مذکور است که روزی ام کلثوم نسبت رسول الله علیه و سلم نروان سرور زفته گفت
روح فاطمه بهتر است از شوهر من پیغمبر صلی الله علیه و سلم زمانی ساکت بود و جواب نفرمود و نگاه
گفت که شوهر نواز انجمله است که او را خدای در رسول دوست میدارند و از غیر خدا و رسول را دوست
میدارد و در پشت منتری برای وی نهی کرده اند که هیچ احدی از امت من فوق آن سر
ندارد و هم در آن کتاب سطرت که روزی چهاره جنفر حضرت پیغمبر را آوردند اصحاب را
فرمود که شما بروید و نماز نوازید که من برین هست نماز نمیکردم بسبب بریدن جواب او که آنکه
بعض عثمان القعه الله و اکثر کتب علماء سیر این خبر صحت غیر یافته که در عنونه حدیث که امیر المومنین

شماره
ثمان با شارت پیر از زمان بکه رفته محبوس گشته بود شیطان در معرکه سالمان این مدار انداخت که
قبض مد انورین مبادرت نمودند بنابر آن رسول صلی الله علیه و سلم پشت مبارک بر دوشی نهاده اصحاب را
انصاب را بخود جمعیت و محبت فرمود و چنانچه ثمن ازین کفایت در ذکر فروه مذکور ه سنی ذکر یافت
و بعد از وقوع بیعه الرضوان بوصحی پوست که امیر المومنین عثمان در سلک اجماع نظام دار و حضرت
خبر الامام علیه الصلاه والسلام بر زبان ابهام بیان گذرانید که چون عثمان برای کار خدا و رسول او بکه
رفته فاجست بنحو ایام که از فضیلت این معیت محمود ماند پس دست راست خود شارت کرده
فرمود که این دست دست عثمان است و دست چپ خویش را گفت این دست من است نگاه
دست چپ را بر دست راست نهاده از قبل دو انورین رضی الله عنه با خود جمعیت نمود و فرمود که
کوزی شرف عثمان که دست خواجه مرد و جهان دست او باشد و روضه العنقا مطهر است که شخصی
از علی مرتضی سلام الله علیه پرسید که در باب عثمان چه گوئی جواب داد که ایت کریمه ان الدین
لهم منا الحسنی و نشان کسانی نازل شده که عثمان بر ایشان ممت تقدم وارو و البصا کلام معجزات
امنوا و عملوا الصالحات ثم الهوا و امنوا ثم القوا و احسب ان ابن عظیم شان غایفه میکند عثمان
مقتضای ایشان است کلیبی مفسره گوید که است الدین یعقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یبقون
ما اتفقوا مساولا اذ ی لهم اجر هم عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون و نشان امیر المومنین
عثمان است و بقیه دیگر از مضمران بر آن رفته اند که مراد از او اوصو ما لحن و رسوله کریمه و المعصر
دو انورین است و البصا عبدالله بن عمر رضه الله و جمعی کثیر از ائمه نصره ها ان اعتقاد دارند که کلام
معجز نظام امن هو مات الله اللیل ساجدا و قاما الاله در باره امیر المومنین عثمان رضه الله
نازل گشته نقاست که چون خبر واقعه دو انورین رضه الله عنده یسمع شریف عالیله عبده رضه الله عنده
رسیده بلکه از انتخاب از زوده ظاهر بود و زبان تکلمه بالله و اما الله را چون گردان ساخته بعد از آن

گفت که شعر لکان فی الدنیا کریم مخلد خلعت و لکن بس حی خالده کریم را کریم که زیاده
کشش عمر ترا طبعه زحی عمر را و دان بودی و چون معبد بن ابی و فاص رنه ان حادنه شیعیه را شنود
بگریست و گفت در اوایل ظهور اسلام از برای محافظت دین و ملت خویش بحدیثه کریمه نمودم
بجهت حیانت شریعت از مدینه فراری باید نمود از معبد بن الحسب رحمة الله سوال کردند
که حال عثمان چون بود و گفت او مقتول شد در حالتی که مظلوم بود و قاتل او ظالم و کسی که برای
او مقاتله نمود و کشته شد و او را در میان احوال او ایستاد و قتال غرامه از عثمان بن عفان را نمود
زیرا که خلیفه بود پس و رحیم و کریم امیر برده و قاتل مجرمت است هم شب بیدار بودی و در یک
رکعت ختم کلام برود کار کردی بجان جوانمردی نمود و مجاریه در خانه او تا خون مسلمانان بخت
نکرد و ولس از وقوع شهادت او تنگ فتنه از علف بیرون آمد و عزرات و فحوات
نهایت بدرفتاریه نفیم اموال و حاکم صفت انقطاع گرفت در اسلام از راه و ادلا و
در بی النورین مراد الله علماء اخبار آورده اند که امیر المومنین عثمان در او ان جاهلیت و اسلام
بخت زن بقدر خویش در او روبرو و ام کلثوم که در سلک نبات سید کائنات
علیه افضل الصلوات انتظام داشتند از انجمله بودند و اسامی سایر ازواج و والنورین
و منیت فاخته بنت عمرو ان ام عمرو بنت حنظل بن عمرو فاطمه بنت ولید بن المعز
ام النین بنت عمنه بن حصن قرار ی رله بنت شیمه بن ربیعہ نابل بنت انصرافه و محبی
از مورخان را اقصا دانست که امیر المومنین عثمان را یازده سیر و شش و ختر بود و زمره
بخت سیر و نه و ختر گفته اند و در متعدد اربع هفت سیر و شش و ختر و کورست و از اسباب
پسران انچه منفی علیه است یکی عبدالله اصغر است که از رقبه متولد شده بود و در مکه
از عالم انتقال نمود و دیگری عبدالله اکبر که فاخته مادر است و دیگر عمرو و امان و خالد که والد

اینان ام عمروست و یکدیگر و سعید که از فاطمه متولد شده بودند و یکدیگر عبدالملک که مادرش ام البنین است
و در مقصد افقی عبدالله که برادر کورنیت و بعضی کولاول و کور انجانب یا زده گفته اند نام سید و یکدیگر
اورا عتبه و عبده و غیره نوشته اند اما از نامهای دختران و و النور بن مریم و ام سعید و عائشه
و ام ابان متفق علیه است و حب مقصد افقی نام سه دختر امیر المومنین عثمان را ام خالد و اردی و ام
ابان الصغری نوشته و تصریح نموده که مادر ایشان باید بوده و مورخی که دخترانش را با
فرموده گوید که یک دختر امیر المومنین عثمان ام البنین نام داشته و او از سر بری تولد نموده بود
و ابعا آنکس که دخترانش شش نفر اعتقاد دارد و ام البنین را از انجمله می شمارد و الله اعلم
بمخفی الحال و اما جمعی از رجال که در زمان شهادت امیر المومنین عثمان متولد شدند و در وقت عثمان
و النور بن رضه غنه در که عبدالله صغری و ابی بود و در طالعیت قاسم بن ربیع ثقفی و در عین علی
بن امیه و در بحر بن عبدالله الفزاری و در مصر عبدالله بن ابی سرج و در بصره و حرکان عبدالله
بن عامر و عبدالله خود و در شمره احمد بن قیس انجریسان فرستاده بود و در کوفه ابو جهم
اصغری در سنده کور حکومت استغال دست و در دمشق معاویه بن ابی سفیان و در حمص
بن الحارث بن الولید و در فلسطین علقمه بن حکیم و در قریه صحر بن عبدالله النخلی و در اذربایجان
اشعث بن قیس و در اصفهان سائب بن الاقرع و در همدان بشر بن امیه و در ولایت
ری سعد بن قیس و فلان دینه زید بن ثابت بود و قاضی که ابو هریره و کاتب امیر المومنین
عثمان مروان بود و حب شرط عبدالله بن سعید نجیب و حاجت انجانب بن لامش حران
تعلق دست کفار در میان مجلی از رجال حقیقه ان مظهر العجیب و مظهر النور سید امیر المومنین علی بن
ابو طالب از وقت ولادت سید بر سر دست نازمان او را که دولت شهادت
بر طبق خبر خبر انرا از نوایان بهر ادب و بهر علی الشان علی نسبت متقال علیه من الصلوات

اعلیا و من التمام انکلیا انا و علی من شجرة واحدة و اناس من اشجار شتی انوار وجودی و انفس الحیوة
مصطفوی و اصول ذات منیت صفات تعوی از یک شکوه بر تو ظهور گرفته و در سوره مثال
چون رسالت و مثال طوبی اتصال کلشن ولایت از فصان یک چوبار صفت نشو و نما پذیرفته
زیر که والد بزرگوار خانم الاینها عبدالله بن عبدالمطلب است و پدر عالمقدار شاه اولیا ابوطالب
بن عبدالمطلب و مادر پاکیزه گوهر امیر المومنین حیدر فاطمه بنت اسد بن شیم بن عبد مناف است و ان
مستوره اول هاشمیه بود که از وی هاشم تولد نمود و ولادت شاه ولایت در روز جمعه
سیزدهم رجب سنه ثلثین از واقعه قبل دست داد و بقوی طلوع ان کبر سپهر حیدر سنی از مطلع
مستی در سنه ثمان و عشرین از حادثه مذکوره اتفاق افتاد و تولد ان مولود عاقبت محمود
در نفس خانه کعبه زوی نمود زیرا که بحسب انقضاء بلکه بحسب مشیت ایزد تعالی نزد یک نوع
حل والده ماجده او در طواف بیت الله بود و ابن معاذت بروانی از اول افزونیش تا غایت
راج افزیده را سینه نکرشته و صبت تحت این خبر نزد بعض از مورخان فضیلت پیور از شاه
شبه در گذشته صبت خدا و در و صبت الهراش صدف کسی را سینه نکرشته این شرف
و چون دیده ابوطالب از نور چنین بسی ان گوهر شب افروز روشنائی گرفت بیان او فاطمه
در ضمن اسم شریفش اختلاف واقع شد چه مدعی ابوطالب ان بود که فرزه العین ولایت
را زید نام نهاد و فاطمه میخواست که ان فرزند از چند موسوم باشد و قول آنکه فاطمه انجاسا
حیدر نام نهاد و وجهی زانوالدی سمنی ای حیدره میوید این قول استبداد جو مادر مدعی
عصفر نهاد و از ان صورتش نام حیدر نهاد و با لافزه پدر و مادر بنا بر استغواب حضرت رسالت
ماب یا بموجب تلقین یافت غیبی اسم های اولش را بر علی قرار دادند اما کیفیت خباب
ولایت انساب ابو الحسن است و ابو الحسن و ابو اسلم و ابو الریحان و ابو تراب

و انصاف شاه مردان فراوانست و امیرالمومنین و العلم السالکین و امام المعتبرین و معصوم السالکین و فاضله
الغزار الحکیمین و امیر النخل و رفیق و اسد الله و ولی الله و مفید البلد و محب و در سلک انصاف نشست
امام حسن نظام دارد و چنانچه صاحب تصفیه العبد از کتاب موالید ایه که مولف عبد الله بن خطاب
است نقل نموده سید ابوالحسن و نعم النازر راجع انصاف حیدر کرار است و نقش خاتم امین انصاف
الملك منه بود الفقه چون چشم هانیون سید عالم صلی الله علیه و سلم بر جان جوشید مثال بر تقوی
افتاد و انوار ولایت الهی در شبهه خسته اش شایده فرمود یکی همت عالی همت برزخیش
داشت و بعد از آنکه مدت پنج سال از من شریف ان نهال جن اقبال نگذشت رسول حضرت
مد الهلال او را از حجره مرمت و الدین بطل عاطفت خویش جایی داده بنزد هانیون مرد شوی
با نام طغی امام البصرة بر برد و اندر ساری بزرگ بین صبی نزد خدایا نام یک کمال است که و انعام
و چون رسول عالم مقام صلی الله علیه و سلم الی یوم القیام بدایت طوائف انام بیوشت شد امیرالمومنین
علی علیه السلام برواتی هست ساله بود و تقوی ده ساله و بعد بی یازده ساله و جمیع احوال ان در
برج ولایت اول کسی است از صبا که نقد بن رسالت انحضرت کرد و در نفوس اموردن
و تمسیت بهام شریع حسن لوازم سعی و اهتمام بجای آورد و سوزی که است در خدمت مصطفوی
شدار سالکان طریق و فاضل و صاف بخشش است موصوف شده بر و سر کوبن مکتوف شده در اسلام
کارش بجای رسید که چشم فلک مثل او کس نگیرد و چنانچه موافقت کانه و معارک فاصله در
ملازمت حضرت رسالت شریک سجماعت و جهاد و مراسم بدایت و اجتهاد و مرجع و باضاف
الطاف با شایسته نفعر بیایسته رامت و ولایت و آرامت و اقطار امصار بر او است
بر الجیش اناس شریعت منین و لش میط نور علم البقیق خیرش منور با نور و حی کمالش
مصر را حرا و حی در ان زمان خلافت حدیثی اکبر و عمر و فاروق و عثمان و ابی النور بن رضی الله

۴۰ و اگر عبادت رخی را بپوشد و رخی را بکشد و رخی را بکشد و رخی را بکشد

۴۴ و کوشش

غالب پدرش را در محف و فن نمود و بنا بر وصیت آنحضرت صورت تقدیرش را ظاهر نشد
 عمر شریف امیر المومنین علی صلوات الله علیه بر وایت اشهد و افصح شصت و سه سال بود و بعضی از مورخان
 پنجاه و شصت سال گفته اند و زمان امامش بنفید شیعیه بیست و نه سال و ششماه و چند روز و او مالی که
 بایر خطه خلافت بر وایت بقول صحیح چهار سال و نه ماه امام عبدالله ابی افعی یا آنکه در مرآة انجمن نفع
 نموده که قتل عثمان در قزوین هم سنه خمس و ثمانین و نفع یافت و در ذکر امیر المومنین علی نوشته
 که و کانت خلافت اربع سنین از عمر اشهد و ایام و حال آنکه با اتفاق مورخان و در همان ایام که عثمان
 عمر شهادت رسید طوائف انسان پادشاه مروان سعادت گرفتند و از ذی حجه سنه خمس و ثمانین تا
 رمضان سنه اربعین چهار سال و نه ماه میسر و والعم عبدالله الاحمد الهی لم یولد لم یولد رسایل ارباب
 فضایل برین روایت اشغال دارد که بعد از ارتحال عثمان رضی الله عنه خدو روز شرافت قبایل از مردم
 مصر و کوفه و بصره بلذمت حضرت ولایت مرتب رفته گفتند که امیر المومنین عثمان بجهان جاد و ان
 انتقال نمود و مسلمانان را از امامی چاره نیست مناسب آنکه قدم بکرم بریند مشید خلافت نبی و جمن
 اهل خلافت را از رشحات محاب عدل و احسان حضرت و نصارت دبی امیر المومنین علی فرمود
 که انما سئس شهادت بقبول این هم چندان اثری ندارد زیرا که یقین تصدی خلافت موقوف بر آن
 صواب نمایی اهل بدست که بملوک قدر از اشغال و اقدار انستیار یافته اند و مصریان ابن سخن را باطل
 ان طایفه رسانیده حصار مصر که بدر ملک جمهور اصحاب رسول منشرح الصدر باسان است
 اسان شتافتند و بزبان نیاز و اخلاص معروف داشتند که اهل اسلام امام عانی مقام ضرورت
 و بنا بر حال طوبست و صرف حسب و قربت خرابست نبوی و علوی باطلان مصطفوی و محال علم و
 فراست و وفور حلم و کید است و کتب دعوات عایده افرو به و ترک معرفات فاعده و نبوی و حج فزیده
 مقلد این کار از نو سزاوارتر نیست توقع آنکه فامت قابلیت خود را بجلعت خلافت سارایی و ابلا

در کتب معتبره و در ایام امیر المومنین علی علیه السلام

مرحمت خداوند بر روی روزگار مکنان بکشی حضرت ولایت با نجات از قبول ان از خطره نمود
بالاخره بواسطه کثرت ساله مخلصان بر زبان اهلایم بیان کردند که این مهم بی حضور علمه در پیشیت
نپذیرد و اهل اصحاب شیخه بطلب ان دو بزرگوار فرستاده ایشان مجلس نهادند و بنام و ستاوند
که باینکه مسلمانان بیالمت نمایند ما متابعت فرمایم و این صورت در نظر اهل معرفت نامرعی نموده ملک
اشتر علمه را و حکیم بن صلبه زبر را طوعا و کرها حاضر ساختند و ان امام عرصه افاق از نهایت مکارم
اخلاق البشائر تعظیم و احترام تمام نموده فرمود که اهل اسلام اما می خوانند و هر کدام از شما که بدین
منصب رعیت می نمایند را مضایقه نیست علمه در برابر جواب دادند که ما و تو را را چگونه این تنها
بر خاطر گذرد و انگاه نخست علمه دست بدست شاه ولایت رسانیده بیعت کرد و چون دست
علمه باین زنجی که در معرکه احد خورده بود وصل بود صیب بن دوح گفت که بدست او و علمه نام
و بر وایت گفت الله و مقصود انقی شاطولیا بنفس نفس این کلمه بر زبان رانده انقصه در ان
روز حواصن اصحاب دست بیعت بنجاب ولایت بنفست داده روز دیگر خاص و عام در
شعادت میله استعوا و یا صد مکر زمره از مخصوصان امیر المومنین و بقوی عبدالله بن عمر و
محمد بن مسلم و حسان بن ثابت و زید بن ثابت و صیب بن یسار و عثمان بن عفان بن حسان و
عثمان بن بشره و کعب بن مالک از انجمله بودند و عثمان بن بشره انصاری گفت بریده نایله را با این
خون او و امیر المومنین عثمان نزد معاویه بیاور و بعضی از بنی امیه بر ان نفس بدان ولایت
رفته برخی روزی چند در مدینه مخفی گشتند و بالاخره بطریق مکر که مکره که تختد شاه ولایت
هم در او ایل ایام خلافت قصد عزل حال امیر المومنین عثمان کرده چون معاویه بن شعبه ازین
اندیشه و قوفت یافت بلازمست عتبه علیه شتافت و بزبان دو لغوی معروض حضرت
امامت بنامی کرد ایند که در باب تغیر حکام بلدان خدا نافر باید نمود که خبر بیعت ایشان

انبار باید و الا اختلال در قواید سیاسی خلالت پیدا خواهد شد و این سخن مقبول نباشد و روز دیگر
 شرف لازمت رسید و عرض کرد که معضای بدای امیر المومنین عین موافقت در غل علیه السلام
 رومی اله عنایت فرمایند و تا موافق از منافق تبار کرد و متعارف ان حال عبدالعزیز بن عباس رضی
 عنها از مکه بدین رسید و دید که معمره از مجلس میرون میرود و چون شرف با موسی
 امام المسلمین شرف گفت پرسید که معمره چه هم آمده بود آنحضرت فرمود که میزور را از غل
 حال عثمان رومی اله عنه نبی کرده امروز در امر بغل ایشان شرط بانه بجای آورد و عبداله
 گفت میزور نصیحت نمود و امر از جانب این گفت و شنود معمره رسید گفت پرسید
 نصیحت مرا بسمع رضا انصاف نماید با وی حیانت باید کرد و در روضه انصاف سطور است که چون
 عبدالعزیز بن عباس رضی اله عنها تدریس اول معمره را پسندید و تفسیر ولایه امیر المومنین
 معان بخصص معاویه بن ابی سفیان را مصلحت دید امیر المومنین علی حبیب عدم رضا او را
 بدان امر سوال کرد و جواب داد که معاویه و اصحاب او طالب جاه و حکومت اند و کلاه
 تو انجاعت را مغزول کردانی دست تنهای ایشان از مسننات نفس کوتاه کرد و درین
 جهت در مقام عداوت آمده ترا بغل عثمان رومی اله عنه شتم دارند و عقاید اهل
 را بر معاویه قرار دهنی تا من او را از ان دیار چون موی از خمر میرون آورم امیر المومنین
 فرمود که و ما کنت متدا المصلین عند الاعترافی که مردم بر عثمان رضی اله عنه داشتند
 از خبیثت ظلم حال و عاشقان او بود و اکنون که من بر غل ان جماعت قدرت دارم
 چگونه در فخل مسلمانان از تسلط ایشان اهل نایم ابن عباس رضی اله عنها گفت ای امیر المومنین
 تو بر نفوت و شجاعت خود اعتماد داری و حال آنکه نسبت این امر حطیر بدون تامل و تدبیر
 مسرع بر نسبت حضرت امیر فرمود که هرگاه در سوانح امور با تو مشورت نمایم آنچه جوابی بگو

در این باب و از این باب که در این چندین روز از این کتاب

و اگر اعیاناً بخلاف مقتضای رای تو عمل فرمایم شرط متابعت بجای آنکه عبدالله جواب داد که اگر
عزیز الطافه در انقضای خود حیدر را در حکومت ولایت را بجا بیاورد در محرم صبت
و ثلثین از هجرت حاتم النین حضرت مقدسه امیر المومنین علی عثمان بن صفی را حکومت
بعبه و عاده بن مسان را بامارت کوفه و عبدالله بن عباس را بامرواری و شق نامزد نمود
عبدالله رضی الله عنه چون میدانست که عاده بران ولایت استیلا تمام یافته و قدم است
برسختن خواهد آمد آن هم را قبول نمود و جعل بن صیف بران امر متعین شد اما عثمان بن صیف
چون خواجی بعبه رسید عبدالله بن عامر دست از حکومت کوتاه کرده بای در راه مکه نهاد و عثمان
بشهر درآمد با ستالت مبای در عبت مشغول است و عاده چون برنال رسید شنید که مردم
کوفه غرابو موسی کسی را بامارت قبول ندارند لا جرم بجانب مدینه مراجعت نمود و چون عالم
بمن علی بن ابی افرح و مول عبدالله رضی الله عنه خبر یافت بیت المال را از خود و انقشه
خالی کرده بطرف حرم حرم شرافت و نفس بن سعد بعد از آنکه نزدیک بمعبه رسید طالبه
از اعیان آن دیار لوازم استغالی بجای آورده او را معذور و محترم بشهر بردند و مراک عبدالله
بن سعد و ران او آن بجانب شام رفته بود اما جعل بن صیف چون بمنزل بنوک رسید
جمعی از شامیان بمنش آمده بر رسیدند که از جای ای و بکجا میروی جواب داد که علی
را بامارت شام نامزد فرموده گفتند باز کرد که مانع خلافت علی رضی الله عنه و نه بامارت شام
گفتیم بکس و برین تصد با شما اتفاق دارد و جواب دادند که مجموع اهل شام با ما موافق اند
و خون عمار را از علی طلب خواهند نمود و سهل چون این سخن شنید بدین بارگشته کیفیت
داعیه را بر من شاه او یار رسانید این معنی موجب طلال خاطر او گردید و در محافل ظلمه و سیر
با امیر عالیشان و موافقت عایشه صدیقه با این ن بعد از فرار امر خلافت ظلمه و سیر

بخدمت حضرت ولایت بنقبه شتافتند و طلب امارت بعبره وزیر توقع ایالت کردند و امیر المومنین
فرمود که نام و معین من بغیر شما کجاست اگر بفارغ شب از شما فرما و هم در میان و قایل باک شتوت
کنم و ایشان ازین معنی رنجیده طالب بماند گشتند که در هیچ قنده معنی نمایند و در آن اثنا خبر بدیده
رسید که عایشه بعد از فراغ از مناسک حج منوبه مدینه شده بود و چون در اثناء راه شنود
که امیر المومنین عثمان بن عفیل آمده و علی مرتضی بر مسند خلافت نشسته برین قصه الکفاری بلغ
نمود و بطرفت که باز گردید بنار علی بن ابی طالب و گفت در غمید طلحه وزیر جاکبر شده از
حضرت امیر اجازت طلبیدند که بگریزند و در آن دیار ساکن گشته بکلی اوقات را باورد و وظایف
عبادات معروف دارند و امیر المومنین فرمود که چون اراده شما بر پیمان من مقصود است
بهر جا که بخواهید بروید و طلحه و زبیر محرم شتافتند و در ملک طایمان عایشه انظام یافتند
و مقارن امال عبدالله بن عامر از بعبره با مال وافر و علی بن ابی از بن با خوسته شکاثرید را بخا
رسیدند و بعد از تقدیم استعاره خواهر بر مخالفت امیر المومنین علی صلوات الله علیه قرار داده
بنابر استنصاب عبدالله بن عامر عنایت بعبره نمودند و فرمودند که در اموان که فساد می دهند
که ام المومنین عایشه و طلحه و زبیر حیت طلب خون امیر المومنین عثمان و اصلاح بهات اهل ایمان
مجانب بعبره میروند بر کس طالب احراز ثنومات اخروی است باید که مراقت ایشان
اختیار نمایند و از مردم حرم و غیر ایشان بر دانی هزار نفر و بقوی صد هزار کس بر ایشان محج
شدند و عبدالله بن عامر و علی بن ابی اموالی که از بعبره و بمن همراه آورده بودند بر آن
شک نمودند و بعلی حلی کوه بکرم موسوم بکبر و بیت و نیام خریده پیشکش بشهره کردند
نمود و با خود و حبش را بر آن بار کردند و در مقصد اقصی و بعضی دیگر از کتب علما با ظلام طلب
اتمام فرمود گشته که در آن ایام که عایشه خاطر بر سفر بعبره قرار داد و روزی بخانه ام سلمه رسی

منها رفته گفت که اهل فسا و فتنه عظیم الیکمته چون عثمان را عرق ریختند و اکنون طلحه و زبیر ^{طلب} منته
خون آن طایفه مظلوم منوجه عراق عرب شده اند و جهت اصلاح احوال است و احکام قواعد
مبانی ملت میروند من خبر با ایشان را نفقت مینایم امید آنکه تو نیز درین سفر با ما مواظبت
فرمائی و ابواب مخالفت بکشای ام سلمه رضی الله عنها از شنیدن این سخنان مضطرب
گشته گفت ای عایشه ما که علوشان و سمو مکان علی بن ابی طالب را خفین میدانیم و قریب
قرابت و حضور منبس را نسبت بحضرت رسالت علیه السلام و آنچه معلوم داریم بکدام تاول
با او در مقام خلافت ایم و حال آنکه تو و یزید و ابی المومنین عثمان را کفر نسبت کرده مردم را
بر قتل او تحریص می نمودی و امروز میگوی که من طلب خون او مینمایم ترا بخدای تعالی بسوزند
میدهم که از رسول صلی الله علیه و سلم شنیدی که فرمود اندکی از ایام و سالهای تو اید گفتن
که مکان ابی در عراق که از اجواب گویند بر یکی از زنان من با یک کند و آن روجه من و
فیه با ضیه باشد و استماع ابن مغال من بر تبه متغیر کردم که انانی که در دست داشتم بر زمین
افتاد و رسول صلی الله علیه و سلم التفات فرمود و گفت چه می شود ترا ای ام سلمه گفتیم
رسول الله با وجود شنیدن این سخن چگونه بغیر حال من راه نیاید و آنحضرت خشم نشسته
و نظر همایون بجانب نو افکنده گفت همان می برم که این زن نوباشه با جبر او لغوی
با جوار السفین عا لیه گفت بلی چنین بود که بر زبان آوردی و من فسخ این غرضت کردم
بوج نفی خبر از هیچ سلامت نسبت و چون عبدالله بن زمر که خواهر زاده عاصه رضه بود و
صدیقه او را بغایت دوست میداشت از بن قیل و قال خبر یافت نزد عایشه
رضی الله عنها رفته گفت اگر تو درین سفر با ما همراه نبائی من خود را هلاک میسازم
یا سر و پا برهنه روی در صحرا و بیابان می نهم و جذبان مکر و حيله بفرستد که بار دیگر عایشه

رضی الله عنهما غرم حرم کرده برانفت مخالفان شاه مردان موجه بصره شد و بعد از طبعی منازل
 ببول رسیده بنام کلاب ان توایمی بستند و از دلیل پرسید که اب راجه نام است جواب داد
 که جواب دعایش رضی الله عنهما زبان بکلمه امیر جماع کشاده طلحه را گفت ترا خدا سوگند میدهم
 که در انحراف باز گردانی و طلحه از سبب راجعت سوال کرده عالت حدیث مذکور را انصر بر
 فرمود طلحه گفت دلیل علط بعضی رسانیده این جواب نیست و عبدالله عنیا او ای شهادت
 نمودند که این موضع دیگر است و جواب نیست و اول کوای و روغی که در اسلام واقع شد
 این شهادت بود و دعایش رضی الله عنهما باز اتفاق ایشان روان گشته چون بنوایمی
 بصره رسیدند عثمان بن صفی که بفرمان شاه مردان حکومت آن دیار میبود و عمران
 بن الحصین و ابوالاسود و طبعی را نزد طلحه و زبیر فرستاده از سبب آمدن سوال نمود
 و اعبه ایشانرا معلوم کرده بنده اسباب قتال اشتغال فرمود و عالت بی اندیشه
 روز دیگر لشکر درآمد و در قضای بیان شهید که انرا مرید میگفتند باستاند و طلحه بر دست
 راست و زبیر جانب چپ او قرار گرفتند و سپاه بر کرد و مودج صفت کشیده مسند قضای
 گشتند و عثمان بن صفی نیز بر آن موضع شتافتند و در برابر ایشان ایستاده بنحیه دوم
 خویش بروافت و نعامت خلق بصره در آن مکره حاضر گشته طلحه و زبیر زبان تقداد
 مقابل عثمان یکشانند و ندکار قتل او کرده جهت طلب خویش از حاضران عالت
 حبستند و بعضی از اصران تصدق ایشان موده بزخی گفتند این دو شخص یعنی برقی علیه
 السلام بعیت فرموده اند و حال احمد شکسته میخوانند که بهانه طلبیدن دم عثمان را نام رهاست
 بخنک آوردند و در آن اثنا جاریه بن فدایه غمی او از بر کشید که ملهم المومنین بخدا سوگند کرد
 عثمان نزد رسول اسلان ترست لکن امر که تو اختیار کرده و بیگانه بوده مرست خویش

۳۴ بن بصره جمعی از ارباب را بصلی که از اندر کشیده و لوقا ناز عالت رضی الله

قیام نموده برین جبل ملعون سوار شده و در میان دو لشکر ایستاده اگر بطبع دست تکبیر
این مهم گشته بمنزل خویش مراجعت فرموده استغفار نای و اگر ترا بکوه بیرون آورده اند از
مردم اجازت خواه تا ترا بوطن رسانند و طلحه و زبیر را مخاطب گردانیده گفت اگر چه شما جوانان
بغیر پادشاهان و اشراف و حقوق انصاف احوال در زنده زمان خود را در بس برده نشاندید و زوجه
رسول را علی علیه السلام از خانه بیرون آورده و در یمنین مجعی بار داشته اید طلحه و زبیر از استماع
این مقال اصلاً متاثر نشدند و بس جواب نگذاشتند و مهم از قبل و قال بجک و جدال سرایت
کرده چند ضربات محاربه و متعلقه قایم بود بالاخره در شبی مظلوم که باران می بارید طلحه و زبیر
بسجون بدر الاماره برده قریب چهار صد کس را از منافعان و مخالفان عثمان بن حنیف
بیخ بستند و حبس بگردانیدند و عثمان را دستگیر کرده خواستند که از پای درانند لیکن قایم
مقاومت عایشه از رنجین خون او در گذشتند و محاسن را که طویلی و است تمام بر کنده او را
اجازت دادند که هر جا خواهند و عثمان ملازمت شاه مروان ستافتند انصاف نخواست
او را ستانست و بعد از آنکه عثمان نام خود بر زبان آورد امیر منبسم شده فرمود که مرا نزد
مارفتی و جوانی امرو باز آوی تعلست که چون بهره مکر نسخه طلحه و زبیر در آمد و باب منصب
در میان ایشان مخالفت پیدا شد و عایشه و زبیر یکسان گویان گویان فرمود که ما زان
نصین خلیفه عبدالله بن زبیر بامر پیش نازی قیام مایند و گفت حضرت ولایت صحبت از عید و زول
در منزل فی فار و میان و همه حضرت بصوب بهره جدا را جماع سپاه نصرت آثار علماء اخبار آورده
اند که چون امیر المومنین علی علیه السلام سنو که عایشه و طلحه و زبیر خواطر بر مخالفت قرار
داوه شود بهره گشته اند و افعه این را پیش نهادیم عالی نیت سافه از اهل مدینه استنداد
فرمود و بعضی از متوطمان غرب از فرموده مخالفت نموده از خود بسیار برانسته و انواء مردم

و ایر و سایر گشت و در تیان بر سبیل اعلان یابیم گفتند که ما علی را نصحت کردیم که فتنه عثمان را بسازد
نماید با مجلس ابواب خلاف گشاید و او حسن را بر اسمع رضا جایی نداد و لاجرم خبر آن فتنه و فساد
در اشغال آمد و غیره و رسید انار حیدر کرار از ساکنان آن دیار از بسیار یافته به جناح اشغال
بانهصد کس از ابطال رجال از مدینه نهفت فرمود و بقصد آنکه سر راه بر میانان گرفته باشند
را از وصول بمقصود مانع آید و در آن سفر از اشراوت و بهایر و انصار عبدالله بن عباس و ابوسهل
بن عمرو بن الحراج و ابوقفا و انصاری و الوهشم بن النعمان العصبی البدری و حزمه بن
ثابت ذوالشهادتین در ملازمت امام العقیلین بودند و در آثار راه نزد خباب و لایث
بنه بوضع پوست که طلحه و زبیر بهقت گرفته اند و اوراک ایشان مندرست لاجرم در
مقرل دی فارجهت اجتماع سپاه نصرت سوار توقف نمود و رسولان سخن دان متعاقب
یکدیگر میفرستادند و آمده مردم آن مملکت را بهجت معاونت طلب است و ابوموسی
اسفیری که حاکم کوفه بود خلافت را از نصرت انحضرت مانع آمده گفت علی و طلحه طلب ریاست
هر کس از شما مایل بدیاست باید که یکی از ایشان بپونزد و هر که را غلب اخلاصت غلب
آنکه پای در دامن انزوا و سجد لاجرم قاصد آن شاه مردان مایوس بارگشته کعبهت حال نمودند
و انحضرت بر شدت حصومت ابوموسی اطلاع یافته قره العین و لایث امام حسین و عمار
بن بامر راجعت تمثیلت ان بهم میفرستاد و چون کوفیان از قرب وصول ان دورفت
صاحب توفیق خبر یافتند جمعی کثیر از مردم خرواقیناس از اشراوت و اوساط انان من
موجب کواکب اسامی اشغال نموده سعادت و سبوس نوزیده رسالت حاصل کردند
و انحضرت را مغرور و محترم میفرستاد و در آورده خلایق در مسجد جامع مجتمع گشتند و ابوموسی خبر داد

صاحبده خودی میگوید و بنیاد ارکانش در این است که قطع نمیکرد و متعذر میخواست
با او در مقام میجستند و امام حسن علیه السلام را علی بن ابی طالب را گفت که این جوان را

امام حسن علیہ السلام

بجانب دي قار و حرکت آمدند چون از زمین ایشان سه روز یکدست مالک شهر باد و از ده هزار کس
 متوجه معشکر جاپون گشت و در این آنکه نمای لشکری که از کوفه بدو حسب دو انقاریدی قار
 رفتند و از ده هزار بودند و العلم عند الله تعالی در وقت آنکه حجاب کشیده شد جمع کثیر چون مسباه کوفه
 در ظل رایت شاه ولایت مجتمع گشتند حضرت بطون بعینه نهفت فرموده قیام بن عمر در آن
 گذاردن مقام نبرد عایشه و طلحه و زبیر و سعاد و ابی انزله از و خاصت عاقبت نالفت بعد از آن
 مبلوک طریق مصالحت و موافقت دلالت نمود و مصاع بعد از وصول بمجلس عایشه و طلحه
 سخنان معقول مباح ایشان رسانیده همه را بصلح و مصالح مایل گردانید و از آن جانب نیز عام
 بن کلب با قریب کس برسم رسالت نرود شاه ولایت آمد و آنحضرت کوشش پیش ایشان
 را بدر را لفاظ هدایت انار کران بار گردانیده ان نصاب موثر افتاد و ان صد نفر از مادی
 خوابت ببر چشم هدایت رسیدند و باز امیر المومنین علی ۱۲ معیت کرده و عاکو و شاخوان بعینه
 مراجعت نمودند و آنحضرت بعد از طی منازل بنو امی بعینه رسیده بادی مقرب جام مساکر نصرت
 علیه که بقول صاحب کشف الغم بیت هزار نفر بودند گردانید و عایشه و طلحه و زبیر بیرون فرستاد
 با می هزار کس در موضع خزینه منزل گزیدند و کثرت دیگر از جانبین ارباب صلاح و تقوی حجت
 تمییزت امر مصالحت و حرکت آمد و متوجه ان شد که قتل عثمان از معشکر نصرت ایشان
 بیرون روند تا هم صلح فیصل داد و ان جماعت پیش از بانند کس بودند و اکثر و سگت خاوید
 فیما بین عزت انتظام داشتند مانند مالک اشتر و علی بن الحکم و عدی بن حاتم و سرخ بن ابی
 و خالد بن بلعم و غیر هم و چون ابن طلحه از لشکر گاه شاه ولایت نباه خارج گشته بکوشه نزول نمود و بگوید
 گفتند که بی شک مصالحه علی و طلحه و زبیر مسیح بر نعل است اکنون بفرموی باید اندیشید که ازین مهله حاجت
 و بعد از فیصل و حال حاضر بران قرار دادند که جمله پیش از آن مصالحه بمقتضای تبدل باید و سحری که اماب

۴۱۴۰ بکلیان تصور کرد که امیر المومنین علیه السلام را در میان خود می بیند

خانیق الا نوار بعد شبی خون ثوابت و سار علم زرنگار بر او از خست مجموع ان طالع بر اسبان با و فدا سوار شده
 بجانب مشنگر عالت تا خند و دست باند از خن خبر بر آوردند و ازین جهت سوری معلوم در ان
 این است لا جرم طلحه و زبیر بنه بپاه اندام نموده قدم در سحر که جنگ نهادند و قتل امیر المومنین
 عثمان چون دیدند که خبر بزمیر ایشان بدست مقصود رسید باز گشته حوذا بمسگر جایون اثر
 و چون فوجی از لشکریان عالت این از فغانب میبوندند اوازه در انداختند که انبک طلحه و زبیر
 شبخون آوردند لا جرم امیر المومنین علی بن ابی طالب را ستن سباه صفت شکن احتفال نمود الفقه صابجی
 که خدمت گذاران فضا و قدر هودج زراعت و خوشید را بر محل سپهر کبود باز کردند و نظارگان
 اسکان برده در فغانم بپسر کشیده رو با سنا آوردند طلحه و زبیر هودج عالت را در زیر گرفته
 و بر محل مکر نهاده و پیش صفت لشکر باز داشتند و میمنه و میسره ترتیب داده را بقتال
 و جدال بر افراشتند و امیر المومنین علی نیز چنانچه باید شاید بنوبه صفوف جنود و طفر درود
 بر داخته بر اسب سوار و اسب سوار شد و فرمود که نذا کردند که بچکس در امر محاربه بعمل
 نمایند تا امیر المومنین محبت بر ما کنین تمام فرماید انگاه شاه ولایت پناه بیان هر صفت
 شتافته زبان الهام بیان شفقت عالت و طلحه و زبیر کشاد و عالت بر بیرون آمدن ان
 حرم حرمت و زرقای او را بر شکنج معیت طامست فرمود و بر دانی رسد و تقوی طلحه
 نیز پیش طلبید و ایشان از مقام خود در حرکت آمده بمرتبه نزدیک امیر المومنین علی
 رفتند که گردنهای اسبان ایشان از یکدیگر گذشت و امام السلبین بعد از اود مفداست
 برایت آتین از ایشان پرسید که سبب چیست که با من علم فحال افراسته خون مرا حلال انداز
 ابد جواب دادند که چون تو اهل فتنه را از اطراف طلب کرده بر قتل خلیفه مظلوم مرتیب
 نمودی بر ما و سایر ما واجب است که در خلع نور اسم سعی و اتمام بجای آوریم علی بن ابی طالب

که شما قعاس عثمان از من بی طلبید و حال آنکه نورخون او از شمشیر پادشاهی مکه اکنون بیامید
تا باید بنامم و دعا فرمایم که رضا هر کس مقرون بقبل عثمان بوده باشد بقداب منعم جابر قرار
گردد و طلبه و زیر از مصلحه اعراس نموده و لیر در نصحت البان افزوده و را هزار میر گفت که بر خاطر
واری که روزی من و تو در ملازمت حضرت رسالت بجای میرفتیم و دست من در دست تو
بود آن حضرت ترا گفت ای بر علی را دوست میداری جواب دادم ای پسر رسول الله
آن سرور فرمود که زود باشد که با او در مقام مفاصله ای دوران حال عالم باشی پوشیده ماند
که مورخان این حدیث را بر طاعت مختلفه در موهلات خود ابراد کرده اند چون مفضل
ان روایات مشعر بظلم زیر است بر امیر المومنین علی علیه السلام ملک سخن گذار تکرار آن
بما ورت نمود و قصه چون زیر از آن افکار اهل سکوت و مران سخن استماع نمود گفت با ایشان
کجاستی ما و من و ادوی که اگر پیش ازین بخاطر مبدعتم بر کر با تو راست مخالفت نمی گویم
اکنون بخدا سوگند که با تو حرب بنام انگاه شاه و ولایت پناه نصبت خویش پیوسته زیر
نزد عالیه رفت و حدیث مذکور را با او در میان نهاده قصد نمود که از آن معرکه بیرون برود و اما
بپیشش عبدالله زبان طاعت کشوده گفت تو بجهت این حدیث دست از حرب باز میداری
بلکه از و هم شمشیر خونریز این ابی طالب ترک سنیه نموده بیکر بزی ز پسر از شنیدن این سخن
خشمناک شده سر نویت بر لشکر امیر المومنین حیدر حله کرد و بمیان صفوف درآمده بی آنکه
کسی را مجروح ازو بازگشت با عبدالله گفت که هر کسی که چنین استیلا یافته باشد چگونه این
و لیری تواند نمود و عبدالله در باب مراقت در امر محاربت مبالغه از حد اعتدال در گذرانید
زجر گفت چون با علی مفاصله نمایم که سوگند خورده ام که هرگز با وی حرب نکنم عبدالله گفت بکفار
سوگند بکی از غلامان خود را آزاد کن و بر اهل الامر این معنی را قبول نموده غلامی محمول نام را آزاد

روایند و یکی از شعرا در آن قصه این رجز در سلک نظم کشید که به حق کجواله بگویند و نه
 نظاره نه عن مینته و الکت قد لاج علی جینه و چون حضرت امیر و بد که صلح مسبر بدست فرمود
 نه گیت از باران ماکه دل از جان برگرفته با مصحف مجید نزد یک باین طایفه رود و ایشان
 را بمغنون کلام معجز نظام دعوت نماید شخصی از لشکریان مسلم نام الفای جاودانی را بر حات
 این جهانی اعتبار کرده با مصحف در دست نزدیک لبقت اعدا رفت و بلفظن امیر المومنین
 کلمه جذبرایان آورد و مخالفان را بفرمان مجید دعوت نموده شهری دست بردار و البصر
 شمشیر بکنند و مسلم مصحف بدست گرفته دیگری آن دست را بر منقطع خست و آن
 سنان مصحف را بر دوازده نگاه داشته بر خنجر دیگر از بای در آمد نگاه نایره قتال اشغال
 یافته از جانبین مروان مرد و دلیران معرکه فرود در میدان تا خند و بزم شمشیر بر آن
 شعله سان خاک بیابان را بخون یکدگر کل ساختن غنمائی بآن تند خوی آغاز سرافشائی
 کرد و بر سر بر دوازده دلاوران بر خاشخوی شرط جان بجای آورد و منوی نمود و آغاز شمشیر بانی
 ز دست بملوانان سرافشائی سنان چون شعله آتش بر افروخت بحکم مروان افلاک
 و جان سوخت لکان و مبرون پوست نامم جدا شد جسم و جان از هم یکدم دور و از روز
 هوناک از لول صباح نادقنی که موج خورشید از بختی افلاک بجانب کوه خاک متقابل
 شد آتش قتال مستقل بود و بالاخره آفتاب فتح و طغرا از مطلع اقبال امیر المومنین
 حیدر سر بر زد و اکثر مخالفان روی بپاوی فرار نهادند اما جمعی از جمله بصره شتر را نشدند
 احاطه نموده دست از جنگ باز نداشتند تا بران شاه مروان محمد بن ابی بکر و مالک شتر و
 جمعی دیگر از دلیران فرمود که آن شتر را بی کنند و ایشان بر اهل بصره حملات متواتر نمود
 خود را بشتر رسانیدند و مالک شتر بدو ضربی در پی و بای حمل را بی کرد و با وجود آن حال

شتر از بای و رنجام و متعارن و نوع انصورت شاه و ولایت بد بخار رسید و فرمود که ای ملک
بکامی و بیکر حل را قلم زن که اورا من نگاه داشته و ملک بران موجب عمل نموده شتر بنفاد
و بروایت ابو جعفر و بنوی ان حل را ابراهیم صبیح کوفی بی کرد و بر هر تقدیر چون هودج تپال
شد عاینه زنده فریاد بر کشید که با ابا الحسن ادا ملکست فاجع و انحضرت محمد بن ابی بکر
را گفت که خود را در باب و محمد نزد و بیکتر رفته دست به هودج در آورد و تا معلوم نماید که از زخم تیر
اسپی بدور رسیده مانی و در ملک برکشید عاینه زنده خورده ام المومنین زبان بفرین کشاد و گفت
نویسنی که دست تو بجای رسیده که بغیر از رسول صلی الله علیه و سلم دست هیچ احدی بدینجا
نرسید محمد بن ابی بکر گفت من از همه نزدیکتر نبودم و من تر بن مردم نسبت بنوع عاینه
رفته الله برادر خود را شناخته خاطرش آرام گرفت و شاه مردان فرمان داد و کیم افریده
که نخچیان را تعاقب نماید و زخم خورده را نکشد و عاینه را بجانه عید الله بن خلف الهراعی کرد
سلک اعبان بصره انتظام است و در آن معرکه بر خرم و و انفقار بدار البوار شناخته بود و در
در کشت العمد مسور است که در جنگ حمل ساند و برار و منفقد و نو کس از لشکر شاه
رفته الله عینا بقتل رسیدند و از سپاه شاه و ولایت نجاه برار و هفتاد و کس شربت شهادت
جشن دهند و تاریخ نزدیک بر بورت که در آن معرکه هست برار کس یا نهفته برار کس
گشتند و از منجمله برار نفر سپاه امیر المومنین حیدر را بودند و باقی از حبس عاینه زنده الله
و در روضه الصفا که بورت که در آن محارب به قرب نهفته برار کس از خود عاینه بقتل رسیدند
و نزدیک برار نفر از ابناء امیر المومنین علی و بعضی به حبس منجمله شهادت لشکر انحضرت
از برار کم بودند و از نهصد زیاده و بغوی از موزغان در آن معرکه دو سبت و هشتاد و
از قبیلکه بنی حبه که بهار شتر عاینه را بنوبت بیکر فتنه مفلوح اید گشتند و از جمله مدائن

شکر عایسه بکی ز برت و نسبت ز بر بعضی بن کلاب میرسد بدین ز نسبت که ز بر بن الحوام میزند
 بن اسد بن عبد الغری بن قتی و قتی در سلک اجداد رسول صلی علیه و سلم نظام دارد و مادر ز بر
 انحضرت بود صفیه بنت عبد المطلب و نسبت ز بر ابو عبد الله است و او با عقدا و اسنت
 و جاعت از خطه کسانست که پیغمبر انرا بهشت شادت داده و نشان او را بهشت کنند
 که رسول فرمود که پیغمبری را جاری فرمود و خوار می من ز برت و ز بر بر وانی در سن سیزده سالگی
 و بتوفی در دوازده سالگی با سلام و آمد و در جمع غروات در ملازمت سید کانیات سیر برد و او
 اول کسی است که در میدان جهاد شمشیر بر نه کرد و کیفیت کشته شدن ز بر در کتاب خدا اوله بر
 سطور است که چون ز بر در یوز حل عاری بن باسرا در سلک انصار حیدر کار وید و میداشت که
 سید ابرار فرمود که الحق مع عاری بر بطان خویش متفق شد و بعد از ارتفاع غبار معرکه کار از ارجاء
 حرم پروردگار توجیه نمود و بحسب اتفاق مرور او پروردگار اساع افتاد و حال آنکه اصفت
 بن قیس پس از آنکه از مردم قبله و نواح خود در آن نشسته انتظار میکشید که بر
 از ان دو فریق غالب شوند بدیشان پیوندد و اصفت از دور ز بر را شناخته گفت
 یکست که از ز بر چیزی معلوم کرده باز ساند بکی از حاضران که او را عمر و بن عمرو می گفتند
 ان خدمت را قبول کرد و از عقب ز بر در حرکت آمده چون بوی رسید بر سید کباب
 ابا عبد الله هم این دو سپاه یکجا متحیر شدند بر رخه الله جواب داد که فریقین با یکدیگر مبار
 جات و شجاعت استمال داشتند که من بدینجا نباشم شناسم عمر و گفت سبب خلعت تو چیست
 و ز بر عذری نود عمر و برافقت او روان شد و بعد از خطه ز بر عمر و را گفت که میخواهم که با او
 نماز پسین خدام تمام و نواز من ایمنی ایمن از تو در امان هستم مالی عمر و گفت بلی و چون بهر
 در گذاردن نماز مشغول گشت عمر و یک ضرب شمشیر هم او را بقطع رسانید و از ترجمه تاریخ احمد

مذهب می در سبب

بن اغم کونی و کشف النجی جهان سعاد و بکرو و کپون ربر از معر که بیرون رفت در میان یوسف
از بی نیم فرو و آمد و عمرو بن جبرور المجاشعی او را بخیانت برده در وقتی که ریر در خواب بود ^{نفس}
مبادرت نمود و پروایت سینه اهل اخبار عمرو و بعد از آن حبارت بر اهل سوار گشته و نیمه
او را بر گرفته نزد حضرت امیر المومنین رفت و کیفیت حال باز گفت آنحضرت فرمود که ایات
با و ترا می کشند بهر صیفه بالش و وزخ عمرو بن جبرور چون این مژده شنید حضرت ولایت
منقبت را گفت تو بلا در این امی اگر برای تو کشند بشارت و وزخ می شوند و اگر از تو کشند بهر
خلق رزم کفر به صیفه حال آنکه کشند انگاه از غایت خشم بر شمشیر بر یکم خویش نهاد و فرود کرد
تا از پشتش بیرون رفت سه خار که وار و بران بشته تمام خلدن شکند بیشتر مدت عمر بر رزم
بر و ای پیما و هفت سال بود و بقوی شصت و چهار سال و بعقیده صاحب کزیده زهر
پس و است از انجله عبدالله و عام و غرور و مندر و معصب از اسما رنیت ابی بکر رضه تولد نمود
بودند و خمره و خالد و عمرو و عبیده و جعفر از امهات خلفه و از جمله فیلان واقعه جل و بکری
طلحه بن عبدالله است و او پسرم ابوبکر الصدیق بود و ابو محمد کتبت و است و در سن بیستم
سالگی مسلمان شده و را کثر عز و ات حضرت سید کایان را طاعت نمود و بر نعم اهل سنت
و جماعت طلحه از جمله مشرک مشرک است در روزه انصاف قوم ملک باین گشته که چون در روز
جل زهر از معر که بیرون رفت طلحه نیز قصد فرار فرمود و روان که بسبب سعی طلحه در قتل عمر ^{ابن}
عمران کینه او در سینه و است برین و بعد اطلاع یافته با بنی امیه بنی جان کنای با می طلحه
را بر کاب و خفت و خون در سیلان آمده علام طلحه رو بعت خواجه خود گشت و او را از
معر که بیرون برده بخواب رسانیده از آب فرو و آورد و طلحه در همان منزل از عالم انتقال
نمود مدت عمرش شصت و دو سال بود و او را پس و است محمد عمران عیسی محی و معجل

یاقوب موسی و کربا صالح و از جمله این بزرگان محمد نیز در آن معرکه نقل آورده جمیع مردمی را بر
علیه السلام مرویت که گفت کوشش من از دستان رسول مصلح شیند که میگفت طلحه در بر
و از گشته شدگان روزی که بگری کعب بن سواری است و او را فقهار نامیدند و فاضل
بصره بود و مالک است نقلش میافزودت نموده یکی از شهدای کربلا است او را نیز در میان
است و امام باقری در ذکر زید نوشته و کان من سادات الانا بعین صوامنا اما از سابق کلام
صاحب ترجمه مستغنی جان معلوم میشود که زید در ملک صحابه انظام داشته زیرا که در ذکر او
مرفوع ملک بیان کرده اند که از ائمه اربعین علی سلام الله علیه روایت که گفت رسول مصلح
در شان زید فرمود که هر که دوستدار او که بر مروی نظر اندازد که بعضی از اعضا را و پیش
از وی میشت خواهد رفت و زید بن موحان نظر کند و حال آنکه بکدست زید در محاربه
فاطمه معطوع گشته بود و در مقصد اقصی از محمد بن سمرین منقوست که خالد بن الواشمه که سبب
و فور عقل و فطانت و کمال فهم و دیانت نزد عایشه رضی الله عنها منقری است و از هر دو
محل شش او رفت و عایشه از او پرسید که طلقه کجاست جواب داد که منقول شد بارگوش
که در حال روبری انجامید گفت در اول روز از محکم مبرون رفت و حال حاضر خل او
شروع یافت و عایشه رفته و بگری از اصحاب بر سیده جواب شنید که او را مر باران ملحق
شد عایشه گفت باری سبحانه و بخلای بر جمیع البان رحمت کند خالد گفت باام
المومنین از یهوداران علی بر تفسی زید بن موحان مرگشته گشت صدیق گفت او هم از جمله
مرومانست خالد گفت ایای زید و عایشه این دو طالبی که خلافت بگری بگری و زید در روز
هم شمشیر کشید و اندر یک مکان جمع کند عایشه رفته گفت رحمت سبحانی از هر چه تصور کنند
و جمیع تر است و بگری او را ضل او محال چون و چرا نیست و خالد از استماع این سخنان

رای عابد را صیقل شمرده از متابعت او پشیمان شد و بکار مت شاه ولایت شانه و خنک
 صغیر تبارک مکافات قیام نمود و در روضه العنا از سعی مروست که در روز خنک حل مروان
 و عمرو بن عفان و برادرش سعید و عمرو بن سعید بن العاص را ابر کرده نظر حضرت ابراهیم
 عاربن بامر گفت با ابراهیم بن ابی نجاعت را می باید گشت انحضرت جواب داد که ابراهیم
 اهل قبله را نمی کشم و فتنی که بشمار شوند و روایتی آنکه چون چشم ابراهیم بن مروان افتاد و
 که اگر خلق ریح مسکون اتفاق نمایند زیاده و بیاض مروان را از وی خواهد گرفت و او را گفت از ریح
 نوعی از اولاد تو است را رفت خواهد رسید و این سخن بشعر حکیمت اولاد او سرخیل اهل عباد
 بود و بعد از پیوسته که بخار به حل و جادوی الاخر ستم و تلشین و است و او و ابراهیم بن عبد العزیز
 انضمام بفتح و ظفر فرمان داد که لشکر حضرت انرا از عمام اسلمه و دواب را تصرف نمود
 انمود و اقمه قبله را بر او نه ایشان رسانند انگاه معبره و رانده جناح مرمت بر مغارق الهی
 بلده مبطوط ساخت و عبد الدین عباس و مالک اشتر را تعاقب یکدیگر نزد عابد زنده الله
 فرستاده بوی بنام داد که بجانب مدینه مراجعت نماید و بیان ایشان دعایت گفت و شنید بسیار
 واقع شده مدینه زنده الله عنبار رفتن مدینه را قبول نمود بعد از آن شاه مروان بنفس بمش
 عالیته تشریف برد و چون بعقر عبد الله بن خلف الخزاعی در آمد مصلحه او صغیره که به ام سلمه
 الطلمات مصلحه بود و او را بر آورد که با قائل الاحبه خدای تعالی اولاد ترا یتیم گردانا و چنانچه
 تو فرزندان مرا بی پدر گردوی ابراهیم بن جواب داد که اگر من گشته دوستان می بودم
 هر کس که درین خانه است بکشم و اشارت بخانه کرد که عبد الله بن زهر و طایفه از مجروحان
 لشکر انجا مخفی بودند و چون ابراهیم بن عجمه عابد زنده الله عنه در آمد فرمود که ای حمرا
 اگر نواز گردان خوش شامی بجانب مدینه توجه نمایی که مرا از ان بلده گزیری نیست و رسول

معلم را گفته بود که یکی از ازواج من با تو قتال خواهد کرد و چون بروی فخریابی و اورا بجای آن
خزمت و خانه تو دیده است و عایشه طوعا او کرامت رفتن آن بده بقول فرمود و قوی الکره امروز
خبر ام المومنین فرمان امیر المومنین را بسمع رضا اصفانکر و در روز دیگر آنحضرت امام حسن
را پیش او فرستاد و پیام داد که اگر بدین نیروی مخفی را که میدانی در باره تو بگویم و عایشه
رفته مضطرب گشته فی الحال برای سفر حجاز مشغول گشت و چون حقیقت این حال را از روی
پرسیدند جواب داد که حضرت رسالت با تو روزی فرموده بود که در حالت حیات و بعد از آن
من هر یک از اہل بیت مومنین را که علی مرتضی از قبل من طلاق دهد از حلاله نکاح من خارج
باشد که حالا من ترسیدم که علی ان سخن را در حق من بر زبان آورد و لا جرم من بر من بدین
در دوام الفقه چون عایشه رفته غریبت سفر حجاز مصمم گردانید امیر المومنین علی صلوات الله
علیه محمد بن ابی بکر را رفته عینا فرمود که در آن مقرر افتت خواهی خوشنایب و معی از نسوان
بصره را متلبس بلباس رجال ساخته اشارت کرد که در آن راه بخدمتکاری عایشه رفته و در آن
و خود با اہل بیت و خواص اصحاب را مشافه فرمود و چون در آنجا راه بوقت نزول داخل
ان زمان عایشه را ادا دوی نمودند او طول بوده میگفت که علی مرتضی حرمت حرم رسول خدا
نگاہ ندارد و در ملازمت این طبقه مبتلاست و بعد از وصول بومینه آن عورات
باسہای اصلی خود را پوشیده بنظر عایشه رفته درآمدند و حقیقت حال بروی کشوف
گفته زبان به تحسین امیر المومنین گشاد و در گفت الفه مسطور است که عایشه رفته اند لا فخر
از ان مخالفت پیمان شده هر گاہ که باو حرب جل میکرد اظهارنا صفت نمود بیکرست و ہم
در ان کتاب مذکور است که بعد از ان واقعه روزی عبدالله بن زبیر بر سبیل غائب
بن عباس را گفت که قتال کردی با ام المومنین و عواری رسول رب العالمین و فتوی دادی بجز

صو کردن بن عباس رفته عنها جواب داد که تو در تو خال نو عابد را بیرون آوردی با امام بنی
و طبقه مطلق مخالفت کرد و حال آنکه او بوسیله امام المومنین شده است و ما او را بهترین اولادیم پس
خدای تعالی در کوفه را داد از و انصاف تو دیدن با علی مرتضی مقابل نمودند اگر علی صلوات الله علیه در
اهل ایمن انظام داشت که راه شد بدلیل محاربه با مومنان و اگر کافر بودند بدستی که گرفتار
خدا شد بسخط الهی زیرا که از موفقت جدا و گریختند اما قبیله تنوع ما اثر احلال میدانیم بنا بر آنکه از کوفه
مسلم حلیت انرا شنوده ایم و او ما را رخصت داده است در آن امر لاجرم بنحوی بر آن فتوی نوشیم القصه
چون شاه مروان روزی چند در بصره بسر برد ابابک ان ولایت را لعبد الله بن عباس رضی الله عنهما
تفویض نموده زباده بن سمیه را کاتب و مایب او گردانید و بعضی نفس در روز و شب از مردم
ماه ریشسته و ثلثین را بت غرمت بجانب کوفه برافراخته ان خط را دار الخلافه حاجت هم
درین سال حواله بن ایمن الحس وفات یافته و مدینه بنابر سری که سرور کائنات بابو در میان
بناده بود بحال شافقان مدینه معرفت تمام است و بروایت امام باقری در همین سال سلمان فارسی
بھی الله جهشت جاودان شتافت و سلمان بواسطه حال اخلاص باستانه منقسم بنوبه خصال
بسیار است بتایه که انحضرت ایشان او فرمود که سلمان مشا اهل البیت در سر السلف مسطور است
که نوینی امیر مخف در حق سلمان بر زبان الهام بیان گزاید که اورک العلم الاول و العلم الاخر محر
لا یدرک قعره هو مشا اهل البیت مدت عمر سلمان بروایت اقل و ولایت پنجاه سال و مرد است
اکثر سیصد و پنجاه سال بود و گذرین سال عبد الله بن سعد بن ابی سرحه بجای کرد در آن عالم جهت او
نزیب یافته بود انتقال مملود و او بعد از اسلام مرتد شده از مدینه بکه گریخت و زبان لغبت
رسالت منصب علیه السلام و انچه مکتوب بنابر ان انحضرت خویش معدر است و بالا فرقه سبب الحاح
امیر المومنین عثمان از وی معذور گرد چنانچه شده از جمیع دزدان فرخ مکه مرقوم ملک بن کنت و کاتب

طغیان معاویه بن ابی سفیان بپادشاهان مبارک اصرار و مخافتان عجایب انار بر زبان نشان فلم و بیان
بیان خسته رقم خبر و تقریر فرموده اند که در آن اوان که عثمان رضی الله عنه بیست دفعه مخالفان محال
موزر طلبیده بود روزی در یکی از کوچه های مدینه معاویه با عجب اصرار و جار خود و در آتشی کماله
با وی گفت نیرسم که با لاف اهل خلافت هجوم نموده عثمان را بقتل رساند گفت وقوع این
حادثه بحسب تقدیر امر نیست تا کنیز معاویه گفت کما شکی مرا معلوم شود که قید از وی مهم خلافت
بر کدام یک اصحاب قرار خواهد یافت تا نسبت با و شرایط اخلاص مرعی دارم کعب جواب داد
که بعد از عثمان ابن مسعود بر صاحب لعله شبها مقرر خواهد شد اما بس از خوشتر پس بسیار و
حال آنکه در آن روز معاویه بیشتر از عطا ی ابدی که از این هم خیر البریه کینه و برنده در سینه داشتند بوی
افتاد و چون عثمان کشته شد فوجی از عطای ابدی که از این هم خیر البریه کینه و برنده در سینه داشتند بوی
بنویسند و در این مخالفت شاه ولایت نرسید و خبری نموده و معاویه خاطر بر طلب خلافت زار و آواره
بر آن کماست که عقاید شایان را نسبت حضرت کماست مرتبت فاسد گردانند باین منفرمود
که در ایام جمع بر این خون آلوده عثمان را با انگشتان مقطع ناله مسجد جامع دمشق بردند و بار دم
چنان ظاهر میگردد که قتل عثمان بفرموده شاه مردمان و فوج با معاویه درین باب انمقدار سابقه نمود
که مبارزان شام تا کید تمام نمیکند خوروند که بر بستر نرم بخفتند و آب سرد بناساند تا انعام خون
عثمان از دستان بکشند و در خلال آن احوال عمرو بن العاص که در مکر و تزویر بی شبهه و بطر بود
از فلسطین بدسق رسید مدو علت گردید نقلست که در آن ایام که عثمان را مخالفان در
سرالین محاصره می نمودند عمرو بن العاص با اولاد از مدینه بیرون رفته بفسطین رفت
و بعد از آنکه خبر قتل عثمان رخص الله عنه نزد او بجمعین پیوست بموجب نامه که معاویه بطلب او
فرستاده بود یا بفسطین خود عازم دمشق شد و در باب انصار آن خدمت با بران خویش

عبدالله و محمد مشورت فرمود عبدالله گفت شرف ذات و محاسن صفات و علو مرتبت امیر المومنین
علی صلوات الله علیه نزد یک جمیع طوایف نام و صوحي تمام دارد اولی و انست انکه بلا مرتبت انحضرت
ششانی تا سعادت دارین در بابی و محمد جانب نقص گرفته بدررا گشت مهم ما از پیش علی گشاید
و اگر خدیت معاویه روی البته نیکو براید و بر وایتی پر و در بر او عمر را نمائست شاه اولیا عصب
نمودند و او از قبول ان سخن اعراف نموده گفت علی را بسبب و محاللات و فضایل نفسانی از
اشغال با مردم استغنا دارد و مناسب است که پیش معاویه روییم تا حصول امانی و امان فایز شویم
عبدالله گفت مطاوعت علی مستلزم قتل جنات نعم است و متابعت معاویه مستوجب درود
مارجمیم باقی اختیار تراست و عمر و عامر بسجنان برانه ان جوانان الفتا گزیده روی بر او آورد
و چون بجای رسید که راه عراق و شام از یکدیگر جدا می شد از روی روان که غلامش بود پرسید
که هر یک ازین دو طریق بکجا منتهی میشود و روان اشارت بر راه عراق کرد و گفت این راهی است
که مالک ان برافش هست میرسد و طریق شام را بوی نموده گفت این طریق است که نموده
ان لعذاب و فرخ می پیوندد و عمر و عامر در و انرا اسخسان نموده سحری انسا کرد و سبب انکه
ارتفاع شان در انغار کفان شاه مردان الطهر من الشیخ است اما میل بر فاروق و پیوست
سبب انحراف از عاده فویم مانع افعال سلوک طریق مستقیم می شود و الفقه چون عمر و بر
رسید بطبع حکومت مملکت همراه معاویه معیت کرد و بین الجابین قواعد اتحاد و محبت مکرر
کرد و بدو متعارفان ان حال عبدالله بن عمر که بواسطه قتل برادران از امیر المومنین علی علیه السلام
الله علیه توهم داشت نزد معاویه رفت و بسبب متابعت و متابعت این کس کار این
ابی صفیان رواج و رونق تمام یافت و جمیع شایان نخبه منشی گزیده در امر قتال باولی
حضرت و الحلال اتفاق نمودند و چون معاویه شنید که سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمرو

بن زید و محمد بن سلیمان رضی الله عنہم دست بیعت بشاه ولایت نراوه اند مکاتب در قلم آورده
نزدان چهار عزیز فرستاد و ایشانرا بمناعت خود و مخالفت امیر المومنین دعوت نمود و آن
مکتوبات بمطالعہ انجاعت رسیده از او معاویہ نجیب تدوستان صورت امیر و کلمات
وشت یکتر و جواب نوشتند و در آن مکاتب شہ از معاویہ و منافق امیر الله الغاب در قلم آورد
اعلام نمودند کہ ما بحسب باطن با حضرت موافقت داریم و میدانیم کہ ہر کہ با خدام شان امامت حاصل
مخالفت نماید ضروری نماید اما باینکہ منع در روی اہل حلد نماید کسید و کتب انرا منزل کردیم
و ہرگز جانب نرا بر علی مرتضیٰ ترجیح نخواہم نمود و بموافقت تو ابواب مخالفت بر روی خویش
نکند و چون ان نوشتہا بنظر معاویہ رسید از اطاعت انجاعت باو سگستہ بمحمد موسیٰ
مالا کلام در مقام ترتیب سہاب متعالیہ و مقابله شد و باندک زمانی سپاہ بسید فرام آورد و در
توجہ امیر المومنین علیہ السلام با سپاہ عراق ہرم روم اہل غنا و شقاق بیل نوابان چمن روایات و فتنہ
سرایان کلشن کجایات در بن وستان باین دستان شرم گشتہ اند کہ چون بشمع آتش امیر
نجف رسید کہ معاویہ بن ابی سفیان در طریق عمان و عوامیت ملوکستہ نماید و از شہادت
ارباب ہدایت ابا نمودہ ابواب خلافت بر روی خودی کشاید بامیدانکہ شاید بادی من
بہدی الله قالہ من معل اور از بادیہ محبت مجاہدہ تویم مشورت و معرفت رساند خدین
کرت رسولان سخن گذار و فاعدان بلاعت و تار بدست فرستاد و بنوک قلم کوہر بار و زبان
در رشار و اعط و پسند و نصیاح سودمند بر حمایت اوراق رقوم گردانند ارسال داشت و ان
سگستہ بقبال و زلفیہ مشوق جاہ و جلال را از وفاعت مخالفت خلیفہ حق و امام مطلق خود
و محمد بن نو و اما ان کلمات ہدایت نشان در معاویہ بن ابی سفیان اصلاً تاثیر نکردیم
خباں در مقام غبار بود مطلقاً نیست بحضرت ولایت منقبت شرط اطاعت بجای نیاورد

منوعه امیر نجف شیر پرو و کار و ولایت پناه کرامت و تار و سوی ملک شام از کمال کرم و سنا و کما
خجسته ستم فرساده بر نفعت کرمی نمودند ایشان زبان او ری زلفه کرم بر شاه نجف
سپهر کرم مهر اوج شرف کلام بلند و در انتظام ملک بقصد باو ابی ملک شام و لیکن چون وفیق
یارش نبود از آن حرف او را طاعت فرود از مکتوب معجزه از امیر شیرش نماید
پدرش خلافت امام بحیثیت سافت بقصد خلافت علم بر فراخت نمودش از آن کار بگذره
شرم شد شک از نفعت خورشید نرم نباشد کسی اگر کوشش هوشش کما نفع باید زشت
سروش یاران کیا بی نروید ز شک ز بنکی نگیرد دل سخت شک کی را که باشد ز
بی شورش چسان یاد آید ز جام ظهور چو پر شد و مانع از جبار صلال دو کی پذیرد حسن
و معاویه بر نوبت در جواب مکتوب حرمت ولایت و تربت تعلیم بی شرمی سخنان و زشت نشسته
ریختن خون عثمان را بخدام اسنان بدایت انسان نسبت می نمود و فاعدا ان شاه مردان
بارامی رخصت مراجعت میفرمود و بعد هر چه تمامتر جمع آوردن سپاه و تربت سباب زنگاه
مشغولی میکرد و در افساد و غفای مردم شام لغزت طایفه خیر الانام علیه و علیهم نفع الخجسته و السلام
مراسم اتهام بجای می آورد و چون بر برای کینی ارای شاه او لیا کما شمس و وسط السماء
و بود اکت که الطغاة الشش نزاع معاویه بغیر نمیکند منع ابدار صورت بنزد و قطع موده
حصولت ظلم و شام خراب استقال سبقت و سنان میسر نکرد و با طراف و جوانب ممالکشان
فرستاده فرمان داد که دلیران رزم ارمای و ششخان این فرسای بسده سینه اما است
و عقبه علیه کرامت سنا مند و باندگانی و بطله کوفه لشکری جمع گشت که دیده کردن بر ششخان
در مدوحد و زنده بود و بهرام خون شام از کمال نجلد و ششهاست ایشان اکت حیرت بنده
گرفته تعجب می نمود و نگاه شاه ولایت پناه در روزی که سرداران فاعل و صدر ششخان

در مسجد جامع کوفه مجتمع بودند بر مبر بر آمده بعد از اداء حمد و ثناء الهی وقت و در وقت صبحت
پناهی بر زبان فصاحت بیان راند که ایها الناس هم عالمه بر وقع اسرار شام و قلع اصحاب و ظلم
مصرف و دارند و در محاربه طایفه نوزم سبی و اتمام بجای اربکه دشمنان دین اند و قاتلان مسلمین زمره که اسلام
اینان بطریق کراهه واضطرار و دفره و که تا لیف مطلوب بیان بایمان جیت اجاز مرخصانیت
روی نموده و ران من بدبختی از بدنام از غایت فعلی بر خاسته گفت ای علی ۳۰ شوخی که با ما
شام که اخوان ما اند و اسلام مخالفه کنیم جایا بلکه با اصرار محاربه نمودم و بخدا سوگند که ما معنی از حق
بفضل ما مالک شهر از شنیدن این سخن بی طاقت شد گفت بکثیر بد او را از بد روی مکر بر نهاده و جمع از
از عقبش سبقتند و او را بصرب تعلق از برای و آورده اند آنگاه مالک شهر بعضی سبقتند که با ایدر کوشش
کمان ببر که با مجروح استماع اشغال این مدانات که در بد گفت دست از دامن شامعت تو کوتاه کردیم
و در امر قتال و جدال با دشمنان گفت مال تا خبر و تفصیر جایم داریم بدی قوی و املی تسخیر بجای
اخذ توجه فرمای و در مقابل و مخالفه ظلمه شام مع وجه اتمام و افعال نیهای و جمعی از اعیان ان مجلس
مانند عمار بن یاسر و سهل بن حنفی و قیس بن سعد بن عباد و عده بن حاتم طای و غیره بنی قریظ
مالک شهر کلمات بسزیه بر زبان آورده و بجا رست اهل خلالت اظهار غیبت نمودند و چون ظاهر
و اصاعه بر انصاران غریمت قرار یافت امیر المومنین علی علیه السلام و ابو مسعود انصاری را
بنیابت خویش در کوفه نقین فرموده راست نصرت است بر او رخت و مرواتی و اخر سوال سینه
ست و نقین نهضت فرموده روزی چند بحمل انشکام ساخت و بقول اکثر یو خان و انکمان نموده
بر او رو جنبه کرد که از انجمله پست و نفر از اهل بدر و منصف کس از اصحاب بعد الرضوان بودند و در ظل رایت
برایت حضرت ولایت نهضت جمع آمدند بعد از ان حضرت کون فرموده بصورت شام نهضت نمود و در انوار
قطع منازل در حدود جزیره عرب بدر را می رسید که انرا بر زمره اناری ساخته بودند امیر المومنین ۳ در ان
محل عنان یکران کشیده را بسبب طلسم و را بسبب جیغ ضعیف و کسوت سپاه بر بام ویرانده پیر سید که

سبب طلب من محبت امیر المومنین فرمود که مقدار بیابان میخواهم را بب گفت که یک دو آب خوشگوار از انبار تمام
میدر که اگر گفت مردم ناسیدند زبانه ازین می باید را بب گفت من میست کس را میرا بازم امیر المومنین
فرمود که پیش ازین متوجه است را بب گفت سه طرف آب دارم همه را بنظر دارم امام المسلمین گفت ای
ان چشم که نزدیک باین ویرست و شش من از انبار بنی اسرائیل از ان آب شامیده اند کجاست
را بب چون این سخن از اسد الله تعالی استماع نمود و از ان و بر پان دوید و معروف است که بعد
از پدر خود روایت کرده که درین منزل چشمه است از چشم مردم همان و انرا نتواند کشود و کبر مغری باشد
بمغری ان روایت کرده اند و فرستاد گفت من ان چشمه را ظاهر کنم ان شاء الله تعالی را بب گفت نزد من
صحیفه است که نام مغر از زمان دومی او در ان مکتوب است اگر تو این چشمه را من نمای برست تو ایمان
اورم انگاه شاه ولایت پناه مد قدم بجانب سرتی و موافقه خطی مدور که قطران هست که بود فرمود
زبانی را که محاط ان دایره بود حفر نمایند و فرمان بران بموجب فرموده عمل نموده انگاه سنگی بزرگ
ظاهر شد چنانچه هر جمعی از مردم قوی سعی کردند انرا نتوانستند چنانچه بعد از ان شاه مروان بقوت
سربنجه ولایت ان سنگ را بر داشته و در انراخت و چشمه آب سرد صافی نمود و انرا کشنده های
شکریان و دو آب سیراب شدند را بب چون این کرامت از منظر العجایب مشاهده نمود خلعت
اسلام و بر انکند صحیفه مسطور منظر نظر کیا اثر امیر المومنین جبر که و اندوان مسطور مینی
بود از بطور مغر از زمان و وصول شاه مروان بدان مکان و بدید ان چشمه آب من
مقدم حضرت ولایت باب و انفا جان بوضوح انجا مید که ان حکامیت را سمعون العفا
که یکی از اکابر حواری است از صبی علیه السلام روایت کرده است شاه ولایت بعد از اطلاع
بر مضمون ان صحیفه شریفه مرسم شکرا الهی بجای آورد و بجانب مقصد توجه کرد و را بب عاشر
متابعت بروش گرفته در خشک حصین لغیر شهادت ظاهر شد از تاریخ احمد بن اعثم کوفی
چنان معلوم می شود که در ان اوان که شاه مروان از کوفه بجانب شام نهفت کرده قطع

راصل میفرمود و نوبت دیگر بیان آنحضرت و معاویه ارسال رسل و رسائل ممت وقوع پذیرفت
و در وقتی که حدود و مرز معسکر امیر المومنین حیدر بود از جانب معاویه مکتوبی وصول یافت بمنوال
اما بعد از و تبارک و تعالی از میان کافه برایا مصطفی را برگزید و مهبط وحی خویش گردانید تا بطوار
امر رسالت قیام نمود و آنحضرت را از مهاجر و انصار و زبیران شایسته و ظهران بایسته خطاب
فرمود که در طایفه شش قسم اخلاص و خدمتکاری بجای آورند و در تمهید اساس شریعت
مساعی جلیله بدل گردند و فاضلترین اصحاب و کامل ترین احباب ابو بکر صدیق بود که بعد از
قوت حضرت رسالت باب سیر انجام مقام خلافت قیام نمود و پس از و عمر بن الخطاب الکاه عثمان
و نوبت به ابو بکر و عمر را مخافت بودی و در طریق عداوت ایشان سلوک مینمودی
و چون آن دو نیز کوار برادر انصار نقل کردند با عثمان که با تو قرابت فرموده است تو اعد مخالفت
میکردی و ایندی و قطع صلح رجم جایز داشته محاسن افعال او را در نظر برابا با حسن معاین
احمال یوسا و از اطراف ولایات سوار و پیاده بسیار بحرم محترم مسجد ابرار صلی الله علیه و آله
اختیار طلبیدی تا قاصد قتل او گشتند و خود در خانه نشستی و ابواب امداد و منظریت این
خلیفه مظلوم برسی تا خوش رنج نشد سوگند میوزم بعلمت و حلال کریم لایزال که اگر تو معلوم
امیر المومنین عثمان بر منحاشی و بانگ بر اهل خوفا زده زبان نفعت نیک دی ارادت
تو در نیکد گشتند و ترک فصولی گفته انجا برانگشتند و دلیل بر اینکه تو قبض ان خلیفه
مرحوم راضی بودی آنکه امروز تایی گشتند کان او را غریز و مکرم مبداری و سبب بابان
انواع انعام و احسان بجای می آری اگر رضایت تو بکشتن عثمان نبوده باید که قاتلان
او را گرفته پیش من فرستی تا تعاص نمایم انگاه بخدمت تو شتافت ابواب نفقت
باز گشایم و الا ترا و یاران ترا نیست نزدیک من مگر شمشیر و السلام و چون این نامه بطور
انور امیر المومنین حیدر رسید بر بموجب جواب نوشت که اما بعد مکتوب تو وصول یافت

انچه در باب اصفه و محمد مصطفی جیت بلیغ رسالت و هدایت ارباب غلات نوشته بود
بوصوح پوست و الله الحمد و الله که حضرت فزت ان سجدستوده را بنزد لطف و احسان
از سایر بزرگان متعارف و مستغنی گردانید و بنواز و حی اجتماع و داده مواجیدی که با و می بود
بوقار ساند و آنحضرت را بر اعداد و بن طفر و نصرت کرامت فرمود و در مجلس را در دست
و عرب عالم مشهور ساخته بواقفا و در متابعتش مقبره و در از تو عجب ایدای معاویه له
اصغی را در علم بیاری و نفی که حق سبحانه و تعالی را از بدان مخصوص ساخته بر مای شمای
مثل تو درین صورت مثل آنکست که خرامه مجریه بکریان فرستد این سخن باین بجه
مصلحت میگوید و ازین تکرار و تذکار چه مجوی مگر بی پنداری که این احوال بر خاطر من فراموش
یا آنکه کمال علوشان و سمو مکان حضرت مصطفی را نشناخته ام سبحان الله با علی بن ابی طالب
چگونه توان گفت که محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم مغربی بزرگ بود علوشان خاتم بزرگان
از ان مشهور ترست که محتاج به بیان باشد اما آنچه نوشته بودی که فاضلترین اصحاب
ابوبکر بود و بعد از عمرو و عثمان ثالث این بود و ترا باین سخن چه مهم است که ابوبکر و عمر
نیکو کردار بودند ترا چه سود و اگر بد افعال بود ترا چه زبان ابوبکر اگر صدیق بود صدیق با بود
زیرا که شرف و تحقیق ما و جهالت و بطلان اعدا را تعین می کرد و برین قیاس عمر
فارق است زیرا که برای ما حق از باطل فرق می نمود و عثمان اگر حمیده افعال بود
خوشتن باید و اگر ماصو و اعمال بود سرش بر زمین افتد ان الا بر این معنی فیم و ان النجار یعنی
چشم ترا جزوه ای پس هرند که نوبه کاری و سخن ان بررکان را جزا و ر قلم می آری ایام
که طلقا و اولاد طلقا و اقربا و دورات اقربا را در اعمال و افعال مباحه و انصاف محال
و خل نیست مناسب آنکه حد خود نگاه داری و سخنان که زیاده از طور است بر زبان مار
نموده الله تبارک و تعالی که محمد مصطفی فاضلترین نامی عالمی است را بر جمله مباحه و انصاف

تفصیل است نمی بینی که هر کس از ما بساوت شهادت رسید بصری محسوس کردید که غیر از آن
مرتبه حاصل نیست عم من حمزه را سید الشهدا گویند و بر او رم را بعفر طیار فی الحقه خوانند سلمان
ماوراء اسلام سلمان شمار حج است و کافر را و کافر بر کافر شهادت و اگر ابرو و تعالی اهل ایمان را
از آنکه بعضی نمی پذیرد و درین مکتوب شده از مناقب و فضایل اهل بیت خود و زلمی می گویم
بر وجهی که هر مسلمانی که می شنود بدان اعتراف می نمود و اگر تاثیر مشهور و منافع موفور من
ترا فراموش گشته است بعضی از آن بیاد تو و هم ای بسزند دست ازین کار باز دار و مرا بر آن
میل که کلمه الحق با تو بگویم باز مره که از بهر محسوس بر تو تقدیم یافته اند و عوی سادات مکن و
بدانکه از بدایع اوزد کارم و حکم سایر ملاقا بدایم و کمال حلم باعث است که با مردم محبت
می نمایم و در طریق اختلاف سلوک میفرمایم مشکوٰه هدایت از ما است و تیره ملعونه از شما
ماشم بن عبد مناف از ما است و سنگ اخلاق یعنی امیه از شما شیشه الحمد عبد المطلب از ما
و کذاب مذنب از شما مره که سید الشهدا است از ما است و دشمن سنت مبداء از شما عبده
سار العالمین از ما است و ام جل جلاله الخطب از شما فضلی که در باب قتل عثمان نوشته
بودی ترا نمی رسد که طلب خون عثمان کنی و از من پسزیده نماید که انجاست را پسش تو
فرستم اگر فرزندان عثمان کشندگان بدر خود را طلبند بحق باشند و اگر تو دعوی صفا
که من از اولاد عثمان فوت و کشت و تیغ بسزد و ارم لایق آنکه در امری که اکابر معاصرو
اتفاق نموده اند موافقت کنی آنکه کشندگان عثمان را بحضور من آورده زبان دعو
بکشای و حجتی که در آن باب داری و انامی تا آن قبضه بموجب حکم کتاب ایسی و نیست حضرت
رسالت پناهی فیصل باید و دیگر آنچه در آخر نامه نوشته بودی که ترا و بار این ترا نیست و
من مکر شمشیر ازین سخن نهایت متعجب شدم تا این اگله الا کباد تو آنکه شنیدی و کی و بد

که اولاد عبدالمطلب از ششتر رسیدند و در جنگ بست بر دشمن کردند و نیکو بخت یافتند و خداوند
که من تو رسم تا ششتر را بینی که در سنه آن هنوز عرقه در خون برادر تو و جد تو و عم تو و عم مادرت و
تست اگر در آن معرکه نهدم که روی عرابم اصحاب دین و ارباب یقین مشاهد تو کرد و اگر کمتر
ترا باشد قطعه مار از زبان نزار و انا الی زبا سفلون و السلام علی عباد الله المومنین چون این
مکتوب برایت احلوب بجاویه رسید مرد و دو پنجمرگشته بر خود و جمعه نداشت که چه کند و چه گوید
و چگونه در طریق جواب آن خطاب بگوید اقر الله امر این بیت و زلم او و فرزند امیر المومنین علی علیه
السلام روان کرد که سیس بنی و مین قیاس قتات غیر طعن الکلی و ضرب القیاس و
ولایت مابین است در جواب نوشت که انک لا نهدي من اجبت و لکن الله هد
من یما و هو اعلم بالمهدین القصب چون امیر المومنین از مایه رفد کوع فرموده از این اوقات
بلدست زباد بن نصر و شریح بن مانی را با فوجی از سپاه مظهر و مقدمه لشکر گردانید و معاویه
خبر قریب و محول انحرست را شنیده با جمیع بنو و شام فرمان فرمود و بر وایت انحرست
با صد و بیست هزار کس از دمشق در حرکت آمد ابو الاعور سیله را با جمعی کثیر از مردان
میدان بکار و در مقدمه ارسال داشت و زیاد نزدیک ابو الاعور رسید و سپاه او را
ارتباع خود زیاده دیده کیفیت حال با امیر المومنین عرض داشت نمود و امام عالی مقام
سرانجام آن مهم را بعهد مالک استبر کرده چون مالک زیاده پوست و میان او
و ابو الاعور حربی صعب اتفاق افتاد و بعد از آنکه سپه دار سری استیجاب انخاب روی
بلک شام نهاد ابو الاعور از بیم تنگ مالک استر فرار نموده بجاویه طعن شد و این ابی سفیان
بطرف حیفن متوجه گشته ابو الاعور را بجا فطت استخرات نامور گردانید و از انجانب امیر الله
انخاب علی بن ابی طالب علیه السلام بدان منزل رسید و برابر معرکه معاویه فرود آمد

معاویه و بنی امیه با صاحب فرشتش آغاز نمودند کردند و در میان گفت ای

و چون از مع اب خبر یافت معصوم بن حواری را بر سر سالت نزد معاویه بن ابی سفیان
فرستاد و بنام داد که فصل قضیه که معنی از برای ان اب داده ایم از مخالفت اب میم نیست
بسیار که اسارت نهای تاسی لشکریان را از بر گرفتن اب منع نکند و معصوم مجلس معاویه رفته
و با او در حالت برداشته معاویه تویی پذیری که ساتی کوثر بر کنار فرات تشکی می برد و عالمی که
اعنه خول طفراب عراق در قیسه افتد او باشد مع زهی تصور باطل زهی خیال بحال
و ولید بن عقبه علیه السلام گفت این مردم اگر مسلم عثمان اند و اینان جذر و زاب از
عثمان باز کردند مستحسن آنکه مانند ایشانرا تشکی غدا بایم و معاویه سخن ولید را
معصوم را بی نیل مقصود باز گردانید و صفیان لشکر امیر المومنین حیدر بواسطه فقدان اب
سبب شده و معشک نعت اثرهای یک شک اب به درم رسید زیرا که از آن موضع حلی که
که دست باب میرسد و در فرسخ مسافت بود و لاجرم مالک شتر غنی و محبت بن قیس کنی
بغارت است امیر المومنین با شنیده مدتی منع بعض مردم راحت اب محمودی کروانید و گفتند
که اگر از موقع خلافت حضرت بایم معین غلبه بفریب تیغ دیوار و مار از مخافتان خاک بر آورده
معمر صغیر را از خون ایشان نموده صحن گردانیم و شاه ولایت اجازت فرموده ما
و اسعت باز داده از ده هزار مرد و چهارمانند بجز در فروش آمدند و زبان های جوشن پیش
کشته از برق و باد سرعت میر استعاره کردند و روی با بوالا عور نهاده بر کنار اب انش
قنار لا اله الا انت و خاک را از شام طریق انهرام پیش گرفته سپاه نعت یک
و رعایت فراغت کنار اب را مقرب بنیام سعادت انجام ساختند و معاویه در طه
افتاده عمر و عاص زبان بلاء تشکی کشاد و گفت اگر امیر علی با تو همان معامله پیش کرد
که خود می روز با و می پیش گرفتی بد است که حال کجا منبر شود معاویه گفت اکنون بگو

که غالب بن تو در باره علی بن ابی طالب هست عمرو جواب داد که شاه ولایت مابین
اب روی مروت نرید و مانند تو از بر گرفتن اب بچکس را منع نفرماید و معاویه و رعایت
نذاست و نهایت خجالت و دوازه کس از ارکان دولت خویش را مثل محاکب
قیس و بصر بن ارطاة و مقاتل بن زید و حوشب بن ذی ظلم و داود مکری نزد ان سهر
وین هروری فرستاد تا از آنحضرت انما من نمایند که در باب نفرت معاویه نفرماید و
امیر المومنین علی صلوات الله علیه بارش اشام طافات فرموده و بر مضمون رسالت
ایشان مطلع گشته زبان فصاحت بیان باو ارشاد الهی و در رو حضرت رسالت نباهی
بکشد و انجماعت را نصحت نموده من از مفاخر خویش و مانند عمره و جعفر مبین گردانید و فرمود
که با معاویه بگوئید که کسی را از بر گرفتن اب مانع نخواهم شد خاطر این مهر پریشان نگار و
و مقاتل بن زید و داود مکری از رشحات محاب منعطت آنحضرت فصحی تمام یافتند و
و روان نوب و امامت زوده و در خدمتش توقف نمودند و سایر شایمان باز گشته خبر عدم
اب را باین ابی سیفان رسانیدند بنوبت پوسته که بعد از واقعه مذکوره چند کثرت حجت
الرام حجت شاه ولایت منصب رسل در میان نزد معاویه رستاده او را بجایه بوم و
سنتیم ولایت هدایت نمود و بدستور مبستر معاویه بر شایع مخالفت و عصیان نایب تمام
بوده اصلا متابعت آنحضرت را بقول نفرمود و چون تا بد بر رسم و امید و تهدید و فواید
امیر المومنین علی صلوات الله علیه بقیه سپاه نفرت پناه پرداخته بروایتی اتباع خود را از
قسم تقسم کرد و بر هر قسمی امیر گردانید و اسمای امراه سبعة خیت مالک شهر جبر بن
الکندی هست یعنی ابی بوعی خالد بن عمر اندلی زیاده بن النضر سعد بن القیس الهمدانی
قیس بن سعد بن معاویه و در آن لشکر طفر اثر عار با سر بر جمع هوای سنزور بود

و عبدالله بن بعل بن فایر تمامی بلاد کان متهر و ضبط میمنه تعلق با شعث بن قیس کنده است و دست سره
 مقوقش عبدالله بن عباس بود و او شاه اولیای را کشم بن عینه بن ابی وقاص محافظت می نمود و برین
 عباس معاویه نیز خود متفاوت و در وقت بخش کرد و بر بخشش کس را امیر ساخت و نامهای امرا و اولاد
 عبدالرحمن بن خالد بن الولید ابوالاعور اسلم بن حسیب بن مسلم العیر بن و الکلاع الحمر بن عبدالله بن
 بن الخطاب مرسل بن سمط الکندی حمر بن مالک الهمدانی و در لشکر معاویه سرور سواران عبدالله
 بن عمرو عامس بود و متهر بلاد کان مسلم بن عقبه و ضبط میمنه تعلق عبدالله بن عمر یا ذوالکلاع الحمری
 داشت و در مسیر حسیب بن مسلم ریاست بر او است و بعقبه صاحب مقصد افضی
 عبدالله بن عمر بر سواران سرور بود و عبدالله بن عمر ضبط میمنه می نمود و ریاست معاویه بر عبدالله بن
 بن خالد داشت و فوی آنکه در میان هر قبیل از قبایل سپاه طرفین سرور رفتن نموده بودند و نامهای
 ایشان می پرداخت و میی که روی می نمود و کفایت مقرون ساخت و اسلحه سروران لشکر
 شاه مروان بعد از آن هفت نفر که مذکور شد از نیت سیمان بن مروان حراعی حارث بن عبدالله
 حصین بن المنذر اخف بن قیس النهمی عمرو بن الحوق الحراعی یحیی بن هیره الشبان ابن بن
 جابر بن فزانه السعدی رفاعه بن شداد و یحیی الشابی عدی بن حاتم الطائی صلب بن ابر
 الازدی عمرو بن رند حارث الازدی عمرو بن عطار و شداد الهبالی شرح بن ابی عمرو بن حله
 حصین بن یحیی مرثد بن جابر صعصعه بن سوحان عبدالله بن الطویل عمرو بن حنظل حارث بن نوفل
 قنصه بن شداد و قاسم بن حنظل الحبی سعد بن مسعود و اشقی بن قیس طبر بن وائل الالکع
 ابولثیم الشبان النصب و اسامی سایر امرا و سپاه معاویه غیر آنچه مذکور شد از نیت ضحاک بن یحیی
 رفیر بن الحارث مسلم بن خالد بن اوطاه و حشیر بن حارث بایس بن سعدان بن عدیل
 یزید بن مره برید بن اسبه عمرو بن العامر بخاری بن الحارث قحطاع بن ابریه منبجان بن مرو

هارث بن خالد بن عام بن فضله جوشب بن وئی علم جاس بن ربه عباد بن زید بن عبد الله بن
 بن جاس مال بن عمر مال بن قیس مره بن مالک بلال بن ابی هریره بر خا بر فطنت از اصحاب
 جبریت پوشیده مانند که از باب اخبار و باب تبیین و قایع و محاربات صعبین ان مقدار احکام
 نموده اند که موجب جبریت می شود و اگر درین مختصر جمع انما و دل ایامی خبر و تفصیل حالات متعلا
 و ذکر تمام شهدا و مقتولان صغیر مرقوم کلام بیان کرد و خواه و وزیران از مقتضی که تمام کن
 بازماند لا بر م طریق انحصار سلوک است و بهر بعض از ان امور اقدام می نماید و ذکر زمان متعلا
 و بیان کعبت شده کان آن سر این اکثر علماء متقدمین و فضلا رشاخرین چنین آورده
 اند که وصول امیر المومنین و شامیان سرودین در محرابی صغیر فی وئی الحجه سنه ست و ثلثین رو
 نمود و در وئی حجه مذکوره و محرم سنه بیست و پنج فریقین بمدار او مواسا گذرانیده چهار سینه عه صغیر
 آغاز کردند و فر کردند و روایی آنکه اصحاب هدایت از باب غایت مدت دوازده ماه در برابر
 یکدیگر نشستند با استعجال شمشیر و خنجر مشغول بودند و قوی آنکه مدت متعابله صغیر و در صغیر
 بود و نوبت متعابله روی نمود و صاحب ترجمه صغیری در علم آورده که زمان محاربه بین
 از غره صغیر نادم ربيع الاول که چهل روز باشد تمتد شد و موفایع هر روائی و ربيع الثاني و
 جمادی الاول بیان شاه اولیا و معاویه بن ابی سفیان رسل و رسائل تعاقب و متواتر
 بود و بیست و پنج صورت مصالح روی نمود و در ان ماه هشتاد و پنج نوبت طبقات هر دو یک
 بفرم زرم صف ارا می گشتند و هر کت زیاد نام و خطاط کلام مای در میدان مصالحه نهاد و بلال
 موعظت بایره قتال را تسکین دادند و از غره جمادی الاخری تا ظهور هلال رجب هر روز پیش
 بدال استعجال است و از اول رجب تا اخر محرم یکس از فریقین قدم در وادی خنک شین
 نهاد و باز در وادی خنک صغیر محاربه است و او را بقیه و صاحب نگریده در ان محاربات

۴۴
 صغیر کرده در وادی خنک از تاریخ الوصیه و توفی رسول
 که در وادی خنک

بیست و پنج هزار نفر از سپاه امیر المومنین حیدر گشته گشتند و از آنجا به بیت عجم کس از اهل مدینه بودند
 و از لشکر خاویه چهارم و پنج هزار نفر رسیدند و در ترجمه مستغنی مذکور است که در همین از صف امیر
 نجف چهل هزار مرد و شصت شدند و از بیع معاویه پست و برادر و در تاریخ امام باقری مذکور است که
فعل بن الصنفین علی بن العلو اسنون الفار و روی عن ابن سمر بن انهم معون الفاکه و
عنه بن ابی صفین و ذکر یوسف از هر قتیان و از تاریخ عالم نباده از اخبار صفین من کرد و باو
 که چون گشت نوید حبش عراق را از شاه و امصار ظلم و بیفاق صاجی که خورشید عالی مکان
 بر افراخت اعلام نفرت نشان علم کرد و بیع ظفر انتظام بر زم سپاه سپید نور شام امیر
 نجف شاه ملک عرب علی قرطی نام و نب بدست از لطفان کرامت که تبار است از تاریخ
 نامد سر بر افراخت رابا و دشمن شکن زود و کل پوشیدن سپهر کرد از خط و کار
 بر دوست در رفقه و انفعار و در او پای ظفر در کماش بر آمد پس بدین گروه و مناسبت
 بی نفرش حله حبش عراق که بودند عاری ز عیب و نفاق بصحرای صفین کشیدند
 گرفته به کمر و خنجر مکعب و از آنجا به معاویه بیغ بی سمری بر میان بسته و رزّه بی اراری
 پوشیده سپهر و قاصت بر دوش افکنده و نشان قباحت بر دست گرفته بر مرکب خندان
 سواری گشت و سایر اهل نفی و ظلام معا و متش مسلح و مکمل شده بهم از حد و اراد و موااسا
 در گذشت و از هر دو طرف جبران بشبه و غا و همگان در پای هم نشسته و در فشی و خشان
 بر افراختند از آن پس میدان کین تا خشت نشان خبر کردند بر معاصت کشیدند و بیغ
 جدال از طرف سبیل ستوران بر آمد بلند تر از دل و ارکان عالم نمکند و در رفقه العفا
 مسطور است که چون در اندر و رفقه ناجیه و فقه و با غبه در سایه اعلام خویش قرار گرفتند سپاه
 ظفر مال منجی موسوم بحل بن اناش قدم در میدان قتال نهاده بپایر طلبیدند از لشکر شام قتال و است

در برابر آمده پدر و سپهر در هم او نهند و انال که خیل را گرفته فوت نمود که او را بر کبر و غل و مرد
دافعه اند هر دو پهلوان از پست زمین بر روی زمین افتادند و مغر از سیلان و در کشته
یکدیگر را بشناختند و دست نرفتن از دامن هم کوتاه کرده هر یک بسپاه خود بوختند
و درین روز غیر ازین واقعه صورتی روی نمود و روایت مقصد اقصی آنکه در روز اول
از جانب اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه نبیا و علیه الصلوٰه والسلام عبد الله بن
بدیل انحر اعی و از طرف معاویه بن حنی بن قیس انحر اعی بمیدان سنانته بهستفال انحال
پروا نهند و از هر طایفه جمعی کشته کشته خاک معرکه را از خون یکدیگر کل ساختند و روز دیگر عبد الله
عمر میدان آمده محمد بن حنفیه را بمیان ورت خواند و محمد رضی الله عنه غم ز فتن کرده امیر المومنین
علی صلوات الله علیه فرزند رشید خود را تسکین داد و معس لیس متوجه او شد عبد الله نام
ویدارد و انفقار غایورده فرار بر فرار اخبار کرد و بقوی و در اندر و خجده بن مبره بن ابی و
الفرسی که خواهر زاده امیر المومنین علی بود و عقبه بن ابی سفیان حربی معس روی نمود و حجه
لوازم و انگلی بر او داشت و بغرب پنج و شان عنبه را سگست و او را منزم ساخت
و روز سیم حربت که غلام بن هند بود و ستمد قتال کشته با خواجه خود گفت که اگر کبریا
طالب را بغفل آورم باید که ولایت طربه بمن از را بی داری معاویه گفت زنه را با حیدر
قرار در مقام قتال نیایی اما اگر هوس خنک بر غیر نوستوبی شده با استر و دست
در کمر زن و مرد و عاص بخلاف معاویه حربت را بجز شاه لولیا اعوا نموده ان غلام بن
بر اسب این بند مو ار شد و جنبه او پوشیده بمیدان فرامید و از امیر المومنین انحال
مبارزت نمود و ان قدوه احرار بجانب مرث حرکت فرمود و بجز و تحریک فتن انفقار و

برابر اموال فرستاد و معاویه بن املان نابکار طول گشته تا بر استغواب عمرو عاص عبدالله بن مسعود
الغضاری را بموا عید مرغوبه فرستاد و او تا جا مهابی او را در بر کرده بمقتله شاه مروان شناخت
اما چون حیدر کرد و الفکار اعجاز ثار بر کشید که بر فرقتش زند این مسعود فریاد بر کشید که ای امیر
من معاویه نیستم و او بکبر گفت خود را در من پوشانید و مرا بجا ریه تو مامور گردانیده انحرث فرمود
انحرث گفت ای ملک و ان بی سعادت معاویت نموده نزد معاویه رفت و این بذل اعزاز
خطاب و عقاب کرده این مسعود گفت ای معاویه بمجانحه نوجان خود را دست میداری من غیر صامت
نوش را میجویم در املای که تصرف در آن موقوف بر شاه ولایت پسند احتیاجیست و مفیدی
در کورست که در زور حصارم از غلبه معاویه عمر و سکونی را بجا ریه شاه او بیا فرستاد و انحرث مصفا رعایت
سپردیده خود نمقت عمرو انحرث فرموده بسبب طریقی مهدی ولایت نمود و چون ان عین سخن
را قبول نکرد انحرث کلمه لا حول ولا قوه الا بالله بر زبان رانده پس نیزه او را بر گرفت و در هوا افکند
گفت ننگ من عمرو فریاد بر آورده گفت والله که نار جهنم را دیدم و از گروه سپاهان گردیدم انگاه بان
داد و بر زمین افتاد و در روز ششم معبره بن خالد البکری که محب را بت قتل ربعه بود با خواص
قوم خود بمیدان رفته تا بر مای که در شام داشت خان موافقت بجانب مکر معاویه داشت
و اقربار معبره آغاز جمع و فرج کرده امیر المومنین علی صلواته الله علیه بر مرکب ساجد حلیه بر
نامبد سوار گشت و بیک حله صفوف سامیان را متکافته خود را بمغفره رسانید و او را
در ربهوده بخوب نشن مای کرد اندک گفت اینک امن عم و ربس شما اکنون را انحرث
او حاجت نیست اگر خواهد در غل را بت بدایت است تا توقف کند و اگر خاطرش مایل
بعصیت اهل سقاوتست مضایقه نداریم و معبره زبان با عذر کشاده از جانی که نموده بود
انکار فراموش کرد و در روضه العفا سطر است که روزی احمد علام ابو عصفیان که از انصار ارباب
عصفیان نمیرید بطالت امتیاز داشت در میدان آنده شاه مروان را بمبارت خواند

بن حوکان بانک بر روی زده گفت سه لغت ابروی بر آنکس باد که چون تو سگی را مقابل
خبر اعیان و فرستاده امر گفت اشال ابن سخنان از غایت چنین گفت می نمود دوران انشا
مقران مولی خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم بقبالی امر ستافه لعبر شهادت رسید و امر لغز
هر ختام ترکرت و یکسر امیر المومنین حیدر را بیدان طلبید مردم گفتند ای سگ باز کرد که تو هم
گفتی او نبستی گفت لا والله باز نکردم تا علی را نکشم یا مردی درین صدد اکتم و چون حال است
ان معون بر غیر انور انصرت و انصرت شد عنان غریمت بلوت میدان العطف داده
بازو پس را گرفت و او را بر دوشه جان بر زمین زد که مجموع اعضا شش در هم شکست و بعد از
کشته شدن امر کربت بن ابره که بمهابت حیات و دوقر قوت متصف بود میدان
شاه مردان را بجماریه دعوت کرد و مرفوع بن الوصاح و عارث مسمان از عقب یکدیگر
مقابل ان بد اختر قیام نموده شربت شهادت چشیدند انگاه شاه ولایت نجاه انک
جنگ کربت کرد و عبدالله بن عدی الحارثی گفت با امیر المومنین امیدوارم که مرا و سوره
دی تا بحرب این لعین اقدام نمایم اگر غالب ایم فهو المطلوب و الاورکاب در است
تو شهید شده باشم و عبدالله اجازت یافته نزدیک کربت رفت و ساعتی نبرد کرد
از پای درآمد و از مصیبت شاه ولایت متعنت متاثر گشته و در میدان راند و کربت را
از کربت نخط احدیث خویش نموده نصحت کرد که سالک طریقی نجات کرد و کربت گفت
با من شمشیر که در دست دارم مانند تو بسیار کس را کشته ام و شمشیر حواله امده الله الغالب کرده انصرت
انرا بفرغ فرمود و غنی بر قرش فرود آورد که تا فرسوس زن دوباره شد و از شاهیده ان حال غلغل در
انقاده دوست و دشمن بران دست و بازوی دشمن شکنی افزین کردند و امیر المومنین بصفه خویش
باز گشته محمد بن خبفه را بجای خود باز داشت و یکی از ابناء اعیان کربت از غایت کربت و یک محمد

رضی الله عنه رفته گفت سوار ی که پیرم مراست کجاست گفت ایستگ من منابت او است اوام
و ختم بروی حمله کرده بروست محمد بن قنبل رسید و همچنین یک تن از قزاقان و دو تن کرب
بنامه محمد رضی الله عنه می شناساند تا هست نصر بن قنبل بیخ بدو بخش فغان بجانب خیم
در وایت گفت الفقه آنکه بعد از گشته شدن کس و کس دیگر از اتباع معاویه بسیار است
شاه ولایت مبادرت نموده قنبل رسیدند انگاه انحضرت معاویه را بجماعت و قوت
نموده معاویه گفت مرا بچنگ تو حاجتی نیست اما عرویه بن داود که از جمله اساعش بود
بقنبل حیدر کرار شفاعت بعزب دو القطار از پای در افتاد و امیر المومنین علی صلوات الله علیه
فرمود که الطلق الی النار و بکبر گفته لعنت خویش پوست نقلت که روزی عبدالرحمن
بن خالد بن الولید از جانب معاویه بمیان معرکه رفته بازخواست و مالک اشتر با او
مبارزه شده شمشیری بر مغزش زد و چنانچه خوشگشته بیخ سپهر عبدالرحمن رسید و عبدالرحمن
باز گشته معاویه را گفت دیگر مرا طاقت ندارد که خون عثمان طلب نمایم معاویه گفت از محاربه
بسیار زد و طول شدی و ازین قدر جراحت که در وقت ملاعبه با طفل رسد مالانستی
عبدالرحمن گفت تو بفرایح بال بر سریر اقبال نشسته نظاره مینمایی و ما طعن و در پیج و
شمشیر گرفتاریم چرا بکار رویم بکار را رکن حال فرمای معاویه از سخنان عبدالرحمن خندان
شده سلاح بر خود راست کرد و روی بعف امیر نجف صلوات الله علیه نهاده رجز
بر زبان راند و بکلمات از قبیل همدان مبارک طلسمید و سعید بن قیس الهدانی از سپاه
افضل طغیات انسانی بمیدان رفته چون دانست که عینم او گیت فی الحال است بکینه
برو حمله کرد و معاویه مانند تجمک ازیم جنجال غلاب فرار نموده بخیه خویش رفت و از
نابت دست با چاکس سخن نگفت و هم در آن روز مالک اشتر بمیدان شتافته عبدالرحمن

عنان بمبارزت اوقات و چون نزدیک مالک رسید از نام و نقش پرسید مالک
نام خود بر زبان آورده عبید الله متاع شد و گفت ای عم اگر میدانشتم که تو مبارز مصلحتی
بجنگ نمی آیدم اکنون بر حفت نو باز میگردم مالک اشتر گفت از عارفان نمی آندی
عبید الله جواب داد که اگر مردم گویند عمر مراد الله بهتر است از آنکه گویند قتل رحم الله انگاه عبید الله
باصارت مالک اشتر برگشته چون نزد معاویه رسید این خدا عارف عرض کرده گفت
ای پسر عم چرا این همه ترس تو راه یافت و در صفت رجولیت میان خود داشته چه
فرقت عبید الله گفت تو چرا بجنگ نمی روی معاویه جواب داد که من بمقاتله کس
رفتم که در شجاعت کم از اشتر نیست یعنی سعید بن قیس الهمدانی عبید الله گفت این
سخن راست است اما چون سعید تو نزدیک رسید مانند دیو باه از جنگ شبر گردن سخن معاویه
بخدا سوگند که اگر با علی بن ابی طالب در میدان با هم عمار مرخود بنسندم و درین اثنا
او را مبارک امیر المومنین علی علیه السلام بکوس معاویه و عبید الله رسید که میفرمود ای کجاست
دست از رنجن خون مسلمانان کوتاه کن و قدم در میدان نه تا با یکدیگر نبرد از مائی گفتم اگر تو غایب
ای عالمی را بر مائی و اگر حضرت غمت را نفرت دهد مردم ازین همه محنت نجات یابند معاویه چو
دانست که قاتل آن سخن گیت و تقصیر چیست دم بر فرو داشت و عبید الله بن عمر بر زبان آورد
که ای معاویه کفار موافق کردارید اینک جبر کرار را میخواند اگر داخل سجده و سپردن
صفیائی میرون رو داد دست بر دتر از نظره کنیم و معاویه همچنان بر سکوت بر لب نهاده
هر چند عبید الله او را بر قتال تحریص نمود بجای نرسید و چون امیر المومنین علی علیه السلام
دانست که معاویه بمبارزت مبادرت نخواهد خواند یکران بصوفت و دشمنان اوطاف
داود و یحیی و سیره ای را بر هم زده در همان امان مهن سان بازگشت و عبید الله معاویه

را از این سباحت شاه ولایت متغیر دیده با او گفت که مگر ازین دلیر تری پذیرا شدم از پیشین
فیس کمری چون علی ترا بمقابل دعوت کردیم او در نمره افتادی نمیدانم که این مهم چگونه
نمیتواند پذیرفت و معاویه از شنیدن این سخنان خشم شده عمرو عامر گفت بی غیبت
خطاب جرات نموده با او خطاب میکنند عمرو جواب داد که راست میگوید مناسب است که این ابی طالب
در میان آمده ترا بمبارت خواند و تو خود را از حرب محانت داشته قدم پیش نمی معاویه گفت
مگر پیش خلافت داری که مرا بفعال علی بر نفسی ما تر عیب منی محکم پس از بدیدم که او
بیدان محکم پس از بدیدم که او بیدان رفته باشد و بجان خلاص یافته عمرو گفت بخدا سوگند که
مرا طمع خلافت نیست ولیکن این کار نو مسلم عیب و عار است و معاویه خندان شده
مخارن این حال این عم خرا ناس لباس خود را تغییر داده بیدان فرامید و مبارز طلبید و
عامر انحضرت را نشاخته گامی چند پیش نهاد و حیدر کرار صلوات الله علیه بر کرد و عمرو ملکیت
و نزدیکش نیرفت تا او دلیر شده از صف معاویه دور تر افتد و عمرو این معنی را بر بن
حل نموده چند قدم دیگر پیش رفت و زمری خواند مضمون آنکه ای کسنان عثمان اعفاء
شمارا به نفع قبر بر بر خواهم کرد و اگر چه الوالحسن یعنی ابراهیم بن علی صلوات الله علیه
در میان شما باشد و انحضرت آن زمر را جواب گفته عمرو دانست که غنیمت او کسیت لازم
پشت بر مهر کرده روی بکمر بر نهاد و حیدر کرار صلوات الله علیه از عقب او بر ایستاد
نیزه بوی رسانید و سنان بر او امن زره عمرو آمده از آب و کشت و بر نفا افتاده هر دو با
خود را حکم کرد و چون از در باند است عذرش نمودار شد و ابراهیم بن علی از مشاهد انصورت
دست از قتل عمرو باز کشیده مراجعت فرمود و بروایتی گفت با این انانجه بود که نواز او کرد

عورت خودی و چون عمرو در غایت فحالت و انفعال نزد معاویه رسید این ابی صفیان زبان طعن
و تفریق کشاوه مدنی درین باب با عمر و حضرت سید الشهدا علیه السلام در گفت و گو مسطور است که در یکی از ایام
صفین که حضرت امیر المومنین علی معاویه را بمبارزت دعوت میفرمود و بسیرین ارطاة که بشجاعت مشهور
بود و از غایت شجارت در عداوت عرب ظاهره غیبه غلو میجو و حجت قتال آنحضرت بمیدان
شماخت و امیر المومنین علیه السلام بر و حمله کرده بشیر از و فرود هم خود را بر قفا انداخت و قتلید
عمرو عاص کرده هر دو پای خود را مرتفع کرد و ایندنا غور نش بر نه شد لاجرم امیر المومنین علیه السلام
او را همچنان گذاشته باز گشت و بهر مراسم بر جسته و خود را سرش افتاد مردم او را شناختند
و او را بر آوردند که با امیر المومنین ابن بشیر بن ارطاست آنحضرت فرمود که بگذارد او را که گفت
خدای بروی باد و معاویه در خنده شده بشیر را گفت لا باس علیک فقد نزل بعمر و مثلها لعل
انبار بقلم خسته شیم رتم فرموده اند که روزی مرا بر بن الاوهم که در میان شامیان بطلوانی بود
معلم میدان کنده عباس بن ربیعہ را بشیر را بمبارزت خواند و عباس ملتزم قبول نموده مرد
از اسب پیاده گشتند و مرتبی در هم او نخته بالا فره عباس غالب آمد و یک ضربه بشیر در پیش
غرابین او هم را السر آورد و از آن ضربت انواع امیر المومنین شادمان گشته او را بخشن باوج
علین رسانیدند و آنحضرت عباس را طلبیده فرمود که من ترا و ابن عباس را فرموده ام که از
حل خود حرکت نمایند و مرا ز حال بگذارید چرا بجلالت و صیت میدان میروی و فرمان مرا
می شماری عباس گفت با امیر المومنین چون دشمن را بمبارت دعوت نمود اگر در برابر
او میزنم محمول بر چنین می شد امیر المومنین فرمود که محافظت وصیت امام از قبول قول خصم
بهرست درین افتاد و مرد از بنی لحم بمواهب معاویه فرستاده گشته جهت طلب خون واریان

هر دو صفت آمدند و عباس را بیمار زنت طلبیدند حیدر کرار بر آب عباس سوار شده دو سینه را
پوشیده بمیدان فرامید که یکی از آن دو خون گرفته بر آنجا پرت حمله کرده شاه ولایت او را از میان
دو نیم روز چنانچه از خدمت شمشیر و سرعت زخم آن شخص دو نیم شده خطه از آب بنفاد و بکار
تصور کردند که زخم خطا گشت و بعد از حرکت آب بر نماد و بطرفی افتاد و آن مدبر دیگر نیز بفریب
دو انفجار از پای درآمد و معاویه چون دانست که قاتل طایان شاه مردان است گفت لعنت
بر لجاج باو که بار کبر است که هر گاه بر آن نسیم مجبول گشتم در روقه العفاسطورت
که روزی از مبارزان شام شخصی عثمان بن وائل الحیري نام که در شجاعت برابر روزگار بود
و نزد ارباب اخبار زیاده بر صد سواراندار بمیدان آمد و بفریب تیغ عباس بن ربیعہ
گشت و بعد از لحظه عمره بر او عثمان که او نیز در غایت جلالت بود آنک شک نموده
امیر المومنین علی علیه السلام سلاح خود را پوشیده و بجانب خمره رفته بمحرمه و انفجار
سوار اباد و ش از بدن جدا ساخت نگاه عمرو بن عیسیٰ المحمیی تصور آنکه قاتل خمره عباس
است بر امیر حمله کرده انحرطت او را چنان دو نیم زد که نصف بالای میدان حسین بن
اختاوه هم مانان بر زمین ماند و چون ابن حورث بدیع مشاهد عمرو عاص شد گفت عمر علی
بن ابی طالب کسی نوع زخم نتواند زد و معاویه زبان افکار شده عمر گفت تمامی
سپاه را بکوی که یکبار حمله کنند اگر این سوار حیدر کرار باشد روی گردان خواهد شد
و اگر کسی دیگر باشد خواهد گریخت و معاویه بر آن موجب عمل نموده انحرطت قدیمی از موضعی که آید
بود باز پس نهاد و هم از آنجا اشارت فرمود تا سپاه متعوز نیز مبارزت نماید و در آن وقت
سی و سه کس از شایمان ناپاکار بفریب و انفجار بدار ابوار شتافتند و او امنیت که نوبی
از لشکر معاویه بن ابی سفیان بر بخت مستهوری موسوم بمارق بن عبد الرحمن بمیدان آمد

بازرخواست و از سپاه آن منظر الطاف و باو می بوم بن عبدالمویدی با او محاربت نموده شهید شد
و محارق از غضب خالق بندشیده سران مومن را ازین جدا کرد و درویش بر خاک نهاده و در سر
برهنه ساخت و نوبتی دیگر در جولان آمده باز طلسمید و سلم بن عبدربه الارودی و برادر او رفته از
عقب مومن بجوار حضرت همین پوست و محارق و مسلمانان و دیگران نیز شهادت رسانیده باجموع
ایشان همان محل جایی آورد و آنجا شاه ولایت پناه تغییر لباس کرده روی بمیدان نهاد و محارق
و مسلمانان افضل غلابن را برده انحضرت یک ضربت همیشه بغض بدن او را طوطا از پست زین
انداخت و از اسب فرود آمده سر بر سر مات برداشت و از برکت حق جدا کرد و برینر خاک گذاشت
چنانچه روی او بجانب آسمان بود و هفت مبارز از ملا عثمان حمیت انعام قتل محارق متغایب یکدیگر مبارز
نموده مجروح و تحریک و نقصان از پای در آمدند و مخالفان چون صورت حال بر بمیوال دیدند متوهم گشته و یکسر
قدم در میدان نهاد و معاویه غلام خوش حارث را که بصفت جرات و جلالت انصاف مخاطب ساخته
گفت همت بر دفع این حوار معروف و لکذبر از تو کیس باو قتال تواند نمود و حارث گفت ایها الا بر من این
مبارز را جان می بینم که اگر جمیع پهلوانان شام بیات اجتماعی بروی عله کنند روی نکر و اندک
بیشتر این را بغل رساند عابا ظاهر مبارک نواز من ملالت یافته است که در اینجا به او مانور
لاجرم من دست از جان شیرین شسته ترا وداع میکنم و بمیدان میروم معاویه گفت خداوند که من
بملکت تو راضی شوم اگر ترا مصالحت در محاربت این شخص نسبت نوقت غائی ناویگری بمال
شروع شود و حارث این معنی را فوری عظیم دانسته معاویه هر چند دلبران شام را بر قتال امیر مومنین
علی علیه السلام تحریم نمود و یکس زبان بقول آن امر خطیر گفتند و چون انحضرت دانست که
کسی بمیدان نمی آید مغر از فرق هایون بروشته گفت منم ابوالحسن و از نشین او داران شاه
و دشمن شکن غلام در میان دوست و دشمن افتاده حارث با معاویه گفت که بدر و مادر و پدر

تو باد النون دانستی که فراست من چه درجه دارد و اگر من بحرب اوی شتافتم اکنون تو در ارمله و لادن
می یافتی و در مقصد اقصی مذکور است که در روز دوازدهم از ایام محاربه و واکلاخ الحمری که موسوم مسدع بود
باغواهی معاویه امراء عبدالله بن عمر بمقابلہ قبلہ ربعه و بعد از ان اقدام نمود و امیر المومنین علی علیه السلام
عبدالله بن عباس رضی الله عنہما و خدق الحمری را بمجاورت ربعه و بعد از ان مامور گردانید و فرمود که چون
نظر خدق برد و واکلاخ افتد او را نقل از دماشته شود و چنانچه بر زبان العام بیان انحضرت گذشت
بود در آن روز و واکلاخ بردست خدق گشته گشت حمریان که قوم او بودند انرا مامور یافتند و واکلاخ
بلوک بنی حمر رسید و از زمان فرخنده شان حضرت رسول راضی الله علیه و سلم در بیت اما سعادت
ملازمت انحضرت یافتند و بعد از قتل او پیشتر سر خیل بمسکرامیر المومنین حیدر آمده حیدر پس
را بشکرگاه معاویه برد و در روز سیزدهم جو علیهم السلام که از حله اعظم بمن بود و متابعت معاویه می نمود
بمیدان آمده بردست سلمان بن مر و الحراج نقل رسید و در روز چهاردهم عبدالله بن بدیل
بن ورقاء الحمری که از جمله اصحاب حضرت رسالت مآب بود و ملازمت نجاب و ولایت ابانیت می نمود
نفر شهادت یافتند در مقصد اقصی مذکور است که در آن روز عبدالله بن بدیل باقوم و خیل معبر که
می نمود و مایه ملاقاتی شمشیر شکستند و دل و زغال ارباب قتال میبند و معاویه ابن مسعود را
نمود حکومت ولایت فکه و توابع فرقه بمقابلہ عبدالله و ستاد و از جانب امیر المومنین حیدر مالک
استر مباد و عبدالله مامور گشته چون خیلک در پوست ابن مسعود بن عبدالله بن بدیل حمله کرد و
عبدالله حمله او را رد نموده بیک ضرب شمشیر دست ان بی سعادت را مفلوج گردانید
و بصیرت و یکر کارش با تمام رسانید و سهل بن عبید السکری که از جمله ندیمان ابن ابی بنیان
بود بعد از ابن مسعود بردست عبدالله بدل گشته گشت انگاه لشکر شام از اطراف و جوانب عبدالله
در آمدند و صحرای در حال شدت و قحط یافتند و از آن مر عبدالله شربت شهادت چشید و گویند نو و رحم بر اعضاء

مبارکس یافتند بر سر و دو بر روی و باقی بر سایر اعضا و ابو عمره الانصاری نیز در آن روز بر خم تنغ
نوع معاویه عالم را بدو کرد و بر و ابی هم در این روز هر چه بن نامت انصاری که رسول خفت مبارک
نوامی او را بمنزله شهادت دو کس شسته بود و بنا برین او را فواشها دین میگفتند و ضرب شمشیر
شایان شهادت یافت و بر و ابی صاحب مقصد اقصی در روز ششم یازدهم بن غنیه بن ابی
وقاص که بر او زاده سعد زنده بود و بیارزت شایان محسنی در میدان نهاد و از لشکر معاویه
جوانی نورسیده که بصامت رخسار و لطافت کف و انصاف پشت و بر ابر چشم آمده رومی خوانند
مضمون آنکه من از اولاد ملوک عثمانم و از متابعان عثمان و از طلبکاران جوان ابن عفان
از شاه مروان هشتم گفت ای پسر قتل عثمان در حضور معاویه وقوع یافته و ذمه امیر المومنین ازین
تهمت میراست ان جوان گفت اصحاب من میگویند که امیر شما با قاضی نماز قیام نمینماید هشتم
گفت و جنگ اول کیج که با رسول صلی الله علیه و سلم نماز گذار او بود و اجماع او اکابر معاصر و عالم
و در سلک اعلم علما و فقها انتظام دارند جوان چون این سخن بشنید بازمانه بر آب زده عقوف را
شکافت و سعادت غلامت و متابعت شاه ولایت دریافت و در آن روز ولید بن غنیه علیه
با جمعی از فرسان شام بمقابل و متقابل هشتم قیام نموده او را بمر شهادت رسانیدند و امیر المومنین علیه
سلام الله علیه از قتل هشتم غناک و ضام گشته رایت را بر او داد و عبدالدار را به دست و عبدالله
رفته چندان قتال کرد که او نیز روی بروی رخوان آورد و روز دیگر که شهباز خورشید بر سر خشک سپهر
برآمده هیأت حدادی عالم را بخوشن نورانی یار است شاه اولیا علی نبیا و علیه من التسلیمات از هیأت
درع حضرت مصطفی را علیه من العلوات انما و در پوشید و بر اسبی عریان سوار شد با اولاد
کریم علیهم السلام و ابن عباس و عمار بن ابی سلمی غنیم روی غنیه معاویه آورد و نام خلفه از ملائین
شام بصرب صام خون اشام از محققه سیت محو کرد و معاویه در آن روز عبدالله بن عمر را با دو هزار

سوار چو شن و بر میدان فرستاد. عبدالله امام حسن را طلب نمود و محمد بن ابی بکر نزد او رفته زبان
نبهتش گشود و گفت عجب خطایی از تو واقع شد که با معاویه بجفت کردی و حال آنکه اگر معاویه
با تو بجفت میکرد مناسب تری بود زیرا که او ظالمی است. عبدالله جواب داد که مرا با تو نمی نسبت
حسن را بگوئی که نزد یک اید چون حسن علیه السلام پیش او آمد عبدالله با خجالت گفت که مردم
پیرتر از دست نمیدارند هیچ نوایی که این هم را تو قبول نمایی تا ما دست در دامن مناجات تو نریم
زیرا که تو فرزند فاطمه علیها السلام و حال در نمایی روی زمین از نو کسی بزرگتر نسبت حسن علیه السلام
عبدالله گفت ای عبدالله شرم نمیداری که با وجود امیر المومنین را افضل خلافت بگویی و حال آنکه
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم مدتی من و برادر من فرمود که اما سید اصحاب اهل الجنة و انوکا
منکما ای کاشکی من تار موی موی بر صغیر پدر خود انگاه امام حسن علیه السلام را حجت نموده
عبدالله مبارز طلبید و بهلوانی از سپاه ظفر فرین برو ناخته بیک ضربت شمشیر کار او را از حیات
و در قاتل او اختلاف واقع شد بدان که گفتندانی بن خطاب ان هم را از پیش برودم
حضرت بزرگان آوردند که مالک بن عمرو عبدالله را افضل آورد و قوم ربه قاتل شدند
که قاتل او مرث بن جابر حنفی است و ابو خنیفه و بخوری در تاریخ خویش آورده که این روایت
بجست افرست اما عقیده حب تره منفعی آنکه کشده عبدالله زباده بن حفصه بود و اعلم
عبدالله در مقصد افضی و مولفات یغی دیگر از علماء مسطور است که در روز جمعت ششم از عالم
مبارک صفین عمار بن بامر رضی الله عنه عزم رزم معمم گردانده خان بکران بجانب میدان
داد و امیر المومنین علی علیه السلام او را از انصاران غریبت مانع شده عمار گفت ای
امیر المومنین بخدا پناه میکنم از آنکه حامی کینه شوم انگاه بر محانتان حمله کرده عمارت را در کف
آخری را که در برابر او آمد بفضل رسانیده در شمار اسفالت انشغال عیش بروی استیلا یافته است

طبیق قدحی صنایع یعنی شری که جهت کسر غلظت آب بر آن اینجه باشند بنظرش آوردند و عمار صبح
را دیده مکر گفت و مفذاری از آن شناسیده بر زبان آورید که رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرا خبر داد و
ای عمار قاتل توفیه باغمه بشد و مقتل تو در میان جبرئیل و میکائیل خواهد بود و علامت قتل تو
باشد که آب خواهی و قدحی صنایع پیش نوازند مار علی بن امان بن معین و انتم که افرامام حیات
من امروز است و باز آغاز قتال کرده لعین که ملکی با ابو العاویبه و موسوم به مبار بن سع بود
نیزه بر نیکگاه آورد و عمار از آن زخمی باب شده از آب در افتاد و جمعی از اصحاب بدر
بر ابو العاویبه حمله کرده او را با قاتل قتل رسانیدند و در ترجمه منقضي از صفیان بن حوف مروست
که بعد از شهادت عمار رضی الله عنه مخفی نزد معاویه رفته گفت مروی منعت بدن من
از لشکر عراق گشته شد معاویه گفت آن کس عمار را سرت هر کس سر او را بنظر من آورد
انسانی در هم بدو و هم و پس از خطه و بعد بن عقبه و ابن الجوزا سکوی پیش معاویه آمد و عمار
را آوردند و هر یک با نفر او دعوی قتل عمار کردند معاویه گفت نزد عبدالله بن عمر و عمر و عامر
رویدند و در میان شما حکم نماید و این بحضور عبدالله بن عمر و رفته و از وی پرسید که عمار
چگونه کشته جواب داد که بروی حمله کرده بنفلس رسانیدم عبدالله گفت تو قاتل او هستی
انگاه سکونی را گفت از بیضت قتل عمار را خبر ده سکونی جواب داد که در آن زمان که بر یکدیگر
حمله کردیم لعین من بروی عمار گرازد و عمار از مرکب شده گفت نجات نباید آنکه ندانست
خسارت او بحضور جبرئیل و میکائیل بود این سخن میگفت و بر همین و پس از نظری انداخت
نام سر او را از بدن جدا کرد عبدالله گفت خدا جواب و انشر ما فدا ب سکونی گفت اگر گشته
شویم و ای بر ما و اگر یکشم و ای بر ما و انما را انداخته بر زبان راند که انا لله و انا الله را چون
و این قتل و قاتل سبع معاویه رسیده عبدالله را از نفوذ با مثال آن تخان منع فرمود عبدالله

گفت تو بدین قدر راضی نیستی که ما با تو درین محاربت موافقت نماییم و اکنون ما را از انبار
 آنچه از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم شنیده ایم مانع می آیی و بعضی از روایات آمده است
 که چون عمار شربت شهادت چشید عبدالله بن عمرو طول و مخمرون نزد معاویه رفته گفت مردم
 ما عمار را کشتند و حال آنکه رسول صلی الله علیه و سلم فرموده بود که یا عمار نقتل الغنہ الباغیہ گفت
 قاتل عمار کیست که او را جنگ آورده و این سخن بی توجه معاویه بسمع شریف امیر المومنین صلوات الله
 علیه رسید گفت که برین تفسیر خمره را رضی الله عنه حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم گفته باشد و مرد
 این جواب سکت را عبدالله بن عمرو با معاویه گفت و معاویه در خشم شده سه روز با عبدالله سخن نکرد و در
 بسیاری از نسخ معتبره بنظر درآمده - امیر المومنین جبر از محبت عمار رضی الله عنه تا ثبات عکس گشت
 و بر زبان بلاغت که امر را که هر که از وفات عمار تک دل نشود او را از اسلام نصیبی نباشد خدای عز
 رحمت نثار در آن ساعت که او را از نیک و بد موال کند بردفت که در خدمت رسول صلی الله علیه
 و سلم کس و بده ام چهارم ایشان بوده و اگر چهار کس دیده ام عمار پنجم ایشان بود یک
 نوبت عمار را بخت واجب شده بلکه بارها اسحقان آن پیدا کرده خست عدل او را مهابا و مهاباد
 که او را بکشد و حق ما او بود و او یار حق بود چنانچه رسول صلی الله علیه و سلم در آن وی فرمود
 که بدو را حق مع عمار حبت ما و او امیر المومنین علی صلوات الله علیه نفس نفس بر عمار نماز گذارد
 و بیت هایون خویش او را در خاک نهاد و دست عمار نمود و کمال بود در عنوان الله و غفر الله
 در مقصد اقصی مذکور است که ابی بن نفیس که صاحب عبدالله بن مسعود بود هم در روز قتل عمار سمید شد
 و بای بر او را فی علقه هم درین دراز دست بر شامیان مبطوع گشت و علقه سید بکفی که دو
 ندارم که بای من درست بودی زیرا که از قطع ابن عسوا حجاب از سبب کتاب طبع میدارم
 و علقه بواسطه مسعود در معرکه صعبین بر سایر اصحاب ابن مسعود تفصل نمودی و باور است که
 امیر المومنین علی نفاخر فرمودی و از شایسته ها و صعبین و مکرری الو ایشتم مالک بن النعمان

در روزی که او را از خیمه بردند و عمار را کشتند

که در سلک نقباء انصار انظمه است و بر وایت صاحب مسعوی و امام باقری و بعضی دیگر از مؤرخین مدینه
معین اوسینی بن عامر العمری که از غایت استیلا و وفور عظم شان و سمو مکان او از شرح و بیان کثرت
هم در آن مکر که بر دست نفع معاویه کشت و یکی از کتب معتبره منقول از کده که در وی اوسینی بی برکت از اب
خوات و صوفی خست که نگاه او از طیل کوشش او رسید و پرسید که این چه مدت گفتند او از طیل سباه
ولایت پناه است که بحرب معاویه میرو و اوسینی گفت هیچ عبادت نزد من از متابعت علی مرتضی
بهر خیریت نگاه ملازمت اخفرت شناخته غاشه موافقتش بر و دشمنی او را در یکی از آن کتاب
شربت شهادت چشیده اما عقیده صاحب سلف است که اوسین رضی الله عنه در غرر اوداج
بر من طبعی متوجه عالم آخرت گردید رحمه الله علیه رحمه واسعه و کریم و سلم امر المؤمنین علی و معاویه
بن ابی سفیان و جان اخیس محاربه که واقع شد در میان ارباب و اصحاب و اطفال و نازک
و راویان اخبار حلفت محالیت اوراق را با این از قلم شریف ساخته اند که چون زمان محاربه مضیق و مضیق
است و یافت بسیاری از مایه داران عراق شام کشته گشته و اکثر ابا ام بر توانوا فرج و نفرت بر بر مردم عالم
ولایت یافت معاویه آثار و نگار بر دعوات احوال اتباع خود شاید نمود و آغاز حبله و بلبس کرد
و نامه در قلم آورده نزد این عم خاتم صلی الله علیه و اله و سلم ارسال داشت مضمون مکتوب آنکه اگر توانوا
میدانستم که هم محاربه بدین مرتبه خواهد انجامید اصلا درین امر شروع نمی نمودیم اکنون صلاح در آنست
که از کشتن هم نگوییم و از طریق مصالحه بگوئیم و چنانچه ما بقاء خود امید داریم تو نیز امیدواری و چنانکه
ما از غوث خالص تو خبر داریم و براسم داری و بر تو پوشیده نیست که اخبار و صلحا درین محاربه محتاج
بفضل رسیدند و اگر بساط جنگ مطوی نگردد و بغیر السیف نیز نماند و من پیش ازین التماس کرده بودم
که حکومت شام بمن از زانی و کشته را تقلید متابعت خویش نفرماید و حالانکه زمان ملتس را
تکرار می نامم باید که مضائقه کنی چه ما به از عید شاف نمانده ایم و از یکب اصل منقطع گشته ایم
و هیچ یک از ما بر دیگری تفصل و رحمان غیبت و السلام و چون این نامه بامیر المومنین علی السلام

الحمد لله عليه رسید و جواب نوشت اما بعد ای معاویه مکتوب تو بمن رسید و مضمون آن بوضوح انجاید
و بی و غنا و ظلم و فساد تو بنجد ید روشن گردید آنچه نوشته بودی که اگر تو و ما پیدا نشیم که هم یک
جنگ برینجا میخیزد و این کار شروع نمیکردیم من بادی امروز بر کارزار تو مرخص ترم از آنکه
دی روز بودم و بومایفوما این معنی صمت از دوا خواهد پذیرفت و آنچه گفته بودی که میا
ما دشما و در خوف و رجا مساوات نیست چنین نیست زیرا که شما اهل شک و ترس اید و ما اهل
ثبات و یقین و یکراکه حرم عراقیان با مر از منوبات اخروی به سرست از بل شایان
بر حرقات دنیوی اما حدیث انما س ملکوت شام بی مباحبت و متابعت من مقبول نیست
پیش ازین همین مسالت نموده بودی و با بابت مقرون نگشته بود اکنون چه واقع شد
کدام حق بر ذمه من ثابت کردی که مستحق آن عطیه گشتی و آنچه قلمی کرده بودی که ما رود
بسران عهد منافع این سخن رست است و آن غلط که هیچ یک را بر دیگری فضل و رجحان
نیست زیرا که هرگز عبد الشمس چون ما ششم نبود و در حرب با عبد المطلب برابری نداشت
نمود و صحیح یعنی ابو منعبان بگوید ابو طالب نرسید و ترا با من مقابل نتوان کرد و اینرا که
طلیق بن طلیق بارونده طریق توفیق دم مساوات تواند زد و نه ترا سابقنی و در اسلام و بعد
در مهاجرت بنی علیه الصلوة والسلام پس باین که این عم حضرت خاتم و برادر او موسی بود
و ارث علم او و خلیفه اویم چه فضیلت معارضه نمایی و نسبت من با رسول نسبت برون
است با موسی علیه السلام و اگر در باب مغربی بمنزله نبوت حضرت خاتم الانبیا احرار
همانکه بولایت خاص اخفاص دارم نبوت عام مخصوص می بودم حضرت و ابی العطا
مراتب شریف آیات مکتوبات شریف ساخته و رایات عنایات بر سر من افزوده اولاد
گرام مرا با انبیا و اهل بام تو چگونه قیاس توان کرد و بر خاطر فاتر تو خطور نکند که مرا از فعال و جلال

تو طال و کلال روی نموده اگر عرب را سعادت موافقت من سعادت نمودی بیای بیای
شدی که واقعه از آن مسکندر و حادثه از آن نایل تر نبودی و معلم الدین ظلموا ای نقیب معلومون
و السلام و چون این مکتوب نصاحت اعلوب بجای رسید و بر معنوت بصدق مفروق این مطلع
نگرید از مصالحه یا یوس کشته مجدد و انرم سبب کارزار قیام و اقدام نمود و روز دیگر که رسید
انور و رقصای بهر اخضر و ارمیا کشته مرا بر اخت و افقا و اعدام سپاه ظلمت انجام شام را
وجه همت عالی همت سافت امیر المومنین علی علیه السلام و سنار منبت انار جوی بر سر سینه و
درع فرخته و ثار مصطفوی را در بر افکنده و شمیران نجسته نیل را حایل کرده و نازانه انهر
را که مشوق نام داشت بر دست گرفته بر مرکب تابید رانی سوار گردید و بمیان هر دو صفت
مرا سیده خطبه صبح بلیغ بر زبان انعام بیان راند و اصحاب هدایت انساب را بصورت
و صبت کرده نصیاح سودمند نمود و بر مقاتله و مجادله ارباب غنا و وثیقان تر عیب نص
فرمود و سرداران سپاه حجاز و عراق لغدوم وفا و وفای پیش آمده ده هزار سوار کار
باغبانای کشیده موافقت شاه و لایست جانب اهل غایت عنان العطا و ولوند و چون
بصوت مخالفت نزدیک رسیدند بیک نوبت بر دشمنان حمله کردند و بان سپر زبان
و پیردان میان سایان در آمده چندان خون ریختند که تصور شد که دست و پای مرکب
را بخار لکن ساخته اند و ازین دست بردسای ثبات معاد بان معاویه از جای رفته
و دست باروی ایشان از حرکت باز ایستاده ابن ابی سفیان حیران شد و روی بهر
و عاص آورده گفت یا ابا عبدالله امروز دست در عروه و نفعی سبکبای باید زد و نافزا
مفاخرت توان کرد و مرد جواب داد که دست میکوی و امروز مرکب حق است و صیات باطل
و اگر علی مرتضی با سپاه مظفر و امر حمله ملک حمله دیگر کند از لشکرماند و دران روز

مالک استر همچنان شاه مردان بوده در قتل یسمنان آثار پسندیده بطور رسایند و بسیاری از
بر دلان شام را مقبول گردانند و از آنجانب نیز نیز از مایان منع نکند و در مقام مدافعه آمده جمعی از اصحاب
برایت انساب استر شهادت می‌بندند و آن شیران پیشه جنگ و طالبان نام و جنگ
در هم او خنجره کمان جلالت و مردانگی ظاهر گردانند و میدر کردار در آن روز بتأید پروردگار
سپهر سو که دل دل بر انگیزی بسی سر ز فتر کش او غنی زوی بر سر هر که شمشیر کین و دوم
او فتادی بروی زمین از خون سپهر روز کاران شام زمین و زمان ساختی عمل فاش زبان سبیل
با اهل ستم بکفنی پیام اهل دم بدم سپهر سو که بر شش نمودی عبودیت جو خون در رک خشم نمودی
و در آن هنگام استغال اشغال از با و حمله ابطال رجال ساعت ساعت استر از پیشتر
می‌شد تا بر دلاز کار از بخت و سنان پشت و کربان رسید و خون چون رود و چون در
غزار و نسب کوه و دامون روان گردید و هر گاه که مبارزان شام طریق انزاس پیش می‌رفتند
امیر المومنین علی صلوات الله علیه دست از کشتی و کوشش کوتاه می‌فرمود و انواع را نیز احاطه
می‌فرمود و اصبع بن بنانه و بعضی دیگر از خواص گفتند که یا امیر المومنین بار اچگونه فتح می‌شود
که در وقت بریت اعدا از تعاقب نمی‌سفرای و حال آنکه اگر مردم ماروی بگری می‌آوردند
انواع معاویه دستری افزاید و محضت جواب داد که معاویه می‌فهمون کتاب ابی و منت صاحب
رسالت بنای عمل نمی‌نماید و من آن نتوانم کرد که این ابی سفیان میکند و اگر او را علم عمل
بودی با من محاربه نمودی انقضای تمامی آن روز جنگ قایم بود بلکه زمان زمان صفتش
می‌افزود و با وجود آنکه خورشید خنجر گذار از مهابت آن کارزار اندیشیده خست ز مهابت می‌انجام
موجب کشید و خساره رمانه مانند دل عاصیان شام تاریک گردید و لا و آن آن دوشاد و ستار
قتل یکدیگر باز داشتند و بفریب غوغ و خشان و سنان جان سنان همت برانند ام
نبار حیات هم می‌داشتند و زمره از لغات روات آورده اند که در آن شب که موسوم

بلبله الهی بود هر کس را حیدر کردار بفریب و فقر از پای در آوردی نگه می کنی و کلماتی
مخصوصان که حساب تکبیرات اخلاص نگاه میداشته روایت کرده که چون روز شد عدل
بیانند و بیت و سه رسید و دستغنی از بابی سعد السعای مرویست که معاویه گفت که در لیل الهی
حضرت امیر بنفس فحش زیاده از نهصد کس را بفضل رسانید در روضه الشفا از تاریخ اعد بن اعثم
کوفی منقوست که در لیل الهی در اثناء دار و کبر بران شام نوحه و مقراری آغاز کرده بران
تضع و زاری می گفتند که از خدای مهربان رسید و برین معذره می خند که از چندین هزار باقی مانده از خرم
نماند و بر عیال و اطفال با بخشایند و دست از قبال کوتاه فرمایند و حج فایده برین سخنان
نمیکردید و همچنان مرتب قایم بود تا انقاب تابان را بیت نورانشان برافراشته عالم را روشن
کرد و ایند در مشایخ اساکلین مذکورست که در آن شب سی و سه هزار نفر از طرفین فضل آمدند
و در کشف انوار مسطورست که بروایت مصنف کتاب فتوح در آن شب سی و شش هزار
کس مقبول شدند و دستغنی مبرور است که در لیل الهی در و هزار و پانصد و یک مرد و پانصد
طفره پناه و هفت هزار کس با فریب بان از اهل بنی و طغیان کشته گشته بودند پاسبان ماند که صاحب
مستغنی و بعضی دیگر از مورخان را سطر را که در صدر این داستان مرقوم ملک میان شد
لیل الهی در غمر نموده اند و بر فی دیگر از فضلا ابرادان و مکتوب بدستور این مهور بر واقع
مذکوره تقدیم فرموده اند و الله تعالی اعلم بحقایق الامور و هو جبر ذات الصدور و ذکره انقاص
نمایره حک و سخن و بیان قصه نامه حکم روایت کنند اهل غره جهاده که چون یافت از قتل
استاد و همچنان کشت تا رنج و طفره بر اعلام شاه شجاعت اثر پذیرد و فرمان ده ملک شام
زنج شهنشاه عالم تمام و با عمر و عام که از جمله خواص او نمید اخفصام اخبار است و در باب

نسکین التهاب التشنج قال اعاز شورت فرمود و عمر و گفت از برای روزی چنین حله و خبره
کرده ام و نیز میری اندیشیده معاویه برسد که آن کدام است عمر و گفت این جماعت را
کتاب خدای تعالی دعوت کن تا مخالفت در میان ایشان ظاهر شده بحاربت بپردازند
و معاویه را این سخن مستحسن ننموده بقولی در میج بلیله اهدیر و بروایتی در بخورد و دیگر غیر مودتا
هر معنی که در معکرو او بود و حاضر بر روس راجع استوار کردند و آن اسنه را مانند الویه
بر دست گرفته صف کشیدند و لشکر امیر المومنین حیدر را چون در آن میج چشم بر آنها
افتاد نخت بند استند که علمهاست که برافراشته آمد و بعد از لحظه که روز روشن شد
و استند که حال صبت و فصل بن ادم در پیش قلب لشکر شام و سیرج خرامی در اقام
میته و در فار بن معرو پیش اهل سمره آمده اند اگر و ند که ای معشر عرب ما شمار کتاب
خدای تعالی دعوت میکنم باید که بمضمون آن عمل نماید و دست از خنک باز دارید که اگر
من بعد بر ستور ایام سابق بر بحاربه اقدام فرمایند زنان و فرزندان شمارا رویان و غار
اسیر و شکسته کرده بولایت خویش برند بعد از آن ابوالاعور بر آب شمی موار شد و بی
بر سر نهاده بمیان هر دو صف آمد و فریاد بر کشیده امثال ابن ستمخان بر زبان راند و چون
مراغبان مقوله شایانرا استماع نمودند اختلاف در میان ایشان بداشده پیوسته گفتند
این صورت عین مکر و خد بعثت و بر غی بزبان آوردند که نخست ما آتیاع معاویه را کتاب
ابن و تعالی دعوت کردیم و چون اجابت نکردند خون ایشان بر ما طحال است و اگر اکنون
ملتس ایشانرا مبدول نداریم خون ما نیز بر انجماعت مباح گردد و امیر المومنین علی صلوات الله
فرمود که من از همه کس سزاوارترم با جاست کتاب الهی اما مقصود مخالفان از ربط معاتب
ایات بر صفحات ایات عمل بمضمون آن نیست بلکه چون از مر ب تو فرسیده اند و علامت

فتح و طغور در جانب باطن ایستاد و دیده میخواند که با بن کید حاکم را نسکین دهند و جان از مکر
 بدین حیل میروند و من با ایشان مقاتله خواهیم کرد تا بکیم باری بجان را بچین شوند و چون
 بن قیس که اکثر قبا بل من مطاوعت او می نمودند و بقیه و یک از سرداران سپاه بدینها میخواست
 بر سبیل ارتقا گرفته بودند گفتند ای امیر المومنین دعوت معاویه را اجابت کن که تر اکتفا
 سبحانی میخواند که ما بر عثمان بجهت را و بن قول خروج کردیم و اگر ملتس معاویه با اجابت
 نیاید ما ترا گرفته بخدمت پیایم امیر المومنین علی علیه الصلوٰۃ از استماع این کلام مخزون
 گشته فرمود که انالله وانا الیه راجعون و ای الله المستکفی و الله المستعان اللهم انت الحاکم
 فيما بیننا فانک عدل لا تخور القصر هر چند حیدر گرا سپاه نصرت انار را بر مرید و بکار
 تر عیب نمود و گفت بن حیدر را عمرو ماص صیبت محض معاویه و اتباع او اند بپسند بجا می
 و لشکریان از برادر مخالفان آغاز مراجعت نمودند مگر مالک اشتر که بدستور سرور و محبه با
 سنان و خنجر استقبال داشت و چون امیر المومنین علی صلوٰۃ الله علیه مشاهد فرمود که جنود
 فوج فوج باز میگردند دست بست و گفته گفت این بند غالب آمدور بن انا عبدالله بن الکوا
 و جمعی از اسد قبا که بعد ازین لفظ خوارج بر ایشان اطلاق خواهند یافت از روی بیان و الحاح
 با حضرت گفتند دعوت معاویه را اجابت باید نمود با ما را در مخالفت خویش محدود باید
 و امیر المومنین علی صلوٰۃ الله علیه ضروره بمعامله رافعه شده خوارج گفتند که با نصرت مالک
 اشتر را از ضرب منع نموده باز کردند امیر المومنین حیدر بن بدین مای را طلب اشتر و ستاده
 چون نزدیک بنام مالک رسید اشتر گفت چه وقت مراجعت که امارت فتح و نصرت
 ظاهر شده و بزید بخدمت شاه ولایت باز گشته انچه از مالک شنیده بود بعرض رساند و امیر
 اشتر و اتباع او را مطلع یافتند و در عبارتی عظیم بدید آمد خوارج یا شاه اولیا گفتند که ما بخان

کمان می بریم که اختر با شارت تو در اشغال آتش قتال اجاوی نماید آنحضرت فرمود که من سبیل
علاینه نبرد را بگفتم که با شتر بکوی که دست از جنگ باند دارد و مشاره نکردم که موجب مطبئه شود و گرت
و دیگر نبرد را بطلب مالک روانه کروانید و چون بار دوم پیغام امیر علیه السلام مالک رسید گفت که این
واقعیهست رفع مصاحف روی نمود و نبرد گفت در می مالک شتر گفت و اگر در میان لحظه دیدم
که مخالفان معصیان بر سر شتر بسته اند و دستم که در میان سپاه عراق اختلاف و افتراق بر او اند
آنگاه مالک بگراشت تمام دست از قتال اهل شام باز داشته ترد امیر المومنین علی صلواته الله علیه
رفت و با انجماعت کر شاه ولایت را بر مصاحبت تطایف می نمودند خطرات و عتاب آغاز گردید ^{الغائبین}
قال و قبل سر حد تطویل انجاسیده نزدیکان رسید که خنّه و دیگر بدیدارید و چون امیر المومنین علی انجام خارج
را در اجابت متمسک معاویه شده نمود و شعث بن قیس را فرمود که بر رفع علامات حرب قیام کنی
و شعث بوجبه نموده عمل کرده چون نفوس ربه رسید مردین اوینه با او گفت که ای شعث رو باند
که محبت اهل شام در دل جا میدی و حال آنکه ما در خون ان قوم حوطه خورده ایم آنگاه شمشیر بر دعا و ادب
زده گفت لا حکم الله الله اشعث گفت شمشیر خود در بنام کن دشمنان ما را با بری دعوت که دزد که اگر
در ان ناخبری نمودند ایش از ابا ن کار بخواندیم الفقه چون بدید مرد عاص موافق نظر آمد معاویه
جیب بن مسله را نزد حضرت امیر فرستاده و پیغام داد که کتاب خدا معالی لطف ندارد و تو محضی را
اختیار نمایی و من دیگری را با حکم باشد و بعد از مطالعه اباب بنات ای اگر ترا بجلالت تعین نمایند
ما رضایم و اگر این مهم را بمن تفویض فرمایند تو نیز باید که از استصواب ایشان در گذری و اگر غیر اتفاق کنند
ما هر دو از طلب ما را داریم و امر خلافت را باین شخص گذاریم شعث بن قیس چون این سخن شنید گفت
معاویه بزبان انصاف بگوید حسن بن منذر و صفی بن ثور و یحیی و دیگران باینه نفوس مهت نموده نفسان
شعبان بغض رسیده و مردم از محاربه ملول گردیدند البته مصالحه باید کرد و درین اثنا عبدالله بن الحارث الطحانی

که از ثمرت عبادت مدت بیست سال بوضوح صلوٰه شایا و نماز باید و قیام نموده بود و در سلسله امر
سانده زخم قوی خورده بنحیه شاه مردان در آمد و امیر المومنین علی صلوٰه الله علیه او را احترام تمام فرمود
گفت ای عبدالله خور ای کونته بی بابی جواب داد که ای امیر المومنین ظمرا از عمر من روزی باب
بروزی زیاده نمائید و انصرت اب و جسم مبارک افتاده فرمود که خوش دار که بخوار مغفرت
رحیم غفار و اصل میگردی و خشر تو باشد او که با خود او نگاه عبید الله گفت با امیر المومنین
چنین شنیدم که اصحاب تقی در مقام خلافت آمده اند و ترا بران میدانند که با معاویه معاطه نمائی بنابر
که بقول ایشان عمل نفرمائی و دست از محاربه این گروه عامی کوتاه نمائی بنابر آنکه
ای عبید الله به نظر کدام نامر و معین با معاویه و قاسطین معاطه نمایم و تو ندانستی که با وجود آنکه رسول
صلی الله علیه و سلم فوت چهل بنمود است مدت سی سال بر سبیل شهرت و اعلان یکسری بقول اسلام و ایمان
دعوت نفرمود و بعد از آنکه آنها فوت نمود مدت سال تقابل اقبال نکرده و چون ابوان و انصار
در امان متابعتش کردند جنگ و جدال با مورشداکنون اگر را نیز بخواه ازان پرید ایند با دشمنان سرسب
والا امیر و کسایی بنایم چنانچه انبیا و اوصیا تحمل نمودند ای عبید الله مرا رسول خدا از قضا با کسی واقع
شد و خواهد شد خبر داده و من شکایت قوم را با بارگاه احدیت عرضه خواهم دست و با بری قیام
نخواهم نمود که بران سبب از دایره امامت بیرون ایم عبید الله گفت کوهی میدهم که امام حق و خلیفه
مطلق و علم منصوب میان خداوند و عباد و بر تو دیگر نیست ز بی سعادت آنکس که انقباض
مطاعت تو و زردی حیران بان بدخبت رسد که متابعت تو نکند از باب اخبار آورده اند
که چون از مضابطه معین حکمین تعلق گرفت معاویه و اتباع او بتمام دادند که از قبل خود و عمر و عاص را
حکومت نفرستادند امیر المومنین علی صلوٰه الله علیه فرمود که از جانب عبید الله بن عباس رضی الله عنهما
مکم باشد بر دایره منصوبی معاویه گفت میان علی و عبید الله بن عباس تفاوتی نیست زیرا که سببان علم

باید که کسی دیگر باین کار معین ندارند و بقول اشعث بن قیس و خواجه ابن مقفع بر زبان آورده و گفته
نماید ما درین قضیه ابو موسی اشعریست و هر چند صدراعظمی سیدالابرار و علیه سلام الله انفعاله بود
که برابر ابو موسی اعتماد داشت و مسایقه این کار باین عباس است با مالک استخر خوار مطلق باین معنی
رضانند و گفته اند ما بفرمان ابو موسی کسی را خبر ندهیم و کسی نرساند ابو موسی را که در کتب انروا بای
در و اسن خود کشیده بود و طلب داشتند و چون امر خلافت بر حکم حکمین قرار یافت امیر المومنین
علی صلوات الله علیه با شراف عراق و معاویه با مهارت شام در میان هر دو معسر مجمع ساخته
اشارت نمودند تا در آن باب و بنف و در قلم آورند و کاتب احمد الله الغالب عبدالله بن ابی رافع
انگار کتاب کرده چون نوشت که هذا ما صالح علیه امیر المومنین علی بن ابی طالب معاویه گفت
من چه بر مردی باشم که با وجود آنکه دانم که علی امیر المومنین است با او متعاند نمایم عمرو عاص گفت
لفظ امیر المومنین را محو باید کرد و نام او و پدر او را می باید تو احصف بن قیس گفت ای امیر المومنین
بهمو نفعی که مطلق آن امارت مسلمانانست رضاعده که من می ترسم که اگر آن محو شود و دیگر تو
نرسد امیر المومنین بخاک گفت الله اکبر صدق رسول الله صلی الله علیه و سلم لظفر ابن قضیه برود
من بریان یافته چه در روز حدیبه که صلح نامه می نوشتم در قلم آوردم که ابن صلی است که محمد
رسول الله میکند با سهل بن عمرو بروایتی با اهل مکه سهل بن عمرو مرا گفت که لفظ رسول
الله را محو کن و موسی که محمد بن الله که اگر ما او را رسول خدای میداریم از در آمدن بکند
طواف کعبه مانع نمیکند حضرت سالت علیه السلام و الحنه فرمود که یا علی انما فان ملک
بوما بوی هند و امروز انور است اکنون ای عید الله بنانجه میگویند بنویس انگاه عبد الله است
که هذا ما صالح علیه علی بن ابی طالب و معاویه بن ابی سفیان و کناست صلح نامه را با تمام رسانید
لمن مضمون آن و بنف آنکه امیر المومنین علی علیه السلام و ابناغ او و معاویه بن ابی سفیان

۳ و معاویه و معاویان او را در خلافت بنام خود می نامیدند

و اشاع او قبول نمودند که حکم کتاب الهی قیام نمایند و از مضمون آیات نبی باو نشانی و نگذاردند و
امیر المومنین و معاویه را می شناسند که عبداللہ بن قیس یعنی ابو موسی اشعری و بنیاب حکم باو می شناسند
و معاویه از عبداللہ بن قیس و عمرو بن العاص اتحاد عهد خدای و میساق او کردند که فرار از مضافی خود
سازند و از مضافی کلام ربانی تجاوز نمایند و از آنچه در قرآن مجید بایند بر انجوب حکم نمایند و اگر
انچه مطلوب انسانست در فرمان حمید نمایند رجوع نیست ستم نموده نمایند و عهد اخافت نیست نفرین
و عبداللہ بن قیس و عمرو بن العاص از علی بن ابی طالب و معاویه نخواستند عهد و پیمان کردند که چون
حکم ایشان مطابق قرآن و موافق سنت باشد از آن عدول نمایند و چون این دو حکم در حکم و شریعت
نوارم امانت و دیانت بر می دارند و اموال و ائالی و اولاد ایشان از تعرض ایمن باشند و اگر پیش
از صدر حکم یکی ازین دو حکم فوت شود تا بعان امیر المومنین علی با معاویان معاویه و یگری را از اهل
عدل و صلاح بجای او نصب فرمایند و اگر این دو حکم بر مضافی قرآن و سنت حکم عمل نمایند است
سید ابرار صلی الله علیه و آله الاخبار از آن حکم نبرار باشد و خون و مال ایشان را باج و اندوختن
و قوع حکم و ائالی و اولاد و اتباع و اشاع باینین از تعرض و مراحت ایمن باشند و اگر حکمین تا ماه
سارک رمضان که نهایت میاد زمان حکم است احوال در ریزه مهم خلافت را فرارند و نیزه قین
در امر محاربه مختار باشند و هر کس که درین قعه ترکب خلافت کرد و مجموع ائمه در رفع شر او اتفاق
نمایند و چون آن وثیقه با ختام رسید نوشتند که شہد علی مای پدر الکتاب الحسن و الحسین است
و عبداللہ بن عباس و عبداللہ بن جعفر بن ابی طالب و الاشعث بن قیس و یحیی بن زبیر و
حضرت امیر علیه السلام ایضاً سامی خویش بر آن صحیفه ثبت کردند و معاویہ نیز نام خود بر آن
غیر نمودند و بروایت ابو حنیفه و ثوری در آخر آن صلوات سمیت تطبیق است که و کتبیم الامراء
عشر لیلۃ لعنت من مفرسۃ سبع و ثلثین و روایتی آنکه کاتب اسد الله انصاری عبداللہ بن ابی رافع

که نوشته بود نسیم ساجان خود و در سر معاویه عمر بن عباده القلی همان مضمون عهدنامه در قلم آورد و صاحب
جناب ولایت یار داد و عراقیان در وثیقه که شامیان داشتند اسامی خود نوشتند و ساجان در عهدنامه عراقیان
شهادت خود ثبت نمودند نقلت که اشعث بن قیس و بعضی دیگر از خوارج هر چند سعی کردند که مالک امیر
نام خود بران صلح نامه نویسد قبول نکرد و میان ایشان سخنان خصومت امیر که شده امیر المومنین صدراعظم
اشعث را تسکین داد و او را از هزری که مقدر بود که انبار اشعث با مل میت رسد اختیار نمود و القهه بداد و از
امیر المومنین علی علیه السلام محبوب کوفه و معاویه بدو شکایت بازگشتند و مقرر بران شد که ابو موسی
اشعری با طایفه از اعیان حجاز عراق و عمرو عامس نیز با معارق شام و اعراب و بدو منه انجندل که شمری است
در میان عراق عرب و بایر شام مجتمع گردند و باتفاق یکدیگر در امر خلافت حکم کنند و چون ابو موسی اشعری
بشرف و سبب موسی حضرت امیر المومنین علی صلوات الله علیه شرف شد اصحاب او را بر امری که خاطر بران
داد و او بودند مطلع گردانیده زبان به نصیحتش گشادند و بر عایت جانب خرم و احتیاط و نصیحت نمودند
و چون موعود حکم نزد یک رسید شاه او یاسیرج بن ثانی را با پنج هزار کس از خواص خود فرمان داد
که همراه ابو موسی بدو منه انجندل روند و عبدالله بن عباس را رفیق الله بنما با امت ان جماعت را
گردانید و معاویه نیز ابو الاحرار السیله و شمر جلیل بن اسطوخاندی و اباجعی کنیز محبوب عمرو عامس
بدان جانب روان گشت و بعضی از مودعان گفته اند که با حکمین شمشکس در و دمه انجندل بودند چهار
از جانب اسد الله انساب و چهار صد از طرف معاویه و در آثار طریق بکرات عبدالله بن عباس رفیق
الله بنما و اصفت بن قیس بن موسی را نصحت کرده گفتند باید که بقلامات و ای عمرو و رفیقته موسی
و چون رای شما بر امری قرار گیرد و تو در اظهار ان شتابت بنمای و ابو موسی ان سخنان را قبول
نموده این امر را مطمین گردانید اما چون بدو منه انجندل رسید و معاویه عامس ملاقات کرد و عمرو و بعضی
شبهه ناستوده و خویش عمل نموده قدم در دواوی کرد و نزد بنما و در تعظیم و احترام ابو موسی گشت
در ان باب خبران مبالغه کرد که او را فریب داد و محملی از کیفیت ان واقعه مینویسد که بعد از چند ماهی که عمرو

عاص نسبت با ابو موسی در مقام متابعت و موافقت بسر برد و او را از مقدار صلح و ثنائی گفت که منوچهر روزی
ابو موسی با عمر و خلوت نموده گفت بهم تعیین خلیفه بدو و دراز کشید و مرا امری بخاطر گذشت که صلاح است
و رضا حضرت فوت مرتب برانست امید آنکه درین باب اتفاق نمایی عمر و گفت این امر کدام است ابو موسی
گفت مناسب است که رضی علی و معاویه را از بن امر معاویه و بن عبد الله بن عمر را که بصفت نفوی و
عفاف انصاف دارد بخلافت بنین بنایم عمر و گفت در شان معاویه بگوئی که دلی عثمان است
و اگر کسی ترا در این باب طعن نماید نوازی گفت که من او را دلی عثمان یا نعم و این دلی و کلام
مجید خود میفرماید که من قتل مظلومان را نیکو میگویم سلطان ابو موسی جواب داد که ای عمر و از خدای
مهرس و بد آنکه اگر کسی بحسب شرف منحنی خلافت کشتی بایستی که مردم بر ریاست بکی از اینا را برگزیند
من الصیاح الجری اتفاق کردند یزید که ابره از اولاد بنی امیه است که شرق و غرب عالم در دست
انسان بود و دیگر آنکه شرف شاه و خفایا شرف معاویه به دست است و بسر ابوطالب را با و انداختند
مناسب و اطلاق لفظ دلی بر عمرو بن عثمان ابن ابی و اوی است که بر معاویه عمر و گفت سر من عبد الله
هم فضل دارد و هم صلاح و هم سبق هجره به شود اگر بخلافت او رضای ابو موسی گفت ذیل عفت
سر فو بولت متابعت معاویه و اقدام بر محاربات صعبین الالیس و ابو عبد الله بن عمرو اس عمت
خود را از بن فتنه گوناوه داشته و همت بر آنتساب سعادت اخروی گذاشته نوبت دیگر عمر و را
آورد که ابن عمر شایسته ابن منصب نیست در ای صواب منحصر در آنست که هم علی و هم معاویه را از
خلافت خلع نموده این بهم را بشواری حواله کنیم تا هر کرا طوایف برایا مصلحت دانند بر سر آن
بنشانند و خاطر برین معنی قرار دلو هر یک از علین بمنزل خود شتافتند را تم مروت گوید
که کیفیت ابن حکایت در اکثر کتب معتبره برین پنج مذکور است که سطور شد اما حاج ترجمه
مستغنی طریقی سلوک داشته در قلم آورده که در آن خلوت عمرو عاص بر زبان خود تعبیر با ابو موسی
گفت مناسب است که علی و معاویه را از رضای امور خلافت معاویه و بن عبد الله

۳ از روی انعام و ابرام

عمر بنو نعیم بنایم و ابو موسی جواب داد که اگر ما بر سر بنبر علی را خلع نموده نام این عمر بر زبان او بریم بعد از آن
علی قصد قتل ما کند و این منتهی بقتل و فساد کرد و عمر و جواب داد که باین آنکه تو تخت بر بنبر زنده بر پا
قرار یافته که علی و معاویه در امر خلافت و خل گفتند تا کس را که از اهل صلاح و تقوی بود و بد را و نیک را
سلک میباید بنبر صلی الله علیه و سلم منظم بوده باشد بر سر امامت بنشایم انگاه علی را خلع نمایی و از بنبر مرود
بعد از آن من بنبر منصوب نموده معاویه را خلع کنم و مردم را بیایست این عمر بنبر بنایم و علی کلا انصهر بن
چون ابو موسی با ضون عمر و حاص فریفته و معز و کشته از آن خلوت میروند شناخت حشیم عبدالله بن
عباس رضی الله عنهما بر وی ایما و گفت بخدا سوگند ای ابو موسی که ظن من چنانست که عمر و حاص ترا
فریب داده اکنون من نوبت دیگر ترا نصحت نموده انما من بینا هم که اگر شما هر دو بر امری اتفاق نموده
ابد اورا انکلم نفدیم فرماید چه او مردی عذر راست و من بنبر سم که اگر تو دور امر متفق میشی از وی
سخن بر زبان آری عمر و انهار خلافت نماید و از بن برضادی متولد کرد و که تدارک بنبر و ابو موسی
گفت ما بر امری اتفاق نموده ایم که من الجانبین مخالفت واقع خواهد شد و روز دیگر صبح ابو موسی
اشغری و عمر و بن العاص و اکثر عطاء و عراق و شام مجعی ساخته بنبری نصب کردند و ابو موسی با عمر
گفت که بر بنبر منصوب نمایی و حدیثی را که بر آن متفق شده ایم مباح خلافت رسان عمر و گفت معا و الله که من
بر تو نفدیم بنایم زیرا که تو از من اسن و افضل و ابو موسی بر بنبر بر آمده بعد از او از ثناء الهی و درود بر مرقد
معطر حضرت رسالت بنایی بر زبان آورد که ایها الناس ترفقه احوال رعایا و منظم امور بر ابا منوط
بانست که علی بر تقی و معاویه را از کفیل مهم خلافت معاف و معذور داریم و این کار را بشوری حواله بنایم
اسلام هر کس را سالیته این منصب و انداختار فرمایند انگاه انکستری از انکشت میروند آورده گفت من
را بنقوی گفت من علی و معاویه را از خلافت برادر و مردم و جناحه این انکستری از انکشت خویش و از بنبر مرود
گرفت و عمر و حاص بر بنبر زنده گفت ایها الناس این شخص حسب خود را از خلافت خلع کرد و جناحه مجمع استماع

فرمودید اکنون من صاحب خراسان یعنی معاویه را بجلالت منبر رسانم زیرا که او ولی عثمان و طالب خون اوست
و از شنیدن این سخن غلغلہ در میان مردم افتاده ابو موسی فریاد برآورد که بیان ما و محمد بن معاویه نبود و عمرو
را دشنام داده ابو موسی را بکشتن و کوفت و جراحت داد و قلع میگوید بهم را برین هیچ قرار داده بودیم عبد الرحمن
بن ابی بکر گفت کاش ابو موسی مرده بودی و چنین حکمی از معاویه نکستی و عبد الله بن عباس رضی الله
عنه گفت گناه ابو موسی نیست بلکه جرم کسی است که او را بر این کار نصب کرده و سرچ بن مای نازیانه چند
بر سر او زد و پیوسته تا صفت بخورد که بر ایما ی نازیانه ششیر نرود و بعضی از حاضران او را برآوردند که لا حکم
الا لله ابو موسی اشعری و عمرو عاص با حکم این دو ی چه انحصار و زمره از اهل عراق خواستند که قتل انظلم از ما م
بیرون آورده باشند اما بن آغاز قتال کشید اما عدی بن حاتم طائی مانع شده گفت تعالید بی رخصت امام
جایز نیست تعالید از فرار این دشنام ابو موسی کرد و آن ساقه گفتند که امیر المؤمنین علی علیه السلام حاجت
ترا بعد از منست لا یرحم حکومت ترا کرده شمر و فوجی از شمر علی مرتضی قصد قتل موسی کردند و او روی
بکوه آورد و در زمره مستغنی نرگور است که بعد از وقوع فتنه سیه نرگور مردم متفرق بچار فرقه شدند زمره گفتند که
لا احکم الا الله و این را بخانه خوانند و خوارج نیز گفتند که روی بر زبان آوردند که ما کار این دو مرد را بخدا می
بازگردانیم و آن گروه را در جبهه نام نهادند و جمعی اظهار کردند که این حکم خطا بود و ما کیسه را با ماست و خلافت حق
و ادبی از علی مرتضی نمی شناسیم و رقص میکنیم هر کس را که بخیر او باشد و انجماعت بر دافع میشوند و فرقه
بر ما واجب است که کتاب را با باب متابعت نماییم و حرر اکلام الهی زنده نگذاشتیم و هر چیز را که امامت او بر
فرمان قرآن مقرر شدیم و این فرقه را معتزله نام نهادند و الفقه چون عمرو عاص خلافت بتقدیر رساند و حضرت
سایر معاوان معاویه پیش از فتنه بر معاویه بخلافت سلام کرد و عبد الله بن عباس رضی الله عنه با معاویه خلافت
و ولایت مایع بگرفتند تا فتنه کبیریت عاونه را مقرر شدند و بروایت مستغنی بعد از استماع آن واقعه مکه و مدینه
علی صلوات الله علیه سلام فرمود که بر روش شما بر خطا زبان بن معاویه و عمرو بن العاص و ابوالانوار و انس بن

بن مسلم هنري و صباک بن فیس و دلد بن غفبه و ابو موسی کتبا نند و چون بن قبر کوشش معاویه رسید
از کرد با امیر المومنین علی و شعیب بن و ابن عباس و مالک شتر را رضی الله عنهم بر منبر نام نهادند و گویند
و کراوان مفرو را طلاقست امیر المومنین حیدر و بان انتقال مالک شتر و محمد بن ابوبکر
درین عالم باطل و یک چنانچه سابقا مرقوم ملک بیان گشت امیر المومنین علی علیه السلام
اوایل اقامت خلافت فیس بن سعد بن معاویه را که از جمله ایمان عرب حوی و متوئی انواع فضل و ادب بود
بایالت ولایت مهران سال فرمود و چون فیس بن سعد بن معاویه بن ابی جعفر بن عبید بن ربیع که در آن
اوقات بران دیار استیلا یافته بود و عبدالله بن سعد بن ابی سرح را غرض خواسته تمام امور حکومت
در کفایت فیس بن معاویه و همین اتهام فیس تمام مهران با شد و مردان علیه السلام معیت نمودند و مکرر
قریه مریانه که در ملک معتقدان عثمان انظام داشتند و ابان با فیس گفتند که با آنچه از خراج اوست
او ای بنایم مشروط با آنکه ما را تکلیف معیت نه نمای تا در عاقبت این امر ما را کم و فیس معیت
و قبول این ملتسم دانسته با مردم انفرجه که اهل قوت و شوکت بودند و مدارا زندگانی نمود که سه
اسایش و کیتی نصیر این دو خدمت با دوستان مروت با دشمنان مدارا و چون معاویه
از بنک فیس بن سعد رضی الله عنها و ران خط خبر یافت مضطرب شده و مولان معاقب یکدیگر
بمهر فرستاد و فیس را تبعات و مبالغت خویش و موت کرد و اما خدمت او و فیس تا شمر نمود
و این هنر از اطاعتش با یوس گشته آغاز مکر و جل نمود و در مجاس چنین اظهار نمود که فیس از جمله
ماست و دلیل بر صدق این سخن آنکه مردم فریاد مکر را که از جمله طبعه عثمان اند و تکلیف معیت شاه مردان
نمایند و چون این حدیث بسمع شرفت امیر خفت رسید فیس از ابالت ان ملکات معات داشته
محمد بن ابی بکر رضی الله عنه بکلف ان بهم نامزد شد و بعد از وصول محمد بن فیس بن سعد بدین شرف
و بعضی از موطنان ان بلده که اندک لغاری از جبر کردار در ول داشتند زبان بطعن و تسع فیس را از
گرفتند و فیس عارم اعدا متوجه با بوس شاه اولیا گشته در صفین بمو کب ظفر قرین پیوست و ابوبکر

حیدر بیشتر از مستر اورا منظور بن عاقلیت گردانید اما محمد بن ابی بکر چون در آن مملکت منفی امر
مکومت گشت کشت و غنایه فرستاده البتراء به بیت شاه اولیا دعوت کرد و آن مردم را
جواب که بانیس بن سعد گفته بودند بوی پیغام دادند و محمد لشکری بر ایشان ارسال داشته آن سپاه
نهم باز آتود و اجمعی تکرار یافته محمد کیست حال را با امیر المومنین عرض داشت کرد و در آن کشت
فهرج نمود که رای بنس بن سعد و باره ابن جماعت بصواب قریب بوده امیر المومنین علی صلوات الله
علیه جواب نوشت که دیگر مرا هم آن طبقه شنوانان زمان که فرمان مانور سد لاجرم محمد بن اعدا افاز
در افرمود و چون حرب صفین نهایت انجامیده قصه حکین واقع گردید معاویه بن حجاج کزاجت
سفادت پاشاه ولایت مدوات می در زید و در آن ولایت اظهار طلب خون عثمان کرد و طالع آورد
و او باس بدو پوسته مورشی عظم در مهر بدید آمد و محمد صورت حال را بر عرض شاه اولیا رسانیده
انحضرت عثورت مالک اشتر بنس بن سعد را رمی الله عنها کرت و دیگر نامرو ابانت مهر کرد اما
در قول ان امر استغفا صبت و امیر المومنین حیدر در سینه مان و ثلثین مالک شتر را مالک اشتر
اجازت توبه فرمود و چون این خبر بکوشش معاویه رسید و در حیرت کفاح و مانع اورا راه یافته
یقین میداشت که بهکاه شاه ولایت از طرف کوفه و مالک از جانب مصر توبه او کردند در روشن بحال
اقامتش مانند لاجرم باز کرد و مکر و فریب گشته بدینانی که بر سر راه مصر نطق داشت و خود را از
جمله مجان او بی شمرد و نامه نوشت مضمون آنکه مالک شتر توبه و ولایت مصرت و بی شبهه نکر
بر منزل تو خواهد افتاد باید که او را استنبال نموده ضیافت فرمای طعم مسموم بوی و بی و دهقان
این سخن را قبول کرده چون مالک را بخار رسد بموجب فرموده معاویه تبعید برسانند و مالک
مصر اخرت اختیار نموده از بیوع این خبر معاویه فرحاک و سنبش شد و بر خاطر از امیر المومنین
حیدر حزن و الم استیلا یافت و ابانت مهر را بدستور سابق محمد بن ابی بکر باز گشته بنایت تمام

درین باب ارسال فرمود و درین اثنا انحضرت بمنع قواج نهروان اختتام نمود و چون ابن خیر
بسمع میرزا رسید عمرو بن العاص را در سینه مذکوره بانگش برار کس یعقوب مصر روان گردانید و در
نواحی آن خط معاویه بن خدیج عمرو بن العاص را در سینه بیان ایشان و محمد بن ابی بکر هم بنیال و جلال انجامید و محمد بن ابی
عنه معلوم شد و جزو کربخیت و معاویه بعبدالله علیه بن خدیج او را بدست آورده بلاک سخت و در وقت
چهار پایی نهاده بسوخت و عمرو عامر بن ابی مانع و مراحمی در مصر علم حکومت برافراخت و چون خیر
شهادت محمد بن ابی بکر رضی الله عنه بسمع شریف امیر المومنین علی علیه السلام رسید اندوه
غیرمایون نصرت از دیا و بدیقت دوران باب ستم بعبدالله بن عباس که حکومت مصر
استغال دست نوشت و عبدالله رضی الله عنه بعد از مطالعه آن مکتوب زیاد بن ابیه را بنیاد
خویش در بصره گذاشته جهت تسلی خاطر انور امیر المومنین حیدر علیه السلام بکوفه نوشت
و با خود فرار داد که دیگر از غلبه علیه انحضرت مفارقت اعتبار نماید و در طوفان اصحاب بغی و عداوت
و التباینه علیه و ارباب فضل و رشاد و نوک خانه بلافت ظلمت تراود بر لوح بیان ثبت کرده اند
که انش طغیان معاویه بن ابی سفیان بعد از تسخیر مصر و استماع توجه ابن عباس رضی الله عنهما از
بصره بکوفه استغال یافت و عبدالله بن الحنفی را با دم و رار سوار بجانب بصره فرستاد و
عبدالله بیکناگاه بدان بلده رسید چون زیاد بن ابیه با او قوت مقابله نداشت در گوشه
خرید و ابن خنفری حکومت مشغول شده حضرت مقدس امیر المومنین بعد از استماع ابن خیر
امین بن مجاشع را بدفع او نامزد کرد و داعین میسر و رفقه و زبانه الله بدو پوست مستعد
فقال شدند و بعضی از اهل تقوی در مقام اصلاح اندک مقرر شد که روز دیگر ابن خنفری طریق
صلحت مسکوک دار و اما ان لعین همان شب غدر کرده سخن بر سر میر مجاشع برد و او را

سپید کرد و حرکت دیگر زیاد روی کبجی افتاد و بعد از آن شاه مردان جاریه بن قدام را برد
این حضری نامزد فرمود و میان ایشان حرب صعب روی نموده نوبت گریز این حضری رسید
و جاریه از مقر او خبر یافته آنش در آن مکان زد و این حضری با موافقان خود که همصادق بودند
هم درین جهان بنایره غدا ب مغرب کشته رخت پهنی بیاد نهاد و در رخت نسیج و شمش طبعان
معاویه بن ابی سفیان روی در از دبا و نهاده متعاقب و متواتر جنود و کتبت تا تر با طاف ملاقات
و حجاز میفرستاد و آن امضا و اوار استیلا مرفوع گردانیده است هر جا که فرصت می یافتند عیان
جانب نهب می یافتند و حرکت کرد شاه و لایست خبر نوبت میان را می شنید سپاه کوفه را بجز
ایشان خبر پس میفرمود و کوفیان کاهی شرط فرمای برداری بجای آورده مفاد شکر معاویه را
وجه همت می ساختند و احیا تا طریق خلاف مسکوت در شسته بدفع خصم نمی پرداختند و این معنی
موجب طلال خاطر انور میکشت و در باب زجر و تادیب مخالفان دعوات اجابت ابات
برزبان الهام بیان میگذاشت و در همین سال عقیل بن ابی طالب از اسداله انساب بنجیده
نزد معاویه رفت سبب این معنی آنکه عقیل از بیت المال هر روز دو درهم و طبقه داشت و دلغیه
کرد که چیزی بر آن اضافه شود تا بغرافت میشت نماند نمود و اندک طعامی ترسب فرموده
علی را علیه السلام شبی بضافت طلبید و در آنجا رفت و شنید اظهار افلاس نموده انماس کرد
که چیزی بر طبقه او زیاده گردانند آنحضرت پرسید که وجه این دعوت را از کجا بهم رسانیده عقیل
جواب داد که چند ماه هر روز یکدرم و نیم راضی خود نموده نیم درهم راجع کردم و بجا محام این طعام
مرد و منم امیر المومنین علی السلام علیه فرموده که برین تقدیر وجه معاس ترا یکدرم و نیم بجا
بگویند از من میشت شکایت بینای و عقیل نوبت دیگر سپاه نموده امیر المومنین میان از او
امنی در شعله جریح دافع گرد و ناگاه بدست او نهاد و عقیل مغرب کشته نقت ای برادر من

مرا سوختی انحضرت فرمود که چون تو غل ابن خدرانش دنیا نمی آوری چگونه زواجی که من از حق
اهل اسلام زیاد به برانجه حصه تو بشود چندی تو هم و بدایت عبادت با برات بیره یعنی گرفتار
کردم و عقل از بخت از حضرت امیر المومنین روی گردان شده بدین شرافت و این حرکت
موجب از دیار و خزن و الم خاطر جایون امیر المومنین علی علیه السلام گشت در نزد منصفی و گور
که بعد از وصول عقل بدین معاویه و تو عظیم و منجیل او غایت بهانه بجای آورده و موجب کسب
از اشرف و اعیان حاضر بود و گفت که عقل مرد است که بپوشد ابواب او را بر علی تفصل و
نبرج می نمود عقل گفت بهات ای معاویه بی نیایی بهار امیر مهربانم از اترج تمامید و آن
مور ضعیف را بر ابر سیمان اغضا و نفرا بدوره حضور را با خورشید منیر چه نسبت و قطره بمقدار
را با محاب در برابر چه مناسبت سه ذره با غاب در شان کار رسد و انصاف ده که در آن
زمان ما تو لعبادت اصنام می پروا نم علی و نفی ما قامت لازم صلوات و جهاد قیام سینود و آن
من نیز یک تو بنابر طمع معرفات و نبوی است و اگر در از ثنوبات اخروی بهره بودی ترک
ان قدمه انصاف را جانبر نشود می به از او بده که بود در رکاب او انفعه میان عقل و معاویه در
اوقات مناظرات بسیار بوقوع انجامید و تفصیل آن حال و فعل موجب لطاف است و در طول
دور او ایل شده از بعضی از هجرت خاتم السین معاویه بن ابی سفیان بصرین ارطاة را به برادر
مرد بجانب حجاز فرستاد تا هر بن شهر یقین را در تصرف آورده از انجا بجانب بن رود و بر حسب
فرموده عمل نموده ابوالبوب الفزاری و قثم بن عباس رضی الله عنهم که از قبل امیر المومنین علی علیه
السلام در مدینه و مکه و الی بودند پنهان شدند و بر لبان طای ناکان بدان و در مدینه طبع
رسیده و از ساکنان انجا طوعا او کرا بعت معاویه ستانده بطرف یمن شتافت و چون به
بن عباس رضی الله عنهما که حاکم آن خطبه بود از توجه آن ملعون خبر یافت و عبدالله عاری را

بنامت خویش نصین نموده غنان یعوب فرار یافت و پسر وراثت است نصیب و فرار کرد
عبدالله عارثی را با دو پسر عبدالله که موسوم بعبد الرحمن و قثم بودند و در مدینه بود و او کرد و این
و جمع اشرف شاه نجف رسیده جاره بن قدامه را با چهار هزار کس برفع سبزه نامزد فرمود و عارثی
حرب او کرده عیاری و مول جده و یمن بوضع پوست که بشیر بجانب شام شافته است لاجرم کفر
مراجعت کرد و امیر المومنین ترمذی عابدت اجانب رسانیده و نشان بسبب گفت اللهم
و بنده و عظم بنار علی بن ابی طالب در آخر عمر مرده شده آغاز زبان گفتن کرد و شمشیر طلبید یعنی از
عادتش نمی جوین و مشکب بر باد و در پیش آن یمن بد اعتقاد نهادند و او شمشیر و یمن را بر آن
مشک بنزد ثوابش و درخ پوست و بر خایر او و العیال متفرق ماند که قضیه خروج خوارج نمود
بسنه از قضایا مذکوره بوقوع انجامیده است اما قلم خسته سیم بنابر ملاحظه از ساد و سخن نخست
خاطر از کلیات و قیام فاسطین خارج است نگاه بخرید شده از حالات و مقامات رفتن
پرواقت و من الله الا عانه و الباطنه حیدر محمد و محمدی از حال خوارج بیرون گشته شدن اکثر آن
در صحیحین بروایت ابو سعید خدری رضی الله عنه مروست که روزی مقدس حضرت نبوی
صلواته الله وسلامه علیه و پیغمبر اکرم علی مرتضی علیه السلام از غایم بن مدینه فرستاده بود و در میان
افرع بن عابس و عنبه بن حصن فراری و علقه بن علامه حامری و زید بن جمل قسمت میفرمود و هر قوس
بن زهر نمیمی که ملقب است بنو الحویره و در آن مجلس بود و آثار قسمت روی بر آنحضرت
گفت اتق الله یا محمد رسول الله علیه و سلم اصحاب را مخاطب ساخته فرمود که پدرش که نسل این
شیعه فومی بد است و که قرآن قرات کنند و قرآن از ضام اینان تجاوز ننمایند و یکستند اصل
اسلام را و بگوید عیده اصنام را بیرون روند از اسلام کما بمرق السهم من الریبه اگر زمان خروج
اینان در یابند یکند ایشانرا و مانند قوم عاد و متامل گردانند و چون حرقوم بن زهر که برواست

اکثر و الحمد عبارت از دست و سبک عطا و خوارچ نهادن از نظام دست و حدیث مذکور بر این طایفه
با عید صادق می آید موزحان ایشان را با رفتن گویند و کیفیت خروج این طایفه بنیان بود که در آن
او آن که ابو موسی اسفندی بجانب دونه آمدند میرفت حرمی بن زهره و زهره بن مالک
بعرض امیر المومنین علی علیه السلام رسانیدند که زمام حکم خوانند را بدست ابو موسی داده و از حکیم
اجتناب فرموده با جنایع عساکر فرمان فرمای مابا اتفاق حرب اهل منا و متفق را وجه است
سایز آنحضرت گفت بمقتضای ایات سالت کلام ربانی و فایده و همان از شرط ایمان
است و شمه عذر و نفس مشاق سبب ناخشنودی بپسین نشان و من هرگز شکستن عهد و
ندارم و نفس این امر مذموم را بر لوح خاطر نگذارم عبدالله بن الکواکب بعضی دیگر از اشقیای چون آن
کلمات استماع نمودند او از بر آوردند که لا حکم الا الله ارسال ابو موسی بدونه آمدند گنا هست
ازین فعل توبه کن حضرت ولایت ماب جواب داد که این امر گناه نیست بلکه نشانان ضعف
و سستی را می نمایست زیرا که در اندر و زکشت سببان معاصت بر روش رعام پسند و شما
دست از حرب باز داشتند من هر چند گفتم که این حلیه است که معاویه و عمرو و عامر صیت
مخلص و اندر یسیده اند قبول نمودند تا بهم بصلح انجامید رزقه گفت که ابو موسی را از رفتن
منع نکنی و دست از حکیم باز نداری مابا تو مخال نمائیم امیر المومنین علی علیه السلام فرمود
که نالک می بینم که بنبره من گفته خواهی شد جواب داد که مفسود من این است حرمی
گفت بگوی که اگر گناهی از من صادر شد توبه کردم امیر المومنین فرمود که از من گناهی
صدور نیافته بلکه شما گناه کارید و زین اثنا منحنی معروض است که با امیر المومنین ابن طایفه
بسیار شده اند و داعیه دارند که اگر از فرستادن ابو موسی نبرائمی با تو حرب کنند
آنحضرت فرمود که من هم با ایشان جنگ کنم و کشف الله مسطور است که قبل از انقضای

که در صلح نامه صفین مکتوب بوده و از ده هزار کس از خوارج در قریه که آنرا احد در آن کوفه جمع آمدند و عبدالله
بن الکوار را امیر ساخته بمخالفت شاه ولایت مبادرت نمودند و امیر المومنین علی صلوات الله
علیه سخت عبدالله بن عباس را رضی الله عنهما نزد آن قوم فرستاده ایشانرا براه راست ولایت فرمود
و چون قایده بر ارسال ابن عباس رضی الله عنهما منب شد حضرت امیر بامیر انصاری نشان بخشید
نفس برانجام داشت و عبدالله بن الکوار با ده کس از خوارج خود ترو انحضرت رفته بود از آنکه نصایح
مورد دستخشان و پسند نشود و دانست که امیر المومنین علی صلوات الله علیه بس از انفضاء
دست مومنان مجاریه فاسطین توبه خواهد فرمود با آن ده نفر از مذہب خوارج رجوع نمود و بموکیب مایون
پوسته بقعه فارمان متفرق شدند انفعه چون خبر حکم مکیین بر پنج مسویر کوفه رسید خلافت خوارج از
مسئله منشر شده عبدالله بن وهب الراسی را بریاست برگزیدند و بس از تقدیم مشورت ملک
و دو دوازده نفر و آن شتافتند و نامه خوارج بعه نوشته عبدالله بن سعید عیب را برانجام
فرستادند تا ایشانرا بصوب نهر روان روان گردانند و بعد از وصول عبدالله بعه جمعی کثیر از آن
ولایت در حرکت آمده عبدالله بن وهب ملحق شدند چون خبر اجتماع آن طایفه بمبع اشرف
امیر المومنین صلوات الله علیه رسید نامه در قلم آورده نزد ایشان روان گردانید و صورت آن
مکتوب نهبت کربلایم الرحمن الرحیم من عبدالله علی امیر المومنین ابی عبدالله بن وهب الراسی و بنیر
بن الحصین و من عنهما سلام علیک فان الرحمن اللہ بن ارضنا بما لکم لکم ما نفا کتاب الله و ما
هو اما بعد مدی من الله فلام عمل باسمه و لم علمانا بالقرآن تیرانا من حکما و نحن علی امرنا الا ان
کا قبلوا حکم الله انما فاما سا بر و ن ابی عدو ما و عدد کم عقود و لمحار بنهم حتی حکم الله ببناء و هو
خبر الحاکمین و چون این مکتوب بمایت اسلوب خوارج رسید و جواب نوشتند که خود را قوت
که بنحکم رضاد و بی کافر شدی اگر ما مستند رعایت شرابط ایمان نمائی ما در آنچه رسول

نظر کنیم و اگر بر جریده خویش امر از دای تراسلو کس بن مستقیم دعوت کنیم و هیچ شک نیست که این فرمانی است
دست نگیرد و چون این جواب دو روز جواب بر من حضرت ولایت مآب رسید از اطاعت جماعت مایوس
و مهم الشیخ را سبیل شد تا بجله را از نگاه داشت و مردم ز بیم شاه بیان و او طفراتما او افتد با جماعت عاقلان
فرمان داد و زیاد به پشت برادر و متاعل جمع شده قبل از توجه بصورت منق خیر نواتر شد و خواج در سوادق
دست نقبه و ضا و بر آورده اند و برگرد که با ایشان در عریب موافق نیست کافر خوانند و عبدالله بن حارث
و نکلود او را بخود آنکه گفته اند که نصب حکیم مخالف شریعت سید عیسی بنوده نقل رسانیده اند و ام سنان حداد
را نیز همین بیانه عالم آخرت روانه کرده اند و عالم نارت و خون ریختن مشول اند و امیر المومنین علیه السلام
علیه بعد از استماع این اخبار بنابر استصواب اصحاب کبار و مع خواجه لایم و او بی دانسته با بی حکم و شکار
بعوب نهان روان شد و بعد از آنکه نزدیک بمسکرا رفتن رسید نوبتی نفس شفت و کرنی بنو مسلم

بن عباس رضی الله عنهما با آن طایفه معارف نموده امر امانت نامو جان را جوابی سکت مفرم
گفت و در قضیه رضا بمطالع معاویه نصب حکیم بقضیه صلح حدیبیه و کلمه حکیم به ذوالعدل یکتم و در بنای صلح
من امکنه شک من ابانج نایده بران سخنان هدایت نشان مزیست و حضرت مقدس امیر المومنین
بنجیه لشکر طفر قرین پرداخته بمنته را بمن مقدم حجر بن عدی الکندی زب و زینت و او در سبزه
ست بن ربیع را باز داشت و بر جمع سواران ابوالوالب انصاری را رضی الله عنه محترم گردانید و فرمود
که تمامی پادگان در فرمان ابو قتاده رضی الله عنه باشد و از انجانب خواج بر مشویه صوفی قلم
نموده در مهنت بر بند بن حصین را بت شک و شن برافراخت و سیره با سر بن ابی اوفی العسی
بوجود شوم خود ملوث ساخت و معروف بن زهر ریاست سواران را قبول کرد و حلیله بن الکوا
مراسم مرداری پادگان بجای آورد و چون بر دو لشکر در برابر یکدیگر صف ایستاد امیر المومنین علی
صلواته علیه فرمود که ریاستی در مومنین معین نصب کردند و در هر کس بجافقت ان علم مامور گردانید

و فرمان داد تا اندازند که هر کس از مخالفان بسوی راست شتابد امان باید و هر کس عاصی شود
 نیز امان نماند و آن اثنا فرمود بن فاضل اشجعی که از روستا و خارج بود با جماع خویش گفت که من بخدا قسم
 که بی جانی با علی که دلی خدا و می معطی است خیر اقبال باید کرد و با آنکه کس از یارین جدا گشته
 بطرف دستگرفت و طایفه دیگر از آن قوم بکوفه شتافتند فوجی در غل راست نکرده فرار کردند
 و تاریخ ابو جند و نوری مسطور است که دستا من لی الی الله بنهم الف رجل علم متفاح عبد الله بن مسعود
 و هر ار و هشتاد کس بکوفه ماند و آن طایفه ازین زمان بکوفه آمدند و کوفه را که از کوفه کین شده بکبار بر
 قدرت شمار مکه کردند و عباد مکه که بیابان کوفه و انشغال پر بر رفته در آنجا آمدند و فرمودند
 بن و ب از غایت تفاوت شاه ولایت را بهادرت خوانند و بیک مرتبت دو انقطاع از انوار
 پوسته سپاه طفر نیا بهر سایر خوارج نماندند و هم اکثر ایشان را بوجوب و نوا ه ساختند چنانچه از آن
 زیاده از نهر جان بیرون نبردند و از لشکر قدرت قرین پیش از آن کس شهید شدند و ترجمه
 مستغنی مذکور است که امیر المومنین علی صلوات الله علیه پیش از خروج خوارج فرموده بود که فوجی از
 دین بکبر بر نمانند چنانچه خبر از همان بکبر برد و اگر چه قرآن خوانند و آن از خلق انسان مکر و دول ایشانرا
 ثبات بر احکام قرآن نباشد و بحق آن خدای که دانه را بیگناشت و ادبی را از قرآن کرم خویش
 لباس وجود پوشانند که رسول صلی الله علیه و سلم باین قرار داده و مرا اخبار فرموده که نواب ایشان
 سحار به خواهی کرد و ایشان از بادیه غوایب پنج هجرت باز نیامدند و خبر رفته که نسبت باز
 نکرد و علامت اجتماع آنکه در میان ایشان مروی باشد که بجای یکدست در ملک است
 و کراته زمین و کوکب باره بود میان زبان زبان که بر سران مویها باشد چون ملت کربه و
 انبساط شاه ولایت قبل از شروع در قتل خوارج فرموده بودند که درین مکر که عدو شما را میباید
 از وجه اعاد و مرتبه عسرات نرسد و از مخالفان زیاده از آن نهر جان بیرون نبردند از صید سلطانی مروی است

۳۰ الی اقلین اربع الا که اصل و در ترجمه مستغنی مذکور که با عبد الله بن و ب

عبدالمطلب بن عبد المطلب بن عبد المطلب

خدمت مبادرت بسته گفتند یا امیر المومنین نوید جانب که نوبه نمانی باز طاعت کتاب هدایت
 انساب مختلف نخواهم فرمود و این سخن مقبول مزاج هایون امیر المومنین افتاد و فرمود و احارث
 همدانی نذا کرد که هر کس بصدق نیت و صفات طوبی موصوفست باید که فرود از فلان موضع که
 شایسته اجتماع سپاه است حاضر گردد و روز دیگر چون امیر المومنین خبر بمسک فرامید و بد کرد باو
 از بعد کس جمع شده اند و فرمود که اگر علوانجامت بنهر از مرشد و باره ایشان فکری می اندیشید
 دوران منزل دور و در غایت حزن و اندیش بسر بوده بگونه راحت گردید و ابی انزل
 مورخان واقعه خوارج نهروان و رسته نمان و ثلثین روی نمود و هم درین سال حین این سال رومی
 که از جمله اهل سابق اسلام بود وفات یافت و در میر السلف مسطورت که کان صبت المین
 قاسط سبه الروم من الموصل صخره و صهب بوقت فرست از روم که نخبه یکم شافت و بر تو
 انوار اسلام بر دخت او الشش یافت کینشتس ابو محبی بود و فو قش در مدینه روی نمود
 و هم درین سال سهل بن حنفی ^{رضی الله عنه} که از جمله علمای اصحاب علی و فضل و اشباع بود و در کوفه بود
 بعالم آخرت آورد و آنحضرت بر روی نماز گذارده بر فو قش تا صفت خود و در رسته نمان
 معاویه و ه برار کس فرستاد و راه حجاج عراق ایاد و میاض را انباشتند و بهمت بر منع اسلام
 از طواف بیت الحرام گماشتند و چون مردم ازین جهت معاویه را ملامت کردند گفت نیایران
 برین فعل اقدام نمودم که شما را در که ایاد نیست در روایت امام باقری آنکه در رسته مذکور
 بیان موافقان شاه مروان و متابعان معاویه بن ابی سفیان و باب لغافت ناسکسج
 شریع واقع شد و با تمام ابو سعید حدادی ^{رضی الله عنه} مهم بعلم انجامید بر بموجب که س که از فو قش
 در امر امامت حجاج مدخل نمایند و سببه بن عثمان حمی مقتدا باشد تا فرق امام حج اسلام بگذارد
 و در اوایل منه از بعض جوانی ^{رضی الله عنه} که در ملک شجعان زمان انظام داشت و در نهضت و صلح

بنام خداوند تعالی
 در بیان احوال و در بیان
 بنام خداوند تعالی

سالکی را میت غریب بعبود عالم آخرت برافراشت و در همین سال فوت ابو جعفر و در
 سال اولی که از اهل عقبه بود روی نمود و بر دواتی هم درین سال ابواسد ساعدی مالک بن ربه
 بدری وفات یافت و تونی آنکه فوت ابواسد و در سن اتفاق افتاد و مدت هفتصد و پنج
 سال بود و هم درین سال مقتصد الدین که در ملک ساجران بنه نشلم بود و هفت شصت
 و سه سال بود و در ماه رمضان همین سال شهادت حضرت شاه ولایت علی بنار علیه السلام
 و الحقه روی نمود و در واقعه یوم کربلا و در این سال و امام السید بنی ابن ابی طالب علیه السلام
 سنیت سید ابی و غالی و بن محمد بنه الله مد بلا بر بنیوال استمرار بر برقه که بر کس از راه محبت و
 اخلاص لغدم نیاز و اخلاص ساخت بارگاه احدیت بماند و بدست ارادت و بندگی ابواب
 طاعت درگاه اوجیت بر روی رفد کار خود و بکشاید باران غنوم و بلا با از غلام محن و در ایا بر
 او بران شود و انوار انصاف و راحت و انار امواج و بهجت از صفات او الش کز ان کرد و در
 محیفه ان الله او واجب فو ما اسلام بود این دعوت و کلمه فصح اسلام و الله و الله و الله و الله
 این معنی هم و وسیع از بلا خون انست است و زغالص در دل انش خوش است و بلند از
 نواب بر اکابر انبا که نمران مریم کبریا اند و ستر از سایر بر ایا به بوده است و حلول مقاب
 بر اعظم او بیا و مفران عالم بالا اند اکثر از جمیع ملائق روی می نمودن کدام نی است که در خسته
 سطر نقب او نیست و دل کدام و بی است که شانه سهام کرب او نیست بلکه بر انش ملا و
 در هر بادیه هر اراد دل کباب است و از دو و از دو و در هر زاویه هر اراد دوده بر آب
 و در هر دست خاوران سیکه نیست که خون دل دوده بران زکی نیست و در هر زمین و در هر نسکی
 نیست که دست غمش نشسته و نسکی نیست و معدوق این سیاق نزد علماء اتفاق از نازل و غالی
 که میان امیر المومنین و امام السید بن ابی طالب و معاویه بن ابی صفیان

و شایان واقع شده بر وجهی که شمر از آن سبق ذکر یافت کاشف راجع انهار ظاهر و آشکار
میکرد و زیرا که با وجود آنکه با نفاق جمع طوایف است آن بر سر امامت خلیفه می دانام^{مطلق}
بود و پیش از تمامی اهل اسلام بمناعبت بی ای علی الصلوٰۃ والسلام اقدام فرمود و خصوصیت
سی و کلمبسی بار رسول عربی با کمال وجهی حاصل در دست و پیوسته در طراست از حضرت رایت
غزو و جاد و لوا علم و اختیاری نداشت و در میدان شجاعت و مردانگی از مجموع مبارزان ادوار کو
سابقیت می ربود و در ایوان سخاوت و فرزانگی بر جمیع کریمان اعمار سابق می نمود و اکثر کباب
مبارک و انهار غاشبه نالغبش بر دوش گرفته بودند و بشیر اشرف بلاد و انهار حلقه نالغبش بر دوش
کشیده از حضرت بر طبق و خواه بر معاویه بن ابی سفیان که بی سبب از شباه طلق بن طلق بود و در
موفقت قلوب انظام داشت استیلا میسر نگرییده و از انجست مدتی مرید روزگار فرخنده زمار
بانواع عصبه و غم و اوصاف غرن و اکم قدر اند با لافرة بدرجه رفیع شهادت رسد منقوست که نوبتی
یکی از مخصوصان شده سینه امامت و منبانی علیه علیه کرامت از حضرت رسید که با امیر^{المومنین}
با وجود انواع فضایل صوری و معنوی و اوصاف کمالات دنیوی و اخروی که ذات فاضل البرکات
تر حاصل است بسبب چه بود که این بند را مخلوب نتوانستی سخت جواب داد که دنیا بدو یا
فایم است یکی حق و دیگری باطل من اراده کردم که بیکجا فایم کرد و سینه شد طرفه جانی است
که و البیان ولایت هدایت بواسطه جوار و تباری و قاهره و در رو با با من و حرمان می^{سینه}
ساکان ساکن هدایت از کج روی فلک بی سر و پا پوسته در ریاض امان و لمانی انار و
و کامرانی می جنبه مقربان بارگاه بجانی بسبب حصول سعادت جاد وانی از مستلذات عالم فانی
میجو و مردودان در گاه بر دانی بواسطه و فور سوطات نفسانی با برار مرادات این جمالی
مغور و نظم فلک به خوش بجان از دانیست بی از اراد و از امامت رساند بر کرا^{کلمه}

راحت کند سالی ز دنیا بشمر است بهر آخر که دور روشن چراغیت نهاده بر دل زاده
 و اعییت هزاران دروغ است و مریمی بی دران بی مریمی بحس عی بی دروغ ازین نسب
 مقصود ازین ترتیب ابراد واقعه مصیبت فرای شاه اولیاد قدوه انصباست که در سینه
 اربعین از هجرت خاتم الانبیاد است و او و بدان جهت گویند ایت و اقبال از اوج
 عزت بحسب ندرت افتاد است دل اهل اسلام از ان غم شکست شمع جرم جرم
 با نغمه نشت قمر زان الم حبیب جان چاک ز در حل جابه در غم افلاک ز در غم شکست
 ز منور درون پر بسوخت عطار و در قهای دفتر سوخت مستعظان اخبار و منعمان آثار
 اگر چه اتفاق دارند که شهادت حضرت شاه ولایت بر دست عبدالرحمن بلغم مرادی واقع
 در نجف مباد و کیفیت حال ان حسن سفاوت مال و چگونگی وقوع ان امر شیخ اختلاف بسیار
 واقع است روایتی که ابن ملعون از مع بود در وقت خروج معربان جهت قتل عثمان رضی الله
 بایان هر ای نمود و بعد از ان واقعه بکوفه افتاده در ملازمت حضرت ولایت بنیقت
 سیر بود و قوی آنکه پس از واقعه نهران شاه مردان به محمد بن ابی بکر نوشت که چند کس از
 فرستادن معرب بنیانب روانه ساز و محمد رضی الله عنه محبوب فرموده بیت نفر از شجران
 بکوفه ارسال است و یکی از انجمله عبدالرحمن بن بلغم بود و چون نظر امیر المومنین حیدر بران شد
 بدواً فرستاده فرمود که منراشد و جلدتک الموت فان الموت لا یقیاه و الانجمن من الموت
 انوا اهل بواد کجاء یعنی ما بران سخت در بند از برای مرگ که مرگ بوظایف خواهد کرد و
 جمع کن از مرگ جو را و ادوی تو فرو و باید در روضه الشهدا مسطور است که امیر المومنین
 علی علیه السلام در وقت خروج خوارج نهران رسولان با طرافت بلدان فرستاده بود
 طلکید و ازین ده تن ملازمت حضرت آمدند که عبدالرحمن بلغم داخل ایان بود و هر یک از ان

ده نفر نفع بنظر امیر المومنین حیدر رسانیدند و قبول فرمود مگر نفع ابن لمم را که در خبر قبول نیفتاد
 و آن ششیری بود بجا بست بختی و آن بمن از بخت غلین شده در خلوتی مجلس عاویون
 درآمد و گفت با امیر المومنین سبب چیست که از رفتار من بدید قبول نمودی و شمشیر را که در میان
 عرب شنبه زار و نمی ستانی امیر فرمود که ای عبدالرحمن این تیغ را چگونه از تو بستانم و حال آنکه
 مرا تو از من بدین شمشیر حاصل خواهی شد این لمم از شنیدن این سخن اظهار جرم کرده بر زمین
 افتاد و گفت با امیر المومنین ههات ههات هرگز مباد که این صورت و خیال من لار و دوش
 فکر محال در عالمم خطور کند من بلیق ملازمت ابن استان دل از وطن برداشته ام و نفس مهر
 و محبت خورم ابن خاندان بر صیغه خبر نگاشته حضرت امیر گفت ابن امر بست بودی و محرم
 روی نمودی و تو عفرم از جاوه وفاق بیا و به نفاق خواهی که بخت و خاک به روی
 و ستاوت بر فرق دولت خواهی بخت است این مهر و رسم و قاعادت تو نیست
 این لمم گفت با امیر المومنین ما اینک من در نظر تو ایستاده ام اشارت فرمای تا بوی
 مرا قطع نمایند و اگر تحقیق فرموده که این امر از من واقع خواهد شد در انقباض رسان انحضرت فرمود
 امروز از تو خطی صادر نمائید که مستحق عقوبت است چگونه مرا عضا من تمام اما خبر صادق صلی الله
 علیه و آله و سلم مرا ازین کار اختیار کرده است و میدانم که قول او بصدق افتد آن وارد و رواست
 آنکه این لمم در سلک خوارج انظام است اما از خوف محال فرار یافت و در معسکه امیر المومنین
 حیدر ماند تا وقتی که هم قوم او غنبل بدیر رفت و در بعضی از روایات آمده است که چون
 علی مرتضی علی المصطفی و علیه السلام از مد و آن بجانب کوفه روان شد و ابن لمم حضرت
 طلبید که بیشتر بدین بلده شتابد امروز فتح و نصرت بروم رساند و از خوف امامت اجازت
 یافته چون بکوفه درآمد که محال است بکست و با و از بلعذ خبر ظفر میگفت در آن زمان پیش

بر حیدر افتاد و خطابه نام کرد و خضر را شمع معنی بود و شبنم حسن و جمال و غنچ دلال او گشت گفت
 ای آرام جان و منوس دل تا تو این از کدام قبیله جواب داد که از همه ارباب و انبیا تمام خارجی بودند و معنی
 از ایشان در نبرد آن کشته شده بودند این طبع باز پرسید که بوی یا خوشنوداری جواب داد که بوی ام الکاه این طبع
 بر زبان بنابر او استکباری نموده خطابه گفت هر من سپهر را و نیاز است و تبرکی حیدر بنده و سیر علی ابن ابیطالب
 این طبع گفت سپهر را و نیاز و تبرک قبول دارم اما قبل حیدر که از نیاز است و شوار و چون بود برادر و بعضی
 دیگر از خویشان خطابه کرد و بر او آن کشته شده بودند گفت عبدالرحمن من مال و تبرک بر او عظم
 از سر قل علی رفتی اما در نیکندم و چون شعله عشق در کانون درون عبدالرحمن برافروخته بود و در من شعله
 بشیر از برق محبت سوخته سر قبول جنابند و از غایت شجاعت بوجبی که مذکور خواهد شد انصرت را بدید
 شهادت رسانید راقم حروف گوید که این روایت در نظر افعان ارباب منصف میباشد زیرا که اتفاق
 مورخین واقع نهروان در سنه ثمان و ثلثین بوفوع پوسته و شهادت انصرت در سنه اربعین واقع گشته
 و روایانی که اکثر مورخان و الابرصحت اثر ابرار کرده اند است که چون بعد از واقع نهروان بعضی از خلیج
 که نمرود مانده بودند و اطراف بلاد منفرد گشتند عبدالرحمن بن الحکم المرادی و برک بن عبداللہ النبی
 و عمرو بن بکر السعدی در یک مجمع شده روزی از لشکریان نهروان بپوئید و بر قتل آن طاعن تاصفت
 خورده گفتند که اگر علی ابن ابیطالب و معاویه بن ابی سفیان و عمرو بن العاص کشته شوند قندهار ساکن
 و خطه مطین گردد و الکاه عبدالرحمن گفت من مهم علی را بکفایت رسانم و عفو گفت که من قلوب افضل عمرو
 سرور گردانم و خیال فرار دادند که هیچ مقدم ماه رمضان بر یک از ایشان آن مهم را که منقلب نراند و حکام
 نمایند الکاه نمیشداری خود را بر ارباب داده هر یک متوجه مقصد گشتند و بر ارباب نام با نفعی شخصیکه گشتن
 معاویه را قبول نموده بود و حجاج بن عبداللہ الغیری نام داشت و منقلب گشتن عمرو و عاص موسوم مداری
 الغیری بود و قصه چون شخصیکه داعیه خون ریزی معاویه داشت بدین رسید و در حجره و در موعود کینه
 از و فیکه معاویه بنام بیرون بی آمد و بر بی بر ارباب او زد و گفت کستم ترا بی دشمن خدا و فی الحال ایوان

معاویه اورا گرفته پیش آوردند و معاویه بر فضل او تعارت کرد و انسحق گفت اگر ترا چیزی باشد و یا
روح نقی کند معاویه پرسید که آن کدام است جواب داد که اشب برادر من عبد الرحمن بن علی ابن ابیطالب
را بفصل رسانید معاویه گفت چنانکه ترا کسین من دست نداده که او را نیز میسر شده باشد معاویه
آن خارجی را بکشت انگاه معاویه ملعون طیب طلبیده استغفار رحم من خود نمود طیب گفت موضع
رحم را داغ باید کرد یا سرتی خور که طالع نسل باشد معاویه شوق ثانی را اختیار کرد و آن عبارت التمام
به معرفت اناشخصیکه انام امر عام را قبول نمود چون بمهر رسید و شب موعود بر سر راه عمرو
عام رفته منظر فرست نشست اتفاقا در آن شب عمر را در شکم گرفته بهار ببارید و میرون نماید
و حاره عمرو عامی فرمود که بمجد رفته امانت کند چون خار به نزدیک مسجد رسید ان شخص مکلف
منشیر او را بکشت و مرد قاتل را گرفته نزدیک عمر بردند و چون چشم او بر عمرو افتاد و است که دیگر
گفته گفت والد ای فاسق که من غیر ترا را زده داشتم عمر خواب داد که من محابت و حق العین
از ضربت تیغ تو بجات یافتم انگاه فرمود تا او را بکشتند اما عبد الرحمن بن بلعم چون بکوفه رسید
چنانچه مذکور شد فطامه را که در عرب بکمال حسن و حال ضرب المثل بود طالب وصال او کرد و بد فطامه
نزد روح را بفصل امیر المومنین علی علیه السلام تعلیق نموده عبد الرحمن گفت من خود حق این مهم بکوفه آورده ام
فطامه از خوابان خویش در آن راه و کاران ناگه خست و عبد الرحمن بکشت بن حجره انی
غیر ما خود متفق گردانید ان مهم را با تمام رسانید ثبوت پوسته که در آن او ان که زمان شهادت
حضرت شاه ولایت منقبت نزدیک رسید چندان کت بکنایت و مرج از معنی اخبار نمود بلکه
پیش از آنکه اوقات غیر نگاه نفرسی شد اظهار ان و اخه میفرمود و چنانچه بفره ارتفاع روایت
کرده اند که آنرا در ابو بنی ایند غده در خاطر پیدا شده که ابان شاه او با پیش از مرگ از و فرمود
اعلی خواهد خراسید با او بیشتر بمفر خویش خواهد رسید در حساب تامل نموده و است که این مشکل
را بر علی مرتضی علیه السلام کس حل تواند کرد انگاه سه نفر از اعراب را فرمود که معاقب بکند بکند

بود و در غر فو ت او را با مردم گویند و آنچه در آن باب از حضرت ولایت تاب نشود بگویند او را باند
 و بعضی منوبه گفته اند در وقتیکه امیر المومنین علی علیه السلام در مسجد کوفه بموضع فرق امام قیام میبرد
 یکی از اربابان بدان مجلس درآمد گفت ای کوفیان بشارت باد شمارا که معاویه فوت شد
 ما را از شنیدن این سخن در اخطار آمدند اما حضرت امیر ۱۲ همچنان بر سر حرف خود بود و پس
 از لحظه دیگری از آن سه عرب مسجد رسیدهمان خبر گفت و فرج اصحاب روی دراز و باد سواد
 و عرب جویم خبر یافت با تحمل درآمد گفت معاویه هلاک شد و ملک بر ملک اختیار کرد و
 جویش مجلسان مضاعف گشت و امیر خفت ۱۳ مطلقا بدان سخن انتفات نفرمود بعضی احوال
 گفتند یا امیر المومنین چرا بر فو ت این چنین دشمنی اظهار سرت نمایی و درین باب هیچ تقریبا
 آنحضرت اشارت سر طبع مبارک خود کرد و فرمود که معاویه نمیرد با این را ازین رنگین نه بیند در
 روضه القفا مسطور است که در بعضی ایام این ملجم منور گشت و او نزد امیر المومنین ۱۴ آمده اسبی
 توقع کرد و آنحضرت ملتس او را ببدول داشته فرمود ارید عطاوه و سر بد فلی یعنی من اراده عطای
 او میکنم و او قصد قتل من دارد و صاحب ترجمه متقی این معرا را چنین نوشته که ارید حیوانه و بر بد فلی
 من جانلس خواهم و او قتل من تعلقت که در ماه رمضان سنه اربعین در روزی که حضرت امیر المومنین ۱۵
 در مسجد کوفه بموضع جلالتی استعال داشت و در امام حسن علیه السلام نظر کرد و گفت ای لبر من ازین ماه
 چند روز گذشته است جواب داد که سپرده روز پس در امام حسین علیه السلام است و فرمود بانی ازین ماه
 چند یا قیامت است گفت هفده روز انگاه شاه ولایت پناه دست بحاسن خود فرو و آورده گفت
 در همین ماه بدیخت برین مردم آخر الزمان طعمه مرا از چون برین خطاب کند و حیه بر زبان الهام
 بیان رانند معون آنکه قتل من بخواند مردمی از قبیله مراد و من بوی نیلوی میجویم و این ملجم این
 سخن را شنیده و مضطرب گشت و چون امیر المومنین صبر را بر سر فرو و آمد نزد آنحضرت فست گفت

بنام بکیرم حضرت سید العالمین از آنجه نسبت بمن گمان میبری و از نو در پنجاهم که شصت فرمای
نماز بکشند با دستها را بر پیرامین فرمود که پیش از قتل قصاص بشود و لیکن رسول خدا و او
است که کشته شود از قبله مراد باشد و عبد الرحمن همچنان در مقام استعلا و بخت
ترا بجز آنکه میدهم که راست بگوی که تر جنب کشته شود و طفولیت یهودیه بوده گفت
انحضرت فرمود که آن زن یهودیه روی مرا گرفت که ای بدخت ترا از عافیه صالح
بلی چنین بود انگاه حضرت امیر المومنین ۳ ساکت شد روی از وی بگردانید بعیت پیوسته
که در ماه مذکور امیر المومنین شبی در خانه امام حسن ۳ و شبی در خانه امام حسن ۳ افطار نمود
و زیاده از سه لقمه تناول نمیفرمود و میگفت من پیش از شبی مهان شناسیم و در ترجمه
مستغنی ارام موسی که شربت شاه ولایت بود و ولایت که در آن سحر که شهادت امیر المومنین
حیدر معز بود انحضرت و حضرت خود ام کلثوم را گفت که ای دخترک من جان می بینم که این
روح پرورد در میان ما غریب منقص بکند و طایر نفس نفس غالب شکسته بوقف موقوف
ملار اعلی می بود و و ام کلثوم قطرات اشک از حجاب دیده فرو باریده گفت ای بدر این
چه خبر محنت اثر است و این چه حکایت پر شور و شریست این نه قصه امت که بگوشتش
توان شنود و نه عصب است که ار لکاست ان ایمن توان بود است از فراق تلخ بکوی
هر چه خواهی کن و لیکن ان مکن امیر المومنین ۳ گفت ای فرزند بجان پیوند کدام دل است
که ازین اندوه یاره نیست و کدام حیات است که در وقت نزول قضا ایند و تعالی بجا است
دوشش حضرت مصطفی را در عالم رویار داشته نمودم که بدست مبارک غبار از روی من
می افتاد و مرا نزد خود طلبیده میگفت ای علی بجانب من بیا که ترا ج باکی نیست که آنجه
بر تو واجب بود انمودی و روایتی آنکه حضرت ولایت باب خود را با حسن مجتبی ۳ انصر فرمود

و اما حسن عاتق که از انبار گریه و زاری نمود و روضه الشهدا مسطور است که دوران شب حضرت
 ولایت آنها با سحر طاعت منقول بود و مطلقا جواب نفرمود و عیبت بصاعت خست بر آمده و در آن
 کمر بستنی و گفتی صدق رسول الله که هرگز رسول الله دروغ نگفت پس بر چهر باز میدارد و کشته بر از
 کشتن من در همین منوال میگردد این تا وقتی ان آمد که مسجد رو و انگاه خمد و ضو کرده جان بابو
 و فرمود که ای شد و جاد و یک الموت فاول الموت لا عفا و نخرج من الموت اواخل لواء کفا
 ای دل صبر باش که از ترک چاره نیست کوهل ترین مصیبت دانه و پاره نیست و چون
 حضرت مرتضی از خانه میرون آمده بمیان برار رسیده بطبی چند که اینجا بود و در وی مبارک است
 بابت گردن و بقوی و امن حضرت را اگر فتد یکی از خادمان چوبی بران مرغان زده ابرالموین
 فرمود که دست از پنهان باز دار که اینها نوحه کنندگان اند بر من و بر دایمی گفت من مولع انواع
 انگاه حضرت ولایت پناه بسجده شافقه چنانچه شیوه ستوده اش بود باینکه ناز گفت و حال آنکه
 این بلغم اسب در وان در آن شب نیز قطعه لبر برده شرب حمر اقدام نموده بودند چون او از
 اوان بکوشش ان ملعون رسید ملاعین مشا را در از جواب را کجسته اینک علی با بابت ناز میگردد
 بر خیزد و هم علی را بکفایت رسانند و ان سه بد بخت بسجده شافقه چون در وان برود مسجد
 نبش شدند و این بلغم بدرون ان بقعه درآمد و چون ابرالموین از او را اوان فارغ گشته قدم
 در مسجد نهاد و شب شمشیر باخت اما بر طاق در مسجد آمد و روان هم منعی حمله کرد اما بر دلو بر خورد
 و ان دو لفظی که نغمه ملعون بسوم نغمه برفق با بون حضرت زد و گفت الحکومه الله لا اله الا الله
 روانیکه این بلغم بکمر کرد و اما ایضا بمجراب الیتاوه اهرام نماز بست و مسجد اول بجای آورده چون مسجد از
 مسجد برشته ان سبب شمشیر فرود آورد و با نفاق مورخان ان نغمه بر همان موضع آمده که روزی حضرت
 عمر بن عبدود رحم زده بودند و ان مفسران سرور شافقه شتعارن انحال ابرالموین مگفتند

برب الکعبه یعنی سوگند بر و کار کعبه که مطلوب فایز شدم و امام حسن فرمود که شریک امانت کعبه
 با مردم نماز گذارد و در مسجدها مکه و حبه که بعد از آن حادثه غبطه در و ان خانه خود رفت و شنبه بجای
 وقوف باقیه اورا بدوزخ فرستاد و بت جان بنک با سرون پرو و چون مردم جمع آمده از
 امیر المومنین ع پرسیدند که صاحب این رقم کسیت فرمود که خدا تعالی اورا ظالم گردانید و بطرف راست
 مسجدها اشارت کرد که بین ساعت ازین در و دراید و این طبع در آن صبح منبیر خون آلوده بود
 گرفته در کوهها کوفه میدید و مردی از می عدس سپس آمد و گفت تو کسیتی گفت بعد از جن بن
 بلجم گفت ای عین امیر المومنین را تو زخم زده باشی خواست که انکار نماید خدا تعالی و زبانش انرا
 که اری ان شخص فریاد برآورد و مردم را خبر کرد تا این بلجم را گرفتند و پیش امیر المومنین ع بردند
 و بدو ابی که در روضه الشهدا مسطور که این بلجم بعد از آنکه انحضرت را رقم کسیر این غم خود رفت
 و صلاح از من باز کرد و در محال صاحب برادر آمده اورا منوش وید گفت مگر فانی امیر المومنین ع
 ان عین بجای لایم گفت و ان شخص کریان اورا گرفته بنظر امیر المومنین ع بدر رسانید و چون جسم
 حضرت بروی افتاد و گفت بالا جبر مکر من بدو دهم شمارا گفت بجا الله با امیر المومنین ع
 نراج بران راست که اولاد مرا بنم ساجی در روضه در هر صام اذا ختی من با تو نیکو کرده بودم
 بلی اما واقع شد آنچه واقع شد و کان لدر الدفرا مقدور او در روضه الصفا مسطور است که چون
 حضرت ولایت انما نظر بران بلجم انداخت که مکتوب و مکتوب این شخص رقم رسیده شست
 و بعد از ان اورا گفت ای دشمن عدای نه تو همول مکرمت و احسان من بودی گفت اری امیر
 گفت که چه جز نرا باعث شد بر این ام جواب از اجل صلیح منبیر خود را خبر کرده از بار تعالی است
 بنحوم که بدترین خلق را باین مقول گردانید امیر المومنین ع فرمود اداک الله تعالی و است خلق
 الله بعد از آنکه شاه مردان فرمود که بعد از من ملعون را برزدان برید و طعام و سراب از او بازدارید که

من رز که مانم بمقتضای رای خود باد و علمایم و اکابر میرم او را یک ضربت بس فرزند که او را از راه
 از یک زخم زده است انگاه شاه ولایت پناه را بر کلیج خواها نمیده بجانه برودند اولاد و محار و سات
 و روحیات ظاهرات که انحضرت را بدان حالت شاید کردند فریاد و زاری و مالد و مقراری با هیچ ملک
 زنگاری رسانیدند و حبیب کیبای بدست اضطراب پاک زدند مضمون این مقال در زبان کردا
 شعله بجران نوجوانی موز و در فراق تو دل بپرو جان میسوزد این چه دوزخ است که ز خون حکم
 میریزد وین چه شور است که ز جان و جهان میسوزد و ضعف انحضرت ساعت ساعت سمیت نرید
 می گرفت و آن زخم لحظه ساعت تقاضای غیرت و چون زمان رحلت نزدیک است ایام
 نصاب سودمند میسر سازند و در باره ایشان دعوات اجابت امانت بزمان بپایان گذرانند و
 نیکو کار کلمه طبعه نوید مواعظت می نمود و آن زمان که مرغ روح منظرش بحاس عالم بالا پرواز نمود
 از مقداری موتمن امام حسن ۴۰ مرد است که گفت بعد از رحلت شاه مردان ولایت
 شنیدیم که تا نفعی بملفت بیرون رود و این ولی خدا را نماز گذارید و چون از خانه بیرون رفت
 و از بکوشش ما رسید که محمد در گذشت و وصی او شهید گشت بعد از این محافظت
 که خواهد کرد و بگری گفت هر که متابعت سیرت ان کنند چون او از نسکن یافت
 بجانه در آمدیم امیر المومنین ۴۰ سینه و در کفن بجمعه باقم و روانی دیگر
 حمیر و وقت ارحال فرمود که چون نقل نایم از راه خواهد آمد مرا بدو آید
 و عمل و مید و از آسیانه پدید آمد مرا بکفن و در بابوت بند و مایوت را
 در میان و فرزندان مرا طلب نمایند و اوج پدر خود کنند بر من نماز
 گذارند و چون پیش بابوت من از زمین برخیزد و شبان بابوت بر داید و هرگاه بر مالو
 بر زمین اید مرا انجا بگذارید و فرج کند و چون تا تونی ارسال پدید اید مرا انجا دفن فرمائید

و اولاد عظام محبوب فرموده انحضرت بقدر پرسیانیده و همدران شب در خوف بین میبایست که حال
 مطابق طوایف خلایق اطراف و اکناف عالم است بعد منظرش را بدفون کردند و این نیز و حکیم
 وصیت نمود فرما بازین هموار ساختند که بعد ابران اطلاع نیابند و نماز مان مارون امیر سید
 خبر از اهل اهل بیت بکس بران معنی و فوت ندانست و بسبب پی بردن مردم بدان مرده فوط
 و شهید منت اسما بود و زوری مارون دران سرزمین مکار میکرد و ابوی صدیق که درین ایام
 السین بود و پناه بردند و هر چند ملک بران احوال و دوانید و جانور بر اینند مطلق بودند
 و باز گشتند مارون از شاه این صورت متعجب شده نوشت که سران معنی را باز داند بعد از انهم
 مراسم نفسش پیری گفت که از قیام بدران با چنین رسیده که صد منظر امیر المومنین
 حیدر انجماد فون است لاجرم مارون ترک مکار کرد و دوازده طواف هزار فایض الانوار
 بجای آورد و نقل است که پس از انفعال امیر المومنین علی امام حسن و عبدالرحمن بن بلجم غفله العبد
 را بر ناحیه مسجد آورد و گفت نو مسمی که امیر المومنین را گشته جواب داد که بلی انگاه حسن عاکب
 صربت بروی زو رضی الله عنهما نبل و جسمش کشید و راسی دست و پا بس قطع
 کرده و گریه از شدت جسدان می نمودند و در پور بای پیچیده بسوختند
 که در باب تکفین و دفن حضرت مقدس امیر المومنین علی و جابه کسور
 حوامن الاکنار زبان بابر اوان خو فیقات الهی شمر از مفاخر مناسبت
 ان منظر عجایب و غرایب مذکور خواهد شد و درین مقام نیز ذکر اولاد و ارباب
 انحضرت انحصار بنهاد و ذکر آنجا دارد و فایده است بهر جهت خبر العباد صلی الله علیه و آله الی لوم
 بروایت عاویط ابرو و بعضی دیگر از مورخان امیر المومنین علی علیه را اوقات حیات درین
 بحال نکاح و در آورد اول نعل عذر را فاطمه زهرا نبوت عالم الانبا
 در عام و اما

۴۲۴

داشت علی مرتضی ۳ بناگشت و کبری رغبت نکرد و هم ام البنین بنت حرام بن خالد بن جعفر
 بریده کلاهی سیوم اسما بنت عباس الحنفیه چهارم ام حبیب بنت ربیع الثعلبیه پنجم امام نبی العاص
 بن البریم که از زینب بنت خدیجه تولد نموده بروایت اکثر زینب و خضر کلان ترخیزه بشتر بود
 ششم تولد بنت جعفر بن قیس بن سلمه بن برلوع الحنفیه هفتم حجاب بنت امر و انیس بن
 عدی الکلامه هشتم بلی بن مسعود بن خالد بن ثابت بن ربیع الثقفیه نهم ام سعید بنت
 عروه بن مسعود الثقفیه اما اولاد داور امیر المومنین ۴ بروایت اکثر و اشهد بانزوه نفر بودند
 بریمو حبیب حسن و حسین و محسن علیها السلام و ابنا و فاطمه زهرا سلام الله علیها عبدالله و عثمان
 و عباس و جعفر که ارام البنین متولد شده بودند و در کربلا شهید گشتند و ابوبکر که مادر
 ایشان بلی و ابیضا و کر بلا بغیر شهادت مانیدند از اسما و در وجود آمدند محمد الکبیر
 که بحدیقه اشتباه یافته از حوله الا که از ارام حبیب در وجود آمدند محمد الاوسط بروایت
 مستغنی محمد الاوسط بقول صاحب مقصد اقصی ارام ولد تولد نموده
 اسباب این پنج سیر حقیقت و ولایت حقیقت نقل مانند حسن ۳ امامات مکرمات
 شاه ولایت بروایتی مقصده زن بودند باین ترتیب انبیا الکبری و امام کلثوم
 و خضر فاطمه زهرا رقیه بنت ام حبیب ام الحسین در ملت الکبیری که از ارام سعید تولد نموده بودند
 و مادر سائر دختران شاه مردان از کسی که در وقت تحریر این مختصر در نظر بود و موضوع بود
 اما اسامی ایشان است ام انی منمونه ام کلثوم صوری زینب الثقفیه فاطمه اما نه جدید ام الکرام
 حلیمه عامه ام جعفر بروایت صاحب کشف العیون از وفات و قبل از انقضاء مدت عمل
 از فاطمه را عطا شد و ابیضا در آن کتاب کتوبست که روز شهادت شاه ولایت علیه السلام
 چهار نفر از ذیج انحضرت زنده بودند اما نه بنت ابی العاص و بی بنت زینب رسول ۴ و سبکی

مسعود و النعمه و اسماء بنت عمیس و ام العیسیٰ العلابیه و بقول بعضی از مورخین اولاد و کورنیه و درویشی
 آنکه عدد و ماه و سال و ولایت از هر زده تجاوز نمود و درین احوال دیگر و در گذشته که تفصل این موجب ظهور است
 و الله اعلم بالصواب و الله المرجع و المآب ~~بکرم و کرامت~~ و اقسام متخلف بر و عار و دوام و دست
 اصغر و اقصا نام بعد از آنکه بشا عدت توفیق ابدی و موافق نامند سرمدی
 بدیع مسطر که مدتی در لباس سواد مخفی بود و کسوت ماضی پوشید این مخدیه
 لطف بکر که عیدی بعد از منعه ظهور بمرآن منمود لصیح و علیه تنفیج جلوه کردید
 بشا شکر که این بکر سکن کرد میان عارض چون انقباض خارج بر ریش
 و نواز اهل بازار یعنی مجلد اول ازین اجزا که صحیفه حکایت اهل ملاست
 شرف اتمام گرفت و قسم نخستین از روا با شش فرع افزای خایر اصحاب
 اقباست زینت اقسام بد بر رفت بعد از آنکه اشارات لاله از شیوه تکلف
 و علاقی دور و نزدیک بر سر مد و منوع و ظهور نظم سوادش نور بخش دیده و زبانش
 از فروغ صدق بر نور مسطرش جلوه کرد چون عقد کوه بر زلفا طبع ریح بود و عباراتش
 جواب نهنگانی در و جدا جوهر معانی و الحان اعانی هجت افزای جو جمیع کامرانی عالم را
 و عده محسنات آنکه اصرار دارد بنام نای و انقباض گرامی سپهر مقداری که خورشید فانی
 الا نوار عدالتش چون انوار خورشید منور کاشانه مدد کمان مطلوبست و بهار لغات
 انار و نقشش چون انار لغات بهار مفرح بلور نیم رسیدگان معوم نیم خلق کیش چون هوا
 و دروین روی ناز و در حالت عالم و صیده و نیم لطف همیش مانند نافه ایوان چمن شام عالمیان
 مسطر گردانیده نظم نیم خلق او هر که وزیده زینت خلقه کلهای بر دیده ز نور عدل او شد عالم افروز

ازستان گشت چون ایام نوروز عیار استان مکرمت اشباش کل الوار حذو امید و محبت
اقبال بی امعاش حضرت بخش عذبه معاوت جاوید نظم سپهر کرم مهر روشن غیر هیچ
شرف آفتاب سیرت حاصل نواز و فصائل و ثمار بلطفش میایی معار و کبار مشیر سلاطین
هم احشام انبیس جوافین عالی مقام این دولت خاقانی مکن حامی کارانی اصف
سانی غیر صاحب صفت تدبیر نظم مناظم نامداری بانی بانی کامکاری عالیجاه پناه عرش
و ثمار جلالت و شکوه کرم الدوله والدینا والدین خواجه صیب العبد و البقاء و بقیه فی الدارین الی
نمنازه رجا و اقی و وثوق صادق که این صفات بی سامان منظور نظر کیمیا اثر حضرت
شکسته خطابای فلم برقم اشتقاق اصلاح باید و بر تو انوار عواطف از مطلع اقدار بر و صباب
الحوال مولف تا بدست است ایدم کبر غم سپهر اصف جم قدر منو چه مکرمت آثار
مدات و ثمار منظر لطف و کرم کرد کار حسرت برین عفو در آید جانب این نسو نظر اقلند
از سر دلات قدم بگذر مایه لطف و کرم گسترد لب شکست بدی تحسین من شاد کند خاطر
غلبن من تاج غایت پند بر سرم خلعت احسان بکنند در سرم تاکنم زلفه کرم بر شمار صبر
فلک بر در شاهوار از رشحات فلم سحر فن نازه کنم مار را بن سلطن در چمن این رنم و نواز
بلبل طبع چو شود نوس از هر نفی فکر نوای کنم و سر نوس از سرای کنم بلکه کنم از جفا
فلم روی زمین رشک هست ارم پاک کنم بعد سخن را رعن در سر اخلاص کنم بیست کس
بطلم از دور و کر بچکام ما شود این نامه نباشن تمام ای زسرت سپهر وجود باطن تو منظر انوار
چو قبل اقبال بر روی نیست جان و تم خاک سر کوی نیست دست تو بر دست کبار و کبر نور
غیرت شمش و قمر چون هواواری از نغم پاک ابر کند ترین ملک خاک بیکه در خاک کلی بران
ملک شود پاک چو با غمان بیکه در لاله و ریحان از نو رشک و روضه رضوان از و ملک شایان

و توشاد باو ملک از لطف تو اباد باو کار و از ملک سروری تا باید باو هر پردی
 تا بود از خود بعام نشان تا بود از خود بعام نشان تا و عام گفت خود نشان خلعت
 اقبال بقدر نوبت نامه امان بامت دست خون مد عارسم بود احصام شد سخن من
 بدعانت تمام بر خایر ناظران صحایف اخبار و حواطر واقعات موافق آثار محبوب مستور ماند
 که خبر این حکایت صحت اثر که مجلد اول است از کتاب حبیب مضمناي غواي السی لاسی
 قد ثبت کرت نالت محکم امان مولف صمت مسر گرفت کتابت ابن سواد سکین
 ترا و در اثناي سفر هندوستان که روزی غیر از این در شب جای سیری باید بود بر طبق و خواه و
 صفت احصام پذیرفت طوطی شیرین کلام غلام بجان بخار و معمار از رنگ مار و دوات طلائی صفا
 جواهر ابدار در بلاد و بار بر منصف اظهار به آورد لای مای ان واقعه برینوان در ملک بایان
 میدید که هرگز ابر تو از ملک عقل و طنت بیست بر صفحات کانیات مافیه بلند بخش و اندک
 احصام صفت عرصه خاک و سران اهرام جسم عالم افلاک موقوف علم و ارادت صنایع چون است
 هم سکون خیال شاه الاکان و غیره که محال و الحرام مطابق حکمت و سببت حاکم است
 ابوالمشرور و هوای قفای مانند کوی و در خم جوکان سرگردان شد و طبقات کلمات نیز بود
 پیر او باید انظر اربابان خاک در وقت انظار شد باو هر طرف ستان هوای صورت لم فی
 و الحمد لله علی ترا مقدمه سوو این احوال در اوسط سوال نه صد و بی از وطن مالوف و سکن محمود
 معنی دار السلطنه مراست صفت عن الاقارب حکمت و لایت قدر لارال و حواله الفصل و الاخبار
 اتفاق تو صافا و در ایام توطن در الایده محمود سه اقتضای خبر این سوو و دست داد اما قبل از آنکه
 عدد اجرایی از مرتبه احاد و مجاور نماید و زبان خام صحایف نامه را جلایه علیه ملک عشره کامله بار بار
 باید قدر کربان جهان این مانوان را گرفته لطیف بدوستان لشید و تبارج حاضر جاد و اثناي

۲۰۲۶

۹۳۲

۹۳۵

سند اربع و تثنین و سحرانه مرکب المهر و موت و خطر اودید و جنت بود سافت و دست
از ضرارت هوا و فوج بکمال و طبعان ایها مدت هفت ماه در طی اوقات گذر ایند و در روز
چهارم محرم الحرام سنه شصت و تثنین و سحرانه بداد الحلا و آره که اکنون سحر سر بر سلطنت روز
افروخت رسید جانم و سیادت تحت فیروز عمار و درگاه فلک اقتدار بادشاهی که خبر نام و
ثواب کامیابش در اقبال این محال مناسب رعایت طریقه ادب نیست کمال الحوائج و دیده
و معلوم است بی سبب اینام بمصلح خواهم سر بر سپهر مقرر اسرار شده پایه قدر این خاں
از طرف فرزند در گذشت نظم غبار کوی اورا می شنیدم کل بنای محمد الدبیر و دم ناهجیم
دیدم و بعد از آنکه زمانی که در آن دیار بسر می بردم و فی الواقع از قانون اعتدال عدول نموده
و در منی صعب فوی طبعی را صعب ساخته ساعت سعادت سیلاب نا توانی بنهم و مدت
چهار ماه ترست اسیر و لعلبل اعدیه فایده نداد و ترکیب مفرحات و استعجال اودیه نایب
لاجرم جان شدم ز صیغی که بر و باد صبا بر نفس بزم را بگشود و دیگر باب و باب نمائند
که ناب التمس تب که اوقات جسم مرا همچو موم بر انگزد اخر الام حکیم علی الاطلاق از وراشفاد ادا
قدحست فهو مصن شرمت تحت کرامت نمود و سر بخیز از ما این نا توانی بر و رسته انامل مشیت
اسباب ابواب متغایر روی روزگار این بیا بر کشود و همدان ابام و رسایه اعلام ظفر پادشاه
کردون غلام طبر الدلله ابی بوم انعام لوحه خات بکماله اتفاق افتاد و هر منزل که اندک فو می رسید
سیر الی سلم بی سبب سکون بنابر الطرف نمود این اوراق حرکت میداد و در مرحله مهله که بود
است بجل اتمام اب سر و نه رنگ این کتاب ز منت انام همت و بملک سخن از آمدند فارغند
فروع انضمام بر بن صفات مسکن از نام یافت بهین عنایت حسنات رعایت سعادت شیده
که بجمادات و محاسن صفات و عظم شان و قدم حاذقان از سایر ارباب جاه و جلال منار و شیشه

مکوشش بخت و فداست نفس و لطف انوار حسن که در این راه
سحاب و افعال در این راه در گشته صد اوست شکی نه از احقر انش و دو
بجز و هر دو ای ملائکه خجسته که در فوط احسان اند و در این راه
و عاقلش در اوراق اسم علوم بدرجه کمال ترقیم نموده